



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جلد دوم



سلسلہ سخنِ انشائیہ

استاد و فنمندی

شعبہ ادب و تحقیق
مجموعہ علمی و ادبی مجلس اہل سنت پاکستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله سخنرانی های استاد رفیعی

نویسنده:

ناصر رفیعی محمدی

ناشر چاپی:

دارالمبلغین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	سلسله سخنرانی های استاد رفیعی جلد ۲
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۲۴	فهرست موضوعات
۴۷	بخش اول : گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام
۴۷	اشاره
۴۸	گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام
۴۸	اشاره
۴۸	مقدمه
۴۹	انواع گریه
۴۹	اشاره
۵۰	۱-گریه ی عقیدتی
۵۰	۲-گریه ی عاطفی
۵۰	اشاره
۵۱	داستان
۵۳	۳-گریه فضیلت طلبی (عدم حضور)
۵۴	۴-گریه ی معرفت (معصیت زدایی)
۵۵	۵-گریه بر مظلوم
۵۶	ثواب زیارت امام حسین علیه السلام
۵۹	امام هادی و توسل به امام حسین علیه السلام
۶۱	روضه عطش
۶۳	اباعبدالله مظهر فضایل
۶۳	اشاره

۶۳	مقدمه
۶۵	فضایل
۶۵	اشاره
۶۶	۱- نیت صادق و توکل بر خدا
۶۸	۲- ذکر زیاد
۶۹	۳- صبر بر مصیبت
۷۱	۴- هر چه را برای خود می پسندد برای دیگران هم بیسندد
۷۱	۵- راضی به رضای خداوند
۷۳	مسئولیت و مسئولیت پذیری
۷۳	اشاره
۷۳	مقدمه
۷۳	اقسام مسئولیت
۷۳	اشاره
۷۳	۱- در مقابل خداوند
۷۳	اشاره
۷۴	داستان
۷۶	۲- در مقابل پیامبر
۸۰	۳- در مقابل امام
۸۲	۴- در مقابل اعضاء و جوارح
۸۴	اباعبدالله مظهر شجاعت
۸۴	اشاره
۸۴	مقدمه
۸۴	علائم شجاعت
۸۴	اشاره
۸۵	۱. راستگویی
۹۰	۲. در میدان نبرد صبور و بردبار

۹۳	۳-حق گفتن در اوج عصبانیت
۹۴	۴-گناه نکردن در محیط گناه
۹۴	۵-ظلم نکردن در اوج قدرت
۹۶	وفای به عهد و پیمان
۹۶	اشاره
۹۶	مقدمه
۹۷	اقسام عهد و پیمان
۹۷	اشاره
۹۷	۱-عهد با خداوند
۹۷	اشاره
۹۸	میثاق بنی اسرائیل با خداوند
۹۹	۲-عهد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام
۹۹	اشاره
۱۰۰	نمونه های فراخوان امام حسین علیه السلام
۱۰۱	عبدالله حر جعفی
۱۰۱	عبدالله بن عمر
۱۰۲	نافع بن هلال
۱۰۳	ابوالحتوف و برادرش سعد
۱۰۳	وهب و همسر و مادرش
۱۰۴	عمرو بن جناده
۱۰۴	۳-عهد با دیگران
۱۰۵	۴-عهد امامت
۱۰۷	بخش دوم : عمده ترین درس های عاشورا
۱۰۷	اشاره
۱۰۸	اولین درس: هدایت
۱۰۸	اشاره

۱۰۸	مقدمه
۱۱۱	داستان
۱۱۵	نشانه های هدایت
۱۱۵	اشاره
۱۱۵	۱.ایمان به خدا
۱۱۵	۲.انابه و توبه
۱۱۷	۳.سعی و تلاش
۱۱۸	۴.توسل به اهل بیت
۱۱۹	دومین درس: خوف و ترس
۱۱۹	اشاره
۱۱۹	مقدمه
۱۲۱	خوف ناپسند
۱۲۳	داستان
۱۲۴	خوف پسندیده
۱۲۷	اقسام خوف
۱۲۷	اشاره
۱۲۷	۱.خوف از عظمت خداوند
۱۲۷	اشاره
۱۲۸	تهمت، ترور شخصیت
۱۳۰	۲.خوف از معاد
۱۳۰	۳.خوف از عاقبت
۱۳۱	۴.خوف از گناه
۱۳۳	سومین درس: بلند همتی
۱۳۳	اشاره
۱۳۳	مقدمه
۱۳۴	داستان ذوالقرنین

- ۱۳۴ مؤمن آل یاسین
- ۱۳۵ قوم حضرت موسی
- ۱۳۶ دینداری فصلی
- ۱۳۷ هزینه کردن برای دین
- ۱۳۹ داستان
- ۱۴۰ تأثیر پذیری از قرآن
- ۱۴۰ فرمایش پیامبر درباره ی سنت حسنه
- ۱۴۳ خدمتی که خیر نبود
- ۱۴۳ دلیل اجابت نشدن دعا
- ۱۴۶ چهارمین درس: خشوع و تأثیرپذیری
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ مقدمه
- ۱۴۸ ویژگی انسان های با تقوا پذیرش موعظه
- ۱۵۱ جریان صفوان و وهب بن عمیر
- ۱۵۲ دقت در انتخاب رفیق
- ۱۵۳ علائم انسان های خاشع
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۴ ۱-مراقبت
- ۱۵۵ ۲-اندیشه در قیامت
- ۱۵۶ ۳-گفت و گو با خداوند
- ۱۵۶ ۴-احسان به دیگران
- ۱۵۸ پنجمین درس: شناخت صراط مستقیم
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ مقدمه
- ۱۵۹ معانی صراط مستقیم
- ۱۵۹ اشاره

۱۵۹	۱-عبادت و اطاعت همراه با معرفت خداوند
۱۵۹	اشاره
۱۶۰	عالم نمای دین فروش
۱۶۰	۲-اعتدال و میانه روی
۱۶۳	۳-ائمه
۱۶۷	بخش سوم : نامه ها و پیام های امام حسین نعلیه السلام
۱۶۷	اشاره
۱۶۸	نامه ی امام حسین علیه السلام به مردم بصره
۱۶۸	اشاره
۱۶۸	مقدمه
۱۶۹	شهادت امام حسین علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۱۷۰	شهادت امام حسین علیه السلام در کلام پدرش علی علیه السلام
۱۷۲	انگیزه ی امام حسین علیه السلام از آمدن به کربلا
۱۷۴	پیام های نامه ی امام حسین علیه السلام
۱۷۴	۱-احیا کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۷۵	۲-ازبین بردن بدعت ها
۱۷۸	نامه ی امام حسین علیه السلام به مردم کوفه
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	مقدمه
۱۸۰	پیام های نامه
۱۸۰	۱.امام شناسی
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	محمدین اشعث
۱۸۱	عبدالله حوزه
۱۸۲	عبدالله بن هانی
۱۸۵	۲.دین شناسی

- ۱۸۷ ۳. عدالت خواهی
- ۱۸۷ ۴. رضای خداوند
- ۱۸۹ نامه امام حسین علیه السلام در پاسخ به فرماندار مکه
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ مقدمه
- ۱۹۱ پیام های نامه
- ۱۹۱ ۱. امان دهنده خداست
- ۱۹۲ ۲. خوف از خدا نه از غیر خدا
- ۱۹۳ خدا نترسی عمر سعد، عامل جنایت
- ۱۹۴ نشانه های خوف از خدا
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ ۱. مطابقت گفتار با عمل
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۵ خوف مادر از عاقبت جوانش
- ۱۹۵ خوف عبدالله بن رواحه
- ۱۹۶ ۲. حب ریاست و غرور ندارد
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۷ خدا نترسی عمروعاص عامل هلاکت
- ۱۹۸ ۳. ضرر و آسیب به کسی نمی رساند
- ۱۹۹ روضه ی عمروبن جناده
- ۲۰۲ نامه ی امام حسین علیه السلام به حبیب بن مظاهر
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۲ مقدمه
- ۲۰۴ توفیق
- ۲۰۵ راه های به دست آوردن توفیق
- ۲۰۵ اشاره

- ۲۰۷ ۱. تفکر و اندیشه
- ۲۱۰ ۲. نماز اول وقت
- ۲۱۱ ۳. احترام به والدین
- ۲۱۱ ۴. صله ی رحم
- ۲۱۴ نامه ی امام حسین علیه السلام به برادرش، محمد حنفیه (۱)
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۴ مقدمه
- ۲۱۸ نشانه های فرد اصلاحگر
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ ۱. معروف شناسی
- ۲۲۱ ۲. مطابقت سخن با عمل
- ۲۲۲ ۳. شیوه شناسی و تذکر دادن صحیح
- ۲۲۲ برخورد اجتماعی با گناه کار
- ۲۲۵ روضه ی حربین یزید ریاحی
- ۲۲۸ نامه ی امام حسین علیه السلام به برادرش محمد حنفیه (۲)
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ مقدمه
- ۲۲۹ سعادت در دنیا
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۲۹ ۱. همسر صالح
- ۲۳۰ ۲. خانه ی خوب
- ۲۳۱ ۳. مرکب عالی
- ۲۳۱ ۴. فرزند صالح
- ۲۳۲ داستان
- ۲۳۴ سعادت در آخرت
- ۲۳۴ اشاره

۱. حفظ دین و اعتقادات ۲۳۴
۲. عاقبت به خیری ۲۳۵
- تفسیر آیه سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۲۳۷
- نامه ی امام حسین علیه السلام به برادرش محمد حنفیه (۳) ۲۴۰
- اشاره ۲۴۰
- مقدمه ۲۴۰
- دنیا محل آمادگی و آخرت محل مسابقه ۲۴۱
- حالات گنهکاران در صحرای محشر ۲۴۱
- خود مادی و خود متعالی ۲۴۳
- ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عمر ۲۴۴
- ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن مطیع ۲۴۶
- یاد معاد عامل نجات ۲۴۷
- بخش چهارم : تجلیل اهل بیت از امام حسین علیه السلام و حادثه ی عاشورا علل رویارویی با امام حسین علیه السلام ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- تجلیل اهل بیت از امام حسین علیه السلام و حادثه ی عاشورا ۲۵۴
- اشاره ۲۵۴
- مقدمه ۲۵۴
- اشاره ۲۵۴
۱. زیارت امام حسین علیه السلام ۲۵۵
۲. مجالس امام حسین علیه السلام ۲۵۷
۳. تکریم شعرا و مداحان ۲۵۹
۴. احترام به خاک کربلا ۲۶۰
- دلیل آمدن امام حسین علیه السلام به کربلا ۲۶۳
- اعمال شب و روز اول محرم ۲۶۴
- چرا حادثه ی کربلا اتفاق افتاد؟ ۲۶۵
- اشاره ۲۶۵

۲۶۵	مقدمه
۲۶۷	دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام
۲۶۷	اشاره
۲۶۸	۱-ولایت ستیزی
۲۶۸	اشاره
۲۷۰	جعفر بن محمد اشعث
۲۷۱	۲-دین ستیزی
۲۷۵	۳-تقدس زدایی
۲۷۵	۴-عدالت ستیزی
۲۷۶	اولین علت رویارویی: دوری از یاد خدا
۲۷۶	اشاره
۲۷۶	مقدمه
۲۷۸	داستان
۲۸۱	وصیت پدر شیخ بهایی
۲۸۲	علامات خدا فراموشی
۲۸۲	اشاره
۲۸۲	۱-ارتباط ضعیف با قرآن
۲۸۲	اشاره
۲۸۳	داستان
۲۸۵	۲-بی توجهی به نماز و عبادت
۲۸۵	اشاره
۲۸۵	داستان
۲۸۷	۴-عدم مقاومت در مقابل گناه
۲۸۷	۵-عدم حق پذیری
۲۹۰	دومین علت رویارویی: نفاق
۲۹۰	اشاره

- ۲۹۲ نفاق عبدالله ابی
- ۲۹۳ نفاق عمر سعد
- ۲۹۴ نفاق در مجلس یزید
- ۲۹۶ علامت های نفاق
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۷ ۱-خلف وعده
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ داستان
- ۳۰۱ ۲.خیانت در امانت
- ۳۰۲ ۳.ناهمخوانی سخن با عمل
- ۳۰۴ سومین علت رویارویی: پیروی از شیطان (۱)
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ مقدمه
- ۳۰۵ دشمنان مؤمنین
- ۳۰۶ شیطان، مهم ترین دشمن انسان
- ۳۰۸ گام های شیطان
- ۳۰۸ ۱.۱ ایجاد اختلاف و کینه
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۱۰ دوری از کینه دعای مسلمانها
- ۳۱۱ قطع رحم عامل مرگ زودرس
- ۳۱۴ داود رقی مورد محبت امام صادق
- ۳۱۶ ۲.زینت دادن گناه
- ۳۱۸ سومین علت رویارویی: پیروی از شیطان (۲)
- ۳۱۸ اشاره
- ۳۱۸ مقدمه
- ۳۱۹ گفت وگوی شیطان با حضرت یحیی

- ۳۱۹ ملاقات شیطان با حضرت نوح
- ۳۲۲ سومین گام شیطان: فرصت سوزی
- ۳۲۳ طرمح بن حکم
- ۳۲۵ امیدبخش ترین آیه قرآن
- ۳۲۷ جبران فرصت سوزی ها
- ۳۳۱ سلیمان صد خزاعی
- ۳۳۲ نخیرق یهودی
- ۳۳۳ راهب مسیحی
- ۳۳۳ ابوالحتوف و سعد
- ۳۳۴ روضه قاسم بن الحسن
- ۳۳۸ بخش پنجم: سیره ی عبادی امام حسین علیه السلام
- ۳۳۸ فضایل قمر بنی هاشم و جوانان
- ۳۴۰ جوانان و قمر بنی هاشم علیه السلام
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۰ مقدمه
- ۳۴۱ ویژگیهای جوانان و نوجوانان
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۱ ۱. آسان پذیری
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۱ داستان
- ۳۴۲ ۲. قدرت فضیلت طلبی
- ۳۴۲ اشاره
- ۳۴۲ داستان
- ۳۴۴ ۳. عشق به عبادت و بندگی
- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۵ داستان

- ۳۴۷ ۴. قدرت عفو و گذشت
- ۳۴۸ ۵. تسلیم در برابر حق
- ۳۴۸ ۶. بازگشت از کار ناشایست
- ۳۵۰ حس مسئولیت پذیری
- ۳۵۲ مسئولیت در مقابل ائمه
- ۳۵۲ داستان
- ۳۵۴ روضه ی قمر بنی هاشم علیه السلام
- ۳۵۶ روز تاسوعا و قمر بنی هاشم علیه السلام
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۶ مقدمه
- ۳۵۸ ویژگی های قمر بنی هاشم علیه السلام
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۸ ۱. ثبات قدم
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۸ داستان در مورد بی ثباتی
- ۳۶۲ کلیب، تسلیم محض
- ۳۶۳ عمر بن قرظه، فدایی امام حسین علیه السلام
- ۳۶۷ عاشورا و عبادت امام حسین علیه السلام
- ۳۶۷ اشاره
- ۳۶۷ مقدمه
- ۳۶۹ تجلی اخلاق و عرفان در کربلا
- ۳۷۰ عرفان ربیع بن خثیم، عرفان نیست
- ۳۷۱ جهاد منهای اخلاق جهاد نیست
- ۳۷۲ اویس قرن، عارف به حق
- ۳۷۳ فضائل اهل بیت
- ۳۷۵ بعد عبادی کربلا

۳۷۵ ویژگی های نماز ظهر عاشورا

۳۷۵ اشاره

۳۷۶ ۱. اول وقت

۳۷۶ ۲. جماعت

۳۷۶ ۳. علنی

۳۷۷ بعد رافت و رحمت در کربلا

۳۸۱ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی نیشابوری، سید علی اکبر، 1362

عنوان و نام پدیدآور : سلسله سخنرانی های استاد رفیعی ، سید علی اکبر حسینی نیشابوری

مشخصات نشر : قم : دار المبلغین. 97

مشخصات ظاهری : 13 جلد

شابک : 240000 ریال : 7-7-94791-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یاد داشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

یادداشت : کتاب حاضر مجموعه سخنرانی های آقای دکتر ناصر رفیعی محمدی می باشد.

رفیعی محمدی، ناصر، 1344-وعظ.

موضوع : وعظ

موضوع : اسلام - مسائل متفرقه

موضوع : اسلام - تبلیغات

رده بندی کنگره : 1393، 81 س 7 / BP 10/5

رده بندی دیویی : 297/08

شماره کتابشناسی ملی : 91893431

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص : 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سلسله سخنرانیهای استاد رفیعی

ویژگی های امام حسین علیه السلام

درس هایی از عاشورا

نامه ها و پیام های امام حسین علیه السلام

علل رویارویی با امام حسین علیه السلام

تجلیل اهل بیت از امام حسین و حادثه ی عاشورا

تدوین و تحقیق سید علی اکبر حسینی نیشابوری

ص: 4

السلام عليك يا يا ابا عبدالله الحسين

ص: 5

بخش اول: گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام و ویژگی های امام حسین علیه السلام

گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام...19

مقدمه...19

انواع گریه...20

1- گریه ی عقیدتی...21

2- گریه ی عاطفی...21

داستان...22

3- گریه فضیلت طلبی (عدم حضور)...24

4- گریه ی معرفت (معصیت زدایی)...25

5- گریه بر مظلوم...26

ثواب زیارت امام حسین علیه السلام...27

امام هادی و توسل به امام حسین علیه السلام...30

روضه عطش...32

اباعبدالله مظهر فضایل...34

مقدمه...34

فضایل...36

1- نیت صادق و توکل بر خدا...37

2- ذکر زیاد...39

3- صبر بر مصیبت...40

4- هر چه را برای خود می پسندد برای دیگران هم پسندد...42

5- راضی به رضای خداوند...42

مسئولیت و مسئولیت پذیری...44

مقدمه...44

اقسام مسئولیت...44

1- در مقابل خداوند...44

داستان...45

2- در مقابل پیامبر...47

3- در مقابل امام...51

4- در مقابل اعضاء و جوارح...53

اباعبدالله مظهر شجاعت...55

مقدمه...55

علائم شجاعت...55

1. راستگویی...56

2. در میدان نبرد صبور و بردبار...61

3. حق گفتن در اوج عصبانیت...64

4. گناه نکردن در محیط گناه...65

5. ظلم نکردن در اوج قدرت...65

وفای به عهد و پیمان...67

مقدمه...67

اقسام عهد و پیمان...68

1- عهد با خداوند...68

ص: 7

میثاق بنی اسرائیل با خداوند...69

2- عهد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام...70

نمونه های فراخوان امام حسین علیه السلام...71

عبداللہ حر جعفی...72

عبداللہ بن عمر...72

نافع بن ہلال...73

ابوالحتوف و برادرش سعد...74

وہب و ہمسر و مادرش...74

عمر و بن جنادہ...75

3- عهد با دیگران...75

4- عهد امامت...76

بخش دوم: عمدہ ترین درس های عاشورا

اولین درس: ہدایت...79

مقدمہ...79

داستان...82

نشانیہ های ہدایت...86

1. ایمان بہ خدا...86

2. انابہ و توبہ...86

3. سعی و تلاش...88

4. توسل بہ اہل بیت...89

دومین درس: خوف و ترس...90

مقدمه...90

خوف ناپسند...92

داستان...94

ص: 8

خوف پسندیده...95

اقسام خوف...98

1. خوف از عظمت خداوند...98

تهمت، ترور شخصیت...99

2. خوف از معاد...101

3. خوف از عاقبت...101

4. خوف از گناه...102

سومین درس: بلندهمتی...104

مقدمه...104

داستان ذوالقرنین...105

مؤمن آل یاسین...105

قوم حضرت موسی...106

دینداری فصلی...107

هزینه کردن برای دین...108

داستان...110

تأثیر پذیری از قرآن...111

فرمایش پیامبر درباره‌ی سنت حسنه...111

خدمتی که خیر نبود...114

دلیل اجابت نشدن دعا...114

چهارمین درس: خشوع و تأثیر پذیری...117

مقدمه...117

ویژگی انسان های باتقوا پذیرش موعظه...119

جریان صفوان و وهب بن عمیر...122

دقت در انتخاب رفیق...123

ص: 9

علائم انسانهای خاشع...124

1- مراقبت...125

2- اندیشه در قیامت...126

3- گفت وگو با خداوند...127

4- احسان به دیگران...127

پنجمین درس: شناخت صراط مستقیم...129

مقدمه...129

معانی صراط مستقیم...130

1- عبادت و اطاعت همراه با معرفت خداوند...130

عالم نمای دین فروش...131

2- اعتدال و میانه روی...131

3- ائمه...134

بخش سوم: نامه ها و پیام های امام حسین علیه السلام

نامه ی امام حسین علیه السلام مردم بصره...139

مقدمه...139

شهادت امام حسین علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم...140

شهادت امام حسین علیه السلام در کلام پدرش علی علیه السلام...141

انگیزه ی امام حسین علیه السلام از آمدن به کربلا...143

پیامهای نامه ی امام حسین علیه السلام...145

1- احیا کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...145

2- از بین بردن بدعتها...146

نامه ی امام حسین علیه السلام به مردم کوفه...149

مقدمه...149

پیام های نامه...151

ص: 10

1. امام شناسی...151

محمد بن اشعث...151

عبدالله حوزة...152

عبدالله بن هانی...153

2. دین شناسی...156

3. عدالت خواهی...158

4. رضای خداوند...158

نامه امام حسین علیه السلام در پاسخ به فرماندار مکه...160

مقدمه...160

پیام های نامه...162

امان دهنده خداست...162

2. خوف از خدا نه از غیر خدا...163

خدا نترسی عمر سعد، عامل جنایت...164

نشانه های خوف از خدا...165

1. مطابقت گفتار با عمل...165

خوف مادر از عاقبت جوانش...166

خوف عبدالله بن رواحه...166

2. حب ریاست و غرور ندارد...167

خدانترسی عمرو عاص عامل هلاکت...168

3. ضرر و آسیب به کسی نمی رساند...169

روضه ی عمرو بن جناده...170

نامه ی امام حسین علیه السلام به حبیب بن مظاهر...173

مقدمه...173

توفیق...175

ص: 11

راهه ای به دست آوردن توفیق...176

1. تفکر و اندیشه...178

2. نماز اول وقت...181

3. احترام به والدین...182

4. صله ی رحم...182

نامه ی امام حسین علیه السلام به برادرش، محمد حنفیه (1)...185

مقدمه...185

نشانه های فرد اصلاحگر...189

1. معروف شناسی...190

2. مطابقت سخن با عمل...192

3. شیوه شناسی و تذکر دادن صحیح...193

برخورد اجتماعی با گناه کار...193

روضه ی حرین یزید ریاحی...196

نامه ی امام حسین علیه السلام به برادرش محمد حنفیه (2)...199

مقدمه...199

سعادت در دنیا...200

1. همسر صالح...200

2. خانه ی خوب...201

3. مرکب عالی...202

4. فرزند صالح...202

داستان...203

سعادت در آخرت...205

1. حفظ دین و اعتقادات...205

2. عاقبت به خیری...206

ص: 12

تفسیر آیه سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ... 208

نامه ی امام حسین علیه السلام به برادرش محمد حنفیه (3)... 211

مقدمه... 211

دنیا محل آمادگی و آخرت محل مسابقه... 212

حالات گنهکاران در صحرای محشر... 212

خود مادی و خود متعالی... 214

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عمر... 215

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن مطیع... 217

یاد معاد عامل نجات... 218

بخش چهارم: تجلیل اهل بیت از امام حسین علیه السلام و حادثه ی عاشورا

علل رویارویی با امام حسین علیه السلام

تجلیل اهل بیت از امام حسین علیه السلام و حادثه ی عاشورا... 225

مقدمه... 225

1. زیارت امام حسین علیه السلام... 226

2. مجالس امام حسین علیه السلام... 228

3. تکریم شعرا و مداحان... 230

4. احترام به خاک کربلا... 231

دلیل آمدن امام حسین علیه السلام به کربلا... 234

اعمال شب و روز اول محرم... 235

چرا حادثه ی کربلا اتفاق افتاد؟... 236

مقدمه... 236

دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام...238

1-ولایت ستیزی...239

جعفر بن محمد اشعث...241

ص: 13

2- دین ستیزی...242

3- تقدس زدایی...246

4- عدالت ستیزی...246

اولین علت رویاروی: دوری از یاد خدا...247

مقدمه...247

داستان...249

وصیت پدر شیخ بهایی...252

علامات خدا فراموشی...253

1- ارتباط ضعیف با قرآن...253

داستان...254

2- بی توجهی به نماز و عبادت...256

داستان...256

4- عدم مقاومت در مقابل گناه...258

5- عدم حق پذیری...258

دومین علل رویارویی: نفاق...261

مقدمه...261

نفاق عبدالله ابی...263

نفاق عمر سعد...264

نفاق در مجلس یزید...265

علامت های نفاق...267

1- خلف وعده...268

داستان...269

2. خیانت در امانت...272

3. ناهمخوانی سخن با عمل...273

ص: 14

سومین علت رویارویی: پیروی از شیطان (1)...275

مقدمه...275

دشمنان مؤمنین...276

شیطان، مهم ترین دشمن انسان...277

گامهای شیطان...279

1. ایجاد اختلاف و کینه...279

دوری از کینه دعای مسلمان ها...281

قطع رحم عامل مرگ زودرس...282

داود رقی مورد محبت امام صادق...285

2. زینت دادن گناه...287

سومین علت رویارویی: پیروی از شیطان (2)...289

مقدمه...289

گفت وگویی شیطان با حضرت یحیی...290

ملاقات شیطان با حضرت نوح...290

سومین گام شیطان: فرصت سوزی...293

طرماع بن حکم...294

امیدبخش ترین آیه قرآن...296

جبران فرصت سوزی ها...298

سلیمان صرد خزاعی...302

نخیرق یهودی...303

راهب مسیحی...304

ابوالحتوف و سعد...304

روضه قاسم بن الحسن...305

ص: 15

بخش پنجم: سیره‌ی عبادی امام حسین علیه السلام فضایل قمر بنی هاشم علیه السلام و جوانان

جوانان و قمر بنی هاشم علیه السلام... 311

مقدمه... 311

ویژگی های جوانان و نوجوانان... 312

1. آسان پذیری... 312

داستان... 312

2. قدرت فضیلت طلبی... 314

داستان... 314

3. عشق به عبادت و بندگی... 315

داستان... 316

4. قذت عفو و گذشت... 318

5. تسلیم در برابر حق... 319

6. بازگشت از کار ناشایست... 319

حس مسئولیت پذیری... 321

مسئولیت در مقابل ائمه... 323

داستان... 323

روضه ی قمر بنی هاشم علیه السلام... 325

روز تاسوعا و قمر بنی هاشم... 327

ویژگیهای قمر بنی هاشم علیه السلام... 329

1. ثبات قدم... 329

داستان در مورد بی ثباتی... 329

كليب، تسليم محض...33

ص: 16

عمر بن قرظ، فدایی امام حسین علیه السلام...334

عاشورا و عبادت امام حسین علیه السلام...338

مقدمه...338

تجلی اخلاق و عرفان در کربلا...340

عرفان ربیع بن خثیم، عرفان نیست...341

جهاد منهای اخلاق جهاد نیست...342

اویس قرن، عارف به حق...343

فضایل اهل بیت...344

بعد عبادی کربلا...346

ویژگی های نماز ظهر عاشورا...346

1. اول وقت...347

2. جماعت...347

3. علنی...347

بعد رأفت و رحمت در کربلا...348

ص: 17

بخش اول : گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

اشاره

ویژگی های امام حسین علیه السلام

ص: 19

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَدَنَا فِي تَقَرُّدِهِ وَجَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَعَظَمَ فِي أَرْكَانِهِ فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَدَّ بِالصُّحُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ ثُمَّ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبَةِ وَخَيْرَتِهِ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ لِاسِيْمَا بَقِيَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ.

امروز اولین روز ماه محرم است، ماه عزاداری سرور و سالار شهدای کربلا حضرت ابا عبدالله علیه السلام، ماهی که ائمه ی معصومین، نسبت به اقامه ی عزای امام حسین علیه السلام و اشک و گریه بر ابا عبدالله، و برپایی مجالس عزاداری سفارش کرده اند، شخصی به نام ریان بن شیب می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رفتم، امام رضا فرمود: می دانی امروز چه روزی است؟ امروز روزی است که حضرت زکریای پیغمبر دعا کرد و از خدا اولاد خواست، دعایش به اجابت رسید و خداوند حضرت یحیی را به او داد. سپس امام هشتم علیه السلام فرمودند: ریان بن شیب، محرم ماهی است که قبل از اسلام و قبل از آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شود، در جاهلیت این ماه را محترم می شمردند و می گفتند: جنگ در این ماه جایز نیست، کشتار در این ماه جایز نیست. حتی مشرک ها و غیر مسلمان ها هم قبل از اسلام: «يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ»؛ جنگ را در ماه محرم ممنوع می دانستند به همین دلیل هم به آن محرم می گویند. این نامگذاری مربوط به قبل از اسلام است. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: اما ماهی که کافرها و مشرک ها در آن جنگ نمی کردند و می گفتند جنگ حرام است، در این ماه بنی امیه به اسم اسلام و دین حرمت

امام حسین را شکستند و او را مظلومانه به شهادت رساندند، بعد امام رضا فرمود: یا ابن شیبب، ای پسر شیبب؛ «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ»؛ اگر خواستی بر چیزی گریه کنی- اگر مصیبت و داغی دیدی، اگر عزیزی از دست دادی- «فَأَبُكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ»، برای عزیز خودت گریه نکن، برای حسین ما اشک بریز و گریه کن، «فَإِنَّهُ ذُبْحٌ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ»⁽¹⁾ در روایات به عزاداری و گریه ی بر اباعبدالله سفارش شده است گرچه امروزه بعضی ها اشکال می کنند که گریه بر میت و شهید و کسی که از دنیا رفته چه اثری دارد؟ گاهی در آثار وهابی ها و نوشته های بعضی از افراد این اشکال دیده می شود که گریه یعنی چه؟ این گریه به چه معناست؟ چرا باید برای کسی که 14 قرن قبل به شهادت رسیده اشک بریزیم؟ دلیل این اشک و بکاء چیست؟ من در توضیح این مطلب یک نکته ای را بگویم؛ اگر دقت بفرمایید، شاید پاسخ این سؤال روشن شود. اخیراً زیاد دیده ام بعضی از نویسندگان در نوشته هایشان اشکال می کنند که این اشک چه معنایی دارد؟ این گریه چه مفهومی دارد؟

انواع گریه

اشاره

به طور کلی ما پنج نوع گریه داریم؛ اما بعضی از بزرگان در کتاب هایشان نوشته اند چهار نوع گریه داریم. من با توجه به روایات یک نوع دیگر را اضافه کرده ام. مرحوم آقای بهاری کتابی دارد به نام «الدَّعْوَةُ الْحَسَدِيَّةُ» ایشان این کتاب را در رد کسانی نوشته است که بر گریه و زیارت امام حسین علیه السلام اشکال می کنند. ایشان در آن کتاب این مطلب را دارد که گریه چهار گونه است. به نظر بنده چهار گونه گریه برای امام حسین علیه السلام هم می تواند باشد. گریه به دو قسمت تقسیم می شود: 1- گریه ی مثبت، 2- گریه ی منفی. گریه منفی مثل این که به کسی بگویند برو جبهه ی جنگ و او از ترس، گریه کند این گریه ی ضعف است. یا مثلاً به کسی بگویند برای تحصیل باید از وطن و پدر و مادرش دور شود و او از این موضوع ترس داشته باشد و گریه کند، این گریه ی ضعف است. اما گریه ی مثبت را شاید بتوان به پنج شاخه تقسیم کرد؛

ص: 21

1- بحارالانوار، ج 44، ص 285؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 299، الاقبال، ص 544.

1- گریه ی عقیدتی

گاهی اعتقادات، انسان را به اشک و می دارد، این مطلب ریشه در قرآن دارد؛ وقتی این آیه بر نبی مکرم اسلام نازل شد: «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» (1)؛ شما می بینید اشک مؤمنان جاری می شود. (2) همچنین وقتی آیه «إِنَّا كَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَبْتُونٌ» (3)؛ پیامبر تو می میری، مردم هم می میرند نازل شد، پیامبر خیلی گریه کرد. وقتی سوره نصر نازل شد؛ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ... عموی پیامبر، عباس این آیه را شنید شروع کرد به اشک ریختن. (4)

2- گریه ی عاطفی

اشاره

بکاء رحمه؛ گریه ی رحمت یعنی اشکی که بر اساس عواطف و احساسات انسان رقت قلب پیدا می کند و برای چیزی گریه می کند، این طبیعت همه ی بشر است. حتی اگر کسی مسلمان هم نباشد و قساوت قلب نداشته باشد وقتی یک صحنه ی غم انگیز می بیند یا می شنود اشک می ریزد. مثلاً بچه ای که از گرسنگی در بغل مادرش جان می دهد هر کسی را متأثر می کند، کسی که در بغل باباش شهید می شود مثل آن جریانی که در فلسطین پیش آمد، هر کسی که در تلویزیون آن صحنه را دید متأثر شد. فیلمی که یک صحنه ی غم انگیز را نشان می دهد افراد را به گریه می آورد. چشم، مجرای اشک وابسته به قلب و باطن انسان است، نمی تواند بی تفاوت باشد مگر کسی که منشأ این چشمه را خشک کند. در این رابطه حدیث هم داریم پیامبر فرمود: مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ چَهار چیز نشانه ی شقاوت و بدبختی است: 1- جُمُودُ الْعَيْنِ؛ خشکی چشم. 2. وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ؛ قساوت قلب. 3- شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا؛ حرص زدن و چسبیدن به دنیا.

ص: 22

1- مانده، 83

2- تفسیر نمونه، ج 5، ص 56.

3- زمر، آیه 30

4- تفسیر نمونه، ج 27، ص 395.

4- وَ الْإِضْرَازُ عَلَى الذَّنْبِ (1)، گناه روی گناه. و الا هر انسان عاطفی به طور طبیعی در مسایلی که مصیبت گونه باشد متأثر می شود چه ببیند و چه بشنود.

داستان

مورد اول: من چند مثال برای شما می زنم: پیغمبر خدا پسری به نام ابراهیم داشت، هیجده ماهش بود یعنی یک سال و شش ماه داشت که مرد - بچه ی یک سال و شش ماهه اول شیرین زبانی اش است. تازه به حرف آمده، کمی راه افتاده - پیغمبر خیلی متأثر شد، در تشییع جنازه اش گریه می کرد عایشه اعتراض کرد: یا رسول الله، چرا گریه می کنید؟ فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً، إِنَّمَا هَذِهِ رَحْمَةٌ»؛ این اشک رحم است، این اشک دل سوختن است، قلبم می سوزد و اشکم جاری می شود من نمی توانم جلوی این گریه را بگیرم. بعد فرمود: مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَّا يُرْحَمْ (2) کسی که رحم نداشته باشد خدا هم به او رحم نمی کند. لذا این یک شاهد؛ در منابع اهل سنت هم آمده که پیغمبر اشک ریخت.

مورد دوم: جعفر ابن ابی طالب شهید شد؛ جعفر برادر امیرالمؤمنین است، او در جنگ موته شهید شد. پیغمبر در بعضی از جنگ ها نبوده است از جمله جنگ موته. پیغمبر در مدینه بود او از طریق غیب با خبر شد که جعفر برادر امیرالمؤمنین شهید شده است، پیغمبر داشت در مسجد برای مردم تعریف میکرد و اشک می ریخت که امیرالمؤمنین از در مسجد وارد شد. حضرت فرمود: ساکت باشید برادرش دارد می آید - داغ برادر سخت است - ساکت باشید که متوجه نشود. امیرالمؤمنین وارد شد وقتی نگاهش به چهره ی پیغمبر و اصحاب افتاد دید چهره حضرت عادی نیست. گفت: یا رسول الله، چه شده؟ من برادر در سفر دارم، اتفاقی افتاده؟ پیغمبر اکرم فرمود: خدا به تو صبر دهد، برادرت به شهادت رسید. هر دو شروع به گریه کردن نمودند امیرالمؤمنین فرمود: کمرم شکست؛ تعبیرش این است: «انْفَصَمَ ظَهْرِي»؛ داغ برادرم جعفر در کمر من

ص: 23

1- الکافی، ج 2، ص 290؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 337

2- وسائل الشیعه، ج 3، ص 281؛ بحار الانوار، ج 22، ص 151؛ الأمالی للطوسی، ص 388

جدایی انداخت؛ یعنی پشت و پناهم از بین رفت. مردم به خانه اش آمدند، منظور من این جاست رسول خدا به خانه ی اسماء آمد، عبدالله بن جعفر بچه بود، او را روی زانوی مبارکش نشانند، دست روی سرش کشید و گریه کرد. به حضرت زهرا علیهاالسلام دستور داد سه روز برای خانه ی اسماء غذا ببرند که در خانه غذا درست نشود تا اسماء بتواند عزاداری کند. این هم یکی دیگر از شواهد تاریخی است، حضرت نغمه گریه نکنید.

مورد سوم: شهادت حمزه ی سیدالشهداء وقتی حمزه در احد شهید شد پیغمبر کنار جنازه اش آمد و گریه کرد. آمد مدینه دید از همه ی خانه ها صدای گریه می آید، عزاست اما حمزه گریه کن ندارد. پیغمبر فرمود: «لَکِنَّ حَمَزَةَ لَا بَوَاقِي لَهْ»؛ عمویم حمزه کسی ندارد که برایش گریه کند. زنان مدینه وقتی شنیدند که پیغمبر ناراحت شده، همه ی مجلس هایشان را تعطیل کردند و آمدند برای حمزه گریه کردند. (1) این هم یکی از شواهد تاریخی است. این ها فقط در کتاب های ما نیست در منابع اهل سنت هم هست.

مورد چهارم: پیغمبر خدا کنار قبر مادرش آمد، مادرش چه وقت از دنیا رفته است؟ پیغمبر شش ساله بوده است. حدود سی - چهل سال بود که پیغمبر مبعوث شده بود، کنار قبر مادرش آمد: «زَارَ قَبْرَ أُمَّه فَبَكَی وَ أَبْکَى مِنْ حَوْلَهْ» (2) صورت روی قبر مادر گذاشت و اشک ریخت، بعد از چهل سال! مادرش است دلش می سوزد. امیرالمؤمنین شب می رفت کنار قبر حضرت زهرا گریه می کرد. حضرت زهرا می آمد کنار قبر حمزه و گریه می کرد. پس دقت بفرمایید ما پنج نوع گریه داریم: 1- گریه ی عقیدتی؛ 2- گریه عاطفه و احساسات. وقتی کسی بشنود یک طفل شش ماهه در بغل باباش جان داده، تشنه بوده، متأثر می شود. مگر انسان چقدر می تواند عواطف و احساساتش را خاموش کند. در عربستان در تشییع جنازه های وهابی ها - گاهی من بوده ام - هیچ کس گریه نمی کند، می گویند گریه حرام است. گاهی انسان می بیند کسی در اثر تصادف پدر و یا

ص: 24

1- من لایحضره الفقیه ج 1 ص 183 و مسائل الشیعه ج 3 ص 284 بحار الانوار ج 79 ص 104.

2- مسکن الفؤاد، ص 104؛ ارمغان شهید، ص 90

برادر و یا فرزندش را از دست داده اما چون آنها می گویند گریه حرام است گریه نمی کند؛ ولی واقعاً دارد منفجر می شود. این گریه یک نوع آرامش می آورد، این اشک یک سروری می آورد، لذا روایت داریم که امام حسین فرمود: من کشته ی اشک هستم هیچ کسی با غم و اندوه به زیارت نمی آید مگر این که خدا او را با خوشحالی نزد اهل و عیالش برمی گرداند. (1) وقتی پیش خانواده اش برمی گردد خوشحال است؛ یعنی احساس سبکی می کند. دیده اید وقتی انسان کسی را از دست می دهد می گویند بگذارید گریه کند جلوی گریه اش را نگیرید؛ چون آرامش می آورد. می خواهیم این بحث برای شما روشن شود که چرا ما برای امام حسین گریه می کنیم. امام حسین علیه السلام نیاز به اشک ما ندارد اما برای این گریه دلیل داریم.

3- گریه فضیلت طلبی (عدم حضور)

گاهی گریه، گریه ی فضیلت طلبی است یعنی فضیلتی از انسان فوت شده باشد؛ مثل پدر و مادر خوب، استاد خوب بعد انسان غصه می خورد. مثلاً چرا امروز امام حسین علیه السلام نیست؟ چرا ما زمانی هستیم که امام حسین علیه السلام را درک نکرده ایم؛ «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتَنَا» (2) مگر در دعای افتتاح نمی گوئید: خدایا، ما گریه و شکوه می کنیم که چرا پیغمبر نیست تا از او استفاده کنیم؟ مگر در دعای ندبه نمی گوئید: «مَتَى تَرَانَا وَ تَرَكَ»؛ کی ما تو را می بینیم و تو ما را می بینی؟ شما دیده اید یک جوانی مثلاً شب عروسی اش است پدرش را از دست داده، دلش می خواهد پدرش در مجلس عروسی اش باشد، همه خوشحالند اما این جوان آن شب یک نگاهی به جمعیت می کند اشک در چشمانش حلقه می زند، می گویند: آقا مجلس عزا که نیست! میگوید: می دانم اما دلم می خواست بابام در این مجلس می بود. این گریه ی فقدان است. وقتی پیغمبر از دنیا

ص: 25

1- قَالِ الْحُسَيْنُ إِذَا قَتِيلَ الْعَبْرَةَ قُتِلْتُ مَكْرُوباً وَ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ قَطُّ الْارْدَةَ اللَّهُ أَوْ أَقْبَلُهُ إِلَيَّ أَهْلِهِ مَسْرُوراً (بحار الانوار،

ج 44، ص 279؛ ثواب الاعمال و عقاب العمال، ص 98؛ کامل الزیارات، ص 109

2- صحیفه علویه، ص 326

رفت امیرالمؤمنین اشک می ریخت و می فرمود: «یا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ»⁽¹⁾؛ یا رسول الله، گریه می کنم شما که رحلت کردید، وحی تمام شد، دیگر آیه ی قرآن نازل نمی شود- چون با مرگ پیغمبر قرآن تمام شد- چیزی با مرگ شما از بین رفت که دیگر نمی آید و آن هم وحی است. چون بر امام وحی نازل نمی شود ممکن است با فرشته سخن بگوید؛ ولی وحی فقط بر پیغمبر نازل می شود.

گاهی انسان گریه می کند که چرا ما کربلا نبودیم چرا ما روز عاشورا نبودیم که صدای «هَلْ مِنْ ناصِرٍ» او را بشنویم و امام را یاری کنیم. خیلی ها بودند که این آرزو را داشتند؛ جابر روز اربعین آمد کربلا و گریه کرد: یا ابا عبدالله، من نبودم شما را یاری کنم. یا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا. مگر موقع آب خوردن نمی گویم کاش ما بودیم فائض می شدیم. «عبیدالله حر جوفی» امام حسین را یاری نکرد، بعداً آمد کربلا- شروع کرد گریه کردن، خطاب به خودش کرد و گفت: توفیق نداشتی، اگر امام را یاری کرده بودی در قیامت از دست مادرش حضرت زهرا علیها السلام شفاعت می گرفتی. پس گریه نوع سوم: گریه ی عدم حضور است مثلاً چرا امام حسین علیه السلام نیست؟ چرا امام زمان در بین ما نیست؟ چرا روز عاشورا من نبودم.

4- گریه ی معرفت (معصیت زدایی)

چهارم اشک معرفت و اشک صفاتی است، مثلاً گریه می کنم چرا امام حسین این قدر خوب بود و من این قدر بد هستم؟! چرا امام حسین این قدر صبور بود و من این قدر کم صبر هستم؟! چرا امام حسین مظهر نماز و ایثار بود و من در نماز این قدر سست و کاهل هستم؟! بنابراین گریه ی نوع چهارم گریه ی معصیت زداست؛ یعنی چرا من بدم؟ چرا من گناه می کنم؟ چرا نور امام حسین در دل من نیست؟ چرا نور خدا در دل من نیست؟ این اشک هم اشک طبیعی است. این که گفته اند اشک بر ابا عبدالله گناه را می برد معنایش این است، نه این که بیمه ی گناه است. این که شما گریه کنید بعد گناه کنید و بگویید این

ص: 26

با آن پاک می شود، خیر چنین نیست. مثلاً شما کود را پای گل می ریزید، می گویند آقا، این بوی بد می دهد، متعفن است چرا این کود را این جا آورده اید؟ می گویند: صبر کنید، کود تبدیل به بوی خوش می شود. یک مدتی که می گذرد این کود جذب خاک می شود، کم کم این گل از این کود ارتزاق می کند و یک ماه الی سه ماه دیگر وقتی توی باغ می روید، می گویند عجب بوی گلی! دیگر بوی کود نیست. این جاست که می گویند: **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (1)** این که قرآن می فرماید: حسنات، سیئات را از بین می برد و یا «يُذِلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (2)؛ خدا بدی را به خوبی تبدیل می کند، معنایش این نیست که شما دروغ بگویید، به جای آن راست می نویسند، خیر چنین نیست. مثل این است شما کود را بیاورید بو بکشید، بعد بگویید بوی عطر میدهد؛ یعنی کود می رود جزو گل و بوی گل می گیرد. دروغگو وقتی در زندگی اش دروغ و معصیت است آیا اشک بر امام حسین این ها را می زدید؟ شما کلمه تبدیل را چه وقت می گویند؟ وقتی می گویند این ماشین را تبدیل کردم، به چه معناست؟ یعنی آن ماشین را دادم و ماشین بهتر گرفتم. تبدیل، قسم چهارم است. اشکی که تبدیل می کند، اشکی که تغییر می دهد، اشکی که تحول ایجاد می کند، این اشک، اشک گناه زداست.

گریه ی باصدق بر جان ها زند***تا که چرخ و عرش را گریان کند

گریه ی بی صدق بی رونق بود***دیوزان بر گریه اش خندان بود

گریه ی باصداقت، گریه ی شوینده است.

5- گریه بر مظلوم

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (3). خدا دوست ندارد داد و فریاد بزنیم اما می گوید مردم، در یک جا فریاد زدن

ص: 27

1- هود، 114.

2- فرقان، 70.

3- نساء، 148.

اشکالی ندارد و آن جایی است که به کسی ظلم شده است. خداوند در قرآن به صراحت فریاد مظلوم را ذکر کرده است. چگونه می شود انسان مظلومی را ببیند ساکت بنشیند، گاهی باید مظلوم را با اشک یاری کرد. حضرت زهرا مظلوم را با چه یاری کرد؟ 75 روز یا 95 روز بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد بقیع گریه کرد، آمد رفت گریه کرد. این گریه صرفاً بر فقدان پیغمبر نبود؛ بلکه به خاطر فقدان پیامبر و ظلم هایی که به امیر مؤمنان علیه السلام شده بود. بنابراین ما پنج قسم گریه داریم: عقیدتی، عاطفی، فضیلت طلبی، گناه زدا و گریه بر مظلوم. که چهار قسم آن در واقعه ی کربلا- هست، چرا ما بر اباعبدالله اشک می ریزیم؟ 1. چون اباعبدالله مظهر اعتقادات ماست، امامت جزء لاینفک دین ماست. 2- اباعبدالله مظهر فضیلت است بر فقدان فضایل اشک می ریزیم. 3- گریه می کنیم به خاطر این که دلمان برای اباعبدالله می سوزد که حتی شیر خواره اش را با تیر سه شعبه سیراب کردند. 4- مظلوم واقع شدند. شما هر کدام از آنها را در نظر بگیرید عزاداری دارد. سید بن طاوس می فرماید: اگر به ما فرمان عزاداری نمی دادند عاشورا جشن داشت. بعد حفظ عاشورا جشن دارد اما بعد مصیبتی آن چنین نیست. اگر تیر به دست کسی بخورد شما متأثر می شوید. چگونه ممکن است جلوی چشم انسان بچه ای قطعه قطعه شود آدم ساکت بنشیند و به حال آن اشک نریزد. این گریه ها، گریه ی ضعف نیست، گریه ی بیچارگی نیست، این است که گریه ی بر امام حسین این قدر ثواب وارد شده است.

ثواب زیارت امام حسین علیه السلام

راوی می گوید: خدمت آقا امام صادق علیه السلام رفتیم، دیدم آن حضرت دارد نماز می خواند و در سجده ی نماز برای زوار قبر امام حسین دعا می کند، می گوید: خدایا اگر در این مسیر پول خرج کرده اند به جای آن به آنها پول بده، اگر اذیت شده اند به جای آن آرامش بده، خدایا به کسانی که به زیارت قبر حسین رفته اند به آنها هر چه می خواهند بده، حاجاتشان را برآورده کن. معاویه ابن وهبه می گوید: وقتی دعای امام تمام شد به حضرت گفتم: آقا! برای چه کسانی دعا میکنید؟ فرمود: برای کسانی که قبر حسین علی السلام

را زیارت می کنند. گفتیم: آقا برایشان خیلی ثواب گفتید. حضرت فرمودند: کسانی که در آسمان برای زائران قبر امام حسین دعا می کنند بیشتر از زمینی ها هستند، فرشته ها دعا می کنند. بعد فرمود: دلت نمی خواهد با ملائکه مصافحه کنی؟ - اگر ملائکه انسان را لمس کند خیلی خوب است، اما اگر شیطان انسان را لمس کند این خیلی بد است. اگر ملائکه آدم را لمس کند قلب او فرودگاه فرشته می شود-وقتی حضرت فرمود: می خواهی با ملائکه مصافحه کنی؟ گفتیم: بله آقا. فرمود: برو زیارت جدم حسین. امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»⁽¹⁾؛ کسی که اباعبدالله را زیارت کند مثل کسی است که خدا را زیارت کرده. من برداشتم این است که ائمه ی ما می خواهند راجع به امام حسین یک فرمان بسیج عمومی بدهند، یعنی بگویند هر کسی با هر گرایشی حتی اگر مسلمان هم نباشد اگر برای امام حسین عزاداری کرد ما به او اجر می دهیم. چرا؟ چون می خواهند یاد امام حسین علیه السلام زنده بماند. شما دقت کنید وقتی حضرت ابراهیم به مکه آمد آنجا بیابان بود، همسر و فرزندش را آورد و آن جا گذاشت، سرزمینی که سرزمین «لم یزرع»، نه آب بود، نه غذا و نه آبادانی؛ بلکه بیابانی صاف بود بعد یک دعا کرد: خدایا کاری کن این ها پیش مردم محبوب شوند، قلب های مردم را به این ها جذب کن. قرآن کریم می فرماید ابراهیم این گونه دعا کرد: «رَبَّنَا... فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»⁽²⁾ خدایا! قلب های مردم را به طرف این ها بکش، نفرمود جسم هایشان را بلکه قلب هایشان را این را گفت و رفت.⁽³⁾ بعضی نوشته اند سی سال بعد آمد کعبه را ساخت. چهار متر و خرده ای دیوار بالا آورد، الان کعبه چهارده متر و خرده ای است، منتها اولین بنایش چهار متر بود. وقتی کعبه را ساخت خدا به او گفت: ابراهیم اعلام کن مردم به مکه بیایند. گفت: خدایا چه گونه اعلام کنم؟ گفت: یک سنگ زیر پایت بگذار روی آن برو و بایست و داد بزن ای مردم دنیا ای

ص: 29

1- التهذيب، ج 6، ص 45؛ وسائل الشیعه، ج 14، ص 411، مستدرک، ج 10، ص 250

2- ابراهیم، 37

3- تفسیر نمونه، ج 10، ص 363.

اهل عالم، بیاید حج خانه ی خدا. گفت: خدایا در این بیابان صدای من چگونه به مردم عالم می رسد؟ خودم می شنوم و این زن و بچه ام و چهار قبیله ای که دور آن جمع شده اند. خدایا من چگونه به مردم عالم برسانم که حج بیایند؟ خطاب شد: تو فریاد بزنی ما صدایت را می رسانیم: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (1) فریاد بزنی. حضرت ابراهیم آمد اعلام کرد که مردم حج بیایند (2) و رفت. حال شما ببینید مردم برای زیارت کعبه چه می کنند! این را خدا خواسته است، هرکس آنجا می رود باید بین صفا و مروه بدود خواه رئیس جمهور باشد، حاکم باشد، عالم باشد، فقیر یا پولدار باشد باید هروله کند، بدود. این هروله کردن و دویدن تکبر را می ریزد. در روایت داریم چرا باید دوید؟ چون تکبر و غرور را می ریزد. آقا هر کس که هستی، فقط با دو حوله ی سفید باید در صفا و مروه دوید، بین صفا و مروه حتماً باید با لباس احرام باشد. مثل طواف مستحبی هم نیست که آدم می تواند بدون احرام آن جا حرکت کند بلکه وقتی آن جا وارد شدید باید با لباس احرام باشید فقط با دو حوله سفید؛ حتی اگر ژنرال و رئیس جمهور هم باشید باید هفت مرتبه بدوی، خدا این را قرار داده است: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»؛ صفا و مروه از شعائر الهی است، «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ» (3)؛ هر کس به این خانه می آید باید این جا بدود. خداوند آن را محبوب کرده، یک تکه سنگ سیاه را خدا محبوب کرده. سنگ به خودی خود که اعتباری ندارد آن را در رکن حجر کار گذاشت، حال شما وقتی آن جا می روید، ببینید چه خبر است؟! مردم برای حجرا لاسود چه می کنند؟! یک تکه سنگ سیاهی که در طول تاریخ قسمت های عمده ی آن هم از بین رفته و یک قسمت هایی از آن باقی مانده حال مردم برای استعمال این سنگ چه می کنند! خدا این سنگ سیاه را محبوب قرار داد. برادران عزیز، خدا حسین را محبوب قرار داد کربلا- را محبوب قرار داد، خاک آن جا را و سجده ی، بر آن خاک و قبه ی امام حسین را محبوب قرار داد.

ص: 30

1- حج، 27

2- تفسیر نمونه، ج 14، ص 69

3- بقره، 185.

امام هادی علیه السلام مریض شد، افرادی را کربلا فرستاد که برای من دعا کنید. خودش امام است، حجت خداست. وقتی به آن حضرت می گویند: آقا، چرا خودتان که امام هستید دعا نمی کنید؟ می فرماید: زیر قبه ی جدم حسین شفاست؛ «إِنَّ الْإِجَابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ، وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ» (1) پس این همه ثواب زیارت و این همه ثواب گریه و این همه ثواب برگزاری مجالس برای امام حسین برای چیست؟ در منی برای امام حسین مجلس گرفته اند در عرفات مجلس گرفته اند، امام صادق علیه السلام آن جا نشسته اشک ریخته دلش چیست؟ چون خدا می خواهد نام امام حسین بماند. کسی که اشک می ریزد و اقامه ی عزا می کند این نه تنها منعی ندارد بلکه به آن فرمان داده شده است. کسانی که به این عزاداری و این گریه اشکال می کنند و آن را منع می کنند مفهوم عزاداری را متوجه نشده اند، مفهوم تعظیم شعائر را متوجه نشده اند. در سابق وقتی کسی حج میرفت گاهی با خودش شتر و گوسفند می برد تا آن جا قربانی کند- امروزه آن جا خریداری می کنند- به آن ها روی آن شتر یا گوسفند علامتی می گذاشتند که مثلاً این شتر مال قربانی است؛ یعنی به اصطلاح کسی نمی تواند آن را خرید و فروش کند، این شتر را باید برای قربانی ببریم. در سابق از مدینه یا از اطراف مدینه قربانی را با خودشان می بردند. قرآن می فرماید: ما این شتر را از شعائر الهی قرار دادیم؛ «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (2). «بُدْن» به معنای شتر است، کسی که می خواهد مکه برود آن شتری را که می خواهد آن جا قربانی کند از شعائر الهی است. بعد در آیه ی دیگر می فرماید: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (3) شعائر الهی را باید حفظ کنیم «شعائر» از «شعار» می آید؛ یعنی آن شعور و درک و چیزی که علامت و نشانه ی خداست. چگونه شتری را که علامت گذاشته اند نشانه ی خدا می شود باید حفظ شود! هر کسی که منی

ص: 31

1- وسائل الشیعة، ج 14، ص 452.

2- حج، 36.

3- حج، 32.

می رود باید قربانی کند! اما هفتاد و چند انسان برگزیده را که در یک روز در یک سرزمین سر از بدن هایشان جدا شده، این از شعائر الهی نیست؟ آیا امام صادق علیه السلام نباید اشک بریزد؟! آیا امام رضا نباید سفارش کند؟! امام رضا علیه السلام فرمود: «كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يَرِي ضَاحِكًا وَكَانَتِ الْكَاثِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ الْعَاشِرُ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ»⁽¹⁾؛ وقتی محرم می شد کسی پدرم را از اول محرم تا روز عاشورا خندان نمی دید و هر روز بر حزنش افزوده می شد و در روز عاشورا پی در پی اشک بر گونه هایش سرازیر بود. من امروز این چند جمله را عرض کردم برای این که اهمیت عزاداری روشن شود و پاسخی باشد به شبهاتی که بعضی درباره ی گریه ی بر امام حسین وارد می کنند. ما در این زمینه روایات زیادی از معصومین داریم، حتی از شخص پیغمبر که سیره ی آن حضرت بوده است. مرحوم علامه امینی در «سیرتُنَا وَ سُنَّتُنَا» شواهد و روایاتی را آورده که پیغمبر در تشییع جنازه ی عبدالمطلب، ابوطالب، فاطمه بنت اسد، کنار قبر حمزه، کنار بدن حمزه، کنار بدن فرزندش ابراهیم اشک ریخته و گریه کرده است و فرمود: «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ»⁽²⁾ کسی که در زندگی اش رحم نباشد خدا هم به او رحم نمی کند. اشک یک چیز طبیعی و میل طبیعی است. این اشک، اشک عظمت است، اشک ابهت است، اشکی است که سرور، شادی و انقلاب درونی برای انسان می آورد. قلب احساس می کند با این اشک از گناه شسته می شود، میل به عبادت پیدا می کند، میل به بندگی پیدا می کند. از روضه ی امام حسین که بیرون می آید می فهمد که دیگر دلش نمی خواهد دروغ بگوید، دوست ندارد چشمش به نامحرم بیفتد؛ چون برای امام حسین اشک ریخته. این اشک سازنده است، این اشک مخرب نیست، این اشک صرفاً بر مصیبت و مظلومیت نیست، این اشک، اش معرفت و حضور و اشک درک و احساس ارتباط با ابا عبدالله است.

ص: 32

1- بحار الانوار، ج 44، ص 284؛ مسند الامام الرضا، ج 2، ص 27؛ امالی الصدوق، ص 128.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 380؛ التهذيب، ج 2، ص 32؛ وسائل الشيعه، ج 2، ص 281.

روز اول ماه محرم است، بیایید همین امروز از همین جا به آقایان عرض سلام بدهیم. امام صادق فرمود: اگر نتوانستید به زیارت جدم ابا عبدالله بروید، سه مرتبه رو کنید به طرف قبله و بگویید: «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». در نقل دیگر دارد: پشت بام بروید، از بلندی حداقل یک سلام بدهید: السلام عليك يا ابا عبدالله. یکی از بزرگان نمازش که تمام می شد بعد از تسبیحات می گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». به او گفتند: آقا، آیا این جزء تعقیبات نماز در جایی سفارش شده است؟ فرمود: نه، اما ما همه ی دین را از امام حسین داریم این نماز را از امام حسین داریم؛ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ». پیامبر فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»⁽¹⁾. نماز ما، دین ما از کربلا محفوظ ماند، از خون امام حسین محفوظ ماند. من می گویم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» به عنوان این که یادم باشد دین ما با عاشورا و کربلا- با هم گره خورده است. ما هم امروز از کنار حرم کریمه ی اهل بیت دل هایمان را روانه ی کربلا می کنیم. عجب نامی است کربلا کرب و بلا. عجب نامی است، یادآور تشنگی، یادآور مصیبت

السلام عليك يابن امير المؤمنين، وابن سيد الوصيين، السلام عليك يابن فاطمه، سيدة نساء العالمين.

کربلا؛ یعنی کمال بندگی

کربلا؛ یعنی رها در زندگی

کربلا؛ یعنی ندای العطش

روی لبها ردپای تشنگی

کربلا؛ یعنی حضور فاطمه

پیش سقا در کنار علقمه

کربلا؛ یعنی علی اصغر شدن

تشنه بر دوش پدر پرپر شدن

ص: 33

کربلا؛ بوی خدایی می دهد

عطر ناب آشنایی می دهد

- کربلا رفته ها و حرم حسین دیده ها!-

کربلا؛ یعنی وداع زینب

پشت خیمه با گل زهرا حسین

السلام ای تشنه کام کربلا

السلام ای خامس آل عبا

ای لبانت بوسه گاه فاطمه

ای خجل از تو فرات و علقمه

بر لب دریا لب تشنه بود

از عطش کی اصغرت خوابیده بود

کربلا خیلی معنا دارد؛ اما یک معنا در کربلا خودش را خیلی نشان می دهد:

کربلا؛ یعنی ندای العطش

آن هم معنای تشنگی ابا عبدالله است. نمی دانم تشنگی چقدر سخت بوده، همین قدر بگویم بیش از سی و پنج سال بعد از حادثه ی عاشورا هر وقت نگاه امام سجاد به آب می افتاد گریه می کرد، صدا می زد: قَتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا⁽¹⁾؛ مردم بایام را کنار آب با لب تشنه کشتند.

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

ص: 34

1- وسائل الشیعه، ج 3، ص 282؛ بحار الانوار، ج 45، ص 149؛ اللهوف، 29.

قال الله تبارک و تعالی «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (1)

مقدمه

دومین روز از ماه محرم است، روز ورود اباعبدالله به سرزمین کربلا است. روایتی از امام صادق علیه السلام عرض می‌کنم و می‌خواهم از این روایت درباره‌ی وجود مقدس اباعبدالله وصفات و ویژگی‌های آن حضرت نتیجه بگیرم. همه می‌دانید که قلب و روح انسان تحت تأثیر عوامل بیرونی است؛ بعضی از آدم‌ها شیطان روی قلبشان نفوذ دارد و بعضی‌ها فرشته‌ها و ملائکه روی قلبشان نفوذ دارد، این‌ها را قرآن می‌فرماید، قرآن می‌فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ» (2)، می‌خواهید به شما بگویم شیطان بر که نازل می‌شود؟ «تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (3)؛ آدم‌هایی که دروغگو هستند. «أَفَّاكٍ»؛ یعنی کذب، اهل صداقت نیستند؛ و «أَثِيمٍ» یعنی گنه‌کارند، شیطان بر اینها نازل می‌شود. البته شیطان در سه مرحله سراغ این آدم‌ها می‌آید؛ مرحله‌ی اول او را وسوسه می‌کند، کنترل از راه دور دارد؛ «إِنَّ لِلشَّيَاطِينِ لِيُؤْخِرُونَ إِلَىٰ أُولِيَانِهِمْ» (4) از راه دور کنترل می‌کند و وسوسه می‌کند اگر دید با او راه می‌آید و حرف‌پذیری دارد بر او فرود می‌آید، می‌فرماید:

ص: 35

1- نحل، 97.

2- شعراء، 221.

3- شعراء، 222.

4- انعام، 121.

تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ، یعنی بر او نازل می شوند و در قلبش فرود می آیند، قرآن می فرماید: فَهَوَّلَهُ قَرِينٌ (1)؛ همراهش می شود و هیچ جا او را تنها نمی گذارد. نقطه ی مقابل آن فرشته ها هستند، خدا در قرآن می فرماید: فرشته هم همین سه حالت را دارد. یا درود می فرستد و به قلب مؤمن الهام می کند؛ یا به او نازل می شود؛ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (2). فرشته بر مؤمنین و آدم های صالح و متدین نازل می شود. قرآن می فرماید قلب انسان یا فرودگاه فرشته است: تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ است، یا فرودگاه شیطان، می فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ»، «تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»؛ یا شیطان و سوسه می کند یا ملائکه الهام می کند. یا شیطان فرود می آید یا فرشته فرود می آید. کسی که در زندگی اش فکر بد، و سوسه، خواب های ناروا و خیانت باشد این شیطانی است. و کسی که در زندگی اش نورانیت، خواب خوب، فکر پاکیزه باشد این رحمانی است. پس انسان نمی تواند بی تفاوت باشد، انسان یک خواطری دارد، یک خیالات و اوهاماتی دارد؛ مثلاً یک جایی نشسته ای اما فکرت جای دیگری می رود، شب خوابیدی خواب می بینی، و یا ناگهان به قلبت چیزی القا می شود. اینها دست خود انسان نیست بستگی دارد چه کسی به ما خط دهد. قرآن می گوید بعضی ها را شیطان خط می دهد: تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (3) و بعضی ها را فرشته ها و ملائکه: تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (4). حال آیا این موارد پارتی بازی است؟ آیا یک عده ای را به شیطان و یک عده ای را به فرشته می سپارند؟ خیر چنین نیست این بستگی به این فرودگاه دارد اگر قلب سلیم باشد مال فرشته است، و اگر قلب مریض باشد مال شیطان است. آنهایی که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، (5) تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (6) و آن هایی که قلبشان لَا يَنْفَعُ مَالٌ

ص: 36

1- زخرف، 36.

2- فصلت، 30.

3- شعراء، 221.

4- فصلت، 30.

5- بقره، 10.

6- شعراء، 221.

وَلَا بُنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (1) آنها تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ. این بستگی به خود انسان دارد، وَ الْبَدَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، جایی که شما درختی کاشتی اگر خاکش خوب باشد باران که می خورد، خوب رشد می کند و گل می دهد. الَّذِي حَبَّتْ (2) اما جایی که شوره زار است اگر درخت بکاری هر چه آب بدهی خشک می شود و چیزی عمل نمی آید. تنها فاعلیت فاعل کافی نیست بلکه قابلیت قابل هم لازم است. باران یکی است ولی این بذر قابلیت دارد درخت می شود، این یکی قابلیت ندارد شوره می زند. قلب یک قلب است، یکی: تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ، و دیگری تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ. یکی إِنْ الشَّيَاطِينِ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ (3) و دیگری مَلَائِكَةُ «بُصَلَّى عَلَيْهِ»؛ ملائکه بر آن درود می فرستند. این مقدمه را گفتم که بدانید انسان نمی تواند نسبت به وسوسه ها و الهام ها بی تفاوت باشد بلکه تحت تأثیر آنها قرار می گیرد. حال حدیث امام صادق را بیان کنم که چه کنیم مصداق «تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ» نشویم، بلکه مصداق «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ» شویم.

فضایل

اشاره

امام صادق علیه السلام فرمود: قَالَ ابليس؛ شیطان می گوید: حَمْسُهُ أَشْيَاءُ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي؛ پنج گروه هستند که من در آنها راهی ندارم، فرودگاهشان به روی من بسته است، من نمی توانم آن جا بال و پر بیندازم، حریف آنها نمی توانم بشوم، ولی بقیه پیرو من هستند. یک وقت می گویند این فرودگاه به روی فلان پرواز بسته است، برج مراقبت اجازه نمی دهد بنشینند، الان پروازهای اسرائیلی در کشور ما حق ندارند بنشینند، این فرودگاه است که تعیین می کند کدام پرواز بنشیند. فرودگاه قلب ما می گوید اگر این صفات را داشتی شیطان نمی تواند فرود بیاید. حال این صفات چیست؟ این حدیث خیلی زیباست.

ص: 37

1- شعراء، 88 - 89

2- اعراف، 58

3- انعام 121.

یک: مَنْ اِعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنِ نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ اِتَّكَلَ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ؛ کسی که نیتش صادق باشد و توکلش به خدا باشد و در نیتش دروغ و کذب و ریا نباشد. روایت است از امام صادق پرسیدند: آقا، کم عقل ترین آدم چه کسی است؟ - من و شما به کسی که ورشکست شود و نتواند خوب کار کند و ضرر کند کم عقل می گوئیم - امام صادق علیه السلام فرمود: کم عقل کسی است که عبادت بکند اما ریا باشد، مثلاً نماز بخواند اما برای مردم بخواند، صدقه می دهد اما برای مردم می دهد. حج میرود اما به خاطر مردم. حضرت فرمود: این خیلی کم عقل است، چرا؟ چون این کسی که به خاطر او عبادت کردی نمی تواند به تو اجر بدهد، این هم مثل خودت قیامت گرفتار است، این کم عقلی است که شما کار را برای کسی انجام بدهید که نمی تواند به شما نمره بدهد. کار را برای کسی انجام بدهید که نمی تواند به تو امتیاز بدهد. لذا در روایت است که روز قیامت به انسان مراعی و ریاکار می گویند ای خاسر، ای کافر (1)، ای زیانکار، ای کسی که کفر ورزیدی، اعمالت را از بین بردی. من یک حدیث زیبایی از امام رضا علیه السلام دیدم، فرمود: هر انسانی که صبح از خانه بیرون می آید هم شیطان به سراغش می آید و هم فرشته، هر دو با هم می آیند که ببینند انسان آمادگی چه چیزی را دارد. مثل بچه ای که هم رفیق خوب به سراغش می آید و هم رفیق بد. مثل اینترنت که هم سایت بد دارد و هم سایت خوب. مثل کسی که هم می تواند نوار قرآن گوش دهد و هم موسیقی. بعد فرمود: اگر انسان وقتی از خانه اش بیرون می آید بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ اَمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ، ما شاء اللّٰهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ، این کلمات را بگوید، فرشته رو به شیطان می کند، می گوید: برو این آدم مال من است با این کار نداشته باش، چون هم اسم خدا را برد گفت: بِسْمِ اللّٰهِ، و هم گفت: به خدا ایمان دارم؛ اَمَنْتُ بِاللّٰهِ و هم گفت: به خدا توکل میکنم؛ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ، و هم گفت: ما شاء اللّٰهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ (2)، هیچ قدرتی غیر از خدا به درد

ص: 38

1- بحار الانوار، ج 69، ص 295؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص 255؛ امالی الصدوق، ص 528.

2- الکافی، ج 2، ص 543؛ من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 272.

نمی خورد فقط خداست که قدرتش اصلی است هر قدرتی که ما داریم از خداست. به تعبیر یکی از اساتید ما می فرمود: وقتی می خواهند گوسفند را سر ببرند، قرآن می گوید اگر «بِسْمِ اللَّهِ» نگویند این مردار می شود، آن را نمی توان خورد. قرآن می گوید چیزی که موقع ذبح به آن اسم خدا برده نشود، آن را نمی توان خورد. اگر فرض کنید دو نفر می خواهند گوسفند سر ببرند، هر دو رو به قبله هستند، هر دو یک کارد و چاقو دارند، هر دو برادرنند، مانند هم دو گوسفند را دارند ذبح می کنند حال اگر یکی بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این گوشت حلال است، اما اگر یکی عمدی بگوید من «بِسْمِ اللَّهِ» را نمی گویم قرآن می گوید این میته است، مردار است آن را باید بیرون انداخت. اگر سهوی و یادش رفت اشکال ندارد- بنابراین حیوانی که بر آن بسم الله نگویند مردار است. حال آدمی که نام خدا در زندگی اش نیست آیا مردار نیست؟ چرا مشرک نجس است؟ او حمام رفته، خودش را تمیز شسته الان از حمام با لباس تمیز و نظیف بیرون آمده، اما قرآن می گوید حق ندارد به مسجد الحرام بیاید: **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ (1)** نمی تواند وارد مسجد الحرام شود. کجای مشرک نجس است؟ مشرک که تمیز و پاکیزه است. قرآن اهل کتاب، یهود و مسیحی را نجس نمی گوید فقط مشرک و بت پرست را می گوید. چگونه یک گوسفند بدون بسم الله میته می شود، آدمی که خدا او را آفریده به او شعور و درک داده حال جلوی بت خم می شود! این نجس است، این فطرتش را زیر پا گذاشته، این مردار و میته است. این ظاهرش انسان است، میت الاحیاست. پس اگر کسی که صبح از خانه اش بیرون می آید بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، شیطان سراغش نمی آید. شخصی آمد خدمت پیغمبر اکرم گفت: یا رسول الله، می خواهم رزقم زیاد شود، فرمود: **دُمْ عَلَى الطَّهَارَةِ (2)**، دائماً با وضو باش. اگر پاکیزه بودی رزقت هم زیاد می شود. این طهارت فقط وضوی ظاهری نیست، خدا می فرماید: من انسان پاکیزه را دوست دارم؛

ص: 39

1- توبه، 28.

2- کنز العمال، ح 44154

فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (1) انسان پاکیزه کسی است که هم وضوی ظاهری دارد و هم وضوی باطنی. هم نگاهش به نامحرم و حرام نیست و هم لقمه ی حرام در زندگی اش نیست. خداوند می فرماید من این را دوست دارم چون پاکیزه است و آلودگی ندارد. پس اگر امام صادق علیه السلام فرمود شیطان می گوید من حریف پنج گروه نمی شوم، 1- کسی است که نیتش پاک باشد و نام خدا در زندگی اش باشد.

2- ذکر زیاد

«مَنْ كَثُرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ»؛ کسی که زیاد تسبیح بگوید. یک نوع تسبیح، تسبیحات حضرت زهراست که بعد از نماز گفته می شود، غیر نماز هم جایز است. کسی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا! شنوایی ام کم است. حضرت فرمود: برو تسبیحات مادرم حضرت زهرا را بگو. تسبیحات حضرت زهرا فقط مال نماز نیست اگر کسی صبح وقتی از خانه بیرون می آید آن را بگوید در وسعت رزق اثر دارد. یک تسبیح یعنی «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ». روایت داریم وقتی ملائکه طواف می کنند این تسبیح را می گویند. همچنین روایت داریم شبی که موسی به میقات رفت خدا این ذکر را به او یاد داد: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ. یک نوع تسبیح، تسبیحی است که در رکوع و سجود گفته می شود. و سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ. تسبیح یعنی چه؟ یعنی خدایا تو منزهی، هیچ اشکال و عیب و نقصی در تو نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در زندگی اش تسبیح باشد شیطان حریفش نمی شود. حضرت عیسی وقتی آمد که مردم را به سوی خدا دعوت کند، شیطان سراغش آمد و گفت: عیسی، تو خودت خدایی، چرا مردم را به خدا دعوت می کنی؟ تو اگر خدا نیستی پس پدرت کیست؟ پدر همه مردم معلوم است، تو پدرت معلوم نیست پس خودت خدایی؛ لا اقل پسر خدایی. عیسی تو که مرده زنده می کنی، تو که کور شفا میدهی، تو که معجزه می کنی. هر گونه که عیسی از دست او فرار

ص: 40

می کرد او به سراغش می آمد، می خواست اعتقاد عیسی را خراب کند. هر چه کرد دید نمی رود، گفت: سبحان الله، سبحان الله. چند مرتبه سبحان الله گفت، شیطان دور شد. شیطان گفت: جایی که این کلمه باشد من نمی آیم چون دارید خدا را منزه می شمارید. قرآن کریم می فرماید: اگر می خواهی شیطان به سراغ شما نیاید: فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (1)

3- صبر بر مصیبت

« وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصِيبَةِ حِينَ تُصِيبُهُ ». شیطان از راه مصیبت می تواند وارد شود کسی که مصیبت دیده ممکن است عنانش را از کف بدهد، خدایی نکرده کفر بگوید، خدایی نکرده به خدا بدبین شود، لذا فرمود: کسی که در مصیبت فریاد و جزع نکند شیطان می گوید من راهم بسته شد، حریف این نمی شوم. حضرت ایوب زمان دارایی اش، می گفت: «خدا». زمانی هم که نداشت میگفت: «خدا»، وقتی سالم بود می گفت: «خدا»، مریض بود می گفت: «خدا». بعضی ها حالتشان در مریضی و سلامتی با هم فرق می کند. همین که خدا یک امتحان در زندگی شان می گذارد، رفوزه و مردود می شوند. در حالی که مؤمن در مصیبت چنین نیست. شما ابا عبدالله را ببینید، این همه مصیبت دید اما گفت: الهی رضایم به رضای تو (2). من در تاریخ ندیده ام کسی در این فرصت کوتاه این همه مصیبت برایش جمع شده باشد، ما دیده ایم که کسی داغ فرزند دیده، داغ پدر دیده، داغ برادر دیده؛ ولی کسی نبوده که در یک روز داغ برادر، داغ پسر، داغ شیرخوار؛ داغ پسر برادر، اسارت، تشنگی، و جان دادن، همه را با هم دیده باشد. پس برای هیچ کسی در تاریخ، همه ی این ها در یک نصف روز هم زمان جمع نشده است، اما با وجود همه ی این ها دائم میگوید خدا، همه اش دعا و رضا؛ این ارزش است.

حضرت فرمود سومین صفتی که موجب می شود شیطان سراغ انسان نیاید این

ص: 41

1- نحل، 98

2- بحار الانوار، ج 44، ص 366؛ کشف الغمه، ج 2، ص 29؛ مشیر الاحزان، ص 41.

است که انسان در مصیبت جزع و فزع نکند. ابوذر یک جوانی داشت مرد. اصولاً بیشتر بچه های او در زمان حیات خودش از دنیا رفتند. کسی آمد زخم زبان بزند. به او گفت: اباذر، خدا هر چه به تو اولاد می دهد می میرند، این پسر هم که مرد. ابوذر نگاهی کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَأْخُذُهُمْ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ، وَيُدْخِرُهُمْ فِي دَارِ الْبَقَاءِ» (1) - اگر کسی مستأجر باشد وقتی خانه ای بخرد مردم به او تبریک می گویند: الحمد لله که خانه دار شدید تا حالا مستأجر بودید و حالا صاحب خانه شدید - گفت: خدا را شکر بچه ی من مستأجر بود، این دنیا خانه ی استیجاری است و انسان در آن نمی ماند، و حالا فرزندم به خانه ی اصلی اش رفت، خدا را شکر که بچه ام از دار فنا به دار بقا رفت. در این دنیا اگر شما مستأجر باشید وقتی سند خانه را بخواهید آن را به شما نمی دهند، می گویند مستأجر این خانه هستید، اگر بخواهید مثلاً شومینه ی این خانه و یا درب و پنجره ی آن را با خود ببرید اجازه نمی دهند، می گویند شما مستأجر این خانه بودید. حال در این دنیا هم مستأجر هستید باید همه اموال دنیا را بگذارید و وارد قبر شوی. اما آن جا دار بقاست. کسی که نگاهش به دنیا نگاه به خانه ی مستأجری است و نگاهش به آخرت نگاه خانه ی ملکی است این فرد هیچ وقت به این دنیا دل نمی بندد. هیچ وقت غصه نمی خورد. فرزند جوان آقا امام صادق علیه السلام مریض بود، داشت جان می داد و در حال احتضار بود، آقا بالای سرش نشسته بود، گفتند: آقا بچه دارد جان می دهد؛ ولی سخت جان می دهد. حضرت فرمود: سوره ی صفات بخوانید تا راحت جان بدهد. شروع به خواندن سوره ی صفات کردند، به آیه ی یازدهم رسیدند بچه جلوی چشم پدر جان داد. امام فرمود: «إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ نَجْرَعُ قَبْلَ الْمُصِيبَةِ، فَإِذَا وَقَعَ أَمْرُ اللَّهِ»؛ ما اهل بیت قبل از مصیبت ناراحتیم، دلمان می خواهد پیش نیاید- کسی هم از مصیبت خوشش نمی آید، اما دنیا بی مصیبت نیست- اما وقتی پیش آمد، «رَضِينَا بِقَضَائِهِ وَ سَلَّمْنَا لِأَمْرِهِ» (2)؛ صبر می کنیم. شب عاشورا حضرت زینب کمی غم دلش را فرا گرفت، بدنش لرزید و صدای گریه اش بلند شد، امام

ص: 42

1- مسکن الفؤاد، ص 55؛ ارام بخش دل داغدیدگان، ص 144

2- الکافی، ج 3، ص 225؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 275؛ بحار الانوار، ج 74، ص 49.

حسین فرمود: خواهرم مواظب باش شیطان حلم تو را نبرد، خودت را نبازی، شیطان از همین جا نفوذ می کند. زینب علیها السلام بلافاصله عرض کرد: «سَتَجِدُنِي كَمَا تُحِبُّ»؛ برادر هر گونه تو می خواهی من همان گونه خواهم بود. واقعاً هم همین گونه بود، اگر فرشته ها از صبر امام حسین تعجب کردند، جا داشته از صبر زینب هم تعجب کنند. در بعضی جاها نقل دارد: برادر، صبر را به عجز در می آورم، کاری می کنم صبر خسته شود، ولی من خسته نشوم.

4- هر چه را برای خود می پسندد برای دیگران هم پسندد

«وَمَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ». یکی از راه هایی که شیطان نفوذ می کند آبروی مردم، غیبت، تهمت و پشت سر مردم حرف زدن است، فرمود: کسی که هر چه برای خودش می پسندد برای مردم پسندد و هر چه برای خودش نمی پسندد برای مردم نیز پسندد - برای خودت لباس نو می پسندی اما به مردم لباس کهنه می دهی این که درست نیست. برای خودت غذای خوب می پسندی و برای مردم ته مانده های غذا را می پسندی. امام رضا گل غذا را به فقیر میداد، قبل از این که شروع به خوردن کند برای فقیر غذا کنار می گذاشت. «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» (1)؛ از بهترین و از خوب آن بدهید. چطور شما برای مردم می پسندی که دروغ بگویی اما برای خودت نمی پسندی که به تو دروغ بگویند. چرا دروغ می گویی؟ وقتی نمی پسندی سرت کلاه بگذارند، چرا سر مردم کلاه می گذاری؟ وقتی نمی پسندی پشت سرت سخن چینی کنند چرا پشت سر مردم سخن چینی می کنی؟- فرمود: کسی که شیطان روی او نفوذ ندارد چیزی که برای خودش نمی پسندد برای مردم هم نمی پسندد.

5- راضی به رضای خداوند

«وَمَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَلَمْ يَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ» (2) کسی که راضی باشد به رزق الهی و

ص: 43

1- انسان، 8.

2- بحار الانوار، ج 60، ص 248؛ الخصال، ج 1، ص 285؛ مواظب العدديه، ص 400.

به قضا و قدر الهی و غصه ی رزق و روزی را نخورد. ما اختیار داریم ولی خداوند برای ما قضا و قدری قرار داده، تقسیم در زندگی قرار داده. خوب است انسان بگوید خدا من تلاش می کنم ولی راضی ام به آن چیزی که تو پسندیدی. خدا به یکی دختر می دهد، به یکی پسر می دهد، و یکی هم اولاد ندارد، خلاصه هر کسی در زندگی اش مشکلاتی دارد و توفیقاتی. همه ی توفیقات برای یک نفر نیست، همه مشکلات هم برای یک نفر نیست. اصلاً دار دنیا این گونه است. گاهی می بینید یک نفر توفیقاتی دارد در کنارش مشکلاتی هم دارد، مهم این است که راضی باشد به این تقسیم الهی. البته انسان می تواند از خدا بخواهد مشکلاتش رفع شود، می تواند از خدا بخواهد توفیقاتش زیاد شود. خدا هم میدان را باز گذاشته ما قائل به «بداء» هستیم؛ یعنی خداوند رزق کم را زیاد می کند، عمر کم را طولانی می کند، طولانی را کوتاه می کند؛ روایت داریم و قرآن هم می فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» (1) خدا چیزهایی را پاک می کند و چیزهایی را جایگزین می کند. انسان باید دعا بکند و از خدا تغییر را بخواهد، اما هیچ گاه از آن چیزی که خدا پسندیده شکوه نکند. حضرت فرمود: اگر کسی این پنج صفت را داشت شیطان روی او نفوذ ندارد. شما ببینید اصحاب و یاران و فرزندان و خود اباعبدالله هیچ کدام بر مصیبت جزع نکردند، اباعبدالله هیچگاه در زندگی اش اعلام عدم رضایت به تقسیم الهی نکرد. در همه جا اتکایش به خدا بود، همه جا تسبیح بود. با دعا شروع کرد و با دعا تمام کرد، هیچ گاه بر مصیبت جزع نکرد، حتی وقتی طفل شش ماهه اش روی دستش جان داد عرضه داشت: «الهی هَوِّنْ لِي الْاِمْرَ لِاِنَّهُ بَعِيْنِك»؛ خدایا من راضی ام به این مصیبت چون در مقابل توست چون تو راضی هستی. اگر کسی این پنج صفتی که عرض کردم داشت قلبش فرودگاه شیطان نمی شود.

خدایا به عظمت ابا عبدالله قلب های همه ی ما را سلیم، منیب و فرودگاه فرشته و الهام ملائکه ات قرار بده.

خدایا هوای نفس شیطان و وسوسه های او را از زندگی ما دور بگردان.

ص: 44

اشاره

قال الله تبارک و تعالی: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (1)

مقدمه

یکی از مسائلی که از اهمیت والایی برخوردار است، مسئله‌ی حس مسئولیت و مسئولیت پذیری است. انسان، عاقل و مختار است. درک و شعور دارد، نمی‌تواند نسبت به پیرامون خودش بی‌تفاوت باشد و احساس مسئولیت نکند. رسول خدا فرمودند: همه‌ی شما مسئولید حتی انبیای الهی و اولیای الهی هم مسئول هستند. اما ما در مقابل چه چیزهایی مسئولیت داریم؟

اقسام مسئولیت

اشاره

من در این جا چهار تا از اقسام مسئولیت را برای شما می‌شمارم. ما در مقابل چه چیزهایی باید مسئولیت داشته باشیم و بی‌تفاوت نباشیم.

1- در مقابل خداوند

اشاره

اولین مسئولیت ما در مقابل خداست، یعنی در برابر ذات خداوند تبارک و تعالی حس مسئولیت داشته باشیم. شاید در هر صفحه‌ای از قرآن کریم که مطالعه کنید این تذکر را میدهد که شما در مقابل خدا مسئولید. انسان حداقل سه مسئولیت در مقابل خدا دارد: 1- معرفت و شناخت خدا: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (2) انسان نمی‌تواند بگوید من

ص: 45

1- اسراء، 36

2- بحار الانوار، ج 4، ص 247؛ الاحتجاج، ج 1، ص 198؛ نهج البلاغه، خطبه 10.

کاری ندارم، نه دینی انتخاب می کنم و نه کاری با خدا دارم. علت این که این قدر پیغمبر می فرمود: « قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا »، همین است، اول این مورد را باید اصلاح کرد اول عقیده و بینش مردم، و بعد روش و منش مردم. ما در زندگی مان روش و منش داریم، گرایش و گزینش داریم، که قبل از این چهار تا باید بینش باشد، یعنی چیزی که به آن گرایش داریم و آن را انتخاب می کنیم براساس یک اعتقادی باشد.

داستان

مورد اول: وقتی که پیغمبر گرامی اسلام در جنگ بدر به طرف میدان نبرد می رفتند دو نفر مسلح آمدند، گفتند: یا رسول الله! ما آمدیم شمارا یاری کنیم. این کار، کار خوبی است، گزینش خوبی است، سراغ دشمن نرفتند، سراغ پیامبر آمدند، حضرت فرمودند: به چه انگیزه ای؟ برای چه آمده اید؟ پیامبر می خواهد بینش آنها را سؤال کند، اعتقاد، انگیزه و نیت آنها را سؤال کند. گفتند: آقا ما مشرکیم، شما را قبول نداریم، خدا را هم قبول نداریم، اما آمده ایم شما را یاری کنیم شنیده ایم جنگ است، گفتیم برویم کمک کنیم، اگر پیروز شدید به ما غنیمت بدهید، ما برای غنیمت و پول آمده ایم، کاری به خدا و پیغمبر خدا هم نداریم. حضرت فرمود: هر دوی شما برگردید، من فقط برای خدا می جنگم، من که نمی خواهم کشور به دست بیاورم، من برای این می جنگم که توحید اقامه شود. یکی از آنها گفت ما مسلمان می شویم، یکی مسلمان شد و آمد و دیگری برگشت. اعتقاد، بینش و معرفت این اولین مسئولیت است.

مورد دوم: یک نفر در زمان پیغمبر گرامی اسلام مسلمان شد، عرض کرد: یا رسول الله! من قبل از اسلام خدمات و کارهای خوبی انجام داده ام. حضرت فرمود: چه کار کرده ای؟ گفت: یا رسول الله، دخترهایی را که می خواستند زنده به گور کنند من نمی گذاشتم آنها را زنده به گور کنند، آنها را می گرفتم و خودم بزرگ می کردم و به جای آن دختر سه شتر به پدرش می دادم. دختر را از پدرش می گرفتم به خانه می آوردم و برایش دایه ای می گرفتم و خرجش می کردم تا بزرگ شود. 360 بچه را این گونه از مرگ

نجات دادم- به این کار مهمی است، خدمتی است- هزار و خرده‌های شتر داده ام، « هَلْ لِي مِنَ الْأَجْرِ شَيْئًا؟ » آیا چیزی از اجر به من می رسد؟ پاداش شما به من میرسد؟ - مسلم است خدا کار مثبت کسی را بی جواب نمی گذارد، هر که کار خوبی کند اجر می دهد. اما این شخص زمانی این کار را کرده که خدا و قیامت را قبول نداشته- حضرت فرمود: اگر به خدا معتقد بودی اجری داشتی که آن اجر را الان نداری، چون تو به خدا اعتقاد نداشتی. کار او مثبت بوده ممکن است خدا در زندگی اش به او گشایش و وسعت رزق دهد. کسانی که مخترع هستند و به جامعه خدمت می کنند حتی اگر کافر هم باشند به خاطر خدمتی که کرده اند کار آنها را بدون پاداش نمی گذارد. اما کافر چون قیامت و قبر را قبول ندارد که خدا در آن جا به او اجر دهد در همین دنیا پاسخش را می دهد، و به او فتانت علمی یا مال یا قدرت می دهد. اما در قیامت پاداشی ندارد. لذا حضرت فرمود: چون تو به خاطر رضای خدا کار را انجام ندادی آن نمره ای را که معتقدین به خدا دارند تو نداری. نمی گویم بی پاسخ می ماند اما آن نمره را ندارید.

مورد سوم: در جنگ احد شخصی به نام ابا الغیدا به میدان آمد، این شخص مشرک بود، شروع به جنگیدن کرد، گفتند: یا رسول الله، ابا الغیدای مشرک آمده و دارد با کافران می جنگد. از پیغمبر اجازه نگرفته بود خودش به میدان رفت، خیلی تیرانداز ماهری بود، روی دو زانویش می نشست تیر می انداخت و تیرهایش به خطا نمی رفت. چند نفر از مشرکان را به درک واصل کرد، به پیغمبر خیر می دادند: یا رسول الله، ابا الغیدا چهار نفر را کشت، پنج نفر را کشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال می شد چون مشرک کشته شده بود، اما می فرمود: او آخرش به جهنم می رود. کار خوبی می کند اما آخرش به جهنم می رود. چرا؟ بالاخره عده ای را به درک واصل کرد و بعد خودش تیر خورد و روی زمین افتاد. شخصی می گوید بالای سرش رفتم، گفتم: « اُبُشْرُكَ بِالْجَنَّةِ »؛ بهشت بر تو گوارا باد! ابا الغیدا چشم هایش را باز کرد، خیلی تعجب کرد گفت: « و مَا الْجَنَّةُ »؛ بهشت چیست؟! من بهشت را قبول ندارم، من خدا و پیغمبر را قبول ندارم، من اصلاً برای خدا و پیغمبر و قرآن نیامده ام، من دیدم در مدینه خانم ها و مردم پشت سر من حرف می زنند که او از

جنگ می ترسد و ضعیف است، لذا آمده ام بگویم که من نمی ترسم، من نیامده ام که از خدا و از دین حمایت کنم. بعد یک قطعه شمشیری هم از آن اطراف برداشت فرو کرد در شکمش و خودش را کشت. گفت من نمی خواهم مجروح بمانم، حوصله ی مریضی و جراحت را ندارم. نبرد با کفار، کار قشنگی است، اما انگیزه و اعتقاد پشت آن نیست. بنابراین ما حس مسئولیت داریم، اما در مقابل چه کسی؟! 1- در مقابل خدا. و در مقابل خدا سه گونه مسئولیت داریم؛ اول: معرفت خدا، دوم: قرآن می گوید خدا را خوب بخوانید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (1). یعنی ارتباط با خدا، حرف زدن با خدا و خواندن خدا. سوم قرآن مجید می فرماید: «لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (2)؛ از خدا جلو نرفتید، هر چه فرموده بگویید چشم، هر چه هم گفته نه، بگویید چشم. این که خودم یک سلیقه درست کنم، خودم یک روش درست کنم، خودم یک عملی را ابداع کنم، این جایز نیست. لذا ما در مقابل خدا سه مسئولیت داریم: معرفت خدا، خواندن خدا، و جلو نرفتادن از دستورات خدا. به این می گویند مسئولیت در مقابل خدا

2- در مقابل پیامبر

دوم: ما در مقابل پیامبر اکرم مسئولیت داریم، خدا در قرآن می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (3) جداگانه هم می گوید، «أَطِيعُوا» تکرار شده است، می گوید: از خدا و پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم اطاعت کنید. «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» (4)، هر چه پیغمبر برای شما آورده بگیرید. چرا؟ چون «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (5)؛ پیغمبر هیچ وقت از روی هوای نفس حرف نمی زند. هر چه می گوید وحی است؛ لذا برای

ص: 48

1- اعراف، 180

2- حجرات، 1.

3- نساء، 59.

4- حشر، 7

5- نجم، 3.

ما هم سنت، حجت است و هم قرآن. آنچه پیغمبر بگوید برای ما حجت است و می پذیریم. چرا؟ چون خدا فرموده است از پیغمبر اطاعت کنید. اطاعت از پیغمبر دو گونه است: 1- اطاعت طریقیه؛ یعنی پیغمبر می گوید مردم! خدا این گونه فرموده، در این جا پیغمبر واسطه است، دارد حرف خدا را می زند؛ 2- اطاعت موضوعیه؛ اما یک وقت خودش می فرماید: مردم این گونه نماز بخوانید. در قرآن که نیامده چگونه نماز بخوانید، قرآن می گوید نماز بخوانید؛ اما نیامده که نماز صبح چند رکعت است. از امام صادق پرسیدند: آقا! چرا نام امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن نیست؟ اگر چه بعضی ها این فکر انحرافی را مطرح می کنند که نام حضرت بوده اما از قرآن حذف شده است، خیر این فکر، فکر انحرافی است، فکر ضد دینی است. قرآن همین قرآن است، بدون اضافه و حذف یک حرف و یک کلمه. قرآن مصون مانده؛ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (1). هر کسی در هر کجا در مقاله، کتاب و یا هر اثری این فکر انحرافی را گسترش دهد که در قرآن اسم ائمه بوده و یا آیات و مطالبی داشته که حذف شده، این فکر خلاف قرآن و خلاف فرمایش بزرگان و خلاف سیره ی ائمه ی ماست. شخصی که مطلب و روایات را خوب متوجه نشده است هر کسی می خواهد باشد، اگر قصد تعرض هم نداشته باشد و جاهل هم نباشد، پس خوب متوجه نشده است؛ چون در این سال های اخیر و این روزها دیده ام بعضی ها حتی در کتاب رسمی این فکر را منتشر می کنند که قرآن اسامی ائمه را داشته است. خیر این طور نیست، اعتقاد ما این است که این قرآن همان قرآنی است که بر پیامبر خدا نازل شده، بی کم و کاست. دلیلش همین روایتی است که برایتان بیان می کنم علما و بزرگان ما ده ها کتاب درباره ی مصونیت قرآن از تحریف نوشته اند- گفته شد شخصی خدمت امام صادق آمد و گفت: آقا، چرا اسم ائمه در قرآن نیست؟ آقا فرمودند: قرآن کتاب کلیات است، کتاب اخلاقی و کتاب تبیان است. قرار نبوده جزئیات در قرآن باشد، آیا جزئیات نماز در قرآن آمده؟ عرض کرد: نه آقا - در کجای قرآن است که نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت؟ قرآن هیچ کجا راجع

ص: 49

رکعات نماز صحبت نکرده، فرموده: «اقِمِ الصَّلَاةَ»؛ نماز بخوانید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»⁽¹⁾؛ آشارش را گفته است- حضرت فرمودند: چرا شما نماز صبح را دو رکعتی و ظهر را چهار رکعتی می خوانید؟ گفت: پیغمبر فرموده است. پس پیغمبر آمده جزئیات نماز کلی را بیان کرده، فرموده: مردم این گونه نماز بخوانید. حضرت فرمود: آیا جزئیات در قرآن آمده است؟ عرض کرد: خیر. در قرآن آمده که مثلاً زکات چند شتر چقدر است، و یا زکات گوسفند و طلا به چه میزان است؟ قرآن مکرر می فرماید: باید زکات را پرداخت اما جزئیاتش نیامده است. راجع به حج نیز به همین گونه، در رابطه با هفت مرتبه طواف و بسیاری از جزئیات آن چیزی نیامده است مثلاً در رابطه با صفا و مروه قرآن می گوید: سعی کنید؛ «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»⁽²⁾، اما این که چند مرتبه، نیامده است. پیغمبر این ها را توضیح داده است. به طور کلی پیغمبر دو شأن برای قرآن داشت. 1- اقرار 2- تبیین؛ یعنی یکی بخواند و یکی توضیح بدهد. قرآن در یک جا می فرماید: این کتاب را فرستادیم «لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ»⁽³⁾؛ برای این که برای مردم بخوانی. و در جای دیگر می گوید: «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ»⁽⁴⁾؛ آن را برای مردم بیان کن. شأن بیان غیر از شأن قرائت است. پیغمبر ده آیه می خواند بعد تفسیر می کرد، می گفتند: آقا، باز هم بخوانید. می فرمود: خیر بروید این ده آیه را یاد بگیرید بعد برگردید. نوشته اند در هیچ جلسه ای بیش از ده آیه نمی خواند، چون می خواست توضیح بدهد، تشریح می کرد و یاد می داد. قرآن کریم خیلی جزئیات را بیان نکرده است، قرآن می فرماید: شما از خیط ابيض تا خیط أسود روزه بگیرید.⁽⁵⁾ «خیط» یعنی نخ و طناب؛ از طناب سفید تا طناب سیاه. عدی بن حاتم رفت و در خانه اش یک طناب سفید آویزان کرد و روزه گرفت، دائم

ص: 50

1- عنکبوت، 45

2- بقره، 158.

3- اسراء، 106.

4- نحل، 44.

5- بقره، 187.

به آن نگاه می کرد که چه وقت طناب سیاه می شود تا روزه اش را باز کند، چون قرآن می فرماید: از طناب سفید تا طناب سیاه؛ «عَنْ الْخَيْطِ الْأَبْيَضِ» تا «مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ». دید طناب سیاه نشد و او دارد از گرسنگی از پا در می آید. لذا خدمت پیغمبر آمد، گفت: یا رسول الله، پس معنای این آیه چیست؟ حضرت فرمود: «بِإِضَاءِ النَّهَارِ مِنْ سَوَادِ اللَّيْلِ»، این آیه کنایه است؛ طناب سفید یعنی سپیده ی صبح، فجر یا همان اذان صبح، «سواد»؛ طناب سیاه، یعنی شب و مغرب (1). این مطلب را پیغمبر باید توضیح بدهد. امام صادق به این شخص فرمود: جزئیات نماز در قرآن نیامده، جزئیات طواف در قرآن نیامده، جزئیات زکات در قرآن نیامده. درباره ی نماز که عمود دین است نگفته چند رکعت بخوان، شما توقع داری اسم امیرالمؤمنین در قرآن بیاید؟! لازم نیست و ضرورت ندارد. در قرآن می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ» (2) شما که «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، را می روی از پیغمبر می پرسی که چند رکعت بخوانیم، - می فرماید: این طور که من می خوانم بخوان؛ «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (3) - جابر ابن عبدالله انصاری هم رفت خدمت پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله، «أَطِيعُوا اللَّهَ» روشن است، «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» هم روشن است، اما اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت امام ها را شمرد. اگر کسی تعصب نداشته باشد همین حرف منطقی و عقلی و بسیار روشن و بدیهی است. این حرف، حرف کاملاً پسندیده ای است، منابع اهل سنت این روایات را نقل کرده اند که پیغمبر فرمود: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا» (4)؛ امام های بعد از من یا خلفای بعد از من یا امرای بعد از من دوازده نفرند. این مطلب را که نمی شود منکر شد، اما این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ اهل سنت وقتی می خواهند بشمارند، می گویند: خلیفه ی اول، خلیفه ی دوم، خلیفه ی سوم، امیرالمؤمنین، امام حسن، معاویه، یزید و... آنها دوازده نفر اولی را

ص: 51

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 653

2- نساء. 59

3- بحار الانوار، ج 82، ص 279.

4- فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 2، ص 23

می شمارند، می گویند این ها هستند. یا این که منظور پیغمبر دوازده انسان صالح بود، که مثلاً یکی از آنها عمر ابن عبدالعزیز بود. بعضی ها این گونه و بعضی ها آنگونه تفسیر می کنند. آقا چرا در حالی که پیغمبر در بعضی از روایات ائمه را به نام ذکر کرده است و در منابع متعدد نام ائمه آورده شده است باز هم انکار می کنید؟ پس دومین حس مسئولیت ما مسئولیت در مقابل پیغمبر خداست، ما در مقابل پیغمبر هم مسئول هستیم، هم اطاعت طریقی و هم اطاعت موضوعی، یعنی وقتی خودش مطلبی را بفرماید برایمان حجت است، و وقتی بگوید خدا فرموده است آن هم حجت است

3- در مقابل امام

سومین مسئولیت ما مسئولیت در مقابل امام و حجت خدا است. این که در زیارت جامعه کبیره آن اثر گرانسنگ امام هادی علیه السلام، می گوئیم اگر کسی از شما جلو بیفتد باخته است و اگر کسی عقب بماند آن هم باخته است، کسی که همراه شما باشد پیروز است، «سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ» (1). این مسئولیت در زندگی اصحاب امام حسین علیه السلام موج می زند؛ چرا ابوالفضل العباس با لب تشنه آب را روی آب ریخت؟ می توانست بنوشد، ولی مسؤل حسین و یاران و فرزندان حسین بود، وقتی می بیند طفل شش ماهه تشنه است، سه ساله تشنه است، برادرش تشنه است، آب را روی آب می ریزد و می گوید: «یا نَفْسِ مِنْ بَعِيدِ الْحَسَنِ هُونِي» (2)، این حس مسئولیت است، که در اسلام هم سابقه دارد. یک بار ابوذر در جنگ تبوک مشک آب روی دوشش بود، تشنه آمد خدمت پیغمبر، از شدت تشنگی روی زمین افتاد حضرت به او فرمودند: چرا آب نیاشامیدی؟ مشک آب که همراهت بود؟ عرض کرد: آقا، حیف است قبل از شما من آب بنوشم اول این آب را شما

ص: 52

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 613؛ التهذيب، ج 6، ص 97، مستدرک، ج 10، ص 419.

2- فرهنگ عاشورا، ص 65؛ ابصار العين من أنصار الحسين، ص 61؛ در سوگ امیر آزادی - گویاترین تاریخ کربلا، ص 256.

بنوشید، تشنگی را تحمل کردم تا این آب را به شما برسانم(1). این وفا و مسئولیت پذیری است که نوجوان ده یازده ساله آمده برای شهادت التماس می کند، قاسم سیزده ساله آمده دست می بوسد، پا می بوسد او مقام که نمی خواهد، عنوان که نمی خواهد، «فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يُقَبِّلُ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ»(2)؛ آن قدر دست و پای عمورا بوسید تا از او اجازه گرفت. حس مسئولیت این گونه است که سعید ابن عبدالله روی زمین افتاده و تمام بدنش پر از تیر است، در ظهر عاشورا موقع نماز، امام حسین بالای سرش می آید و می فرماید: سفارش و وصیتی نداری؟ گفت: آقا، به من جواب بدهید «أَوْفَيْتُ»؛ آیا من به عهدم وفا کردم؟ آیا شما از من راضی هستید؟ اگر شما راضی هستید من راحت جان می دهم، اما اگر شما راضی نیستید جان دادن برایم سخت است(3). این حس مسئولیت است که وقتی زید ابن سوهان در جنگ جمل روی زمین افتاد، امیرالمؤمنین بالای سرش آمد و فرمود: زید سفارشی نداری؟ عرض کرد: «أَوْفَيْتُ يَا بَنَ أَيْطَالِبَ»؟ آقا به من بگوید از من راضی هستید یا نه؟ آیا من به عهدم وفا کردم؟ یک وصیت دارم، «لَا تَغْسِلُوا عَنِي دَمًا»؛ خون را از چهره ی من پاک نکنید، می خواهم در قیامت بگویم ای مردم، من از علی دفاع کردم و شاهدش هم خون های روی بدنم است. حس مسئولیت این است؛ میثم تمار بر دار، حجرابن عدی مقابل قبر، رشید حجری با دست و پای قطع شده، ابن سکیت با زبان از حلق بیرون کشیده شده از امیرالمؤمنین دفاع می کنند و حاضر نمی شوند به امامشان پشت بکنند. امروز من و شما این مسئولیت را در مقابل امام زمانمان داریم. حس مسئولیت این است که انسان بداند دوشنبه و پنجشنبه پرونده اش نزد امام زمان می رود. حس مسئولیت این است که وقتی انسان می خواهد دعا کند امام را مقدم بدارد و اول برای او دعا کند؛ «أَمَامَ حَوَائِجِي» در زیارت جامعه هم می گوئیم: ما شما را جلوی حاجت هایمان قرار می دهیم، این گونه نیست که همه چیز

ص: 53

1- پیغمبر و یاران، ج 1، ص 50.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 34.

3- منتهی الامال، ص 502

بخواهیم و بعد برای شما دعا کنیم بلکه اول برای شما دعا می کنیم. حس مسئولیت در مقابل امام این است که انسان بداند امام اعمالش را می بیند؛ «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (1) خلاصه ی عرض امروز من در کنار این مضجع شریف و کنار حرم کریمه ی اهل بیت، فاطمه ی معصومه این است که ما نمی توانیم بی تفاوت باشیم، ما مسئولیت داریم. در مقابل چه کسی؟ من سه شاخه اش را عرض کردم؛ خدا، پیامبر و امام. یک شاخه ی دیگر آن را هم بگویم البته اگر عزیزان طلبه و دوستان اهل تحقیق، توضیح بیشتر این سخنرانی را خواستند، بنده اخیراً در مجله ی ره توشه مقاله ای را در همین موضوع ارائه کرده ام و چاپ شده است به آن جا مراجعه کنید، به طور مفصل وارد بحث شده ام- در حدود 30 صفحه - شاخه های مختلف آن را آورده ام.

4- در مقابل اعضاء و جوارح

چهارمین مسئولیت من و شما، مسئولیت در مقابل اعضایمان است. دقت کنید این دست و پا و گوش از خودش اختیار ندارد. اختیار این ها دست من و شماست، این عقل و فکر و منش ماست که به این ها فرمان می دهد، امیرالمؤمنین فرمودند: «الْعُقُولُ أئِمَّةُ الْأَفْكَارِ»؛ عقل پیشوای فکر است. «وَالْأَفْكَارُ أئِمَّةُ الْقُلُوبِ وَالْقُلُوبُ أئِمَّةُ الْحَوَاسِّ وَالْحَوَاسُّ أئِمَّةُ الْأَعْضَاءِ» (2)، فکر پیشوای درک است، و درک پیشوای حس است؛ یعنی اول عقل است بعد فکر است. این روایت خیلی زیباست و نیاز به توضیح دارد، فرمود: اول عقل است بعد فکر است، فکر از عقل خط می گیرد. انسانی که عاقل نیست فکر هم ندارد چون اول عقل است بعد فکر، و بعد قلب است؛ یعنی درک. عقل به فکر خط می دهد، فکر به قلب خط می دهد، و قلب به حس و حس به عضو؛ یعنی دستی که شما به سر یک مظلوم می زنید این چهار - پنج مقدمه قبل از آن است. قبل از آن مقدمه ای دارد، عقل، فکر، درک، و حس؛ پس خودش هیچ کاره است. شما در مقابل این دست مسئولید، این

ص: 54

1- توبه: 105.

2- مستدرک ج 11 ص 207 بحارالانوار ج 1 ص 96 کنزالفوائد ج 1 ص 200.

چشم که خودش به جایی نمی افتد شما با آن نگاه می کنی، این گوش که خودش استماع ندارد شما وسیله ی آن را فراهم می کنی. لذا قرآن می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»⁽¹⁾ سمع به معنای شنوایی است. بعضی از مفسرین می گویند چرا فقط چشم و بینایی؛ «انَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ» را گفته است؟ مثلاً بویایی را نگفته، لامسه و چشایی را نگفته است و فقط شنوایی و بینایی را گفته است؟ شاید دلیلش این است که این دو بیشتر در معرض استفاده هستند، این قدر که انسان با گوش و چشم چیزی را می گیرد با بو و چشیدن و لمس کردن چیزی را نمی گیرد، لذا از میان این پنج حس، قرآن روی این دو دست گذاشته است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»

امیدواریم خداوند به همه ی ما و شما توفیق عمل به وظیفه و مسئولیت شناسی را عنایت بفرماید.

ص: 55

قال الله تبارك و تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (1)

مقدمه

یکی از صفات و ویژگی های ابا عبدالله که جا دارد ما بیشتر به آن توجه کنیم، و این صفت را برای خودمان معنا کنیم عبارت است از صفت شجاعت. شجاعت ابا عبدالله و اصحاب و یارانش یک شجاعت بی نظیر و یک شجاعت قابل توجهی است، هم قبل از عاشورا و هم در روز عاشورا. ما امام حسین را بیشتر در عاشورا و واقعه ی کربلا می شناسیم؛ اما درباره ی پنجاه و چند سال قبل از عاشورا از امام حسین راجع به عرفان و شجاعت و صفاتش کمتر صحبت کردیم. کتابی دیدم از یک نویسنده به نام امام حسین قبل از عاشورا، کتاب نسبتاً خوب و قابل استفاده ای بود، و شخصیت امام حسین را قبل از عاشورا بیان کرده بود. اکثر کتاب ها امام حسین را در عاشورا بیان می کنند؛ اما این نویسنده امام حسین علیه السلام را در صفین، جمل، زمان معاویه، زمان پدرش و حوادث قبل از عاشورا مطرح کرده است. وقتی می گویند شجاعت تصور ما خوب جنگیدن و خوب در مقابل دشمن ایستادن است؛ اما این یک معنای شجاعت است.

علائم شجاعت

اشاره

در این جا چهار الی پنج علامت از انسان های شجاع را برایتان می گویم. شجاعت فقط به خوب جنگیدن نیست، گاهی شجاعت ممکن است به عدم آن باشد. قبل از آن

ص: 56

که این چند صفت را بگویم اول شجاعت را برای شما معنا میکنم. ما یک قومی غضب داریم، یک قوه ی شهوت داریم و یک قومی فکر و عقل؛ این سه قوه در وجود همه ی ما هست. هر کدام از این قوا اگر کنترل شود یک اثری دارد؛ قوه ی شهوت که در همه هست اگر کنترل شود تبدیل به عفت می شود. آدم عقیف چه کسی است؟ کسی که شهوتش را کنترل کرده است. اگر قوه ی غضب کنترل شود تبدیل به شجاعت می شود. شجاعت چیست؟ کنترل غضب. اگر از قوه ی فکر خوب استفاده شود می شود حکمت. خدا هیچ چیزی را بی دلیل به انسان نمی دهد، اگر به ما غضب و عصبانیت نمی داد شجاعت درست نمی شد، انسان نمی توانست بجنگد؛ چون باید در یک جایی عصبانی شود، در میدان جنگ اگر غضب نباشد انسان به دشمن حمله نمی کند، اگر شهوت نباشد ممکن است ازدواج نکند، علاقه ها ایجاد نشود، صاحب اولاد نشود.. پس هم شهوت لازم است، هم غضب و هم فکر. منتها شهوت اگر کنترل شود، می شود عفت. غضب اگر کنترل شود، می شود شجاعت. و اگر از فکر استفاده شود، می شود حکمت. پس معنای شجاعت؛ یعنی کنترل قوه ی غضب.

1. راستگویی

به این حدیث هایی که می خوانم خوب دقت کنید، اولین حدیث این است: از امام معصوم علیه السلام روایت شده، فرمود: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ»؛ اگر چیزها را تقسیم بکنیم، اگر بخواهیم خوبی ها، بدی ها، راست و دروغ را تقسیم بکنیم، «لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنَ مَعَ الْكُذْبِ»⁽¹⁾- به این که ما می گوئیم «شجاعت» این غلط مشهور است، صحیح آن «شجاعت»، است. علامت های انسان شجاع چیست؟ امام و حجت خدا می فرماید: یک علامت انسان شجاع صداقت است، و علامت آدم ترسو دروغگویی، خدعه و افتراست، حقیقت را نمی گوید. در مجلس ابن زیاد در کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، ابن زیاد به منبر رفت، شروع کرد به امام حسین جسارت کردن، هر چه دلش

ص: 57

خواست به امام حسین و به امیرالمؤمنین ناسزا گفت. همه نشسته اند گوش می کنند، همه میدانند دروغ می گوید، چرا؟ چون امیرالمؤمنین بعد از خلافتش تقریباً یکی دو سال بعد به کوفه آمد و لااقل سه سال در این شهر خلافت کرده، مردم کوفه علی علیه السلام را خوب می شناختند. حالا- اگر بگوییم مردم شام علی علیه السلام را نمی شناختند حق داشتند، اما کوفه جایی است که بیست سال قبل از کربلا حضرت علی در آن جا خلافت کرده، نماز جماعت خوانده خطبه خوانده، دخترش زینب در آن جا درس تفسیر گفته است. او را می شناختند باگذشت بیست سال که یک نسل عوض نمی شود، الان خیلی از شما بیست سال پیش را یادتان است، بیست سال، دویست سال نیست که بگوییم نسل عوض شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در سال 40 هجری شهید شد، واقعه ی کربلا سال 61 هجری بوده است، بیست سال بعد رفته در کوفه ای که مرکز خلافت حضرت علی علیه السلام بوده است. 4-5 کیلومتر آن طرف تر قبر حضرت علی علیه السلام در نجف است؛ البته آن موقع قبر حضرت مکشوف نبود. ابن زیاد آمده بالای منبر و دارد ناسزا می گوید، همه هم در حال گوش کردن هستند یک نفر هم برای اعتراض بلند نشد، این ترس است. اما یک جانباز به نام عبدالله ابن عقیف که در جنگ ها هر دو چشمش را یکی را در صفین و دیگری را در جمل در رکاب امیرالمؤمنین از دست داده بود؛ بلند شد- این شجاعت و راستگویی است- گفت: «إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ، أَنْتَ وَ أَبُوكَ»؛ ابن زیاد! دروغگو خودت، پدرت، جد و اجداد و خانواده ات است. چرا این حرف ها را به امام حسین میزنی؟ امام حسین پسر پیغمبر بود، سید شباب اهل جنت بود. شروع کرد بین جمعیت از فضایل امام حسین گفتن و بساط ابن زیاد را به هم ریخت. یک نفر او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد گفت: سخنرانی من را به هم می زنی؟ می خواهی بگویم اعدامت کنند؟ گفت: چه افتخاری! شهادت آن هم به دست خبیثی مثل تو! وقتی امام حسین شهید شد خبرش به من رسید، خیلی غصه خوردم، گفتم: من کور بودم، نابینا بودم اگر چنین نبود امام حسین را یاری می کردم، با خود گفتم: من دیگر مدال شهادت نصیب نمی شود و تا آخر عمر از شهادت محروم هستم، نمیدانستم خدا

این قدر مرا دوست دارد که شهادتم را به دست خبیثی مثل تو قرار می دهد. (1) این شجاعت است، «لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ». اما آدم ترسونان به نرخ روز می خورد. بیشتر کسانی که در کربلا بودند امام حسین را می شناختند. فَرَزْدَقُ که شاعر است به امام حسین عرض کرد: آقا، این جمعیت «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ»؛ قلب هایشان با شماست، می دانند حق با شماست «سُيُوفُهُمْ عَلَيَّكَ» (2)؛ اما از ترس جلوی شما شمشیر کشیده اند. پس یک علامت انسان شجاع این است که راست می گوید، اما ترسو دروغ می گوید. حق را می پوشاند و کتمان می کند. شما همین دنیای امروز را نگاه کنید، آمریکایی ها، اسرائیلی ها، و سایر دشمنان را ببینید، که این روزها جرأت جسارت به ساحت پیغمبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا کرده اند، روزنامه های دانمارک، سوئد، کشورهای مختلف، و همچنین بعضی شبکه های تلویزیونی این دوازده کاریکاتور را پخش کردند، گاهی می بینید یک روزنامه نگار حواسش نبوده یک کاریکاتور را در گوشه ای کشیده و فوراً آن را جمع می کنند؛ اما این کاریکاتورها یکی نیست دو تا نیست سه تا نیست دوازده تا است! آنها را در صفحه های بزرگ روزنامه، در شبکه های تلویزیونی آوردند، نشان دادند اگر کسی همین حرکت و همین جسارت و بی ادبی را نسبت به یک رهبر مذهبی آنها انجام بدهد صدایشان در می آید، اما شخصیتی که به آن جسارت شده پیغمبر است، شخصیت بزرگ جهان اسلام است، کسی که قرآن درباره ی او می گوید صدایتان را از صدای او بالاتر نیاورید، اگر تن صدای پیغمبر مثلاً هفتاد است تن صدای شما پنجاه باشد؛ «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» (3). قرآن می گوید او را به اسم صدا نزنید، وقتی می خواهید صدایش بزنید، بگویید: رسول الله. خدا در قرآن یک بار هم پیغمبر را به اسم خطاب نکرده است، سرتاسر قرآن را ببینید که یک جا خدا پیغمبر را با اسم صدا زده باشد نیست. اسم پیغمبر در قرآن هست، اما این که خدا او را به اسم صدا زده باشد نیست. در

ص: 59

1- بحار الانوار، ج 45، ص 119، اللهوف، ص 164.

2- دلائل الامامه، ص 74.

3- حجرات، 2.

قرآن «یا داود» صدا زده، داود را به اسم خواننده «یا یحیی» خوانده، اما یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، در قرآن نداریم. یا این که پیغمبر را به نام احمد یا محمد صدا بزند، نداریم. در قرآن «یا ایُّهَا النَّبِيُّ یا ایُّهَا الرَّسُولُ»؛ ای پیامبر، ای رسول، «یا ایُّهَا الْمُدَّتُّرُ» (1) «یا ایُّهَا الْمُزَّمِّلُ» (2) آمده است. به چنین شخصیتی که دنیا برای او احترام قائل است به راحتی در روزنامه جسارت می کنند. معلوم است این موج اسلام ستیزی است. این مطلب را یکی از تحلیل گرانی که در خارج درس می خواند می گفت: در گذشته در کشورهای خارجی مسلمان را به عنوان کسی می شناختند که شراب نمی خورد، گوشت خوک نمی خورد، نماز می خواند و یا مثلاً به مکه می رود و دور خانه ی خدا می چرخد. خیلی هم برایشان مفهوم نبود چرا شراب نمیخورد چرا گوشت خوک نمی خورد. یعنی مسلمان را به عنوان چهره ای می شناختند که برای خودش ممنوعیت هایی درست کرده، مثلاً این را نخور، این را بخور. اسلام را در این قالب می شناختند اما امروز کسی مسلمان را این گونه نمی شناسد، بلکه می گوید مسلمان ظلم ستیز است، مسلمان حکومت عوض می کند، مسلمان یک تمدن ایجاد می کند، مسلمان در جنوب لبنان (حزب الله) اسرائیل را مستأصل کرده، مسلمان یک حکومت چند صد ساله را در ایران عوض کرده، مسلمان یک رهبر مذهبی ساده اش در یک خانه ی محقر، در یک کوچه ی باریک در یک منطقه ی مستضعف نشین نجف نشسته، یک اعلامیه می دهد، یک مرتبه تمام لیستش در انتخابات عراق رأی می آورد؛ چشم مردم نجف و عراق به آیت الله سیستانی دوخته شده است. اصلاً در دنیای امروز خط دهنده است. یک فتوای میرزای شیرازی یک پیرمرد ساده ی مسلمان، تنباکورا تحریم می کند. یک حکم مرجع تقلید مسلمانان دنیا را و سلمان رشدی را مستأصل می کند. سال 1367 یک فتوای امام آن چنان از آن جسارت جلوگیری کرد، امروز مسلمان این گونه است و این مانع آنهاست، پس چرا جسارت نکنند. عکس می کشد، او را تروریست می خواند، با اصل هم مخالف

ص: 60

1- مدثر، 1.

2- مزمل، 1

است کار به امیرالمؤمنین یا به خلیفه ی اول و دوم ندارد، کار ندارد شیعه است و چه سنی. روی پیغمبر دست گذاشته روی رسول الله؛ کسی که حساسیت جهان روی اوست، این نشانه ی ضعف و زبونی و ترس است. این که امروز مراجع و بزرگان و کشورها در مقابل این جسارتی که از روزنامه ی دانمارک شروع شد تا سایر روزنامه ها هنوز هم ادامه دارد، موضع گرفتند این با عذرخواهی حل نمی شود. شما چیزی را در دنیا منتشر کردی و جسارت کردی. این نشانه ی ضعف است. آدم اهل بحث می آید بحث می کند، قرآن می گوید: پیغمبر به مشرکین بگو بیاید بحث کنیم، فحش ندهید ناسزا نگوئید. حتی قرآن به مسلمان ها می گوید به بت ناسزا نگوئید بتی که ارزش ندارد و از چوب و سنگ است، می گوید: بت های مشرکین را صب نکنید، به مشرکین می گوید: بیاید با هم بحث کنیم؛ «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (1)؛ استدلال بیاورید. این دین با این روشنایی، با این بینش، و فحش و کاریکاتور کشیدن از شخصیتی مثل پیغمبر معصوم صلی الله علیه و آله و سلم این دلیل بر ضعف است. شجاع کیست؟ فرمود: شجاع کسی است که راست می گوید. یک زن به نام سوده ی حمدانی، به تنهایی پیش معاویه آمد، وقتی بر معاویه وارد شد، پیش او شروع کرد در مدح امیرالمؤمنین شعر خواندن، گفت:

ص- لى الإله على روح تَضَمَّنَهَا***قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُوناً

قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدلاً***ف-ص- اَرْبِ-الْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُوناً(2)

درود بر آن بدنی که وقتی در خاک رفت عدالت هم با او رفت، معاویه تو ظالمی عادل نیستی، عدالت را علی داشت. معاویه به اطرافیانش گفت: ببینید این زن چه جرأتی دارد، شما نان مرا می خورید ولی این گونه از من دفاع نمی کنید. امیرالمؤمنین به این ها نه سفره ی رنگین داده، نه پول زیادی و نه باجی و نه غذایی، چگونه یک زن بلند شده آمده در دربار شام، جلوی معاویه ایستاده و دارد از شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع می کند. بنابراین یک علامت انسان شجاع این است که راست می گوید.

ص: 61

1- بقره، 111

2- بحار الانوار، ج 41، ص 119؛ بلاغات النساء، ص 48؛ كشف الغمه، ج 1، ص 174

علامت دوم شجاع: «سُئِلَ حُسَيْنُ ابْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ الشَّجَاعَةِ»، از امام حسن پرسیدند: شجاع کیست؟ فرمود: شجاع کسی است که دو علامت دارد: «مَوَاقِفِهِ الْأَقْرَانِ»؛ با دوستانش همراهی می کند، ستیز نمی کند، دوست پسند است، گرایش و جذب در او قوی است، و با دوستانش دفع و مخالفت و برخورد ندارد. دوم این که «وَالصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ»⁽¹⁾ در جبهه ی جنگ بردبار و صبور است. و تیر و نیزه و خطرات را برای خدا تحمل می کند. این هم یک علامت انسان شجاع است. شما ابا عبدالله علیه السلام را ببینید، روز عاشورا کسی به نام تمیم ابن قحطبه، از فرماندهان شجاع و قوی شام بود، به میدان آمد و مبارز طلبید، خود امام حسین جلورفت و فرمود: ابن قحطبه من برای مبارزه با تو آمده ام. گفت: حسین برگرد، تو فرزند پیامبری من دلم نمی خواهد کشته شوی همه ی یاران ت کشته شده اند-ظاهراً کسی دیگر نمانده بود- به حسین تسلیم شو، اگر تو بجنگی حریف این همه آدم که نمی شوی. شروع کرد به نصیحت کردن امام حسین علیه السلام. پیش خودش می گفت تو بجنگی یا بجنگی نتیجه ی این جنگ ظاهراً به نفع تو نیست، چون تو یک نفری. امام فرمودند: من بجنگم و با عزت کشته شوم بهتر از این است که مثل یک آدم ذلیل تسلیم شوم. من تسلیم نخواهم شد، حالا حضری با من مبارزه کنی؟ گفت: بله، وارد نبرد شدند در همان اولین نبرد امام علیه السلام ضربه ی محکمی به پای تمیم زد، ابن قحطبه از اسب روی زمین افتاد و صدای ناله اش بلند شد. - هر کجای دنیا باشد این جا از نظر نظامی اجازه می دهند که تیر خلاص بزنی، کسی که آمده جلویت جنگیده، حالا روی زمین افتاده، شمشیر بزن و کارش را تمام کن - اما امام آمد بالای سرش، دید دارد التماس می کند، فرمود: چیست ابن قحطبه؟ می خواهی بگویم قبیله ات بیایند تو را ببرند؟ گفت: بله آقا، لطف کنید مرا نکشید، بگوئید مرا ببرند. امام فریاد زد: بیایید فرمانده تان ابن قحطبه را ببرید. همشهری ها و رفقایش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و با پای مجروح او را بردند. این شجاعت با مروت است، این شجاعت با جوانمردی است،

ص: 62

این شجاعت با ایثار است، این شجاعت با از خودگذشته گی است. او فقط به نتیجه ی جنگ نمی اندیشد. این انسان شجاع (امام حسین) است که در صفین وقتی با پدرش امیرالمؤمنین به منطقه ی صفین رسید دید معاویه آب را محاصره کرده، لشکر آب ندارد بنوشد، امام حسین چه باید بکند؟ آقا امیرالمؤمنین فرمود: حسینم، حمله کنید آب را آزاد کنید. حمله کردند امام حسین بود، ابا الفضل العباس بود، افراد دیگری هم بودند، ریختند دشمن را از کنار آب دور کردند و آب را به اختیار خودشان در آوردند. بلافاصله برای معاویه پیغام دادند: هر که می خواهد آب بخورد، بیاید از آب استفاده کند، فکر نکنید شما آب را بسته بودید ما هم آب را می بندیم، خیر آب آزاد است. به این می گویند مروت که مقابل به مثل نکرده. وقتی امام حسین پیروز برگشت، امیرالمؤمنین فرمودند: « هَذَا أَوَّلُ فَتْحِ بَرَكَةِ الْحُسَيْنِ »؛ حسین جان این اولین پیروزی است که به دست تو رخ داد، آب را برای مردم کوفه، برای لشکر کوفه، برای کسانی که آمده اند در صفین با معاویه بجنگند آزاد کردی. یک وقت هم اشک در چشمانش حلقه زد. فرمود: اما همین ها یک روز این آب را از تو و از زن و بچه ی تو دریغ می کنند (1).

در کوفه قحطی شد، آمدند خدمت امیرالمؤمنین که آقا نماز بخوانید. فرمود: حسینم، برو نماز باران بخوان. امام حسین نماز خواند و باران آمد، در آب راه ها و جوی ها آب راه افتاد، فرمود: حسینم، به نماز باران تو این مردم آب نوشیدند؛ اما همین ها یک روز آب را به روی تو خواهند بست. در این روایت نکته ای است؛ اگر اباعبدالله روز عاشورا نماز باران می خواند همه ی سرزمین را آب می گرفت، اگر دعا می کرد بهترین و پر باران ترین ابرها بالای سرش ظاهر می شد. اما امام نمی خواست از معجزه استفاده کند، نمی خواست از راه غیر طبیعی وارد بشود. والا- همین آقا در کوفه نماز باران خواند و جوی ها پر از آب شد. می خواست مردم امتحان شوند، ببیند چه کسی به او می پیوندد مثل حر، و چه کسی به او پشت می کند مثل عبیدالله حر جوفی. قرار نبود کار از طریق غیر طبیعی پیش برود، قرار بود عادی پیش برود تا ببیند چگونه افراد خودشان را در این صحنه نشان می دهند، این شجاعت ابا

ص: 63

عبدالله علیه السلام است. پس شجاع 1- راستگوست؛ 2- شجاع در میدان نبرد صبور و بردبار است. از امام باقر سؤال کردند: شهدای کربلا درد هم احساس می کردند؟ فرمود: نه، وقتی تیر می خوردند اصلاً احساس درد نمی کردند چون عاشق بودند. چه کسی از نماز خسته می شود؟ کسی که عاشق نماز نیست. چه کسی نماز را آخر وقت می خواند؟ کسی که ارتباطش با نماز قوی نیست. برای چه کسی نماز سخت است؟ مثل این که بار روی دوشش است، می گوید بخوانم راحت شوم. نماز از گردنمان برداشته شود. نماز را بار می بیند، نماز را سنگینی می بیند؛ اما پیغمبر همین که صدای اذان می آمد گفت: حالا راحت شدم. اما من وقتی السلام علیکم می خوانم میگویم راحت شدم، اما وقتی پیغمبر به نماز می ایستاد می فرمود: حالا راحت شدم، «أرحنا یا بلال»؛ بلال را حتماً کن و اذان بگو، گویا هیچ کس دیگر را نمی شناخت. چه کسی نماز اول وقت برایش سنگین است؟ چه کسی قرآن برایش سنگین است؟ چه کسی دعا برایش سنگین است؟ چه کسی نماز جماعت طولانی برایش سنگین است؟ این که کسی ایستادن در طولانی ترین صف را تحمل می کند، طولانی ترین فیلم را تحمل می کند، طولانی ترین شب نشینی را تحمل می کند، چرا ده دقیقه که نماز جماعت طول می کشد برایش سنگین است؟! چرا همه ی نود دقیقه ی فوتبال را راحت می بیند، اما وقتی می خواهد در یک برنامه و جلسه ی مذهبی شرکت کند برایش سنگین است؟! چون عشق نیست، چون درک ارزش و اهمیت نیست، چون درک ثواب نیست. فضل بن شاذان نقل می کند، می گوید: رفتم دیدم یونس ابن عبدالرحمن بعد از نماز صبح در سجده است، یک کاری با او داشتم هر چه ایستادم دیدم پا نمی شود خسته شدم نشستم، در همین حال - تعبیر بنده است - چرتم گرفت بعد از مدتی از حال خودم بیرون آمدم و دیدم هنوز در سجده است، تا این که آفتاب زد، دیدم سر از سجده برداشت. گفتم: یونس ابن عبدالرحمان چه خبره؟ نماز صبح خواندی رفتی سجده تا آفتاب زد! گفت: سجده ندیده بودی؟! امام صادق چگونه سجده می کرد؟ ندیده بودی که چگونه بعضی از یارانش سجده می کردند؟ این روایت را فضل ابن شاذان نقل می کند که از اصحاب است؛ این نکته ای دارد. امام سجاد زیاد نماز

می خواند، زیاد عبادت می کرد خواهرش سکینه، دختر امام حسین علیه السلام آمد پیش جابر ابن عبدالله انصاری، جابرا بن عبدالله با این خانواده ارتباط داشت و رفت و آمد می کرد. چون جابر کسی است که هفت تا معصوم را درک کرده است: پیغمبر، حضرت زهرا تا امام باقر. سکینه خودش رویش نشد به برادرش بگوید، به جابر گفت: به برادرم امام سجاده بگو کمی عبادتش را کم کند، کمی رکوع ها، سجده ها و این عبادت هایش را کمتر کند، خیلی خودش را اذیت می کند. جابر می گوید: وقتی رفتم و به امام سجاده این مطلب را عرض کردم، نوشته ای را آورد، دیدم در آن عبادت های حضرت علی را نوشته، که چقدر نماز می خوانده گفت: جابر، عبادت من کجا، عبادت امیرالمؤمنین کجا؟ تو آمدی به من تذکر می دهی؟ جدم امیرالمؤمنین چندین برابر این عبادت را انجام می داد. لذا همان طور که عرض کردم تحمل از روی عشق است، فعال بودن در کاری از روی علاقه است. پس شجاع کیست؟ شجاع کسی است که اولاً: صداقت دارد، ثانیاً: صبور است. یک حدیث دیگر هم بخوانم که سه علامت برای شجاع در آن ذکر شده، حدیث از رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. این حدیث خیلی زیباست، از امام باقر علیه السلام هم رسیده، فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّكُمْ وَأَقْوَامٍ؟» رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردم، می خواهید به شما بگویم شجاع ترین شما کیست؟ پیغمبر گاهی برای این که مخاطبش بیشتر توجه کند سؤال می کرد؛ بگویم؟ گوش می دهید؟ برایتان خبر بدهم که چه کسی از همه ی شما شجاع تر و قوی تر است؟ «قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ بله، یا رسول خدا، فرمود: کسی که سه تا ویژگی دارد:

3. حق گفتن در اوج عصبانیت

« قَالَ أَشَدُّكُمْ وَأَقْوَامٍ الَّذِينَ إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ » (1)؛ کسی که وقتی عصبانی می شود ناحق نگوید. بعضی ها وقتی عصبانی می شوند ناحق می گویند، همین که با همسرش دعواش

ص: 65

می شود خدماتش را نادیده می گیرد، همین که با رفیقش دعوایش می شود شروع می کند به بد و بیراه گفتن، و خوبی هایش را نادیده می گیرد. با یکی که قهر می کند و یا اختلاف پیدا می کند خدمت هایی را هم که به او کرده نادیده می گیرد. اگر غضب کردی از حق خارج نشو. چرا پیامبر نگفت در حال عادی؟ چون در حال عادی انسان ممکن است رعایت کند، ولی در عصبانیت، دیگر احساس می کند همه ی مبانی عقلی اش کنار رفته، هر چه از دهانش در می آید می گوید. فرمود: کسی که در غضب از قول حق خارج نشود شجاع است.

4. گناه نکردن در محیط گناه

« إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاةً فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ »؛ کسی که در حال رضایت و خوشی، در حالی که شرایط برایش فراهم است گناه نکند. گاهی شرایط فراهم نیست، مثلاً چشمش نمی بیند که بخواهد به نامحرم نگاه کند. شهوتش دیگر خاموش است که بخواهد گناه جنسی کند، کسی که دیگر ثقل سامعه دارد جواب سلام شما را هم نمی دهد، هشتاد سال سن دارد، اگر به او بگویی آقا موسیقی گوش نکن، می گوید من جواب سلام را هم نمی شنوم، دیگر از من گذشته، این دیگر زمینه ی گناه برایش فراهم نیست. فرمود: کسی که زمینه برایش فراهم است و گناه نکند این شجاع است. زمینه برای جوان و نوجوان فراهم است، برای کسی که امکانات گناه برای او فراهم است مثلاً سایت اینترنت، دستگاه، خانه، کشور خارج، جلسه ی خصوصی، این شرایط فراهم باشد و گناه نکند شجاع است.

5. ظلم نکردن در اوج قدرت

« وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ »⁽¹⁾؛ کسی که وقتی قدرت پیدا می کند چیزی را که مال او نیست به دست نیاورد، یعنی به خاطر قدرتش ظلم نکند؛ چون قدرت دارد زور نگوید. پیغمبر خدا فرمود کسی که این سه صفت را دارد شجاع است: 1- در حال غضب

ص: 66

1- بحار الانوار، ج 72، ص 28؛ الأملی للصدوق، ص 20؛ مشکاه الانوار، ص 32.

ناحق نگوید، 2- در حال فراهم بودن شرایط گناه، گناه نکند و 3- در حال قدرت چیزی که مال او نیست کسب نکند و به دست نیاورد. نقل شده همین حدیث را امام باقر برای عمر ابن عبدالعزیز خواند، وقتی تمام شد عمر ابن عبدالعزیز مقدراری فکر کرد و گفت: قلم و کاغذ بیاورید، قلم و کاغذ آوردند، «فَكْتَبَهُ لَهَا بِرَدِّ فَذَكَ»؛ نوشت فدک را برگردانید. تا زمان عمر ابن عبدالعزیز فدک در غصب خلفای قبل از او بود. عمر ابن عبدالعزیز خدمت هایی کرده، یک خدمتش این بود که به محض این که حدیث را از امام باقر شنید، گفت: قلم و کاغذ بیاورید، بعد نوشت فدک را برگردانید. این خودش یک شجاعت است که این حدیث رویش اثر گذاشت، فَكْتَبَهُ لَهَا بِرَدِّ فَذَكَ. اولین کسی که فدک را به بنی هاشم و اهل بیت برگرداند عمر ابن عبدالعزیز بوده است، که بعضی نوشته اند: به خاطر شنیدن این حدیث از امام باقر علیه السلام به مدینه آمد، خدمت امام باقر علیه السلام رفت، وقتی حدیث را برایش خواند گفت: آقا، حق با شماست ما قدرت پیدا کردیم ولی حق نداریم چیزی که مال ما نیست به دست بیاوریم، فدک مال شماست. نوشت که فدک را برگردانید. چون فدک دو سه بار در تاریخ برگشته است. یک بار هم مأمون آن را برگرداند، زمانی که ولایتعهدی را به امام رضا علیه السلام داد. این ها علامت انسان شجاع است: صبر، تحمل و صداقت. و علامت های دیگری که عرض کردم.

ان شاء الله خداوند به همه ی ما این صفت ارزشمند را عنایت بفرماید.

قال الله تبارک و تعالی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (1).

مقدمه

یکی از درس های مهمی که ما از عاشورا استفاده می کنیم و در روایات و آیات مورد تأکید قرار گرفته مسئله ی وفای به عهد و پیمان است. وفای به عهد یکی از صفات مؤمن است کما این که بدقولی و زیر قول زدن صفت منافق است. از امام سجاد پرسیدند: آقا دین چیست؟ «أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ»؛ برای من باز کنید دین در چه چیزی خلاصه می شود؟ فرمود: در سه چیز: «الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ»؛ وفای به عهد، «وَقَوْلُ الْحَقِّ»؛ حق گفتن، سوم «وَالْتَّحَكُّمُ بِالْعَدْلِ» (2)، با عدالت حکم کردن. اگر شما بگویید دین خیلی چیزهای دیگر هم است مثل نماز، روزه و امامت عرض می کنیم آن ها با هم در همین سه تاست. وقتی می گوید وفای به عهد؛ ما یک عهد هم با خدا داریم. وقتی می فرماید که قول الحق، حق گویی یعنی توحید. کسی که مشرک و بت پرست است قولش و کلامش حق نیست. وقتی می گوید حکم به عدالت، دیگر حق کسی پایمال نمی شود؛ پس درست است اگر بگوییم همه ی دین در همین سه کلمه است.

ص: 68

1- یس، 60-61

2- مستدرک، ج 11، ص 316؛ بحار الانوار، ج 72، ص 36، الخصال، ج 1، ص 113.

اشاره

در قرآن خیلی آیه درباره‌ی وفای به عهد آمده است؛ اما وقتی به این آیات نگاه می‌کنیم شاید بتوان گفت که عهد و پیمان چهار گونه است.

1- عهد با خداوند

اشاره

یک: این قسم بالاترین قسمت عهد هست و شکستن آن لعنت دارد؛ خدا در قرآن لعنت کرده کسی را که این یک نوع عهد را بشکند و آن عهد با خداست. انسان با خدا عهد دارد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» (1)؛ بعضی از مؤمنان با خدا پیمان می‌بندند، گاهی انسان نذر می‌کند بعد نذرش را انجام نمی‌دهد، این پیمان شکنی است. یک وقت انسان قولی به خدا می‌دهد بعد زیر قولش می‌زند. عهد با خدا سه گونه است: 1- فطری؛ 2- شرعی؛ 3- عقلی. فطرت ما به ما آموخته که موحد باشیم، در نماز به خدا قول می‌دهیم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؛ ما فقط تو را عبادت می‌کنیم «وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ از تو کمک می‌خواهیم، حال اگر کسی زیر این‌ها زد، و در حالی که به خدا قول می‌دهد ما تو را عبادت می‌کنیم، بعد رفت شیطان را عبادت کرد، این پیمان شکنی است. خدا در سوره ی یاسین می‌گوید: «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ»؛ انسان مگر تو با من پیمان نداری؟ آیا ما با تو عهد نکردیم؟ «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ»؟ نمی‌گویند ای افراد مؤمن، می‌گویند: ای بنی آدم؛ چون خدا توحید را در فطرت همه گذاشته است. «يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»؛ مگر ما با شما عهد نکردیم که دنبال شیطان نروید؟ خدایا چه موقع عهد کردی؟ پاسخ این است به تو فطرت پاک دادم، عقل دادم، شیطان را معرفی کردم، پیغمبر را برای فرستادم قرآن را فرستادم، همه‌ی اینها عهد است. تو که این‌ها را می‌شناسی. «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». اگر کسی عهد با خدا را بشکند خیلی گناه دارد. خدا می‌گوید شما به عهدت عمل کن، من هم عمل می‌کنم؛ «أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ»؛ شما به عهدتان عمل کنید من به عهدم

ص: 69

عمل می‌کنم. زیر پیمان نمیزنم، مطمئن باشید عهد و پیمان من مسلم است. هر کسی به خدا قولی داد و پیمانی بست، خدا می‌گوید من به آن پیمان طرف مقابل عمل می‌کنم. لذا در قرآن لعن کرده کسانی را که میثاقشان را با خدا بشکنند.

میثاق بنی اسرائیل با خداوند

در قرآن یک بحثی است به نام میثاق. میثاق از عهد محکم تر است، میثاق پیمان است. یک موقع ما با خیلی‌ها پیمان بستیم و میثاق گرفتیم، خداوند از دانشمندان بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که وقتی پیغمبر آخرالزمان می‌آید اینها به مردم اعلام کنند که این همان پیغمبر آخرالزمان است. کجا از آنها میثاق گرفته بود؟ در تورات، کتاب آسمانی شان، همه‌ی آنها هم خبر داشتند، و دائم هم به مردم می‌گفتند. مثلاً الان فرض کنید ما دائم به مردم می‌گوییم آقا امام زمان می‌آید، اگر آقا بیاید اولین وظیفه‌ی آن کسی که برای امام زمان تبلیغ کرده این است که بگوید این آقا همان آقایی است که ما می‌گفتیم، حال اگر وقتی امام زمان علیه السلام آمد کسی منکرش نمی‌شود؟ در روایات داریم بعضی از افرادی که به مردم وعده آمدن امام زمان را داده‌اند، خودشان منکر حضرت می‌شوند، چون می‌بینند زیر بار آقا رفتن سخت است. ممکن است آقا حرف‌هایی بزند که به مذاقشان خوش نیاید. لذا خودشان می‌گفتند پیغمبر می‌آید، حالا که آمد گفتند این پیغمبر نیست، به شخصیت آن حضرت جسارت کردند و او را انکار کردند. لذا قرآن در سوره آل عمران، می‌گوید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، می‌گوید «أُوتُوا الْكِتَابَ»؛ یعنی دانشمندان. قرآن می‌گوید: آیا ما از شما (اهل کتاب) پیمان نگرفته بودیم که پیغمبر را معرفی کنید «وَلَا تَكْتُمُونَهُ»⁽¹⁾؛ کتمان و مخفی نکنید، «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»⁽²⁾ کسانی که کتمان می‌کنند و حقیقت‌ها را نمی‌گویند، قرآن می‌گوید لعن و عذاب بر این‌هاست. بنابراین ما چهارگونه عهد داریم: 1- عهد با خدا؛ زیر

ص: 70

1- آل عمران، 187.

2- بقره، 174.

قولتان با خدا نزید خیلی بد است، اگر می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، او را عبادت کنید. اگر می گوید «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» اعتقاد به جزا داشته باشید. اگر در نماز می گوئیم «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، نه دنبال مغضوب علیهم برویم و نه دنبال ضالین. گمراهی ها را کنار بگذاریم؛ این ها عهد با خداست. جنگ بدر که تمام شد بعضی ها خدمت پیامبر آمدند گفتند: حیف که ما نبودیم، اگر ما بودیم می جنگیدیم. حضرت فرمود: حالا که جنگ تمام شد می توانید عهد کنید در جنگ بعدی بیاید چون کفار اسلام را رها نمی کنند باز هم می جنگند. آنها عهد کردند که جنگ بعدی بیایند. بعضی از آنها روز جنگ احد آمدند خدمت پیغمبر یا رسول الله، ما در بدر نتوانستیم شرکت کنیم، عهد کردیم و حالا آمدیم. آیه نازل شد: «وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»؛ بعضی از مؤمنان راست گفتند، پیمان بستند و پای عهد خود ایستادند؛ «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»، عده ای هم جنگ احد تمام شد اما نیامدند، آیه نازل شد: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (1)؛ چرا حرفی می زنید که به آن عمل نمی کنید و پای آن نمی ایستید. لِمَ تَقُولُونَ، چرا حرفی می زنید چرا مطلبی می گوئید که ما لَا تَفْعَلُونَ؛ انجام نمی دهید. پس ما یک عهد داریم که با خداست. یاران ابا عبدالله این عهد را با خدا داشتند، خود امام حسین این عهد را با خدا داشت تا آخر هم پای آن ایستاد.

2- عهد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام

اشاره

قسم دوم: عهد با پیغمبر خدا و ائمه ی معصومین است. مگر در دعای عهد نمی خوانید، معنای دعای عهد یعنی چه؟ یعنی امام زمان، ما چهل روز صبح دعای عهد می خوانیم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا» (2) چهل روز صبح می گوید: امام زمان، کی می آیی ما دنبالت بدویم؟ «مَتَى تَرَانَا وَتَرَكَ؟»؛ کی ما را می بینی و ما تو را ببینیم. تو که ما را می بینی اما منظور دیدار

ص: 71

1- صف، 2.

2- بحار الانوار، ج 53، ص 95.

چهره به چهره است؛ و الا امام زمان ما را می بیند، «مَتَى تَرَانَا وَ نَرَاكَ»؛ یعنی چه وقت با یکدیگر چهره به چهره می شویم. چه وقت با هم روبه رو می شویم که تو دستور بدهی و ما هم بگوییم: چشم. به این عهد با امام معصوم و حجت خدا می گویند، این عهد هم لازم است. عبدالله ابن ابی یعفور شاگرد امام صادق از دنیا رفت، مفضل خدمت امام صادق آمد. آقا فرمودند: مفضل من یک عهدی با عبدالله ابن ابی یعفور داشتم، اگر تو هم می خواهی آن عهد را با من ببند؛ امام برایش پیمان نوشت. باید با امام عهد و پیمان ببندی، عهد با امام این است که او را بشناسی، یاریش کنی و حرفش را گوش بدهی. در صدر اسلام نمونه های فراوانی است که در جنگ ها، و برخوردها چگونه بعضی ها نسبت به امام معصوم و حجت خدا پیمان داشتند و تا سر جان هم می ایستادند.

نمونه های فراخوان امام حسین علیه السلام

در کربلا امام حسین چهار گونه افراد را دعوت کرد؛ چون بعضی ها را دعوت نکرد، کلی فرمود؛ مخصوصاً آن هایی که قبل از مکه هستند آنها مسئولیت شان کمتر است. اما دعوت امام نسبت به کسانی که بین مکه و کربلا هستند محکم تر است؛ ولی در مکه و قبل از آن با اینکه امام با بعضی افراد هم ملاقات داشته آنها را دعوت نکرد. اما بعضی ها را دعوت کرد: 1- بعضی ها را با نامه ی عمومی دعوت کرد، مثلاً به مردم کوفه نامه نوشت و دعوتشان کرد. یک نامه به مردم بصره نوشت و دعوتشان کرد. 2- به بعضی ها نامه ی خصوصی نوشت مثلاً به حبیب ابن مظاهر نامه ی خصوصی نوشت. 3- نماینده فرستاد، برای زهیر نماینده فرستاد، گفت: بروید به زهیر بگویید بیاید؛ 4- خودش آمد به طرف گفت: بیا. گاهی در جایی یک سخنرانی و مجلس روضه ای هست یک اعلامیه در خیابان می زنند، می گویند منزل فلانی روضه است، مردم تشریف بیاورید، این دعوت عمومی است. گاهی برای شخص شما در پاکت دعوتنامه می گذارند و می گویند آقای فلان، تشریف بیاورید. شما بیشتر اهمیت می دهید، می گوید مرا دعوت کرده، گاهی پسرش را در خانه ات می فرستد، می گوید: بابام گفت امشب یادتان نرود، و شما هر کار داشتید

زمین می گذارید، می گویند بنده ی خدا بچه اش را دنبال من فرستاده. یک وقت خود صاحب مجلس می آید و می گوید: آقا عروسی است، خود داماد در خانه می آید و می گوید: حاج آقا امشب یادت نرود. دیگر حتماً میروی، می گویی این بنده ی خدا با همه گرفتاری هایش به دنبال من آمد. حال امام حسین بعضی ها را دعوت عمومی کرده مثل مردم کوفه، به بعضی ها نامه ی خصوصی داده مثل حبیب، برای بعضی ها نماینده فرستاده مثل زهیر؛ اما به بعضی ها خودش فرموده: بیا. این ها که این دعوت امام را بی پاسخ گذاشتند گناهشان خیلی سنگین است، مثل عید الله حر جعفی

عیدالله حر جعفی

خود عیدالله می گوید: من یادم نمیروود ابا عبدالله در حالی آمد که دامنش را بچه های کوچکش گرفته بودند-چقدر یک انسان کم توفیق می شود - بچه هایش دورش بودند، مقابل خیمه عیدالله آمده و می گوید: عیدالله تو که گذشته ی خوبی نداری، در صفین با پدرم، علی جنگیدی، تو کسی هستی که پدرم را یاری نکردی؛ «فَقَالَ أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنَّكَ مُذْنِبٌ خَاطِئٌ»، گذشته ی بدی داری، گناهان زیادی به گردن توست، بیا مرا یاری کن، قول می دهم جدم رسول الله تو را شفاعت کند. گفت: ابا عبدالله، کمک مالی می خواهی به شما کمک می کنم؛ اسب می خواهی، شمشیر می خواهی، نیزه می خواهی، میدهم حضرت فرمود: «لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ وَلَا فِي فَرَسِكَ»⁽¹⁾؛ من نیاز به نیزه و اسب ندارم، اینها در بازار هم پیدا می شود، انسان می خواهم، باور می خواهم. اما او نیامد. او عهد با امام را شکست. امام از او خواسته بیاید، و نیامد.

عبدالله بن عمر

امام حسین علیه السلام عبدالله ابن عمر را در مدینه دعوت کرد، در مکه خدمت امام حسین آمد، عرض کرد: از جد شما روایت شده شنیده ام که شما به شهادت می رسید، و بعد از

ص: 73

امام خواش کرد گفت: پیراهنتان را بالا بزیند من سینه ی شما را بوسم؛ چون پیغمبر این سینه را بوسیده، پیغمبر این پنج موضع؛ سینه، دست ها، پیشانی، گلو و لب های حسین را می بوسید و می فرمود: اینها موضع شمشیر است، این ها جاهای نیزه است. حسین را روی سینه اش می خوابانید؛ «یَوْمَ عَلِيٍّ صَدْرِ الْمُصْطَفِيِّ»، روی دوشش می نشاندش، روی زانو می نشاندش، خیلی حسین را دوست داشت. آنها همه ی این ها را دیده بودند. حضرت به عبدالله بن عمر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَلَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي» (1). ما را یاری کن تو که خودت می گویی جدم خبر شهادت مرا داده است. تو که سینه ی حسین را می بوسی. حسین را یاری کن. او امام حسین را یاری نکرد، این مسئولیت سنگین است. ابا عبدالله عصر عاشورا بعد از جریان کربلا تقریباً بعد از شهادت اصحاب و بنی هاشم آن لحظه های آخر به میدان آمد و فرمود: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» کیست مرا یاری کند؟ اسم کسی را صدا نزد، شخص را نام نبرد؛ اما همه ی آنهایی که شنیدند مسئول هستند؛ چون فریاد زد، کمک خواست، دعوت کرد. این با شب عاشورا فرق می کند که گفت: هر که می خواهد برود، این فرق می کند با آن لحظه ای که گفت: «وَلِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ بِيَدِ رَجُلٍ»؛ هر که می تواند دست یک نفر را بگیرد و برگردد.

نافع بن هلال

امام حسین علیه السلام شب عاشورا به نافع ابن هلال فرمود: نافع برو، این بیابان و این هم تاریکی شب، می توانی بروی. عرض کرد: درندگان بیابان مرا تکه تکه کنند اگر من شما را رها کنم، من شما را رها نمی کنم. به جون فرمود: «أَنْتَ فِي إِذْنِ مِنِّي»؛ می توانی بروی- خود امام فرموده برو، این خودش یک بحثی است -گفت: آقا، نمی روم این خونم باید در راه شما ریخته شود، اما الان در آخرین لحظات جنگ می گوید: بیا، یاری کن؛ «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي»

ص: 74

مرحوم سماوی کتابی دارد به نام «ابصارالعین» ترجمه ی فارسی هم شده، ایشان از بحارالانوار نقل می کند: دو برادر در سپاه عمر سعد بودند، یکی ابوالحتوف و دیگری سعد. این ها سابقه ی خوبی هم نداشتند، بعضی گفته اند جزو خوارج هم بوده اند، گذشته ی سالمی نداشتند، ولی راه توبه هیچ گاه بسته نیست. نگاهی به هم کردند و گفتند: برویم حسین را یاری کنیم. امیر مؤمنان می فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ» (1)؛ کسی که معصیت می کند نباید از او اطاعت کرد، عمر سعد، یزید و ابن زیاد این ها عصیان می کنند، اما این فرزند زهراست. آنها آمدند به امام حسین پیوستند و هر دو شهید شدند، اسم اینها جزو شهدا رفت. اما اسم عبیدالله حرجوفی رفت، کسی که ابن عباس می گوید: «أَسْمَاءُ هُوَ لَاءِ مَكْتُوبَةٍ». در کربلا هر کسی نتوانست حاضر شود، هر که آمد توفیق خاصی داشت، هر که آمد خدا خیلی دوستش داشت. یکی صبح اسمش ثبت شد مثل حر، یکی عصر اسمش ثبت شد مثل سعد و ابوالحتوف، یکی مسیحی بود آمد و مسلمان شد.

وهب و همسر و مادرش

وهب مسیحی است مادرش قمر و همسرش هانیه، هر سه به کربلا آمدند. مسلمان شد و به شهادت رسید و جزو اصحاب قرار گرفت. اگر به کسی بگویند فردا خودت کشته می شوی و نو عروست هم اسیر می شود چه حالی پیدا می کند؟ وهب 17 روز بود که ازدواج کرده بود، داماد 17 روزه است. گفتن آن آسان است. اما واقعاً بنده باشم، آیا حاضرم همسرم اسیر بشود و من هم شهید شوم، هیچ خبری هم ندارم کجا می خواهند بروند؟ چه خواهد شد؟ چند منزل؟ چطور به خیمه ها حمله می شود؟ چه اتفاقاتی می افتد؟ تا کمی وضع زندگی انسان به هم می ریزد جنبه های عبادی زندگی اش تغییر می کند؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً» (2). بعضی از اوقات که زود به هم

ص: 75

1- وسائل الشیعه، ج 27، ص 129؛ بحارالانوار، ج 23، ص 394؛ کشف الغمه، ج 1، ص 264.

2- معارج، 19-20.

می ریزد، اما امیرالمؤمنین فرمود: شهدای کربلا در گذشته و آینده بی نظیرند. ما در عالم شهید زیاد داشتیم، اما نه با این توصیف و با این وضعیت.

عمرو بن جناده

عمرو بن جناده پدرش شهید شده، جلوی چشمش قطعه قطعه شده است، آن جوان خدمت حضرت آمد و گفت: یا ابا عبدالله، بگذار من هم به میدان بروم. فرمود: « شَابٌ قَتَلَ أَبَوْهُ فِي الْمَعْرَكَةِ »⁽¹⁾؛ تو پدرت شهید شده بمان. گفت: نه، یا ابا عبدالله. حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد. گفت: نه آقا مادرم مرا فرستاده، و خود زره به تنم کرده. ما در جبهه ها هم این چیزها را دیدیم دیدیم برادری شهید شد، و برادر دیگر جنازه اش را پشت خیمه آورد و رفت. دیدیم مادر سه شهید کنار جنازه ی سومین شهیدش گفت: امام تو سلامت باش. امام باقر علیه السلام فرمود: بعضی ها تیر را به سینه می خریدند؛ دیدیم بعضی ها زیر تانک رفتند برای اینکه دشمن به این مرز و بوم وارد نشود. دیدیم اگر صد نفر لازم بود روی مین بروند که راه باز شود سیصد نفر اسم نوشتند. گفتند مجردها اسم بنویسند، متأهل ها هم اسمشان را با مجردها دادند، گفتند بگذارید ما هم برویم. گفتند اسم بنویسید: ده، پانزده بار اسمش را نوشت، داخل کیسه انداخت تا شاید اسمش در آید که روی مین برود. اینها از همان مکتب است، از همان مرام است. لذا ما چهار گونه عهد داریم: 1- عهد با خدا: اگر کسی آن را بشکند خدا او را لعن کرده. 2- عهد با امام معصوم

3- عهد با دیگران

قسم سوم: عهد و پیمان هایی که بین خودمان است. انسان نباید بدقول باشد، باید به پیمانش عمل کند. در آموزه های دینی داریم اگر به بچه قول می دهی، بدقولی نکن. به همسرت وعده می دهی عمل کن. خوش قولی از صفات مؤمن است. در حدیث داریم منافق سه علامت دارد: دروغ می گوید؛ خیانت به امانت می کند؛ و عهد و پیمان را رعایت

ص: 76

1- بحار الانوار، ج 45، ص 27.

نمی‌کند. پیامبر فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» (1). قرآن از اسماعیل صادق الوعد تعریف می‌کند چون خوش قول و خوش وعده بوده است.

4- عهد امامت

قسم دیگر عهد که به ما ارتباط ندارد، عهد امامت است. خود امام که خدا او را امام قرار می‌دهد این هم یک عهد است: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (2). پس ما چهار گونه عهد داریم: 1- عهد امامت؛ که خدا به امام می‌دهد. 2- عهدهایی که بین خودمان است. 3 عهدی که ما با امام داریم. 4- عهدی که ما با خدا داریم.

امید دارم خداوند به همه‌ی ما توفیق دهد که وفادار به عهد و پیمان باشیم و وفای به وظیفه داشته باشیم و بتوانیم ان شاء الله همان طور که خود ائمه علیهم السلام فرمودند زینت آنها باشیم، زینت امام صادق باشیم. روش، منش، گفتار، کردار و بیش ما مطابق با بیش و روشی باشد که اهل بیت ما ترسیم کرده‌اند.

خداوندا، عاقبت همه‌ی ما را ختم به خیر بفرما.

ص: 77

1- مستدرک، ج 16، ص 96؛ بحار الانوار، ج 69، ص 198؛ جامع الاخبار، ص 74.

2- بقره، 124

بخش دوم : عمده ترین درس های عاشورا

اشاره

ص: 79

قال النبي: إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ (1)

مقدمه

روز ششم ماه محرم است، کم کم به ایام عاشورا و تاسوعای حسینی نزدیک می شویم.

خدا را شاکریم توفیقی شد امسال در این ایام کنار سفره ی اهل بیت علیهم السلام بنشینیم. این بحث را تحت عنوان عمده ترین درس های عاشورا تقدیم میکنم. عاشورا حادثه ی کوتاهی بود که در ساعاتی محدود و در سرزمین و مکانی معین اتفاق افتاد، اما نه به آن زمان محدود شد و نه به آن سرزمین. تمام تاریخ بشر را پر کرد و نام حسین در تمام سرزمین ها پیچید، حتی قبل از تولد امام حسین. قبل از به دنیا آمدن ابا عبدالله نام و یاد او میان انبیای الهی مطرح است، وقتی قنذاقه ی امام حسین را دست پیغمبر خدا دادند، حضرت فرمود: « رَبَّنَا . . . فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ »؛ خدایا کاری کن قلب های مردم با این حسین من مهربان شود، قلب های مردم را به سوی این حسین جذب کن. همان دعایی که حضرت ابراهیم برای هاجر و اسماعیل نمود، وقتی زن و فرزندش را در سرزمین لم یزرع حجاز بر زمین گذاشت، نگفت خدایا، به آنها آب و غذا و مسکن بده، فرمود «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛ خدایا قلب های مردم را به سوی این ها جذب کن. (2) اگر قلب ها جذب شد بقیه اش هم حل می شود. شما نگاه کنید هر حاجی ای که به مکه می رود کارهای هاجر را تکرار می کند؛ هفت بار بین صفا و مروه با

ص: 80

1- مدینه المعاجز الاثمه، ج 4، ص 52؛ فرهنگ عاشورا، ص 51.

2- بحار الانوار، ج 12، ص 89؛ فقه القرآن، ج 1، ص 291؛ تفسیر نمونه، ج 10، ص 263.

یاد حرکت هاجر به دنبال آب می رود و می آید. چند بار سنگ هایی را که سمبل شیطان است رجم می کند. حتماً باید قربانی کند، چون «إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (1)؛ خدا خواسته این ها تا قیامت بماند. صفا و مروه از شعائر الهی است، اگر کسی به حج رفت و این اعمال را انجام نداد حج او درست نیست؛ رجم نکرد حج او درست نیست؛ قربانی نکرد حجش درست نیست. چگونه باید کار هاجر در تاریخ بماند، رجم ابراهیم بماند. امام حسین هم روز عاشورا صفا و مروه داشته، صفایش قتلگاه و مروه اش خیمه گاه بود. اگر هاجر هفت مرتبه این مسیر را رفت، حسین دهها مرتبه رفت. اگر هاجر به دنبال آب رفت، حسین به دنبال کشته ها و جنازه ها رفت. حسین به دنبال مجروح ها و کسانی که روی زمین افتاده بودند رفت. حسین هم رجم داشت، رجم او در برابر ده ها و صدها شیطان بود، آن هم با شمشیر. امام حسین علیه السلام وقتی رجم می کرد شاعر خیلی قشنگ گفته، ترجمه ی شعر را می گویم: وقتی حسین به قلب دشمن می زد، همه ی دشمن را یک نفر می دید. ولی آنها وقتی می خواستند به حسین حمله کنند: «كُلَّ عَضْوٍ مِنْ حُسَيْنٍ جُنْدِهِ»؛ هر عضو امام حسین را یک لشکر می دیدند؛ و لذا هیچ کس جرأت نکرد تن به تن با حسین بجنگد. حسین هم رجم داشت و هم قربانی، آن هم قربانی های متعدد: شش ماهه، سیزده ساله، یازده ساله، قربانی هایی که خودشان می آمدند برای قربانی شدن التماس می کردند. نوجوان یازده ساله لباس پدر را پوشیده، شمشیر او را بسته، لحظاتی نگذشت که خون پدرش روی زمین ریخته، آمده مقابل اباعبدالله می گوید: آقا جان! به من هم اجازه بدهید به میدان برم. لباس رزم برایش بلند است، شمشیر برایش بلند است. «شَابٌ قَتَلَ أَبَوْهُ فِي الْمَعْرَكَةِ» (2)، نوجوانی که پدرش تازه شهید شده بود، حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد- به مادرش در کربلا بود، - شاید بخواهد تو را به عنوان یادگار نگه دارد. عرض کرد: یابن رسول الله، مادرم مرا فرستاده، مادرم این لباس را بر تنم کرده، با رضایت مادرم آمده ام. به میدان آمد نامش را نگفت.

ص: 81

1- بقره، 158

2- بحار الانوار، ج 45، ص 27.

نگفت پدرم کیست، گفت:

أمیري حسین و نعم الأمير***سرور فؤاد البشير النذیر

علي و فاطمة والداه***فهل تعلمون له من نظیر

هر که مرا نمی شناسد؛ بداند آقايم حسین است، مولایم حسین است. اگر حسین را نمی شناسید؟ علی پدرش است و فاطمه مادرش. «فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ» (1) آیا شما می توانید نظیری برای چنین آدمی در عالم پیدا کنید؟ کربلا این صحنه ها را دارد، کربلا به بلندای تمام تاریخ بشر است و مانده است. سفارش همه ی ائمه است سفارش همه ی انبیاست. امیرالمؤمنین وقتی سالها قبل از شهادت حسین به سرزمین کربلا رسید، « فَصَلَّى بِهَا الْغَدَاةَ ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ تُرْبَتِهَا فَشَمَّهَا »؛ دو رکعت نماز در این سرزمین خواند، خاک آن جا را بوسید و فرمود: «وَأَهَّا لَكَ أَيُّهَا التُّرْبَةُ» (2)؛ خوشا به حال تو ای خاک، تو خاک کمی نیستی، انسان های بی نظیری روی تو به شهادت می رسند. این شخصیت با این حادثه ی کوتاه، حادثه ای که در عرض چند ساعت واقع شد، اما این حادثه در بطن خودش درس های فراوانی دارد. من این ها را برای مقدمه گفتم تا به این نکته برسیم، مقام معظم رهبری فرمود: ما باید درس های عاشورا را یک به یک استخراج کنیم و در اختیار نسل امروز بگذاریم. مصیبت و روضه جای خود باید باشد، اما آنچه که باید از عاشورا به روز شود پیام های عاشورا و نکته های عاشوراست. من امروز یکی از این درس ها را برای شما می گویم.

اولین درسی که ما از عاشورا می گیریم درس هدایت و درس ارشاد است. این حرف را از کجا می زنیم؟ از نامه ای که امام حسین به مردم بصره نوشت، در این نامه ی کوتاه اما پر مفهوم هدف قیامش را گفت، نوشت: مردم بصره و سران بصره، « أَلَا وَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ أُمِيتَتْ »؛ سنت پیغمبر از بین رفته است-به دیگر کسی به سنت پیغمبر عمل نمی کرد. یکی از سنت های پیغمبر این بود که بعد از ایشان امامت با امیرالمؤمنین و بعد با

ص: 82

1- بحارالانوار، ج 45، ص 27؛ المناقب، ج 4، ص 104.

2- بحارالانوار، ج 44، ص 255، الأمالی للصدوق، ص 136؛ وقعه صفین، ص 140.

فرزندانش است، این سنت زیر پا گذاشته شده. سلطنت شد سنت و روش، خلافت تبدیل به سلطنت شد. قرار نبود خلیفه فرزندش را به عنوان جانشین بگذارد، اما خلیفه این کار را کرد و خلافت موروثی شد، نسل اندر نسل 14 حاکم از بنی امیه و بعد بنی عباس سلطنت کردند. بالاترین سنت پیغمبر که زیر پا گذاشته شد همین بود که امامت تبدیل به خلافت شد و خلافت تبدیل به سلطنت شد. به سادگی با احکام دین بازی می کردند، به سادگی روش های رسول خدا را زیر پا می گذاشتند. - مردم بصره، سنت مرده است، « وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتَ »؛ بدعت در دین گذاشته شده. مشکل این است، جوابش چیست؟ جوابش را امام حسین می گوید، یک کلمه است: « فَإِنَّ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي »؛ اگر حرف من حسین را گوش دهید، «أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»⁽¹⁾، من شما را هدایت می کنم. پس یک درس عاشورا هدایت است. و دلیلش در نامه ی امام حسین به مردم بصره آمده است. بین شما این جمله ی پیغمبر مشهور است: «إِنَّ الْأَحْسِينَ مِصْبَاحُ الْهُدَى»⁽²⁾؛ حسین چراغ هدایت است. پس هدایت مهم ترین درس عاشورا است. امام حسین خیلی تلاش داشت تا روز عاشورا عده ای هدایت شوند، در مسیر خود به خیمه عبیدالله حر جوفی رفت، به خیمه ی زهیر رفت، با عبدالله بن مطیع صحبت کرد، هر کسی را می دید سعی می کرد نصیحت کند، روز عاشورا خیلی نصیحت کرد، خیلی موعظه کرد تا شاید اثر کند، یک نفر هم یک نفر است که به آنها ملحق شود.

داستان

مورد اول: ابن ابی الحدید می گوید: در جنگ صفین امیرالمؤمنین جنگ را شروع نمی کرد، چند نفر از لشکریان کوفه رفتند خدمت آن حضرت گفتند: آقا، پشت سر شما حرف هایی می زنند، شایعاتی هست. آقا فرمود: چه می گویند؟ گفتند: آقا، می گویند یا امیرالمؤمنین از مرگ می ترسد که جنگ را شروع نمی کند، و یا سپاه معاویه را مخالف دین و اسلام نمی بیند و الا جنگ را شروع می کرد، یا امیرالمؤمنین! ما زن و بچه هایمان

ص: 83

1- بحار الانوار، ج 44، ص 338

2- مدینه المعاجز الاثمه، ج 4، ص 52؛ فرهنگ عاشورا، ص 51

را گذاشتیم، آمده ایم چرا نبرد را شروع نمی کنید؟ آقا فرمود: هر دو مطلب غلط است؛ اما ترس از مرگ، اگر قرار بود علی از مرگ بترسد در جوانی اش می ترسید حالا که پیر شده ام، من از مرگ از همان اول نمی ترسیدم. - می فرمود: به خدا قسم، علاقه ی پسر ابی طالب به مرگ بیش از بچه به شیر مادر است-اول این که از مرگ نمی ترسم. دوم: این سپاه را هم سپاه مسلمان نمی دانم که تردید داشته باشم آیا با آنها بجنگم یا نه. گفتند: آقا پس چرا جنگ را شروع نمی کنید؟ فرمود: «عَسَى أَنْ يَهْتَدَى مِنْهُمْ أَحَدٌ»؛ شاید یک نفر از این ها هدایت شود. کمی ما طول بدهیم، صحبت و نصیحت کنیم شاید یکی از اینها هدایت شد، یکی از اینها تو مسیر بیاید.

مورد دوم: در جنگ صفین کسی قرآن می خواند و با امیرالمؤمنین هم می جنگید، سوره ی نبأ را می خواند: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ*عَنِ النَّبِئِ الْعَظِيمِ»(1). آقا امیرالمؤمنین شخصا به میدان آمد و به او فرمود: جوان چه می خوانی؟ آقا قرآن می خوانم. فرمود: «أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»؛ تفسیرش را هم می دانی؟ گفت: نه آقا، معاویه تفسیر قرآن را ممنوع کرده و گفته فقط بخوانید، هر چقدر که می خواهید، فقط قرآن بخوانید. - قرآن خواندن بی فهم و بی درک و بی تفسیر برای او ضرری نداشت. ابن عباس می گوید به او گفتم بگذار قرآن را تفسیر کنیم. گفت: نه، فقط بخوانند، اگر مردم هم تفسیر خواستند پیش خود ما بیایند از شماها پرسند. چون اگر از ابن عباس تفسیرش را پرسند او تفسیر را درست انجام می دهد چون شاگرد مکتب امیر المؤمنین است. - حضرت فرمود: جوان میدانی معنای «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِئِ الْعَظِيمِ» چیست؟ فردای قیامت از خبر بزرگ از شما سؤال می کنند، گفت: نه آقا نمی دانم. فرمود: «أَنَا وَاللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ»؛ به خدا قسم مصداق این آیه من هستم. آن خبر عظیمی که خدا می گوید فردا از آن سؤال می شود یک معنایش ولایت است- معانی دیگری هم دارد-حالا تو داری با مصداق این آیه می جنگی و آیه را هم می خوانی! جوان قدری به فکر فرو رفت گفت: آقا درست است. آمد به لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام ملحق شد. این را هدایت می گویند، این

ص: 84

ارزش است. عصر عاشورا وقتی صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» ابا عبدالله بلند شد؛ کیست مرا یاری کند؟، هدفش باز هم هدایت بود.

مورد سوم: بعضی نقل کرده اند دو جوان در سپاه ابن زیاد یکی به نام سعد و دیگری به نام ابوالحتوف، نگاهی به هم کردند گفتند حالا برویم به امام حسین پیوندیم - همه یاران امام کشته شده بودند و آخرین نفر خود امام حسین مانده بود- این دو جوان آمدند به امام پیوستند و شهید شدند. بالاخره اثر دارد هدایت هدف اصلی است. در روایت داریم امام سجاد می گوید: پدرم امام حسین روز عاشورا بعضی ها را نمی کشت همین طور که می جنگید از کنار آنها رد میشد. سؤال شد چرا این طور با اینها برخورد می کنید و از کنار بعضی ها رد می شوید، فرمود: در نسل این ها محب ما وجود دارد. در نسل این ها افرادی است که اهل هدایت است: هدف اصلی همین است لذا می گوید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»⁽¹⁾. جنگ، طب جراحی اسلام است، اگر کار از کار گذشت آن وقت نوبت جنگ است. چقدر امام حسین خطبه خواند؟! چقدر صحبت کرد؟! چقدر نامه نوشت؟! چقدر این طرف و آن طرف سفیر فرستاد حتی با عمر سعد صحبت کرد.

مورد چهارم: دو بار امام با عمر سعد مذاکره داشته است یکی ششم محرم که یک طرف عمر سعد، پسرش حفص و غلامش و طرف دیگر ابا عبدالله الحسین، ابوالفضل العباس و علی اکبر؛ مقابل هم نشستند، ابا عبدالله به عمر سعد فرمود: « يَا عُمَرُ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُشَارِكْ فِي دَمِي »؛ پسر سعد از خدا بترس و در قتل من شرکت نکن، چرا در قتل من شرکت می کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله، من اگر در قتل شما و در این جریان شرکت نکنم ضربه می بینم. فرمود: چه ضربه ای می بینی؟ گفت: خانه ام را از من می گیرند. فرمود: من به تو خانه می دهم. گفت: تجارت و کاسبی ام تعطیل می شود و باغم را از من می گیرند. فرمود: من به تو باغی میدهم که پدرم علی با دستان خودش درخت هایش را کاشته. گفت: آقا زن و بچه ام امنیت شان را از دست می دهند. فرمود: من به تو امنیت

ص: 85

می دهم، من به آنها مأمن می دهم. گفت: آقا اصلاً این حرف ها نیست، حکم فرمانداری ری به اسم من خورده اگر در این جریان شرکت نکنم ری به من نمی رسد. اباعبدالله فرمود: من که صادقم این را که قبول داری-عمرسعد امام حسین را می شناخت، می دانست اینها چه کسانی هستند. خودش گفت: «وَاللَّهِ أَنِّي أَعْلَمُ حُرْمَتَ أَذِي أَهْلِ الْبَيْتِ»؛ به خدا قسم می دانم آزار اینها حرام است، جایز نیست-فرمود: اگر در قتل من شرکت کردی به ری نمی رسی. آقا امام حسین جمله ی خیلی زیبایی دارد، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شخصی به امام حسین نامه ای نوشت، گفت: «بِأَيِّ رَسُولِ اللَّهِ، عِظْمِي بِحَرْفَيْنِ»؛ آقا دو کلمه مرا نصیحت کن. نصیحت باید کوتاه باشد که زود اثر کند. حضرت برایش نوشت: این نصیحت امام حسین است به این آقا. البته اسم این فرد در تاریخ نیست، معلوم نیست چه کسی است. یک نفر از حضرت خواست او را نصیحت کند. حضرت نوشت: مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتْ لِمَا يَرْجُو وَأَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ(1)؛ هر کس تلاش کند از راه گناه به هدفی برسد در آخر به آن هدف نمی رسد، 1-امیدش ناامید می شود. 2- از هر چه می ترسد زودتر به سرش می آید. هر کسی از کوچه ی گناه عبور کند کوچه ی گناه بن بست است. عمر سعد خواست از کوچه ی گناه به ری برسد، نرسید. روز ششم محرم امام حسین با او مذاکره کرد. هر چه برایش گفت به گونه ای تفره رفت. وقتی حضرت بلند شد فرمود: ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلاً وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ(2) : ان شاء الله به زودی خداوند در رختخوابت جانت را بگیرد و روز محشر تو را نیامرزد. بعد وقتی می رفت امام به اصحابش فرمود: او دارد می رود ولی می بینم یک روزی سرش بالای نیزه است و بچه های کوفه سنگ بارانش می کنند و با ذلت می میرد. همین هم شد، چند سال بعد بساط عمرسعد برچیده شد. عصر عاشورای سال 66 هجری ابراهیم بن مالک اشتر نشست روی سینه ی ابن زیاد و سرش را از بدنش جدا کرد؛ یعنی عصر عاشورای 5 سال بعد، و صبح یازدهم هم سرش بالای نیزه وارد کوفه

ص: 86

1- الکافی، ج 2، ص 373، وسائل الشیعة، ج 16، جس 153؛ بحار الانوار، ج 70، ص 392

2- بحار الانوار، ج 44، ص 389

شد. وقتی در مجلس مختار سر ابن زیاد بالای نی بود، مختار به او نگاه کرد کفشش را برداشت و به طرف این سر خبیث پرتاب کرد. آنها بعد از این حادثه چند سال توانستند دوام بیاورند؟ چند سال توانستند حکومت کنند؟ یک مار کوچکی دور گردن ابن زیاد پیچیده بود دائم لب و دندانش را می گزید، داخل دهانش می شد و بیرون می آمد. کسی آنجا بود، گفت: این مزد چوب هایی است که به لب و دندان ابا عبدالله زد». ظلم در همین دنیا خودش را نشان می دهد. پیامبر فرمود: **مَنْ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُهَا وَلَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ**. در روایات داریم یک سری از گناهان هست که خودش را زود نشان می دهد و در همین دنیا عقوبتش را می بیند. یکی از آن گناهان: **وَالْبَغْيِ عَلَى النَّاسِ** (1): ظلم است این که انسان مظلومی را اذیت کند. فرمود خداوند زود به ظالم نشان می دهد. این عاقبت عمر سعد و این هم عاقبت ابن زیاد. پس یکی از درس های مهم کربلا درس هدایت است، درس ارشاد است. اولین حرف رسول گرامی اسلام حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت همین است؛ یعنی هدایت جامعه.

نشانه های هدایت

اشاره

در این جا یک سؤال مطرح کنم: نشانه های هدایت چیست؟ چگونه انسان می تواند در مسیر هدایت قرار گیرد؟ من چهار علامت و نشانه برایتان می شمارم.

1. ایمان به خدا

قرآن می فرماید: اولین نشانه ی هدایت ایمان به خداست؛ **إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا (2)**. خدا هدایت می کند کسی را که ابتدا رابطه اش را با او خوب کند.

2. انابه و توبه

قرآن کریم می فرماید: اگر کسی **إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ (3)** در زندگی اش توبه و بازگشت باشد

ص: 87

1- **ثَلَاثٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُهَا وَلَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوبَةُ الْوَالِدَيْنِ، وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ الْإِحْسَانِ** (وسائل الشیعه، ج 16، ص 312؛ مستدرک، ج 12، ص 360؛ بحار الانوار، ج 72، ص 275)

2- حج، 54

3- **إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ**. (رعد، 27)

«یهدی» خدا او را هدایت می کند.

مثال بزنم اگر شما مقصدتان تهران است، می خواهید به تهران بروید، اما اشتباهی جاده را به طرف کاشان بروید- امیرالمؤمنین می فرماید: اگر کسی در خلاف مسیر حرکت کند هر چه با سرعت بیشتر برود، بیشتر از مقصد دور می شود. شما هر چه سرعت ماشین را زیاد کنی، از تهران بیشتر دور می شوی؛ چون مقصد را اشتباه می روید.

حال آدم عاقل کسی است که اولین تابلویی را که دید و متوجه شد راه اشتباه است برگردد. اما اگر بگویید برویم ببینیم آخرش چه خبر است، این اشتباه است چون مسیر را اشتباه می رود، ممکن است در سرازیری قرار گیرد و دیگر نتواند خودش را کنترل کند. انابه معنایش این است؛ یعنی هر کجا دیدی داری اشتباه می روی توجیه نکن برگرد.

حر صبح عاشورا احساس کرد راه را اشتباه رفته است. پرسش می گوید: پدرم آمد و مرا نصیحت کرد، گفت: پسر؛ «یا بُنَى كَرَامَاتُ الدُّنْيَا زَائِلَةٌ وَ النَّاسِ مِنَ الدُّنْيَا رَاحِلَةٌ»؛ پسر این دنیا همه ی کراماتش، همه ی زرق و برقیش تمام می شود، همه ی مردم از دنیا می روند. [یک مدتی که از قضیه ی کربلا گذشت افراد هر دو لشکر از بین رفتند فقط یک مقدار دیر و زود داشت. پنج - شش سال نشد که اغلب قاتلان امام حسین و اهل بیت از بین رفتند. اکثر کسانی که در کربلا بودند از بین رفتند]

فرمود: پسر، دنیا زوال پذیر است کراماتش، زرق و برقیش تمام شدنی است. بیا پیش امام حسین برویم: «نَلْحَقُ بِالْحَسَنِ بْنِ لَانَا تَقْوَزُ بِالسَّعَادَةِ» پسر فاطمه کربلا آمده، شاید اهل سعادت باشیم. خودش و پرسش خدمت اباعبدالله آمدند.

ببین به کجا رسید که مرحوم ملا علی کنی رضوان الله تعالی علیه یک شب چهارشنبه به حر توسل پیدا کرد، [بین مردم آن منطقه مشهور و معروف است که شب چهارشنبه به حر توسل می کنند] می گوید: یک شب چهارشنبه رفتم کنار مقبره ی حر و او را پیش امام حسین واسطه قرار دادم، گفتم: شما واسطه شو وضعم خوب بشود، بتوانم به مردم کمک و خدمت کنم. شب در عالم رویا حر را دیدم، بالای سرم آمد و فرمود: بلند شو، آقایم حسین فرمود: به تو بگویم که آقای تهران خواهی شد.

ملاعلی کنی زمان ناصرالدین شاه، شخصیتی برای خودش بود. از او حساب می بردند، وضع بسیار خوب و عالی ای داشت به مستمندان و فقرا کمک می کرد. می گوید: با توسل به امام حسین و واسطه کردن حر به اینجا رسیدم.

خداوند چه مقامی به حر داد! انابه و بازگشت او باعث شد خداوند این مقام و عظمت را به او بدهد.

امام شخصی را دنبال عبیدالله بن حر جعفری فرستاد، او نیامد. بعد از قضیه ی عاشورا پشیمان شد، متوجه شد چه جنایتی آفریده است، چه انسان هایی را کشتند! رو به خودش کرد و گفت: ای عبیدالله، پسر فاطمه را یاری نکردی، تا زنده ای تأسف بخور. دیگر برای بازگشت دیر شده بود. بعضی وقت ها بازگشت سنگین و مشکل است. پس دومین علامت هدایت انابه و توبه است.

3. سعی و تلاش

قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ» (1) این یعنی تلاش. انسان تا تلاش نکند به جایی نمی رسد. در روایات داریم: دعا کننده ی بی عمل مثل تیرانداز بی تیر است. هر اندازه تیرانداز ماهر باشد وقتی تیر نباشد کاری نمی تواند بکند. فرمود: الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا. شما تلاش بکن، شما قدم بردار، شما جلو بیا. شما تصمیم بگیر، همیشه با وضو باش. تمرین بکن. شما تصمیم بگیر هر روز هر چند سوادت کم است، قل هو الله را از روی قرآن بخوان. هر صبح یک آیه از قرآن بخوان. اینها در زندگی انسان نورانیت ایجاد می کند. سه تا قل هو الله بخوانید، در شب ذکر بگوئید، صبح که از خانه بیرون می آید چهار تا قل هو الله، سه تا قل هو الله و معوذتین بخوانید. انس با قرآن، انس با دعا داشته باشید. اشکال ما این است که انس ما با اینها کم است، مزه ی اینها را نچشیده ایم. چه خوب است انسان تمرین دائم الوضو بودن را بکند آن عالم بزرگ اخلاق نصیحت می کند، می گوید: سعی کنید دائم با وضو باشید. هر زمانی که دستتان به قرآن خورد وضو دارید، نماز جماعت بود می توانید شرکت کنید. مسجدی بود می توانید حضور پیدا کنید.

ص: 89

می توانید دعا کنید، قرآن تلاوت کنید. تمرین در زندگی تان باشد. پیامبر فرمود: **أَفْضَلُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ**؛ بهترین عمل آن است که کم و مستمر باشد؛ **وَإِنْ قَلَّ (1)**. اگر انسان چهل روز روی یک صفت مثبت تمرین کند؛ روی نماز اول وقت صبح، روی دائم الوضو بودن، روی نماز جماعت، برای او ملکه و عادی می شود. کارها را سخت نکنیم، هر چه سن بالاتر می رود سخت تر می شود. هر چه سن بالا می رود سیر صعودی سن است و سیر نزولی اصلاح و تربیت. لذا فرمود: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ (2)** هر که در راه ما قدم بردارد، او را هدایت میکنیم. پس سومین راه هدایت تلاش است.

4. توسل به اهل بیت

چهارم توسل به اهل بیت است. خودشان فرمودند، در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: **وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ (3)** شما منشأ هدایتید. در رابطه با امام زمان می گوئیم: **أَيُّ نَاشِرٍ رَأَيْهِ الْهُدَى**؛ کجاست انتشار دهنده و کسی که پرچم هدایت را دست می گیرد. پس توسل و ارتباط با اهل بیت هم یک راه هدایت است. قرآن می فرماید: به هدایت آن کسانی اقتدا کنید که آنها هدایت یافته هستند. این نیز یک راه کسب هدایت، که توسل و ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام) و حضور در مجلس اهل بیت است.

پس یکی از درس های مهم عاشورا درس هدایت است، سندش را هم برایتان گفتیم؛ امام حسین در نامه ای که به مردم بصره نوشت خودش فرمود: من برای هدایت آمده ام، و آنها را نصیحت و موعظه کرد.

خدایا به عظمت حسین آن کسی که مصباح هدایت است قسمت میدهیم همه ی ما را در مسیر هدایت قرار بده. به عظمت ابا عبدالله آنی ما را به خودمان وا مگذار.

ص: 90

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 63؛ نهج الفصاحه، ص 232، ح 110

2- عنكبوت، 69.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 615؛ التهذيب، ج 6، ص 99؛ بحار الانوار، ج 19، ص 131

من الحسين بن علي عليه السلام الى محمد بن علي و من قبله من بنى هاشم أما بعد: فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ (1)

گفته شد یکی از مباحث مهم نهضت عاشورا، درس ها و پیام هایی است که در این نهضت نهفته است. حادثه ای که در ساعات محدود در سرزمینی معین واقع شد؛ اما در بطن و متن خویش ده ها درس اخلاقی و تربیتی دارد. ما امروز بعد از آن که مصیبت و حوادث مربوط به عاشورا را نقل می کنیم، باید این درس ها را بگیریم و به مردم بگوییم، در واقع باید به عاشورا و نهضت امام حسین، یک نگاه کاربردی و راهبردی شود. نهضتی با این عظمت و با این وسعت، درس های زیادی در خودش دارد، پیام ها و عبرت های زیادی دارد؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: تاریخ نسبت به آیندگان مانند گذشتگان جاری می شود. اگر شما به ایستگاه راه آهن رفته باشید، قطاری که آهسته از جلوی ایستگاه عبور می کند، یک واگنش مقابل ایستگاه است، یک سری از واگن هایش رد شده اند و یک سری از واگن ها هم عقب هستند که در حال رسیدن به این ایستگاه هستند، همه ی آنها یک قطار است و همه ی واگن ها هم شبیه هم است. منتها افراد داخل واگن ها تعدادی عبور کرده اند، افرادی هم مقابل این ایستگاه هستند و در حال عبور کردن هستند و افرادی هم هنوز به ایستگاه نرسیده اند. سرتاسر این عبور، حرکت یک قطار و یک مجموعه است. تاریخ این گونه است سنت های تاریخ، حق و باطل،

ص: 91

درگیری ها، حوادث، خدعه ها، این ها همه شبیه هم است مثل یک بازی که مهره هاش تغییر می کند و در واقع نفرات آن عوض می شود، اصل و مبنا یکی است. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندشان امام حسین (علیه السلام) فرمودند: من عمر طولانی نداشته ام، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِيرَتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عَدْتُ كَأَحَدِهِمْ (1)؛ اما در کردار آنها نظر کردم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنها شدم. قرآن داستان های زیادی دارد چرا بعضی داستان ها را چند بار تکرار می کند، مثل داستان موسی، داستان عدم سجده ی شیطان؟ برای این که در آنها نکته هایی است به پیغمبر می فرماید: فَأَقْصِبِ الْقَصَصَ (2) قصه ها را برای مردم بیان کن.

هست اندر صورت هر قصه ای ***خرده بینان را ز معنا حصه ای

از این قصه ها باید حصه گرفت، از این حوادث باید نتیجه گرفت.

خوشتر آن باشد که ستر دلبران***گفته آید در حدیث دیگران

پس نهضت عاشورا با این عظمت گرچه از نظر نفرات، زمان و مکان محدود بود؛ اما شما هر درس تربیتی و اخلاقی که بخواهید می توانید از این نهضت به دست آورید. اما از کجا؟ از حرف ها، از نامه ها، از برخوردها، از کلماتی که رد و بدل شده، از عملکردهای روز عاشورا من قبلاً یک درس را گفتم و آن درس هدایت است. اکنون دومین درسی را که از عاشورا استفاده می کنیم بیان می کنم و آن درس خوف و ترس است. در این درس نکات زیادی است. ما وقتی روایاتمان را نگاه می کنیم با خوف و ترس دو گونه برخورد شده است و به دو صورت درباره ی آن بحث شده است، یک جا قرآن می فرماید: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ؛ اولیای خدا، دوستان خدا ترس ندارند: وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (3) اندوه و حزن ندارند، با ایمان هستند، فرشته ها بر این ها نازل می شوند و می گویند: أَلَا

ص: 92

1- بحارالانوار، ج 74، ص 203؛ نهج البلاغه، خطبه 31، تحف العقول، ص 68

2- اعراف، 176.

3- یونس، 62.

تَخَافُوا(1)؛ نترسید، خوف نداشته باشید. این سخن قرآن است. امیرالمؤمنین هم در روایت می فرماید: الْخَائِفُ لَا عَيْشَ لَهُ(2)؛ آدم خائف نمی تواند زندگی کند. انسان ترسو و خائف نمی تواند مشی درستی داشته باشد. این یک سری از آیات و روایات که در این زمینه است؛ اما از آن طرف هم آیات و روایات فراوان داریم مثل: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ(3)؛ هر که خوف داشته باشد در بهشت در انتظارش است. چگونه می شود این دو دسته از آیات را با هم جمع کرد. جمع آن چنین است: یک خوف بد است و یک خوف خوب است.

خوف ناپسند

همان ترسی که امروزه در روانشناسی به آن افسردگی و اندوه می گویند این بد است. در روایات داریم یک چیزهایی برای شما افسردگی می آورد از اینها دوری کنید، امیر مؤمنان فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَهْنَأُ لِصَاحِبِهِنَّ عَيْشٌ»؛ سه چیز است که اگر در کسی باشد نشاط او را می گیرد و افسردگی می آورد: 1- الحقد؛ کینه 2. و الحسد؛ حسادت 3. وَ سُوءُ الْخُلُقِ(4)؛ بد اخلاقی. این سه صفت قبل از آن که به مردم لطمه بزند به صاحب خود لطمه می زند. آدم بد اخلاق خودش بیشتر اذیت می شود، خودش بیشتر آزار می بیند. وقتی تندی می کند، ضربان قلبش و اعصابش همه به هم می ریزد. انسان اهل گذشت، خودش هم آرام است، و مردم هم از دستش در آسایش اند؛ لذا فرمود در قنوت نماز دعای مؤمنین این است: «لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا»(5)؛ خدایا در دل ما کینه قرار نده، چون کینه مثل یک عامل مخرب از درون انسان را آزار می دهد.

ص: 93

1- فصلت، 30.

2- غررالحکم، ح 10259

3- الرحمن، 46

4- غررالحکم، ح 6779.

5- حشر، 10

کینه یک صفت منفی است، امیرمؤمنان فرمود: «الْحَقُّدُ الْأُمُّ الْعُيُوبِ»⁽¹⁾؛ کینه، مادر گرفتاری هاست، آدم کینه ی صفات دیگر هم به دنبالش می آید. سوءظن، بدخلقی، بدبینی، غیبت، ناسزاگناه از یک مرحله ای شروع می شود و اندک اندک انسان سقوط میکند؛ لذا خوف بد است اما چگونه خوفی؟ خوف، و حزن و اندوهی که ناشی از کینه باشد، ناشی از حسادت و سوء خلق باشد. این یک نمونه، نمونه ی دیگر پیامبر فرمود: «مَنْ نَظَرَ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ»؛ هرکس نگاهش به دنبال مال مردم باشد، اگر ماشین او مدل پایین است، نگاهش به مدل بالا باشد، اگر خانه اش صد متر است نگاهش به صد و پنجاه متری باشد. نگاهش دائم به مردم است، به کسی که بیشتر دارد نگاه می کند، لذا حضرت فرمود: «طَالَ حُزْنُهُ»⁽²⁾؛ این فرد همیشه ناراحت است، همیشه احساس کمبود می کند. لذا در روایات داریم اگر مصیبتی داری به آن که از تو بیشتر مصیبت دیده نگاه کن آرام میشوی. اگر مشکلی داری به کسی که از تو بیشتر مشکل دارد نگاه کن، نگاهت به داشته های دیگران نباشد. در بعضی ها حالت سیرآوری و قناعت نیست، هر چه دارند باز نگاهشان به یک چیز بالاتر است و این خطرناک است. آقا شما ازدواج کردی، همسرت را بهترین همسر بدان و با او زندگی کن، نه اینکه العیاذ باللہ به بهتر از او نگاه کنی. بالاخره بهتر از شما هم وجود دارد، از شما نیکوتر هم هست، هر کسی از او بالاتر وجود دارد. فرزند داری او را بهترین فرزند بدان، تربیتش کن. لذا فرمود: یکی از عوامل حزن نگاه به داشته های دیگران است، این هم حزن منفی است. همچنین در روایات داریم یکی از جاهایی که خوف و حزن منفی است، شهوت رانی های لحظه ای است، پیامبر فرمود: «رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا»⁽³⁾ در روایت داریم یک نگاه شهوت آمیز، و یک حرکت شهوت آمیز، برای انسان حزن و اندوه می آورد. امیرالمؤمنین

ص: 94

1- غررالحکم، ح 6763

2- بحارالانوار، ج 74، ص 174؛ اعلام الدین، ص 294

3- بحارالانوار، ج 74، ص 84؛ ارشاد القلوب، ج 1، ص 157؛ اعلام الدین، ص 196

می فرماید: «الْخَائِفُ لَا عَيْشَ لَهُ»⁽¹⁾؛ انسان خائف زندگی خوشی ندارد. اگر قرآن می فرماید: اولیای خدا ترس و حزن ندارند، آنها این موارد را از خود دور می کنند. از این مواردی است که خدمت شما عرض کردم، باز در روایت داریم جایی که انسان نتواند حقش را بگیرد اندوه می آورد. یک وقت در یک جامعه ای ظلم است، حق زیر پا می رود آدم ناراحت است. اما یک وقت با این که پول زیادی داری می خواهند به زور ده تومان از شما بگیرند، با این که این پول ارزش ندارد و کم است ولی چون زور می گویند ناراحت می شوی. پس زورگویی و حق کشی هم حزن و اندوه می آورد.

داستان

امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه های کوفه، دیدند یک نوجوان اندوهناک و افسرده است، دید این بچه با بچه های دیگر بازی نمی کند، بچه های دیگر نشاط دارند، شادند، اما این نوجوان در یک گوشه ای نشسته است. جلو آمد صدایش زد: آقا پسر اسمت چیست؟ گفت: مات الدین. فرمود: ناراحتی؟ گفت: آقا پدرم چند سال است از دنیا رفته، می گویند او را کشته اند. آقا فرمود: بفرستید دنبال مادرش. مادرش آمد، این بچه چرا ناراحت است؟ علت نامش چیست؟ مادرش گفت: در ایامی که این بچه در رحم من بود پدرش به مسافرت رفت، پس از مدتی همسرانش آمدند گفتند شوهر تو در مسافرت بیمار شده و از دنیا رفته، او از ما خواهش کرد اگر بچه ام به دنیا آمد نام او را مات الدین بگذارید. یا امیرالمؤمنین، ناراحتی این بچه فقدان پدر است. امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله از این اسم، رمز و علت آن را پی برد. آن 4 نفر را خواست، تک تک به ستون های مسجد جدا از هم بست، جداگانه از آنها محاکمه کرد: کجا مرده؟ هر کسی یک چیزی گفت. چه کسی دفنش کرده؟ هر کسی یک چیزی گفت. چقدر پول همراهش بود؟ حضرت دید حرف هایشان با هم یکسان نیست، در حرف هایشان تناقض است، از همین تناقض حضرت پی برد دروغ می گویند. اعتراف کردند: آقا، ما او را کشتیم و اموالش را برداشتیم.

ص: 95

امیرالمؤمنین حکم را صادر کرد، فرزند و مادر را خوشحال کرد، فرمود: این طور نیست، اموال را به شما برمی گردانم و این ها را براساس قوانین محاکمه خواهم کرد. اموال را بگرداند و آنها را مجازات سختی نمود، و بعد به مادر بچه فرمود: اسم این بچه را عایش الدین بگذارید. (1) ببینید افسردگی این نوجوان از چه بود؟ از یک اهمال، از زیر پا رفتن حق. اگر می گویم خوف و حزن بد است این گونه مواردی است، که فکر میکنم 5-6 مورد برای شما شمردم و بیان کردم. قرآن می گوید این خوفی است که شیطان ایجاد می کند، «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَ» (2)، شیطان ترس می اندازد. این ترس؛ یعنی افسردگی. گاهی اوقات جوان ها پیش من می آیند می گویند: آقا ناراحتم، افسرده ام، احساس پوچی می کنم، چه کنم؟ بروید مطالعه کنید، با اهل نظر صحبت کنید، قرآن و کتاب بخوانید. این افسردگی را باید زدود چون خیلی خطرناک است.

خوف پسندیده

اگر گفته شد یکی از درس های عاشورا خوف است این همان خوفی است که قرآن می گوید هر که آن را داشته باشد دو بهشت در انتظار اوست؛ «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (3)، جنت مادی و معنوی، جنت برزخ و قیامت، این خوف همان خوفی است که امیرالمؤمنین فرمود: فردای قیامت در صحرای محشر ندا می دهند: «أَيْنَ الْخَائِفُونَ»؛ کجا هستند آن هایی که می ترسیدند؟ (ترس مثبت) یک عده بلند می شوند، می گویند: ما. خطاب می شود شما امروز بدون حساب وارد بهشت می شوید و شما کسانی هستید که نزدیک ترین مردم به ما هستید؛ چون در زندگی شما خوف بوده، در زندگی شما ترس بوده و این ترس منشأ سرور است. بطن این ترس نشاط و شجاعت است.

ص: 96

1- داستان ها و پندها، 10، 168 به نقل از هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 67.

2- آل عمران، 175.

3- الرحمن، 46

مورد اول: این ترس همان ترسی است که عابس بن ابی شیبب شاکری داشت. از خدا می ترسید لذا از دشمن نمی ترسید. آمد مقابل دشمن، زره اش را زمین گذاشت، گفت: من ترس ندارم.

وقت آن آمد که من عریان شوم***جسم بگذارم سراسر جان شوم

عمر سعد گفت: کسی به تنهایی به جنگ او نرود، با او به تنهایی نمی شود جنگید، سنگ بارانش کنید. سنگ بارانش کردند، وقتی او را کشتند، سر از بدن او جدا کردند. هر کسی می گفت من او را کشتم. عمر سعد گفت: با هم بحث نکنید کسی به تنهایی با او نجهنگید، همه شما دخیل بودید(1). ترس از خدا این گونه شجاعت می آورد.

مورد دوم: ظهر عاشورا سعید بن عبدالله در دفاع از امام مقابل ابا عبدالله ایستاده بود و امام نماز می خواندند، تیرها همین طور که می آمد به سینه اش می خورد، وقتی همه تیرها به بدنش اصابت کرد روی زمین افتاد. بعد امام بالای سرش آمد، فرمود: سعید بن عبدالله، «ابَشْرَكُ بِالْحَيَّةِ»؛ بهشت بر تو بشارت باد. سعید، سفارشی نداری؟ وصیتی نداری؟ گفت: یابن رسول الله، یک سؤالی از شما دارم، اَوْفَيْتُ؛ من به عهدم وفا کردم؟ وظیفه ام را انجام دادم؟(2) این شجاعت است، این ترس منشأ نشاط و سرور است. منشأ صعود و حرکت است. منشأ ایستادگی و مقاومت در مقابل دشمن است.

مورد سوم: حبیب بن مظاهر، آن پیرمرد روشن و آن پیرمرد جوان دل و شجاع وقتی وارد بازار کوفه شد، مسلم بن اوسجه را دید که دنبال حنا می گردد، گفت: رنگ برای چه می خواهی؟ گفت: محاسنم سفید شده می خواهم آنها را رنگ کنم. گفت: لازم نیست، بیا برویم یک رنگی به آن بزن تا قیامت پاک نشود؛ رنگ خون. پسر فاطمه کربلا آمده بیا برویم به او بیوندیم. به هر زحمتی بود شبانه خودش و مسلم و غلامش از کوفه خارج شدند و خودشان را به امام حسین رساندند. وقتی حبیب وارد کربلا شد، زینب کبری به

ص: 97

1- الارشاد، ج 2، ص 105؛ مثير الاحزان، ص 66؛ در سوگ امیر آزادی -گویا ترین تاریخ کربلا، ص 241

2- منتهی الامال، ص 502

امام حسین عرضه داشت: برادر، سلام مرا به حبیب برسان. وقتی روی زمین افتاد و در خون خودش می غلتید، امام حسین بالای سرش آمد و فرمود:

لله درك يا حبيب*** لقد كنت فاضلا

خدا تو را اجر دهد، تو آدم فاضلی بودی، تو خاتم قرآن بودی؛ تو یک شب قرآن را ختم می کردی (1). چه شجاعتی؟! چه عظمتی؟! این از کجا نشأت گرفته است؟

مورد چهارم: نماینده امام حسین، «سلیمان أبارزین» نامه ی امام را برای مردم بصره آورد، وقتی به سران بصره و به مسئولین رسید و به اصطلاح به کسانی که رؤسای قبایل بودند نامه ی امام حسین را به دستشان داد، آنها به جای اینکه دفاع کنند و لشکر آماده نمایند یکی از آنها به نام «منظر بن جارود» دست نماینده ی امام حسین را گرفت و تحویل ابن زیاد داد. ابن زیاد دستور داد نماینده ی امام حسین را گردن زدند و به شهادت رساندند. این برخورد کسانی بود که امام برایشان نامه فرستاد. اما در همین بصره، آقایی به نام «یزید بن صبیث» است، می گوید دو تا بچه هایم «عبدالله» و «عبیدالله» را برداشتم، گفتم من به مردم بصره کاری ندارم، من می روم به پسر فاطمه ملحق شوم غلامش آمد و گفت: ارباب، مرا هم با خودت ببر، آزادی من در گرو این است که خدمت ابا عبدالله بیایم. دو سه نفر دیگر هم در مسیر همراهش شدند، یک هیأت هفت نفره تشکیل شد این هیئت هفت نفره وارد کربلا شدند، آمدند مقابل خیمه های ابا عبدالله. وقتی یزید ابن صبیث مقابل خیمه ی ابا عبدالله رسید به او گفتند: امام حسین به استقبال شما رفته، وقتی حضرت شنید شما آمده اید به دیدن شما آمد، رفت مقابل خیمه ی شما. گفت: عجب! حسین به استقبال من آمده؟! به سرعت آمد، دید ابا عبدالله مقابل خیمه ی او ایستاده، از همان عقب این آیه را خواند: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا (2). امام را در آغوش گرفت. بعد خودش و دو فرزندش به شهادت

ص: 98

1- در کربلا چه گذشت، ص 246؛ سوگنامه آل محمد، ص 263.

2- یونس، 58.

رسیدند. این خوف از خدا منشأ نشاط و منشأ شجاعت است. منظورم از اینکه گفته می شود یکی از درس های عاشورا خوف است این گونه خوفی است.

اقسام خوف

اشاره

وقتی رسول گرامی اسلام حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، یکی از نشانه های انسان مؤمن را خوف می دانند منظور چه خوفی است؟ من چهار شاخه را به طور مختصر برایتان می شمارم دقت فرمائید.

1. خوف از عظمت خداوند

اشاره

قرآن می فرماید: **وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ (1)** ترس از خدا؛ یعنی ترس از عظمت خدا. دیده اید وقتی کسی جلوی یک شخص بزرگی قرار می گیرد رعایت میکند بعضی حرف ها را نمی زند، احترام می کند. احترام در این جا به معنی ترس مذموم نیست بلکه به خاطر ابهت آن بزرگ است. انسان گاهی جلوی پدرش یک حرف هایی را نمی زند، گاهی جلوی یک مرجعی و یا بزرگی یک احترام خاصی به او دست می دهد، این خوف معنایش همین است؛ کسی که از مقام و عظمت خدا ترس داشته باشد. می دانید ترس از عظمت خدا یعنی چه؟ یعنی همه جا خدا را ناظر ببینید؟ **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي (2)**. این آیه هر اندازه در زندگی ما تحقق داشته باشد ارتکاب گناه ما کمتر است، ضریب آسیب پذیری ما کمتر است. یک جوانی از من سؤال کرد: چه کنیم که گناه نکنیم؟ گفتیم: این آیه را دقت کن: **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي**. اگر انسان خدا را ناظر دید گناه نمی کند.

عبدالله بن عمر، پسر خلیفه دوم این جمله را زیاد می گفت: **قَالَ الرَّاعِي... فَأَيْنَ اللَّهُ ؛** چوپان گفت: خدا کجاست؟ به او گفتند: این یعنی چه؟ گفت: این یک قصه ای دارد. گفتند: قصه اش را بگو. گفت: من با رفقایم در بیابان برای تفریح میرفتیم که رسیدیم به

ص: 99

1- الرحمن، 46

2- علق، 14.

جایی که درختی بود، بساطی پهن کردیم تا استراحت کنیم چوپانی را دیدیم که تعدادی گوسفند را می چراند. جلورفتم، گفتم: ما یک عده ای برای تفریح اینجا آمده ایم شما هم بیا با ما غذا بخور. گفت: روزه ام. گفتم: روزه واجب یا مستحبی؟ گفت: مستحبی. گفتم: در این گرما آن هم در این بیابان چرا روزه‌های مستحبی گرفتی؟ گفت: قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا گرما و آتش ندیدی! آتش جهنم گرم تر از این حرف هاست. گفتم: قبول، ولی روزه ات را باز کن فردا روزه بگیر، روزه ات که مستحبی است. گفت: حرفی نیست، شما یک کاغذ بنویس که من فردا زنده ام من روزه ام را باز می کنم. گفتم: نه، من این تضمین را نمی توانم به تو بدهم می خواهی روزه باشی اشکالی ندارد ولی یکی از این گوسفندهایت را به ما بده تا بکشیم کباب کنیم. گفت: نمی شود، من مالک این ها نیستم من فقط چوپان این ها هستم، این ها را بیابان آوردام بچرانم و برگردانم. گفتم: این همه گوسفند کسی متوجه نمی شود، پولش را هم می دهم نمی خواهد به اربابت و یا مالکش بگویی، چوپان با انگشتش به آسمان اشاره کرد و گفت: این اله؟ پس خدا چه؟ عبدالله بن عمر یک مرتبه به فکر فرو رفت. لذا این جمله را گاهی نقل می کرد، می گفت: قال الراعی؛ چوپان گفت: فأین الله. اما چوپان نگفت اربابم نمی فهمد کسی متوجه نمی شود، چون این مسائل یک روزی روشن می شود و آن: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (1)

تهمت، ترور شخصیت

مولوی چقدر زیبا این قصه را گفته است! می گوید: یک وقتی به لقمان حکیم تهمت دزدی زدند. لقمان همراه رفقاییش رفته بود برای اربابش از باغ زردآلو بیاورد، یک سبد زردآلو چیدند، در مسیر راه غلام های دیگر زردآلوها را خوردند بعد آمدند پیش ارباب تقصیر را به گردن لقمان انداختند. گفتند: لقمان زردآلوها را خورد. لقمان به ارباب گفت: این ها دروغ می گویند و به من تهمت می زنند. در عین حال لقمان دید آن ها چند نفرند و این یکی اسند و حرفش پیش نمی رود. گفت: ارباب، یک پیشنهاد دارم، به هر

ص: 100

کدام از ما یک لیوان آب جوش بده تا بخوریم. بعد شما سوار اسبستان شوید ما هم دنبال شما می‌دویم، اگر کسی زردآلو خورده باشد آب جوش و دویدن حالش را به هم می‌زند، بعد معلوم می‌شود چه کسی دزد است. ارباب پذیرفت، هر کدام یک لیوان آب جوش خوردند- من نمی‌خواهم بگویم این قصه واقع شده یا نه؟ فقط مقصودم روی تشبیه و نتیجه‌ی آن است - مولوی می‌گوید:

حکمت لقمان چو تاند این نمود***پس چه باشد حکمت رب الوجود

یوم تبلی الشرائر کلها***بان منکم کامنا لایشتها.

یعنی اگر لقمان توانست دزدها را این گونه افشا کند پس خدا چگونه می‌خواهد این شکم‌ها را که از رشوه، ربا، اضافه حقوق بدون اضافه کار، مال اختلاس و دزدی پر شده افشا کند؟! فرض که بنده‌ی خدا نفهمید، قوه‌ی قضاییه نفهمید، دادگاه هم نفهمید، مگر این دنیا چقدر استمرار دارد؟ حیف است چرا تا وقتی حلال هست، حرام؟ تا لذت شرعی هست چرا حرام؟ مگر حلال الهی دایره اش بسته است که-به خدایی نکرده- ما دنبال حرام برویم؟ گفت: یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ؛ روزی که خدا سریرت‌ها را آشکار می‌کند. پس یک خوف، خوف از مقام خداست، خوف از عظمت خداست. از سلمان فارسی روایت شده است که فرمود: سه چیز مرا به گریه درآورد و سه چیز مرا به خنده درآورد، «وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي أَضَدَّ حَكْمَتِي»؛ آن سه چیزی که من را به خنده درآورد است: 1- «فَغَافِلٌ لَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ»؛ من تعجب می‌کنم از کسی که غافل است و حواسش نیست در حالی که کس دیگری مواظبش است؛ 2- «وَ طَالِبِ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ»؛ کسی که دنبال دنیا است و او را تعقیب نیست در حالی که مرگ آدم به تعقیب یک ماشین می‌رود اما کس دیگری در تعقیب خود اوست و او حواسش نیست. او در تعقیب دنیا است و مرگ در تعقیب اوست - 3- «وَ ضَا حِكُ مِلْءٍ فِيهِ لَا يَدْرِي أَرَا ضٍ عَنْهُ سَيِّدُهُ أَمْ سَا حِطُّ عَلَيْهِ» (1)، او خوش باشد اما نمی‌داند خدا از دست او راضی هست یا نه؟ اما او خوش باشد.

ص: 101

1- قَالِ أَضَدَّ حَكْمَتِي ثَلَاثٌ وَ أَبْكْتَنِي ثَلَاثٌ فَمَا الثَّلَاثُ الَّتِي أَبْكْتَنِي ففراق الأَحَبَّةِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ حَزْبِهِ وَ الْهَوْلِ عِنْدَ عَمَرَاتِ الْمَوْتِ فِي الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَ تَكُونُ السَّرِيرَةُ عَلَانِيَةً لَا أَدْرِي إِلَى الْجَنَّةِ أَمْ إِلَى النَّارِ وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي أَضَدَّ حَكْمَتِي فغافل لَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ وَ طَالِبِ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ ضَا حِكُ مِلْءٍ فِيهِ لَا يَدْرِي أَرَا ضٍ عَنْهُ سَيِّدُهُ أَمْ سَا حِطُّ عَلَيْهِ (بحار الانوار، ج 67، ص 387: المحاسن، ج 1، ص 4)

اگر مطمئن باشد خدا از دستش راضی است این ارزش است. انسان خوشی کند اما در خوشی اش حرام نباشد. خوف از مقام رب در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و زندگی امام حسین و اصحابش موج می زد.

2. خوف از معاد

خوف دومی که در زندگی من و شما باید باشد و در قرآن کریم نیز داریم خوف از قیامت است: «إِنَّمَا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا غُيُوبًا فَمُطَرِّبًا» (1). این که انسان از معاد و قیامت خوف داشته باشد. چرا ائمه ی ما این قدر راجع به مرگ تذکر می دادند؟ هر کجا فرصت می شد تذکر می دادند. یک روز امام کاظم آمدند قبرستان، دیدند یک جنازه ای را دارند دفن می کنند، همان جا ایستادند درس اخلاق گفتند، فرمودند: دنیایی که آخرش این است، آخرتی که سالن ورودی آن این جاست، و دنیایی که سالن خروجیش قبر است، چرا بعضی ها در آن زهد ندارند؟ چرا بعضی ها حواسشان جمع نیست. در حدیث دارد امیرالمؤمنین بعد از هر نماز عشا رو می کرد به جمعیت و می گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ، تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» (2)؛ آماده باشید، مهیا باشید خداوند شما را رحمت کند.

3. خوف از عاقبت

پیامبر فرمود: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ» (3)، انسان همیشه باید از آخر کارش بترسد. خیلی ها خوب شروع کردند ولی خوب تمام نکردند. خیلی ها گفتند: یا ابا عبدالله، ولی پایش نایستادند. خیلی ها دلشان می خواست و آمدند؛ اما وقتی دیدند

ص: 102

1- انسان، 10.

2- نهج البلاغه، خطبه 204

3- بحار الانوار، ج 68، ص 366.

صحنه، صحنه ی دیگری است امام را تنها گذاشتند. امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا عبدالله بن مطیع را ملاقات کرد، برایش دعا کرد. او چاه آبی داشت امام دعا کرد، آب چاه بالا آمد و برکت پیدا کرد، اما امام را یاری نکرد. عبدالله بن عمر سینه ی امام حسین را بوسید و گفت: یابن رسول الله، این جایی است که پیغمبر آن را بوسیده، اما امام را یاری نکرد. عبدالله بن زبیر امام را می شناسد در مکه پیش حضرت آمد و گفت: یابن رسول الله، حوادث بدی در انتظار شماست، نروید. اما امام را یاری نکرد. عبیدالله حر جوفی امام را می شناخت اما او را یاری نکرد. طلحه و زبیر امیرالمؤمنین را می شناختند اما مقابل او ایستادند. خوب شروع کردن هنر نیست، خوب تمام کردن هنر است. مؤمن دائماً باید از عاقبتش بترسد. برای عاقبت خودتان، جوان هایتان، فرزندان خیلی دعا کنید. خطر انسان را دائماً تهدید می کند. یک راننده ی خوب اگر مقصدش مشهد است، اگر از قم تا تهران خوب رانندگی کرد نباید بگوید قضیه تمام شد، وقتی ماشین به مشهد رسید تمام شده است. حال اگر یک لحظه هر چند یک کیلومتر به مشهد مانده غفلت کند از بین رفته است، اگر یک لحظه خوابش ببرد کار تمام است. تا لحظه ی آخر انسان باید مواظب باشد که سقوط نکند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را به او داد امیرالمؤمنین عرضه داشت: «یا رَسُولُ اللَّهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟»؛ به من بگوئید وقتی من شهید می شوم دینم سالم است یا نه؟⁽¹⁾ امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا به علی اکبر فرمود: پسر، شنیدم ندایی می گفت که این کاروان می رود و مرگ هم به دنبالش می رود. فرمود: پدر جان، «أَوْلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ»؛ مگر ما بر حق نیستیم؟ مگر راهمان درست نیست؟ - بله پسر - پس پدر جان، ما از مرگ نمی ترسیم، اگر راهمان درست باشد ترسی نداریم.⁽²⁾ خوف از سوء عاقبت، خوف سوم است.

4. خوف از گناه

خوف چهارم خوف از گناه است. خوف از قصور و تقصیر و خطاهایی که انسان کرده

ص: 103

1- بحار الانوار، ج 28، ص 66

2- فرسان الهیجاء، ج 1، ص 299؛ منتهی الامال، ص 455

است. خلاصه ی مطالب این شد: خوف دو قسم است: پسندیده و ناپسند. کجا ناپسند است؟ خوفی که در اثر میل به دنیا و میل به گناه باشد. اما ترس از عظمت خدا، ترس از سوء عاقبت، ترس از معاد، ترس از قصور و تقصیرهایی که انسان دارد، این خوف همان است که قرآن می گوید هر که آن را داشته باشد بهشت در انتظارش است. این خوف همان است که امیرالمؤمنین می فرماید هر که داشته باشد نزدیک ترین انسان و نزدیک ترین فرد به خدای تبارک و تعالی است. اگر این خوف در کسی باشد منشأ شجاعت است. و باران کربلا این خوف در زندگی شان موج می زد.

خدایا! توفیق بندگی به همه ما عنایت بفرما.

عن امیرالمؤمنین: شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ (1)

مقدمه

بحث ما در رابطه با درس های عاشورا بود، گفته شد حادثه عاشورا اگر تحلیل و شکافته شود در بطنش درس های زیادی دارد. این حادثه ی کوتاه اگرچه از نظر زمان و مکان محدود است ولی نکته های ظریف و دقیقی در آن نهفته است. اگر انسان تاریخ کربلا را مطالعه کند، می بیند یکی از درس های مهم عاشورا درس همت بلند است. آمال و آرزو خوب نیست، خیال پردازی خوب نیست، تفوق طلبی و تکبر خوب نیست، این ها صفات منفی است اما بلند همتی صفت مثبتی است. در روایت داریم امیرالمؤمنین می فرماید: انسان در اثر همتش پرواز می کند؛ «الْمَرْءُ يَطِيرُ بِهِمَّتِهِ» (2). امام صادق می فرماید: سه چیز انسان را از خواستار شدن اسباب سربلندی باز می دارد: 1. قَصْرُ الْهِمَّةِ؛ همت کم. 2- وَقُدَّةُ الْحَيَاةِ؛ ناپختگی و کم تجربه گی 3- وَضَعُ الرَّأْيِ (3)؛ ضعف در تصمیم گیری، یعنی زود نمی تواند تصمیم گیری کند. لذا بلند همتی برای همه مخصوصاً انسان های پرتلاش به عنوان یکی از صفات ارزشمند است که امیرالمؤمنین می فرماید: هیچ چیز به اندازه ی همت بلند انسان را بالا نمی برد و هیچ چیزی به اندازه ی همت بلند انسان را رشد نمی دهد.

مرد به همت زفلک بگذرد*** همت عالی زملک بگذرد

ص: 105

1- غررالحکم، ح 10267.

2- بحارالانوار، ج 18، ص 380؛ المناقب، ج 1، ص 176

3- بحارالانوار، ج 75، ص 229؛ الحیة با ترجمه احمد آرام، ج 1، ص 538؛ تحف العقول، ص 315.

شما سوره ی کهف را نگاه کنید در آنجا داستان اصحاب کهف آمده است. سوره ی کهف از آن سوره هایی است که خواندنش در شب جمعه مستحب است. امام حسن مجتبی علیه السلام سوره ی کهف را زیاد می خواند و اشک می ریخت. در این سوره سه داستان است: یکی داستان ذوالقرنین. ذوالقرنین، شخصیتی بود که قبل از اسلام مطرح بود و کم و بیش چیزهایی از او می دانستند. مردم پیش پیامبر آمدند و پرسیدند: « یَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ » (1)؛ یا رسول الله! ذوالقرنین چه کسی بود؟ یهودی ها چیزهایی می دانستند، در کتابشان مطالبی درباره ی او آمده بود. قرآن کریم در سوره ی کهف داستان ذوالقرنین را برای مسلمان ها بیان می کند. بعضی گفته اند ایشان اسکندر بوده، اما ذوالقرنین یک انسان متدین، و موحد، با اراده، قوی و شجاع، بوده است. همه ی شما دیده اید که سوره ی کهف وقتی اواخر داستانش را نقل می کند می گوید: ذوالقرنین رسید به منطقه ای که مردم سست همتی بودند و از دشمن هراس داشتند، همین که او را به عنوان یک قهرمان دیدند، گفتند: هر چه بخواهی به تو می دهیم شر دشمن را از ما دور کن، یاجوج و ماجوج، این ها اقوام ستمگری هستند که ما را آزار می دهند. ذوالقرنین دید آنها دچار ضعف شده اند، و می خواهند اراده شان را نادیده بگیرند، گفت: من پول نمی خواهم، قدرت هم نمی خواهم امکانات هم نمی خواهم بلکه «أَعِينُونِي بِقُوَّةٍ»؛ اراده و نیرو و همتتان را کف دست من بگذارید و با این ها مرا یاری کنید. گفتند: چه کنیم؟ گفت: بروید آهن و مس بیاورید؛ با آنها آلیاژ آهن و مس درست کرد و سد ساخت. آن سد معروف جلوی دشمن را گرفت و آنها را پیروز کرد. (2) او از اراده و همت مردم بهره گرفت.

مؤمن آل یاسین

شما سوره ی یس را نگاه کنید، داستان مؤمن آل یس در آن جا آمده است. عده ای از

ص: 106

1- کهف، 83.

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 536

مفسرها گفته اند اسمش حبیب نجار بوده است. وقتی او دید مردم فرستاده های حضرت عیسی را اذیت و آزار می دهند و به حرفشان گوش نمی دهند، با این که او در آن شهر یک نفر بود، قرآن می گوید: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى»؛ یک نفر تنها از آن منطقه ی دور شهر، جلو آمد و گفت: چرا حرف این ها را گوش نمیدید؟ «قَالَ يَا قَوْمِ اِتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»⁽¹⁾، از این ها اطاعت کنید، این ها انسان های خوبی هستند. آنها به جای اینکه حرفش را گوش بدهند ریختند او را زدند، آن قدر او را زدند تا زیر ضربات کتک، مؤمن آل یس کشته و شهید شد. قرآن می گوید: آن قدر دلش برای جامعه می سوخت، آن لحظه ای که داشت جان می داد و از دنیا می رفت: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ»؛ به او گفتند: حالا وارد بهشت شو، دیگر شهید شدی، باز هم غصه می خورد، گفت: «قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»⁽²⁾؛ ای کاش این ها می فهمیدند و می دانستند که من به کجا رسیدم.⁽³⁾ غصه می خورد و تا آخرین لحظه به فکر جامعه بود، به این می گویند همت بلند.

قوم حضرت موسی

موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام، قومش را از رود نیل عبور داد، رود نیل به اذن خدا شکافته شد، آنها با این که معجزه را دیدند، دیدند عصا از دها شد، دیدند ید موسی بیضا شد، دیدند فرعون نابود شد، با این که همه ی این معجزه ها را دیدند اما بی همتی کم اراده گی، جهل و نادانی این ها باعث شد-قرآن می گوید-وقتی از رود نیل بیرون آمدند به منطقه ای رسیدند، «فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»⁽⁴⁾ دیدند مردم دارند بت می پرستند، یک سنگی یک چوبی را دارند می پرستند، آن هایی که این همه موسی برای آنها کار

ص: 107

1- یس، 20.

2- یس، 26.

3- تفسیر نمونه، ج 18، ص 348.

4- اعراف، 138

کرده بود، این همه تلاش کرده بود، و این همه معجزه دیده بودند-بالا-خره ما معجزه ندیده ایم اما خدا را قبول داریم پیغمبر را هم قبول داریم، لذا روایت داریم در آخرالزمان ایمان ارزشش بالاتر است، این به خاطر این است که ما با این که امام معصوم و پیغمبر و معجزه را ندیده ایم اما با همین موعظه ها قبول کردیم. اگر کسی پیغمبر و معجزه اش را دید، آثارش را دید این ها برایش حجت است-وقتی رسیدند به آن منطقه ای که دیدند آنها بت پرست هستند: «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»: گفتند: موسی یک بت هم برای ما درست کن ما از این ها عقب نیفتیم، این ها بت می پرستند. مثل اینکه همه ی این کارهای موسی را ندیده گرفتند، موسی خیلی ناراحت شد، گفت: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»⁽¹⁾؛ شما عجب انسان های نادانی هستید، عجب انسان های کم همت و بی اراده ای هستید همین که یک بت دیدید پایتان لغزید.⁽²⁾ مؤمن چه در این جا باشد، چه در ترکیه باشد، چه در سوریه باشد، گناه باشد یا نباشد در همه حال تقوایش او را نگه می دارد. متأسفانه بعضی ها خودشان را با شرایط تطبیق می دهند، این ها بوقلمون صفت اند.

دینداری فصلی

شبث بن ربیع ابتدا مسلمان شد، آمد خدمت پیغمبر، اما بعد از رحلت رسول خدا دید گویا قضیه ی سقیفه جدی شده، رفت سراغ خلفا و با آنها بیعت کرد، بعد از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید با ایشان بیعت کرد، همین که دید طرف معاویه می چربد و یک خرده آن جا وضع بهتر است، امام را رها کرد رفت به معاویه پیوست، و شد پیرو معاویه. بعد از معاویه هم با یزید بیعت کرد، او جزو کسانی است که در روز عاشورا در سپاه ابن زیاد است. وقتی قضیه ی عاشورا تمام شد شبث بن ربیع دید مختار قیام کرده، و دارند همه را می گیرند، کسی که خودش جزو قاتلان و کشتندگان امام حسین است،

ص: 108

1- اعراف، 138

2- تفسیر نمونه، ج 6، ص 333.

رفت جزو لشگریان مختار شد، و اصلاً پیرو مختار شد و جزو خون خواهان امام حسین شد. یکی دو سال که گذشت دید مثل این که مختار هم دارد مغلوب میشود و ابن زبیر دارد پیروز می شود، رفت به ابن زبیر پیوست. هر روز یک رنگی، هر روز یک تغییری. از رحلت رسول خدا تا زمان مختار حدود پنجاه و چند سال است، او حدود هشتاد و خرده ای سال عمر کرد، اما دائماً تغییر رأی و عوض شدن، و آخر هم با حيله گری مرد(1). امیرالمؤمنین می گوید: «كُنْ كَالْتَحْلَةِ»؛ مثل زنبور عسل باش که «اِذَا أَكَلْتُ أَكَلْتُ طَيِّبًا»؛ وقتی به باغ می رود سراغ گل می رود و آن هم شیره ی گل، «وإِنْ وَضَعْتَ وَضَعْتَ طَيِّبًا»؛ و وقتی می خواهد چیزی را تحویل جامعه بدهد، عسل تحویل می دهد. هم خوب می نوشد و هم عسل خوب تحویل می دهد، «وإِنْ وَقَعْتَ عَلَى عُودٍ»؛ و وقتی روی شاخه ی گل می نشیند «لَمْ تَكْسِرْهُ»(2) آن را نمی شکند. حضرت فرمود از زنبور عسل این سه ویژگی را یاد بگیرید: الگوی خوب بگیرید، خوب به جامعه حرف تحویل بدهید و خوب حرف بزنید، و اگر جایی نشستید و قدرت و امکاناتی داشتید شکننده نباشید.

هزینه کردن برای دین

سوره مجادله آیه دوازدهم آیه ی نجواست؛ بعضی ها می آمدند پیش پیغمبر، آهسته در گوش پیغمبر سنوال می کردند و یک چیزی می گفتند، این گونه می خواستند وقت پیغمبر را بگیرند، آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»؛ هر کس می خواهد کنار پیغمبر برود و آهسته سنوال و نجوا کند، باید یک درهم صدقه بدهد. همین که پای پول به میان آمد دور پیغمبر خلوت شد. امیرالمؤمنین فرمود: یک آیه در قرآن هست که هیچ کس جز من به آن عمل نکرد، فقط من به آن عمل کردم و آن آیه ی فوق است-امیرالمؤمنین ده بار صدقه داد-خدا می خواهد ارزش و مقام آن حضرت را به جامعه معرفی کند، می خواهد جایگاه حضرت را

ص: 109

1- واقعه صفین، ص 97

2- غررالحکم، ح 7534.

به جامعه نشان بدهد، و بگوید وقت پیغمبر ارزشمند است. گاهی شب می آمدند خانه ی پیغمبر غذا می خوردند و نمی رفتند، می نشستند، آیه نازل شد: وقتی شام خوردید بروید پیغمبر کار دارد،(1) فرصت برای خواندن نماز شب می خواهد، اما پیغمبر زمان زیادی از شب را بیدار بود، و به سؤالات مردم پاسخ می داد. امیرالمؤمنین علیه السلام ده درهم تهیه کرد یک درهم صدقه داد آمد یک سؤال کرد. - سؤال ها را برایتان عرض می کنم خیلی زیباست، ببینید چه پرسیده است-درهم دوم را صدقه داد آمد یک سؤال کرد و همین طور الی آخر. اما این سؤالات چیست؟ بعضی از تواریخ و بعضی از کتب این سؤالات را آورده اند، آنها را خدمتتان عرض می کنم: « فَسَأَلَ فِي الْأُولَى »؛ مرتبه ی اولی که یک درهم را صدقه داد آمد خدمت حضرت پرسید: 1- « مَا الْوَفَاءِ »؟ وفاداری به چیست؟ ابوالفضل العباس که امشب منسوب به اوست مجسمه ی وفا بود-فرمود: « سَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »؛ یعنی این که لا-اله الا-الله را با اخلاص بگویی و تا آخر هم بایستی. واقعاً لا اله، یعنی چه؟ یعنی جزاله برای حکومت نکند. اله هوی، شهوت، گناه، غضب و بداخلاقی بر تو حکومت نکند، شمشیر را برداری و همه ی این اله ها را از بین ببری تا بشود الله، «أَنْ قَلَبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشَ الرَّحْمَنِ»(2). علی جان، وفاداری به این است. باز حضرت رفت یک درهم صدقه داد و برگشت، اما سؤال دوم، ببینید چقدر زیباست: « مَا الْفَسَادِ »؟ یا رسول الله، فساد به چیست؟ فرمود: « الْكُفْرُ وَالشِّرْكُ بِاللَّهِ وَعَزَّ وَجَلَّ »؛ فساد به این است که در زندگی انسان کفر و شرک باشد البته شرک هم خیلی عام است. پیامبر فرمود: اگر کسی ریاکند روز قیامت به او خطاب می شود: یا کافر، یا فاجر یا غادر، یا خاسر(3). هر کسی را در هر کاری شریک بگیری، سودش را تقسیم می کنند. اگر شما نصف سرمایه را بدهید و نصف دیگرش را رفیق تان بدهد، بعد که بخواهید سود را تقسیم کنید نصف سود را باید به رفیق تان بدهید. اما خدا می گوید: «أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ»؛ من خوب

ص: 110

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 447

2- بحار الانوار، ج 55، ص 39.

3- وسائل الشیعه، ج 1، ص 69؛ مستدرک، ج 1، ص 104؛ بحار الانوار، ج 68، ص 295.

شریکی ام، اگر برای من در عبادت شریک بگیری، من از کل عمل می گذرم، همه ی آن عمل مال کسی که یک قسمت آن را برای او انجام دادید. اگر سه رکعت نماز خواندید، یک رکعت آن ریا و دو رکعت آن برای خدا، می گوید آن دو رکعت را هم نمی خواهم، همه ی نماز باطل است. لذا ذره ای ریا عمل را باطل می کند. سؤال سوم: « وَ مَا الْحَقُّ »؟ یا رسول الله حق چیست؟ فرمود: « السَّلَامَ وَالْقُرْآنَ وَ الْوَلَايَةَ إِذَا انْتَهَتْ إِلَيْكَ »؛ حق سه چیز است، مثلث سه ضلعی است: اسلام، قرآن و ولایت. اگر ولایت کنار این دو نباشد حق ناقص است؛ چون ولایت است که خط دهی به قرآن می کند، و این قرآن باید در زندگی ما تجلی و ظهور پیدا کند.

داستان

بعضی از تواریخ نوشته اند و از جمله مرحوم فیض کاشانی این را نقل می کند که جوانی در مسجد کوفه عبادت می کرد، دید دو - سه روز یک خانم جوان می آید و به او خیره خیره نگاه می کند. یک روز که از مسجد بیرون آمد، خانم جوان جلو آمد و گفت: آقا، با شما کار دارم. گفت: خانم، عبادت مرا به هم نزن، بگذار بندگی خدا را انجام بدهم، اگر کاری داری بنویس، من با شما گفت و گو نمی کنم - از موضع تهمت باید گریخت - خانم برایش نامه نوشت، وقتی نامه را باز کرد دید این زن عاشق او شده، تعلق خاطر به او پیدا کرده است. آن جوان زیر نامه اش این آیه را نوشت و به او داد. نوشت قرآن کریم می فرماید: « وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ » (1) یک وقت می بینید شب خواب هستید خدا جان شما را می گیرد و صبح دیگر بلند نمی شوید. مرگ ناگهانی سراغ انسان می آید و انسان باید پاسخگوی اعمالش باشد. همین که نگاه زن به این آیه افتاد لرزید، این جوان چگونه از خدا می ترسد! با این که من دنبال او رفتم این گونه قرآن رویش اثر گذاشته است که چنین پاسخ می دهد چرا من این گونه نباشم؟ یک نامه ی دیگر برای آن جوان نوشت و گفت: من تا به حال جذب سیمای تو شده بودم، اما اکنون

ص: 111

اخلاق و روش تو مرا جذب کرده، چند تا از این آیه ها برایم بنویس. ببینید بعضی از آیات را نوشتن چقدر ارزشمند است. این شجاعت است، این که یک جوان از صحنه ی گناه بگریزد، همت عالی می خواهد. این نتیجه ی تأثیر پذیری از قرآن است.

تأثیر پذیری از قرآن

روزی رسول خدا در مسجد سوره ی قارعه را می خواند، ناگهان جوانی فریاد زد و روی زمین افتاد. پیغمبر بالای سرش آمد، وقتی به هوش آمد پیغمبر خدا فرمود چه شد؟ گفت: آقا، این آیاتی که شما خواندید خیلی تکان دهنده است؛ « الْقَارِعَةُ* مَا الْقَارِعَةُ* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ » - در صدر اسلام این روضه ای که الان بین ما معمول است نبوده، این بعد از شهادت امام حسین بین ما آمده است، قبل از این گاهی مسلمان ها دور هم می نشستند و آیات عذاب را می خواندند و گریه می کردند. - رسول خدا فرمود: جوان! بهشت در انتظار تو است؛ « أَبَشِرُ بِالْجَنَّةِ ». اصحاب گفتند: یا رسول الله، ما چطور؟ فرمود: من نمی گویم، قرآن می فرماید: « وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ » (1)، هر که ترس از خدا در دلش باشد جنتان، بهشت مادی و معنوی در انتظار اوست. مردی خدمت پیامبر اکرم آمد، عرض کرد: « عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ »؛ از آن چه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز. پیامبر اکرم او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن را به او تعلیم دهد و او سوره ی اذا زلزلت را تا آخر به او تعلیم داد. آن مرد از جا برخاست و گفت: « کفانی »؛ همین آیه مرا بس است، من می روم به همین عمل کنم. وقتی می رفت پیغمبر خدا فرمود: این مرد فقیه خارج شد. (2) فهمید اهل بهشت است. اگر انسان یک آیه را خوب هضم کند، خوب درک کند، و خوب دقت کند کفایت می کند.

فرمایش پیامبر درباره ی سنت حسنه

پیغمبر گرامی اسلام در مسجد نشسته بود، چند نفر از عرب های بادیه نشین با

ص: 112

1- الرحمن، 46.

2- تفسیر نمونه، ج 27، ص 231.

لباس های مندرس وارد شدند، شمشیر هم بسته بودند، حضرت فرمود: از کجا می آید؟ گفتند: از اطراف. - برای چه آمده اید؟ - برای جهاد. - چرا وضعیتان این گونه است؟ گفتند: آقا، وضع مالیمان خوب نیست. هر کسی با یک لباسی آمده بود، لباس های مندرس و معمولی. پیغمبر خدا به منبر رفت و این آیه را خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (1)، مسلمان ها تقوی داشته باشید، به یاد آن اعمالی باشید که از پیش می فرستید و فردای قیامت حاضر و ظاهر می شود، سپس فرمود: چه کسی حاضر است به اینها کمک کند؟ کمی به هم نگاه کردند یک نفر سد را شکست- سدشکن همیشه ثواب بقیه را هم می برد. کسی که سدشکن و جلودار می شود، کسی که یک سنتی را بنیان می گذارد، کار خوبی که دیگران از او یاد می گیرند، هر کس آن کار را انجام دهد، او نیز ثواب می برد- بلند شد و گفت: یا رسول الله اول من، -به قول امروزی ها چراغ را روشن می کنم،- اولین پول را من می گذارم. پولی گذاشت، بقیه هم یکی یکی جمع شدند، پیغمبر خیلی خوشحال شد از این که دید مسلمان ها کمک کردند (2) بعد این جمله را فرمود: هر کس کار خوب و روش خوبی را بنیان بگذارد- یکی مسجدی می سازد، یکی مدرسه ای می سازد، یکی کتابی می نویسد، یکی درختی می کارد و یا یک روشی را در یک مجموعه ای بنیان می گذارد- هر کس به آن عمل کند، به او هم ثواب می دهند، بعد فرمود: برعکس، هر کس یک روش بدی را بنیان بگذارد- یک مکتبی یک کتاب منحرفی را بنویسد- هر کس که به او نگاه کند و پیرو او بشود او باید پاسخگو باشد. یعنی تا قیامت هر کس کتاب سلمان رشدی را بخواند و به انحراف کشیده شود برای او تا قیامت گناه می نویسند، فیلم هایی که گاهی ساخته می شود و متأسفانه روح تعبد را از جوان و از جامعه می گیرد نیز همین گونه است. به خدا اشتباه می کنیم اگر این ها را باعث لذت و سرور بدانیم، در بطن اینها افسردگی است. من زیاد برخورد داشته ام با کسانی که می گویند: آقا، من همه ی این فیلم ها و نوارها را دیده ام اما چیزی در این ها نیست. من

ص: 113

1- حشر، 18.

2- تفسیر درالمثور، ج 6، ص 201 به نقل از تفسیر نمونه، ج 23، ص 546

احساس یک نوع افسردگی و یأس می کنم، احساس می کنم به بن بست رسیده ام. امام حسین می فرماید: شخصی نامه نوشت: « یابن رَسُولَ اللَّهِ، عِظْنِي بِحَرْفَيْنِ »؛ دو کلمه مرا نصیحت کن. حضرت در جواب نوشت: هر کس بخوهد از مسیر گناه عبور کند که به جایی برسد، نمی رسد و آخرش بن بست است. 1- « مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ »- این ها را در هیئت ها بنویسید تا مردم ببینند امام حسین چه قدر کلمات بلندی دارد- هر که از کوچه ی گناه عبور کند، « كَانَتْ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو ؛ امیدش ناامید می شود، وَ أَشْرَعُ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ »(1)؛ از چیزی که می ترسد دیر یا زود به سراغش می آید. گناه مرزی نیست که انسان را به موفقیت برساند. این فیلم ها، سی دی ها، نوارها و عکس ها لذت معنوی نمی آورد، سرور درونی نمی آورد. شهوات و غرایز انسان باید از طریق حلال ارضا شود.

سؤال چهارم: «وَمَا الْحَيَاةُ؟»: یا رسول الله حيله در چیست؟ فرمود: « تَرَكَ الْحَيْدَةَ »، نجات در این است. کلاه سر مردم گذاشتن در حقیقت کلاه سر خود گذاشتن است، خدعه را کنار بگذاری و یک رنگ باشیپ

خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی***خورشید صفت با همه کس یک رو باش

مکر و خدعه به خود فرد بر می گردد، قرآن را نگاه کنید، اصحاب سبت آمدند خدعه کنند، آنگونه عذاب شامل حالشان شد. اگر کسی با خدا مکر کند، اگر کسی کلاه سر دیگران بگذارد، کلاه شرعی درست کند، عنوان ربا را عوض کند، عنوان رشوه را عوض کند، عنوان رابطه ی غیر صحیح را عوض کند و اسم آن را دوستی و محبت و رابطه برادر و خواهری بگذارد، عنوان غیبت را عوض کند، غیبت با عنوان عوض کردن عوض نمی شود، تهمت با عنوان عوض کردن عوض نمی شود، « أَفَمَنْ زِينَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فِرَاةً حَسَنًا »(2)، قرآن می گوید بعضی ها عمل های منفی خودشان را مثبت می بینند.

خواجه پندارد که طاعت می کند***بی خبر از معصیت جان می کند.

ص: 114

1- الکافی، ج 2، ص 373؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 153؛ بحار الانوار، ج 70، ص 392

2- فاطر، 8.

حسین بن ابی‌علاء می‌گوید: به مکه رفتیم، من مرتب گوسفند می‌کشتم، پذیرایی و مهمانی می‌کردم، خیلی ریخت و پاش داشتم، فکر می‌کرد کار مثبتی انجام می‌دهد - در یکی از منزل‌ها خدمت امام صادق رسیدم، امام فرمود: «یا حُسَيْنُ وَ تَدُلُّ الْمُؤْمِنِينَ؟!»، حسین بن ابی‌علاء مؤمنان را ذلیل می‌کنی؟! گفتم: نه آقا، من چنین قصدی ندارم. فرمود: تو داری با یک کاروان به مکه می‌روی، اجازه می‌دادی دیگران هم دخیل شوند و خرجی بدهند، هر چند کم باشد تا احساس خواری نکنند، می‌گذاشتی یک کاری هم آنها انجام دهند. (1) خودش فکر می‌کرد دارد خدمت می‌کند. گاهی انسان فکر می‌کند دارد کسی را احترام می‌کند در واقع دارد او را می‌کوبد، گاهی فکر می‌کند دارد دلسوزی می‌کند، اما در واقع غیبت و پاسخن چینی می‌کند. شخصی از روی دلسوزی خدمت امام صادق آمد و گفت: یابن رسول‌الله، کسی پشت سر شما حرف می‌زد. حضرت فرمود: اگر راست می‌گویی که تو سخن چین هستی، اما اگر دروغ می‌گویی تو دروغگویی و تهمت می‌زنی، و در هر دو حالت آدم بدی هستی. لذا رسول خدا فرمود: علی جان، نجات در ترک حيله است.

سؤال پنجم: «یا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عَلَيَّ؟»، وظیفه‌ی من چیست؟ «طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِهِ»، اطاعت از خدا و پیغمبرش.

سؤال ششم: «وَ كَيْفَ أَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى؟»، یا رسول‌الله، چگونه دعا کنیم؟ فرمود: علی جان، «بِالصَّدَقِ وَ الْيَقِينِ»، در دعایت صداقت باشد. گاهی دعا لقلقه‌ی زبان ما است به آن عادت کردیم. باید در دعا صداقت باشد و واقعاً خدا را بخوانی.

دلیل اجابت نشدن دعا

موسی بن عمران از جایی عبور می‌کرد، دید کسی دعا می‌کند و خیلی ناله می‌زند و گریه می‌کند. موقع برگشت هم دید آن شخص همچنان گریه می‌کند عرضه داشت:

ص: 115

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 415، بحارالانوار، ج 73، ص 269؛ المحاسن، ج 2، ص 359.

«إِلَهِي عَبْدُكَ يَبْكِي مِنْ مَخَافَتِكَ»؛ خدایا بنده ات داشت گریه می کرد چرا دعایش را مستجاب نمی کنی؟ خطاب شد ای موسی، او محب دنیاست، دعایش مستجاب نمی شود. (1) او مرا به زبان می خواند و صدا می زند اما محب دنیاست و حرف های زشت می زند، این جا دعا می کند اما از این جاکه رفت حرف های زشت می زند، قلبش هم پاک نیست، حيله دارد، در نیتش هم صداقت ندارد من چگونه دعایش را مستجاب کنم؟ همین شخصیتی که امشب منسوب به اوست یعنی، اباالفضل العباس علیه السلام یکی از صفاتش این است که یقینش عالی بود. در اشعاری هم که به او منسوب است این منعکس است:

وَ اللَّهُ أَنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي *** أَنِي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَ عَنْ أَمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ *** نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ (2)

چگونه از امام حسین دفاع کرد!

کفی از آب چو آورد به نزدیک دهان *** عکس شش ماهه در آن آب تماشا می کرد

تشنه بود اما اعتقاد و علاقه اش به امام نگذاشت آب بنوشد گفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي *** وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي (3)

سؤال هفتم: «وَمَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى؟» - عرض کردم در هر مرتبه حضرت می آمد یک درهم حضرت صدقه می داد بعد سؤال می کرد. ببینید یکی از این سئوالات مادی نیست همه درباره ی مسائل معنوی است - یا رسول الله از خدا چه بخواهم؟ پیغمبر پاسخ داد: علی جان «العافية»؛ سلامت سالم که باشی می توانی مطالعه کنی، تحقیق کنی، پای منبر بروی، روضه بروی، نماز بخوانی، درس بخوانی؛ اما اگر سالم نباشی این ها هم یکی یکی لطمه می بیند. الان این قدر افرادی در این بیمارستان ها خوابیده اند که آرزوی

ص: 116

1- بحار الانوار، ج 90، ص 341؛ عده الداعی، ص 176؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 134

2- بحار الانوار، ج 45، ص 40؛ المناقب، ج 4، ص 108

3- فرهنگ عاشورا، ص 65؛ ابصار العین من أنصار الحسین، ص 61 در سوگ امیر آزادی - گویاترین تاریخ کربلا، ص 256.

شرکت در این مجالس را دارند، این قدر افرادی در خانه ها خوابیده اند که آرزوی این مجالس را دارند، سال ها گذشته این قدر افرادی بودند که این مجالس شان ترک نمی شد، اما امسال نتوانستند در مجلس های امام حسین حاضر شوند، قدر بدانید، انسان غافل است، «أَفْضَلُ النَّعْمِ» (1)؛ بالاترین نعمت سلامتی اوست که نعمتی مخفی است. کوچک ترین لطمه ای که به سلامتی اش وارد می شود، تازه انسان ارزشش را می فهمد.

سؤال هشتم: « وَ مَاذَا أَصْنَعُ لِنَجَاةِ نَفْسِي؟ »: یا رسول الله چه کنم نجات پیدا کنم؟ فرمود: «كُلُّ حَلَالٍ وَقُلُّ صِدْقًا»؛ حلال بخور و راست بگو. در روایت داریم کسی که روزی حلال بخورد، قلبش نورانی می شود. روزی حلال باعث حضور قلب در نماز می شود. چرا در نماز این قدر حواسمان پرت است؟ چرا برای بعضی از ماها نماز این قدر سنگین است؟ فرمود: روزی حلال به انسان نورانیت می دهد.

سؤال نهم: « يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا السُّرُورُ؟ »؛ شادی در چیست؟ فرمود: «الْجَنَّةُ»؛ در بهشت

سؤال دهم: « يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الرَّاحَةُ؟ »؛ راحتی در چیست؟ « لِقَاءُ اللَّهِ تَعَالَى » (2)؛ دیدار خداوند. خلاصه ی بحث این شد که یکی از عمده ترین درس های عاشورا بلند همتی است و انسان زمانی بلند همت می شود که برای دینش هزینه کند.

ان شاء الله خداوند توفیق بلند همتی و عمل به این احادیث را به همه ی ما عنایت بفرماید.

ص: 117

1- غررالحکم، ح 11148

2- عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ نَاجَى رَسُولَ اللَّهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ بِعَشْرِ كَلِمَاتٍ قَدَّمَهَا عَشْرَ صِدَقَاتٍ ، فَسَأَلَ فِي الْأُولَى مَا الْوَفَاءُ قَالَ : التَّوْحِيدُ ، شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . ثُمَّ قَالَ : وَمَا الْفَسَادُ قَالَ : الْكُفْرُ ، وَالشِّرْكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . قَالَ : وَمَا الْحَقُّ ؟ قَالَ : الْإِسْلَامُ ، وَالْقُرْآنُ ، وَالْوَلَايَةُ إِذَا انْتَهَتْ إِلَيْكَ . قَالَ : وَمَا الْحَيَّةُ قَالَ : تَرْكُ الْحَيَّةِ . قَالَ : وَمَا عَلَيَّ قَالَ طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ قَالَ وَ كَيْفَ أَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى قَالَ بِالصِّدْقِ وَ الْيَقِينِ . قَالَ : وَمَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى ؟ قَالَ الْعَافِيَةَ . قَالَ : وَمَاذَا أَصْنَعُ لِنَجَاةِ نَفْسِي قَالَ : كُلُّ حَلَالٍ وَقُلُّ صِدْقًا قَالَ وَمَا السُّرُورُ قَالَ الْجَنَّةُ قَالَ وَمَا الرَّاحَةُ قَالَ لِقَاءُ تَعَالَى . (بحار الانوار، ج 35، ص 382؛ درر الاخبار با ترجمه، ص 242)

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْأَخْرَةَ لَمْ تَزُلْ (1)

مقدمه

بحث ما در این جلسه در رابطه با درس ها و نکات و عبرت های عاشورا است. یکی از درس های مهمی که ما از عاشورا می گیریم، بحث خشوع و تأثیرپذیری است. اگر انسان از آیات قرآن، از کلام الهی و موعظه تأثیر نپذیرد، فقط بشنود اما عمل نکند، این خودش یک نوع گرفتاری است، یک نوع بیماری اخلاقی است، رسول گرامی اسلام به ابوذر غفاری فرمود: اباذر بعد از من دو چیز خیلی زود از میان مردم رخت برمی بندد. «أَوَّلُ شَيْءٍ يَرْقَعُ مَنْ هُوَ الْأَمَّةُ»، اولین چیزی که از میان این امت خیلی زود رخت برمی بندد و به بوته ی فراموشی سپرده می شود: «أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْخُشُوعِ» (2)؛ امانت داری است. و همین گونه هم شد، امانتی از امیرالمؤمنین بالاتر نبود؛ «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» آن گونه با او برخورد شد، و دیگری خشوع و نصیحت پذیری بود، که در میان جامعه کمرنگ شد. شما وقتی نوع برخورد امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا با دشمن دنبال می کنید، مقاتل و تاریخ نویس ها می نویسند آن حضرت تلاش زیادی در موعظه و تبیین مسائل و نصیحت به طرق گوناگون کرد؛ گاهی به معرفی شخص خودش پرداخت و گفت: من حسینم، فرزند زهرا هستم، جدم کیست، گاهی آنها را به وجدانشان ارجاع

ص: 118

1- بحار الانوار، ج 45، ص 87؛ کامل الزیارات، ص 75.

2- بحار الانوار، ج 74، ص 80؛ اعلام الدین، ص 192؛ مکارم الاخلاق، ص 461

داد، فرمود: « اِزْجِعُوا إِلَيَّ أَنَّهُمْ»⁽¹⁾؛ به خودتان برگردید. -ممکن است هر کسی از طریقی جذب شود، امام حسین علیه السلام همه ی راهها را رفت. احتجاج کرد، فرمود: ابوسعید هنوز زنده است، سهل ساعدی هنوز زنده است، جابر بن عبدالله انصاری هنوز زنده است بروید از آنها سؤال کنید آیا پیغمبر پیشانی و سینه ی مرا می بوسید یا نه؟ می فرمود: این حسین، جان من است، نفس من است، سید شباب اهل جنت است. آنها را به وجدانشان ارجاع داد. گاهی قرآن را می آورد و می فرمود: بین ما و شما این کتاب حاکم باشد، بیاید این آیات را به عنوان حکم قرار بدهیم، ببینیم آیا این آیات ظلم را تأیید می کنند یا مشی ما و روش ما را؟ گاهی می آمد انتساب خودش را با پیغمبر گرامی اسلام مطرح می کرد، و عمامه ی پیغمبر را به سر می گذاشت، می فرمود: شما ببینید این عمامه ی پیغمبر است، به عقیده ی شما عمامه ی پیغمبر پیش من چه می کند؟ گاهی شمشیر دست می گرفت و می فرمود این شمشیر پیغمبر است، این شمشیر پیش من چه می کند؟ نوشته اند گاهی بر مرکبی سوار می شد و استناد به پیغمبر می داد. گاهی می آمد عاقبت کار را برایشان مطرح می کرد و می فرمود: اگر شما با من بجنگید از مهلکین خواهید بود، از بین خواهید رفت و آتش در انتظار شماست. برای موعظه از همه ی شیوه ها و روش ها، استفاده کرد؛ اما چرا تأثیر نمی پذیرفتند؟ خود حضرت گاهی می فرمود: این شکم های شما از حرام پر شده، لذا نصیحت نمی پذیرید. می فرمود: شما بنده ی دنیا هستید به همین دلیل نصیحت نمی پذیرید. می فرمود: شما مطیع شیطانید، که نصیحت نمی پذیرید. پیغمبر گرامی اسلام بارها می فرمود: مردم! این قلب های شما مثل آهن می ماند، چگونه گاهی آهن زنگ می زند، سنباده ی آهن معلوم است یک ضد زنگی است، به هر حال شیء خاصی است که این زنگ و این زنگار را از بین می برد. قرآن هم می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»⁽²⁾، - «رین» به معنای زنگار است - یا رسول الله! اگر این قلب ها زنگ می زند و زنگار می گیرد، چه کنیم که این قلب جلا پیدا

ص: 119

1- الارشاد، ج 2، ص 97؛ کشف الغمه، ج 2، ص 55؛ مشیرالاحزان، ص 51.

2- مطففین، 14.

کند؟ چون قرآن می فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (1)؛ قلب سالم و بی زنگار و بدون قساوت باید وارد صحرای محشر شود. پیغمبر خدا فرمود: خداوند به صورت اعمال شما کاری ندارد، به قلوب شما، نیت های شما و انگیزه های شما کار دارد. یا رسول الله! چه کنیم که این قلب ها زنگار نگیرد، و این قلب ها قساوت نگیرد، فرمود: سه چیز یعنی تلاوت قرآن، موعظه و یاد مرگ زنگار را از قلب های شما می برد. لذا خود پیغمبر با آن عظمت و جایگاه گاهی به جبرئیل می فرمود: «عِظْنِي»؛ مرا موعظه کن. - یا رسول الله! من شما را موعظه کنم؟ قنبر شاگرد امیرالمؤمنین است، به مراتب پایین تر از او است گاهی امیرالمؤمنین به او می فرمود: «عِظْنِي» - آقا، من برای شما چه بگویم؟ می فرمود: در شنیدن اثری است که در گفتن و در خواندن نیست. پیغمبر خدا گاهی به عبدالله بن مسعود می فرمود: تو قرآن بخوان تا من گوش کنم. یا رسول الله شما حافظ قرآن هستید، قرآن بر شما نازل شده، قلب شما ظرف قرآن است، پیغمبر می فرمود: بله، اما بخوان، چون در شنیدن اثر زیادی است. (2) پس یکی از درس های مهم عاشورا درس خشوع و تأثیر پذیری است، این که انسان از حوادث پیرامون خودش، از وقایع و اتفاقات و موعظه اثر بپذیرد. شما نگاه کنید حر اثر پذیرفت، سعد و ابوالحتوف اثر پذیرفتند؛ اما عبیدالله حر جوفی اثر نپذیرفت. لذا معنای خشوع و تأثیرپذیری این است که انسان از آنچه که پیرامون خودش هست و از موعظه و آیات قرآن تأثیر بپذیرد.

ویژگی انسان های با تقوا پذیرش موعظه

قرآن مجید می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (3)، وای بر آن قلبی که قساوت بگیرد. قلب قسی تأثیر نمی پذیرد، قلب قسی اشک ندارد، قلب قسی نگاهش به اطرافش بدبینانه است. عبدالملک مروان به مکه آمده بود و می خواست طواف کند

ص: 120

1- شعراء، 88 - 89

2- داستان راستان، داستان 63 به نقل از کحل البصر محدث قمی، ص 79.

3- زمر، 22.

حال نداشت، می خواست نماز بخواند حال نداشت، هر چه کرد دید هیچ حالی برای نماز طواف ندارد، دنبال شخصی به نام ابوحازم فرستاد، وقتی آمد به او گفت: من حال گناه و معصیت دارم، اگر حجاج به من بگوید صد نفر دوست نفر آدم کشتم ناراحت نمی شوم و برایم عادی است، اما نمی دانم چرا برای طواف و نماز حال ندارم، اصلاً از این اعمال خوشم نمی آید. گفت: اگر چیزی به تو بگویم ناراحت نمی شوی؟ گفت: نه بگو. گفت: عبدالملک، قلب انسان یک سری بیماری هایی دارد-قلب مثل جسم است، گاهی می گویند فلان مشکل برای قلب پیدا شد، فلان مشکل برای مغز پیدا شد، فلان قسمت بدن از کار ایستاد، کم کم همه ی علائم حیاتی قطع شد و آقا از دنیا رفت-گفت: عبدالملک قلب و روح انسان هم این گونه است. - قرآن یک سری بیماری هایی را برای روح بیان می کند،-به بعضی اوقات می گوید قلب، قساوت می گیرد، بعضی اوقات می گوید زنگار می گیرد، بعضی اوقات می گوید: « حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ »(1)، قلب مختوم می شود، بعضی اوقات می گوید قلب قفل می خورد، بعضی اوقات میگوید « طَبَعَ اللَّهُ »(2)؛ مهر می خورد، همین گونه می شمارد تا این که می گوید بعضی ها روحشان می میرد و مردهی متحرک می شوند. حالا شما دنیا را هم دور بریزید بخواهید ابوجهل را نصیحت کنید زیر بار نمی رود. اگر بخواهید شمر را نصیحت کنید زیر بار نمی رود. روز تاسوعا شمر به عمر سعد گفت: امروز کار را تمام کن. عصر روز نهم زهیر مقابل شمر آمد و صدا زد: « شِمْرُ أَنْتَ الْبَهِيمَةُ »؛ اصلاً تو انسان نیستی، حیف است که اسم انسان بر تو بگذارند، تو یک چهارپایی، تو یک حیوان هستی. شمر گفت: زهیر، تو که در خط امام حسین نبودی، تو عثمانی مذهب بودی، چه شده حالا آمده ای از پسر فاطمه دفاع می کنی؟ گفت: من قبول دارم، من منکر گذشته ام نیستم، اول در خط امام حسین نبودم و نمی خواستم بیایم؛ اما در اثر تأثیرپذیری از یک موعظه اینجا هستم - همسرش به او گفت: برو پسر فاطمه را تنها نگذار، آمد به پسر فاطمه پیوست و امشب از آن کسانی است که به امام

ص: 121

1- بقره، 7.

2- نساء، 155

حسین عرض کرد: اگر مرا قطعه قطعه کنند اگر هفتاد مرتبه بمیرم و زنده شوم دست از شما بر نمی دارم - شمر، تو یک بهیمه هستی، من قبول دارم در مسیر نبودم، اما برگشتم، تو چرا نصیحت نمی پذیری؟ امام حسین فرمود: زهیر! برگرد، فایده ندارد این ها قلب هایشان مرده و تأثیر پذیر نیست. ابوحازم به عبدالملک مروان گفت: می دانی چرا حال طواف نداری؟ می دانی چرا حال دعا نداری؟ می دانی چرا کسالت داری؟ چون قلب تو مرده، تو یک میت متحرکی. برادران عزیز، امان از آن زمانی که انسان به این جا برسد که از ارتکاب گناه لذت ببرد، خیلی خطرناک است. یک وقت آدم گناه می کند بعد از آن ناراحت است- جوانی پیش من آمد و گفت: آقا، چند سؤال دارم، گاهی فلان خطا را می کنم مثلاً بعضی اوقات نماز را نمی خوانم ولی بعد از آن ناراحتم، از هر صحنه ی گناهی که بلند می شوم خودم را سرزنش می کنم، هر روز که نماز نمی خوانم احساس می کنم آن روز، روز تاریکی است، همین طور چندین مورد را شمردم. گفتم: همین خوب است، این نقطه ی مثبت تو است در همین مورد امیرالمؤمنین فرمود: «إِذَا صَنَعْتَ إِلَيْكَ مَعْرُوفًا فَانْشُرْهُ»⁽¹⁾؛ نقاط مثبت را بگیرد و منتشر کنی. همین که پیش من آمده ای و سؤال می کنی نکته ی مثبت است. گاهی در زندگی انسان همه ی روزنه ها بسته نمی شود، امان از آن زمانی که انسان گناه کند و بعد خوشحال شود و تلخی گناه را احساس نکند. امام سجاد فرمود: «إِيَّاكَ وَالْإِيْتِهَاجَ بِالذَّنْبِ فَإِنَّ الْإِيْتِهَاجَ بِهِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ»⁽²⁾، پرهیز از شادی بر گناه، از توجیه گناه، زیرا خوشحالی بر گناه بدتر از ارتکابش است. امان از آن زمان که انسان شیرینی و حلاوت عبادت را احساس نکند، نماز و دعا برایش سنگین باشد، ارتباط با خدا برایش سنگین باشد. لذا خشوع و تأثیرپذیری از موعظه یکی از ویژگی های انسان های باتقواست. فضیل یک آیه شنید: «الْمُ يَأْنٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»⁽³⁾؛ ای گنه کارها، وقت آن نرسیده که دست بردارید و

ص: 122

1- مستدرک، ج 16، ص 362؛ شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج 3، ص 116.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 159؛ کشف الغمه، ج 2، ص 108.

3- حدید، 16

خاشع شوید؟ گفت: خدایا وقتش رسیده، آمد و عوض شد، تغییر کرد. مطعم ابن جبیر به مدینه آمده بود تا اسیر خودش را ببرد، پیغمبر داشت آیات سوره ی مبارکه ی طور را می خواند، همین که آیات را شنید، گفت: یا رسول الله، چقدر اینها زیباست. عوض شد، آمد مسلمان شد و با اسلام برگشت. نمونه های فراوانی از این موارد داریم.

جریان صفوان و وهب بن عمیر

در این جا یک جریان تاریخی را خدمتتان عرض کنم و بعد علامت های قلب خاشع را بگویم. رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمدند، جنگ بدر واقع شد، عده ای از مشرکین در این جنگ کشته شدند، مکه عزادار این کشته هاست، ابوسفیان در پی انتقام این قضیه است، شخصی به نام «وهب بن عمیر» می گوید: وارد مسجدالحرام شدم، دیدم شخصی نشسته و سرش را پایین انداخته و ناراحت و اندوهناک اشعاری را با خودش زمزمه می کند، خیلی ناراحت است جلورفتم، دیدم صفوان بن امیه است، از سران مشرکین. گفتم: صفوان، چه شده؟ خیلی ناراحتی؟ گفت: ناراحتی از این بالاتر که این شخص، یعنی پیغمبر در میان ما زندگی می کرد، هیچ جایگاه و پایگاه حکومتی نداشت، از میان ما برخاست، خواستیم او را ترور کنیم اما او به مدینه رفت، آن جا یاور پیدا کرد، حالا بین ما جنگ پیش آمد و ما شکست خوردیم. اگر کسی پیدا میشد که پیغمبر را ترور می کرد، من حاضر بودم هر اندازه پول و امکانات بخواهد در اختیارش بگذارم. گفت: صفوان، پای حرفت هستی؟ من می روم پیامبر را ترور می کنم، پسر هم آن جا اسیر است او را آزاد می کنم. برق در چشم های صفوان جهید. گفت: بله، من خرج تو را می دهم، شمشیر و امکانات هر چه بخواهی به تو می دهم، زن و بچه ی تو را بهتر از زن و بچه ی خودم تأمین می کنم. گفت: قرض هم دارم. گفت: قرض هایت را هم می دهم تو برو این ترور را انجام بده، شمشیر خریداری شد، شمشیر را مسموم کرد و به طرف مدینه آمد. وقتی به مدینه رسید، سؤال کرد: رسول گرامی اسلام کجاست؟ گفتند: با او چه کار داری؟ گفت: پسر اسیر است می خواهم با پیغمبر مذاکره کنم. گفتند: در مسجد

است. بعد از نماز صبح به مسجد آمد، رسول خدا نشسته بود و اطراف پیغمبر یاران و اصحابش بودند. رسول خدا نگاهی به چشمان وهب بن عمیر کرد و فرمود: از کجا می آیی؟ گفت: از مکه. برای چه آمده ای؟ گفت: فرزندم اسیر است اگر شما اجازه بدهید، فدیه بدهم آزادش کنم. فرمود: این شمشیر را چرا بسته ای؟ جا خورد، گفت: مسیری که آمدم خطرناک بود، بالاخره حوادث هست. فرمود: چرا مسمومش کردی؟ چرا زهر آلودش کردی؟ عجب، پیغمبر خدا غیب هم می داند، - پیغمبر خدا از حوادثی که در مکان و زمان دیگری اتفاق افتاده اطلاع دارد بله، این از ویژگی های معصوم است، این از ویژگی های رسول خداست - اول خواست انکار کند حضرت فرمود: انکار نکن، تو و صفوان کنار حجر اسماعیل بودید که او قرضت را تقبل کرد، خرج زن و بچه ات را تقبل کرد، قرار شد این جا بیایی و من را ترور کنی، این طور نیست؟ گفت: بله، یا رسول الله، مثل این که شما نفر سوم ما بودی، ما دو به دو این گفت و گو را کردیم. بلافاصله شمشیر را دور انداخت و دست و پای پیامبر را بوسید، شهادتین را گفت و مسلمان شد. پیغمبر هم گفت پسرش را بیاورید. پسر هم مسلمان شد. این کادرسازی است و این هنر است. بلافاصله این دو مسلمان به طرف مکه حرکت کردند، صفوان منتظر است آنها خبر ترور پیامبر را برایش بیاورند. آنها وارد مکه شدند، صفوان به آنها گفت: چه شد؟ من تا حالا کلی خرج کردم قرض هایت را دادم، خرج زن و بچه ات را دادم. گفتند: آقا ما رفتیم مسلمان شدیم. گفت: عجب، من شما را برای کشتن پیغمبر فرستادم، رفتید مرید شدید؟ گفتند: بله، صفوان تو هم اشتباه می کنی. او قهر کرد و رابطه اش را با آنها قطع کرد، سال ها گذشت، وقتی پیغمبر خدا مکه را فتح کرد، همه را بخشید جز ده نفر، فرمود: من این ده نفر را نمی بخشم. -البته بعداً هم حوادثی پیش آمد و پیغمبر بسیاری از آنها را هم بخشید. یکی از آنها همین صفوان است. - فرمود: او نقشه ی ترور مرا ریخته بود، باید محاکمه شود.

دقت در انتخاب رفیق

رفیق خوب چقدر خوب است، دوست خوب چقدر اثر دارد. جوان ها، دوست خوب

انتخاب کنید. با هر کسی طرح دوستی نریزید، وهب بن عمیر آمد پیش صفوان گفت: اگر من بروم پیش پیغمبر و واسطه شوم قبول میکنی مسلمان شوی؟ نصیحتش کرد، گفت: سال ها قبل تو نقشه ی ترور پیغمبر را کشیدی، او نیز تو را مهدورالدم اعلام کرد، ولی من می روم و واسطه ی تو می شوم. نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله، رفیقم بیاید با شما گفت وگو کند؟ فرمود: بیاید. حضرت عمامه ی مبارکش را از سر برداشت، فرمود: این را به او بدهید که روی دستانش بگیرد تا مردم با او کاری نداشته باشند؛ چون حکم او اعلام شده بود، ممکن بود قبل از این که خدمت پیغمبر برسد، او را ترور کنند و بکشند. عمامه ی پیغمبر روی دستش بود که بر پیغمبر وارد شد. گفت: یا رسول الله، نیامده ام مسلمان شوم، آمده ام تحقیق کنم. یا رسول الله، دو ماه به من فرصت بدهید. فرمود: چهار ماه به تو فرصت می دهیم تا تحقیق کنی هر چقدر دلت می خواهد برو تحقیق کن. آخر سوره یوسف را نگاه کنید: «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي»؛ پیغمبر، به مردم بگوراه ما راه روشن است، «ادْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ»⁽¹⁾؛ دین ابهام ندارد، در این جهل نیست، دین آشکار است. بیش از 77 مرتبه کلمه ی علم در قرآن آمده؛ آغاز وحی با واژه ی علم است: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»⁽²⁾. مرحوم شهید ثانی می گوید روایات علم آموزی و تحریک بر علم، و ثواب بر علم کمرشکن است، آن قدر زیاد هستند که غیرقابل شمارش هستند. مدتی گذشت تا این که جنگ حنین شروع شد، آن موقع صفوان آمد و مسلمان شد. شما ببینید این شخص تأثیر پذیرفت، او با هفت هشت سال فاصله تأثیر پذیرفت. خوب است قلب انسان تأثیر پذیر باشد.

علامت انسان های خاشع

اشاره

از پیغمبر خدا سؤال کردند: آقا، علامت قلب خاشع چیست؟ فرمود: «عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَرَبَعَةٌ»؛ علامت قلب خاشع و تأثیر پذیر و قلبی که قساوت ندارد چهار چیز است.

ص: 125

1- یوسف، 108

2- علق 3-4

« مُرَاقَبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ »؛ مراقبت بر خداوند دارد؛ یعنی همه جا خدا را ناظر می بیند، چه مخفی چه آشکار. این امر باید در زندگی من و شما تحقق پیدا کند. یکی از اساتید ما نقل می کرد، می گفت: هر وقت خدمت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می رسیدیم از ایشان تقاضای نصیحت می کردیم، ایشان این آیه را می خواند: « أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى »⁽¹⁾؛ انسان، خدا تو را می بیند. اگر این موضوع در زندگی انسان هر چند کم تحقق داشته باشد به همان میزان خشوع می آورد، و به همان میزان آسیب پذیری در مقابل گناه را کاهش می دهد. این ویژگی در زندگی افرادی که در کربلا بودند، نبود. سپاهیان ابن زیاد، خدا را ناظر نمی دیدند که این گونه با فرزند پیغمبر خدا برخورد کردند. شما حوادث امشب را مطالعه بکنید، سید بن طاووس می گوید هر کس از دور این خیمه ها رد می شد «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ»؛ از آن ها مثل کندوی زنبور عسل صدای مناجات می آمد، امشب از داخل خیمه ها صدای گریه می آمد⁽²⁾. چرا امروز عباس را فرستاد تا اجازه بگیرد؟ برای چه امام حسین اجازه گرفت؟ وقتی ابوالفضل آمد، حضرت فرمود: «بِنَفْسِي أَنْتَ»؛ حسین به قربان تو، برادر به قربانت - ببینید مقام عباس را که امام به او می گوید: «بِنَفْسِي أَنْتَ» - برادر، برو سوار شو امشب را از آنها مهلت بگیر، به آنها بگو حسین می گوید: «أَنْتِي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ»⁽³⁾ امشب را می خواهم برای نماز، دعا و استغفار. حسینی که خود تجسم دعاست، شما دعای عرفه ی آن حضرت را ببینید، نمازهای طولانی او را ببینید، وقتی امام سجاد بدن مبارکش را میان قبر می گذاشت بعضی ها گفتند: یابن رسول الله، این زخم هایی که بر بدن پدرت هست، همه اینها جدید نیست، بعضی هایش قدیمی است! بعضی از این زخمها و خراش ها، حکایت از جریان های قبل از کربلا دارد! فرمود: همین

ص: 126

1- علق، 14.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 394. اللهوف، ص 91.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 391

طور است، این ها جای انبان هایی است که پدرم به دوش می کشید، و به خانه ی فقرا، و مستمندان می برد(1). این شخصیت با این همه تلاش، می گوید امشب را اجازه بگیرد تا نماز و دعا بخوانم چه روحیاتی! «مراقبه الله»، اگر خدا را ناظر و حاضر بینید، ضریب ارتکاب گناه پایین می آید، خواه کسی بفهمد یا نفهمد. به خدا قسم، گناه تلخ است، گناه مرارت دارد، گناه افسردگی دارد، ممکن است الان این فیلم، سی دی، عکس و این صحنه ی گناه برای فرد لذت آنی بیاورد اما همان هم آخرش به بن بست می رسد و به این نتیجه می رسد که این ها راه لذت و راه سرور نیست. امام سجاد می فرماید: «أَسْتَغْفِرُكَ... مِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ»(2)؛ خدایا هر شادی و سرور که در آن قرب تو نباشد من آن را نمی خواهم. سرور و شادی ای برای من ارزش دارد که تو راضی باشی، لذا فرمود: اولین علامت قلب خاشع مراقبت است که خدا ناظر است.

2- اندیشه در قیامت

پیامبر فرمود: «التَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ اندیشه در قیامت یعنی چه؟ آیا یعنی این که پاهایمان را دراز کنیم و بگوییم منتظر مرگیم و از خانه هم بیرون نرویم؟ خیر، به این معنا نیست. کسی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، چه کنم که با شهدا محشور شوم؟ «هل يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ؟»؛ آیا می شود کاری کنم که با شهدا محشور شوم؟ «قَالَ نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ بَيْنَ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً»(3). فرمود بله، هر کس در شبانه روز بیست مرتبه به یاد مرگ بیفتد با شهدا محشور خواهد شد. یاد مرگی که پیامبر فرمود: «أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ»(4). بالاترین تفکر است. یاد مرگ یعنی چه؟ یعنی انسان

ص: 127

1- هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 469

2- بحار الانوار، ج 91، ص 151؛ منهاج النجاح في ترجمه مفتاح الفلاح، ص 44

3- مستدرک، ج 2، ص 104؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 268

4- أَفْضَلُ الرُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ فَمَنْ أَثْقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ (مستدرک، ج 2، ص 104؛ بحار الانوار، ج 6، ص 137؛ جامع الاخبار، ص 165).

فرائض و واجباتش را خوب انجام بدهد؛ یعنی انسان گناه را کنار بگذارد؛ یعنی انسان در صحنه ای که معصیت پیش می آید با یاد قیامت خودش را کنار بکشد، این معنای یاد مرگ است. اگر شما یاد امتحان بودید آیا شب امتحان می خوابید؟ اگر شما یاد کنکور بودید آیا درس نمی خواندید؟ اگر شما فردا آزمون رانندگی داشتید و به یادش بودید آیا تمرین نمی کردید؟ معنای آمادگی و تفکر در قیامت که تمام ائمه ی ما به مناسبت های مختلف نسبت به این قضیه یادآوری می کردند، این است. امام سجاد علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هر نماز عشاء رو به جمعیت میکرد و می فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ»⁽¹⁾، به یاد مرگ باشید، خداوند رحمت کند شما را. لذا فرمود: دومین نشانه ی قلب خاشع تفکر است.

3- گفت وگو با خداوند

سومین نشانه ی قلب خاشع «المناجات لله»، گفت وگویی با خدا است. اینکه انسان در گوشه ای بنشیند و دعاهایی که در مفاتیح است بخواند، اگر هم کسی بخواهد خودش با زبان خودش با خدا صحبت کند این هم یک نوع گفت وگو است. اگر شما یک حادثه را دو بار برای بهترین دوستت تعریف کنی برای بار سوم که بخوای تعریف کنی می گوید این تکراری است، چند بار این را گفتی. اما خداوند می گوید من گریه را دوست دارم، اصرار را دوست دارم.

4- احسان به دیگران

نشانه ی چهارم فرمود: «وَرُكُوبُ الْجَمِيلِ»⁽²⁾، نیکویی کردن. آدمی که خاشع است ضرر او به دیگران نمی رسد، حتی اگر دیگران در حق او بدی کنند او خوبی می کند. و دستور قرآن هم همین است: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»⁽³⁾؛ اگر دیگران هم بدی کردند باز هم تو خوبی و احسان کن

ص: 128

1- بحارالانوار، ج 68، ص 172؛ مشکاه الانوار، ص 304؛ نهج البلاغه، خطبه 204

2- بحارالانوار، ج 1، ص 120؛ تحف العقول، ص 20؛ الحیاة با ترجمه احمد آرام، ج 2، ص 509

3- فصلت، 34

خلاصه: قلب خاشع چهار نشانه دارد: مراقبت، تفکر، یاد مرگ و معاد، و احسان به دیگران. گفته شد یکی از درس هایی که از عاشورا می گیریم، درس خشوع و تأثیر پذیری است، این که انسان بتواند از موعظه و نصیحت اثر بپذیرد. در اشک چشم در حلاوت عبادت، در تلخی معصیت، این خشوع خودش را نشان می دهد. قلب خاشع اشک دارد، قلب خاشع از موعظه تحت تأثیر واقع می شود، قلب خاشع در نماز حضور قلب دارد، قلب خاشع از مرارت معصیت می گریزد، قلب خاشع سخنان معصومین و قرآن را که می شنود، بر او اثر می گذارد و موعظه را می پذیرد. و در مقابل، قلب قسی هیچ کدام از این تأثیر پذیری ها را ندارد.

خدایا به عظمت ابوالفضل العباس و برادرش حضرت اباعبدالله علیهما السلام، قسمت می دهیم به همه ی ما قلب خاشع عنایت بفرما.

قال الله تبارک و تعالی: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (1)

مقدمه

یکی از واژه‌هایی که در قرآن کریم زیاد آمده است و ما هر روز در نماز حداقل ده بار او را از خدا می‌طلبیم، واژه و کلمه‌ی صراط مستقیم است. در ابتدا عرایضی را در ارتباط با این کلمه تقدیم شما می‌کنم، سپس حوادث و وقایع مربوط به عاشورا، را بیان میکنم. صراط مستقیم به معنای راه و طریق استوار است. این کلمه در هیچ جای قرآن کریم به صورت جمع نیامده، همه جا «صراط» مفرد آمده است، مثل کلمه‌ی «نور»، که در هیچ جای قرآن به صورت جمع نیامده و در همه جا مفرد است. ما حداقل روزی ده بار در نمازهای واجب از خدا می‌خواهیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، که معنایش این است: اَدِّمْ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي أَطْعَمَنَا فِي مَاضِي أَيَّامِنَا حَتَّى نُطِيعَكَ كَذَلِكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَعْمَارِنَا (2)؛ یعنی خداوند، توفیقاتی که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم همچنان ادامه ده تا در آینده‌ی عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم. زمانی کسی چیزی ندارد و آن را تقاضا می‌کند اما گاهی کسی آن را دارد و از خداوند تقاضای استمرار و ماندن آن را می‌کند. اتفاقاً می‌فرماید: اگر می‌خواهید شیطان را پیدا کنید باید آن را کنار صراط مستقیم پیدا کنید. چون همین جا سراغ مؤمنان می‌آید، کسی که از

ص: 130

1- یس، 61-60.

2- بحار الانوار، ج 89، ص 252؛ تفسیر نمونه، ج 1، ص 48.

جاده بیرون رفته دیگر نیاز نیست، شیطان بیاید با او چه کند؟ شیطان می گوید: «لَا تُعَدَّنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (1) من در همین صراط مستقیم می آیم می نشینم، من در نماز سراغت می آیم، موقع قرآن خواندن سراغت می آیم، در عزاداری سراغت می آیم، من از طریق همین صراط مستقیم سعی می کنم انسان های متدین را به انحراف بکشم.

معانی صراط مستقیم

اشاره

سؤال: صراط مستقیم یعنی چه؟ این کلمه شاید بیش از ده مصداق در آیات و روایت دارد، من سه مورد را عرض می کنم و نتیجه می گیرم.

1- عبادت و اطاعت همراه با معرفت خداوند

اشاره

یک معنای صراط مستقیم در سوره ی پس آمده است: «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (2)؛ خدا می فرماید: مرا عبادت کنید همراه با معرفت و شناخت، اگر اطاعت مرا بکنید این صراط مستقیم است. پس یک معنای «راه مستقیم» عبادت و بندگی خداست، یعنی اطاعت غیر خدا را نمودن و راه معصیت خدا را نپیمودن. ما از ائمه ی معصومین اطاعت می کنیم؛ چون این همان اطاعت خداست. اما در یک جایی کسی فرمانی به انسان می دهد که این با فرمان خدا منافات دارد، حتی فرض کنید پدر به فرزند می گوید: برو دم در بگو پدرم نیست، یعنی دروغ بگو. این دروغ گفتن امری خلاف فرمان خدا است، دروغ گفتن اطاعتی خلاف اطاعت خدا است. مثلاً رفیقی داری که می گوید: بیا اینجا این دروغ را بگو تا این وام را به من بدهند. این امری خلاف فرمان خدا است، خدا می گوید دروغ نگو. این جا اگر مصالح شخصی و رفاقتی را مقدم کردی، این یعنی خروج از صراط مستقیم. یک معنای صراط مستقیم این است که همه جا از خدا اطاعت کنی و هر کجا تعارض پیدا کرد آن تعارض را کنار بگذاری، و آنچه را که تنافی

ص: 131

1- اعراف، 16

2- یس، 61

پیدا کرد کنار بگذاری. امیر مؤمنان فرمود: «بِئْسَ الرَّجُلُ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ»⁽¹⁾؛ بدبخت ترین مردم کسی است که دینش را به خاطر دنیای دیگران بفروشد؛ عمروعاص دینش را به خاطر دنیای معاویه فروخت، عمر سعد دینش را به خاطر دنیای ابن زیاد و یزید فروخت، خولی دینش را به خاطر دنیای سردمداران بنی امیه فروخت. من دروغ بگویم که کار شما راه بیفتد، من ربا بگیرم که کار شما راه بیفتد، من پارتی بازی کنم که کار شما جلو بیفتد، این یعنی خروج از صراط مستقیم

عالم نمای دین فروش

امام علی ابن الحسین علیه السلام - بعد از قضایای کربلا - در مسجد شام نشسته بود، یک خطیب بی دین که دینش را به دنیا فروخته بود، داشت بالای منبر صحبت می کرد آن هم به نفع یزید که: بله، یزید را خدا پیروز کرد و چنین شد و چنان شد. خیلی شلوغ کرده بود، امام بلند شد، فرمود: «وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ»؛ ای آقای که داری سخنرانی می کنی، «اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ»⁽²⁾ تو حاضری خوشحالی و رضایت یزید را با ناراحتی خدا عوض کنی؟ تو حاضری خدا از تو به خاطر خوش آمدن این حاکمان غضبناک شود؟ و این بدبختی است که یک کسی حاضر شود این گونه خودش را به خطر اندازد.

2- اعتدال و میانه روی

یکی دیگر از معانی «صراط مستقیم»، اعتدال است؛ یعنی نه افراط و نه تفریط. گفته اند مواظب باشید بیماری وسواس نگیرید، نگفته اند بی مبالائی، هر دو خطرناک است. پیغمبر خدا از کنار قبری در قبرستان عبور می کرد، فرمود: این فرد دارد عذاب می شود، یک قبر هم آن طرف بود، فرمود: او هم دارد عذاب می شود. سؤال کردند: یا رسول الله، این چرا و آن چرا؟ فرمود: این فرد سخن چین بود، و آن فرد «لا يُسْتَبْرَأُ»

ص: 132

1- غررالحکم، ح 2221

2- بحار الانوار، ج 45، ص 137؛ مشیر الاحزان، ص 102؛ اللهوف، ص 186.

مِنْ الْبَوْل»؛ به نجاست و طهارت اهمیت نمی داد، بی مبالا بود. پس هر دو غلط است. عبدالله بن سنان خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا، همسایه ی ما وسواس دارد، خیلی آب می ریزد - خیلی دقت کنید- حضرت فرمود: «يُطِيعُ الشَّيْطَانَ» (1)؛ او مرید شیطان است. نفرمود: انسان خوبی است، آن قدر می خواهد بندگی خدا را بکند که وسواس به خرج می دهد، فرمود: انسان وسواسی بنده ی خدا نیست، او اطاعت شیطان را می کند. این فرهنگ ائمه ی ماست. از یک طرف وسواس بد است، از طرف دیگر بی مبالا تی هم بد است، اهمیت ندادن به طهارت و نجس بودن هم بد است؛ لذا باید اعتدال را رعایت کرد. این که فرمود یک معنای صراط مستقیم اعتدال است همین است.

اعتدال در مسایل اقتصادی، قرآن می گوید: آن قدر مالت را به دیگران نبخش که خودت فقیر شوی، آن قدر هم ممسک نباش که به کسی کمک نکنی؛ «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا» (2)، نه اسراف، نه اقتار. قرآن می گوید: یکی از بنده های خوب خدا کسانی هستند که وقتی انفاق می کنند اسراف نمی کنند. اگر پانصد تومان دارد، چهار صد و نود تومانش را نمی دهد که ده تومان در جیبش بماند و خودش محتاج شود. شخصی پیش پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، پانصد درخت خرما داشتم همه را به فقرا دادم. حضرت فرمود: کار بدی کردی. فکر می کرد الان حضرت او را تشویق می کند، اما فرمود: کار بدی کردی. آیه نازل شد: «وَأَنْتُمْ حَقُّوا حَصَادِيهِمْ، باید از آن جایی که می چینید به اندازه ی حق فقرا به آنها بدهید» (وَلَا تُسْرِفُوا) (3)؛ حتی در انفاق اسراف نکنید. روایت داریم به پیغمبر خبر دادند شخصی از دنیا رفته هر چه مال داشته، آن را به فقرا داده است، حضرت فرمود: مگر زن و بچه نداشته است؟ گفتند: بله، زن و بچه داشته است. فرمود: اگر خبر می شد نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمان ها دفن کنید. اگر خودش

ص: 133

1- الکافی، ج 1، ص 137؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 63

2- فرقان، 67.

3- اعام، 141

خانواده داشته، چرا قبل از مرگش همه را بخشیده، باید برای این ها باقی می گذاشت(1). این یعنی اسراف در انفاق. از آن طرف اقتار هم بد است. شخصی مرد، انبار خرما داشت. وصیت کرد که رسول خدا این خرماها را برایش صدقه بدهد. حضرت هم همه را صدقه داد، روز آخر که همه ی خرماها را صدقه داده بود وارد انبار شد دید یک عدد خرما روی زمین افتاده، فرمود: اگر این دانه ی خرما را با دست خودش صدقه می داد، بهتر از این انباری بود که بعد از مرگش من برایش صدقه دادم. تا می توانید برای امام حسین علیه السلام خرج کنید. تا دارید به فقرا برسید، معلوم نیست بعدا برای ما خرج کنند، معلوم نیست بعداً این پولها را بدهند. در روایت داریم بعضی ها فردای قیامت نگاه می کنند می بینند رشد فرزندان و خاندانشان از آنها بیشتر است، آنها دارند وارد بهشت می شوند و مقامشان عالی است، می پرسند: شما چگونه به این مقام رسیدید می گویند با اموالی که شما برای ما گذاشتید، ما آنها را در مسیر درست برای خودمان خرج کردیم، و توانستیم به این رشد برسیم. این ها تأسف، می خورند که چرا خود ما نتوانستیم از مالمان در مسیر صحیح استفاده کنیم؟ امام صادق علیه السلام این آیه را برای اسراف در انفاق قرائت نمود: «وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» (2): انفاق که می کنید اسراف نکنید، بخل هم نداشته باشید. ائمه ی ما با زبان عامه صحبت می کردند، ثقیل صحبت کردن خیلی هنر نیست، باید به گونه ای صحبت کنید که همه بفهمند و متوجه شوند. پیامبر فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (3) هنر پیغمبر این بود که بالاترین معانی را با ساده ترین الفاظ بیان می کرد. امام رضوان الله تعالی علیه وقتی صحبت می کرد، وقتی تحلیل می کرد وقتی کاپیتولاسیون و مسائل سیاسی را تحلیل میکرد کشاورز متوجه می شد، نانوا هم متوجه می شد، استاد دانشگاه هم متوجه می شد. با الفاظ بازی کردن هنر نیست، باید مطلب را به گونه ای گفت که مردم متوجه

ص: 134

1- داستان راستان، ج 1، ص 40

2- فرقان، 67.

3- الکافی، ج 1، ص 22؛ بحار الانوار، ج 1، ص 85؛ تحف العقول، ص 37

شوند. امام صادق دست مبارکش را زیر سنگ ریزه ها برد و بالا آورد طوری که همه ی آنها ریخت، فرمود: خوب این یک. باز دوباره دستش را زیر سنگ ریزه ها برد و بالا آورد، مشتش را بست به گونه ای که هیچ نریخت، گفت: این هم دو. در مرحله ی سوم دستش را بالا آورد انگشتانش را باز کرد همه سنگ ریزه ها ریختند، بعد حضرت فرمود: معنای آیه ی «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا»، این است. اسراف در انفاق آن اولی است هر چه داری بدهی تا دست خودت خالی شود، بخل در انفاق دومی است؛ چنان سفت بگیری که کسی نتواند استفاده کند. اعتدال سومی است، انگشتان را باز کرده بود هم ریخت و هم ماند. (1)

پس اعتدال در اقتصاد، اعتدال در اعتقاد و اعتدال در عبادت یک معنای صراط مستقیم است.

3- ائمه

اما معنای دیگر صراط مستقیم، امام معصوم است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَنَا صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ» (2) در زیارت جامعه کبیره می خوانید: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ» (3)، اگر بخواهید راه مستقیم را بشناسید باید اهل بیت را بشناسید. وقتی امام حسین علیه السلام به طرف عراق می رفت، آقایی به نام بشرین غالب اسدی کوفی پیش حضرت آمد. و حضرت از او درباره ی مردم عراق پرسید، گفت: «لَقُلُوبٌ مَعَكَ وَ أَلْسِنَةٌ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةٍ»؛ دل هایشان با شماست، اما شمشیرهایشان با بنی امیه. امام حسین فرمود: «صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ أَنْ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»؛ راست گفتی برادر! اسدی که خدا هر چه بخواهد می کند و به آنچه اراده ی او است حکم خواهد نمود. (4) البته امام حرفش را

ص: 135

-
- 1- الکافی، ج 4، ص 54؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 559، تفسیر نمونه، ج 15، ص 151.
 - 2- غیبه النعمانی، ص 165؛ الفضائل، ج 1، ص 1
 - 3- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 613؛ التهذیب، ج 6، ص 97
 - 4- بحار الانوار، ج 44، ص 367. ألّهوف، ص 66؛ شاگردان مکتب ائمه، ج 1، ص 150.

می زد و نکته را می گفت اما آنها یا درک نمی کردند یا خودشان را به آن راه می زدند.

حضرت به خیلی ها مانند عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن مطیع، عبیدالله حر جعفی به طور صریح، مستقیم و غیر مستقیم گفت که باید دنبال من بیاید، ولی نمی آمدند. خیلی ها کم توفیق بودند، بالاخره بحث کشته شدن و جان دادن بود، هر کسی در این میدان نمی ایستد، قرآن می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»⁽¹⁾؛ فردای قیامت هر ملتی با رهبرش به صحرای محشر می آید و هر ملتی با امام و پیشوایش می آید.

در مکه یا مدینه به یکی از آقایانی که بحث می کرد گفتم: شما این آیه را معنا کنید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»، الان امام شما کیست؟ قرآن می فرماید: هر امتی یک امام و پیشوا دارد. اگر از ما سؤال کنند می گوئیم امام ما حجت بن الحسن ارواحنا فداء است که در پس پرده ی غیبت است و ظهور می کند. قبل از او حضرت عسگری امام بوده است. از ابتدا روی زمین امام و معصوم بوده است. حتی روزی که دو نفر روی کره زمین بوده اند یکی از آنها معصوم و امام بوده و آن آدم ابوالبشر پیغمبر بود. اگر قرار شود روزی هم روی زمین هیچ کس نباشد جز دو نفر، یکی از آنها امام است، این اعتقاد ماست. گفتم الان امام شما کیست؟ اصلا تو این آیه را معنا کن: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» «مقداری تأمل کرد و گفت: باشد برای بعد، باید معنای امام را نگاه کنم بینم معنایش چیست؟ شاید معنایش پیغمبر باشد، خلاصه شانه خالی کرد و از بحث گریخت. پیامبر در تفسیر این آیه فرمود: هر گروهی با پیشوایش محشر می شود، «يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمامٍ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابِ اللَّهِ وَ سِنَّةِ نَبِيِّهِمْ»⁽²⁾ عده ای با امام و پیشوایی که دعوت به هدایت می کند؛ امام نور محشر می شوند و عده ای با امام نار. جامعه ی بی پیشوا نمی شود حتی، جامعه و جبهه ی کفر، پیشوا می خواهد. پیغمبر می فرماید: اگر سه نفر در یک جا باشند، باید یکی از آنها مسئول باشد. در یک سفر باید یک نفر تصمیم گیرنده باشد، فرمود:

ص: 136

1- اسراء، 71.

2- بحار الانوار، ج 8، ص 10؛ كشف الغمه، ج 2، ص 269؛ عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 33.

بعضی از پیشوایان، مردم را به هدایت دعوت می کنند و بعضی ها به گمراهی، یک معنای صراط مستقیم که در روایت داریم هر کس صراط مستقیم را بشناسد از صراط باریک قیامت عبور میکند و معطل نمی شود، امام معصوم و حجت خداست. امروز در واقع روز شهادت شخصیتی است که مصداق صراط مستقیم الهی بود، یعنی آن کسانی که می گفتند: « اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ »، در واقع امروز شاهد شهادت شخصیتی بودند که مصداق این آیه ی شریفه بود. بنابراین یک معنای صراط مستقیم این است که انسان امام و حجت خدا را بشناسد، و در مسیر او حرکت کند. البته این عبارت مصداق های دیگری هم دارد اما من به همین سه معنایی که «عبادت» و «اعتدال» و «امام معصوم» است اکتفا می کنم. لذا یکی از عمده ترین درس های عاشورا امام شناسی است که یکی از معانی صراط مستقیم است. خدایا! توفیق شناخت ائمه را به همه ی ما عنایت بفرما.

بخش سوم : نامه ها و پیام های امام حسین نعلیه السلام

اشاره

ص: 139

عن حسین ابن علی علیه السلام «إلا- وَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسَمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»(1).

اولین روز ماه محرم است، ماهی که یادآور حزن و اندوه و عزاداری سرور و سالار شهدای کربلا، حضرت اباعبدالله الحسین و فرزندان و اصحاب اوست، ماهی که مورد توجه همه ی اهل بیت و معصومین علیهم السلام بوده است. راوی می گوید روز اول محرم خدمت علی ابن موسی الرضا علیه السلام رفتم، آقا فرمودند: «إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ»؛ محرم ماهی بود که قبل از اسلام هم جاهلیت و کافران در آن نمی جنگیدند-چون چهار ما حرام وجود داشت که یکی از آنها ماه محرم بود این یک قرارداد بین کفار و مشرکین بود که می گفتند در این چهار ماه جنگ حرام است -امام علیه السلام فرمود در این ماهی که مشرکان و جاهلان جنگ را حرام می دانستند: «فَأَسَدٌ تُجِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَهَتَكَتِ فِيهِ حُرْمَتُنَا»؛ در این ماه مسلمان نماها خون حسین علیه السلام را ریختند. در این ماهی که آنها نمی جنگیدند، حرم اهل بیت را به اسارت بردند؛ «وَسُبِّي فِيهِ ذُرِّيَاتُنَا وَنِسَاؤُنَا»، بعد فرمود: «فَعَلَى مِثْلِ الْحَسَنِ بْنِ فُلَيْبِكِ الْبَاكُونَ»؛ اگر می خواهید گریه کنید اگر غم و اندوهی دارید و عزیزی را از دست داده اید، به یاد حسین ما گریه کنید، سپس فرمود: «فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ» گریه ی بر حسین ما «يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ»(2)؛ گناهان بزرگ را از بین می برد، گناه

1- حارالانوار، ج 44، ص 338

2- بحارالانوار، ج 44، ص 283؛ الاقبال، ص 544؛ الأمالی للصدوق، ص 128.

را می زداید، دل را شفاف می کند، انسان را روشن می کند. امام حسین این گونه مورد توجه بود. حادثه ی کربلا کوتاه بوده، در ساعات محدودی اتفاق افتاده و در سرزمین محدودی بوده، اما چهارده قرن بعد از آن حادثه، و سال ها قبل از وقوع آن حادثه نامش مطرح بوده است، نام امام حسین علیه السلام در نزد حضرت آدم مطرح بود، در نزد حضرت زکریا مطرح بود.

شهادت امام حسین علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ابن عباس نقل می کند که رسول گرامی اسلام در مسجد نشسته بودند، امام حسن و امام حسین کودک بودند، آمدند روی زانوهای پیغمبر نشستند، پیغمبر آنها را خیلی دوست داشت، همه نیز می دانستند که پیغمبر آنها را دوست دارد، لذا روز عاشورا امام حسین به لشکر یزید فرمود بروید از اصحابی که هنوز زنده هستند پرسید، که پیغمبر با من چگونه رفتار می کرد؟ - چون هنوز بعضی از اصحاب پیغمبر زنده بودند، تقریباً شصت سال گذشته بود اما افرادی مانند انس بن مالک، ابا سعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس زنده بودند - ابن عباس می گوید: دیدم پیغمبر این دورا روی زانوهایش نشاند، خم شد لب های امام حسن را بوسید و بعد برگشت به طرف امام حسین و گلوی امام حسین را بوسید. برای امام حسین سنوال پیش آمد مگر لب های من اشکالی دارد؟ چرا لب های حسن و گلوی مرا بوسید؟ بلند شد و به خانه آمد. ابن عباس می گوید لحظاتی نگذشت دیدم دست امام حسن در دست مادرش زهرا علیهاالسلام است و خدمت رسول گرامی اسلام آمدند، حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: یا رسول الله! حسین ناراحت است، چرا لب های حسن را بوسیدید و گلوی حسین را؟ پیغمبر فرمود: دخترم، می ترسم نتوانی تحمل کنی و طاقت شنیدن نداشته باشی. - نه بابا، بگو. فرمود: دخترم حسن تو را مسموم می کنند و سم از راه لب وارد بدن او می شود لذا من جای سم ها را بوسیدم، اما حسین «يُدْبَحُ عَطْشَانُ»؛ سرش بریده می شود، من جای شمشیر را بوسیدم. ببینید سال ها قبل از این حادثه مسئله ی عاشورا و مسئله ی امام حسین در کلام رسول خدا مطرح بوده است.

راوی حرثمه است، می گوید: بعد از این که جنگ صفین به پایان رسید به طرف عراق می آمدیم. - می دانید که حضرت امیر بعد از جنگ صفین و در همان حال و هوای جنگ صفین و به خاطر حوادث جنگ جمل پایتخت را عوض کرد و آن را از مدینه به کوفه آورد- می گوید: در حال بازگشت به بیابانی رسیدیم، امیرالمؤمنین اسبش را متوقف کرد و پیاده شد، سپس در آن بیابان طوافی کرد. ناگهان دیدم که روی خاک ها نشست و یک مشت از این خاک را برداشت و بالا- آورد و به آن نگاه کرد و فرمود: «وَاهَا لَكَ أَيُّهَا الثَّرْبَةُ لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسَابٍ»⁽¹⁾؛ ای خاک خوشا به حال تو! ای خاک مرحبا به تو! و درود به تو! روزی بر روی تو انسان هایی به شهادت می رسند که نظیر ندارند، این جا محل شهادت افرادی است که در گذشته و آینده شبیه ندارند. حرثمه شیعه ی داغی هم نبوده، یک آدم معمولی است، یک آدم هرهری مذهب و ساده که خیلی هم به حضرت علی ارادت نداشته است، فقط با حضرت به جنگ آمده مرید او هم نبوده. حرثمه می گوید: من پیش خودم ایشان را مسخره کردم و گفتم امیرالمؤمنین چه می گوید؟ این بیابان و خاک! حالا کی مرده و کی زنده؟ مگر انسان می تواند غیب بگوید و از آینده خبر بدهد؟ بعد می گوید به خانه آمدم و به همسرم که شیعه بود گفتم امروز حادثه ی عجیبی پیش آمد؛ امیرالمؤمنین مولای تو در زمینی پیاده شد، خاک را برداشت، بو کرد و گفت: در این جا انسان هایی شهید می شوند. خانمش گفت: حرثمه! مسخره نکن، تو متوجه نیستی- انسان چیزی را که نمی فهمد انکار نمی کند، ممکن است مطلبی به عقل و فهم من نرسد اما نباید آن را انکار کنم، باید بررسی کنم. حرثمه می گوید این قضیه در سال 38 هجری بود، از آن جریان 23 سال گذشت و سال 61 هجری رسید، حرثمه در لشکر ابن زیاد بود یعنی در لشکر دشمن. خودش می گوید من در وسط میدان جنگ نشسته بودم در ایام محرم که امام حسین آمده بود و لشکر دشمن هم آن را محاصره کرده بود ناگهان این قصه به یادم آمد گفتم عجب! 23 سال پیش ما با

ص: 142

حضرت علی از همین سرزمین عبور می کردیم که آقا مطلبی فرمود، نکند که درست باشد، نکند کسی که قرار است کشته شود امام حسین باشد! بلند شدم و خدمت امام حسین آمدم، گفتم: آقا، من می خواهم قصه ای برای شما بگویم. ما 23 سال پیش از این جا می گذشتیم پدر شما اینجا پیاده شد، خاک را بوید و بوسید و چنین مطلبی را گفت، من در آن زمان باور نکردم، ولی گویا آن اتفاق در حال وقوع است. امام حسین فرمود: بله، همین طور است، حال تصمیم تو چیست؟ این مهم است که توجه کاره ای؟ گاهی انسان در زندگی می فهمد که حق چیست. می فهمد که نباید لجابت کند، می فهمد که حرف پدرش یا همسر و یا به طور مثال بچه اش درست است، حرف درست را هر کسی بگوید انسان باید بپذیرد، امام جواد فرمود: یکی از علامت های مؤمن این است که نصیحت پذیر است و حرف خوب را می پذیرد. امام حسین پرسید: حرثه تو چه می کنی؟ تو که خودت آمدی قصه را تعریف کردی آیا مرا یاری می کنی؟ گفت: نه یا ابا عبدالله! من در کوفه کار دارم، زنو بچه دارم، گرفتارم. امام حسین را رها کرد و رفت (1). و به این توفیق که کنار امام بماند و به شهادت برسد دست نیافت.

عزیزان! داستان امام حسین داستان یک نصف روز و یک روز نیست، داستان سرزمین تفتیده ی عراق و داستان منطقه ی کربلا نیست، داستان کل تاریخ است. داستان کل سرزمین هاست. حادثه ای است که مرز نمی شناسد، زمان نمی شناسد، مکان نمی شناسد. این حادثه کوتاه بود اما پدروانه است. محدود بود اما گسترده است. چرا امام رضا می فرماید: همه ی ما کشتی نجاتیم؟ « كَلْنَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ ، أَمَّا سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ وَ أَسْرَعُ »؛ اما امام حسین کشتی نجات بزرگ تر و تندتری است. خود ائمه این مطلب را گفته اند؛ مگر امام هادی امام معصوم نیست؟ چرا وقتی مریض می شود چند نفر را می فرستد و می گوید: بروید به کربلا زیر قبه ی امام حسین برایم دعا کنید. گفتند: آقا، خود شما امام هستی، حجت خدایی، دعاکن. فرمود: نه، خدا حسابی روی حسین باز کرده که این استثنا و ویژه است. چرا از میان همه ی خاکها خاک کربلا؟ چرا

ص: 143

از میان همه ی محلها، محل اجابت دعا زیر قبه ی امام حسین باشد؟ چرا اصحاب و سرزمینش خاص است؟ چرا امام حسین این قدر ارزش پیدا کرده است؟

هست اندر صورت هر قصه ای ***خرده بینان را ز معنا حصه ای

خوشتر آن باشد که ستر دلبران***گفته آید در حدیث دیگران

مهم این است که کربلا را امروزی کنیم، و از کربلا برای امروزمان چیزی استخراج کنیم. همان گونه که از یک آیه ی قرآن می توان ده گونه برداشت کرد و ده گونه درس گرفت؛ چرا که قرآن هفتاد بطن دارد. کربلا نیز حادثه ای است که می توان از آن برداشت های مختلفی داشت و درس های گوناگونی گرفت، لذا من در هر جلسه بحثی را در این رابطه مطرح خواهم کرد و تحت عنوان پیام ها و نامه های امام حسین یک فراز را خدمت شما توضیح خواهم داد.

انگیزه ی امام حسین علیه السلام از آمدن به کربلا

اکنون با توجه به این مقدمه ای که عرض کردم دو سه مطلب را می گویم، اول این که: اگر از ما سؤال کنند انگیزه ی امام حسین از آمدن به کربلا چه بود؟ من دو انگیزه را برای شما می شمارم که کربلا و امام حسین را بشناسیم. امام حسین که در بین ما نیست، کربلا هم حادثه ای است که تمام شده و دیگر تکرار نمی شود. نفس حادثه تمام شده است. توجه کرده اید وقتی تصادفی اتفاق می افتد صد نفر آن را تحلیل می کنند، کربلا حادثه ای است که در یک روز پایان پذیرفته و نفس حادثه دیگر تکرار نمی شود؛ اما درس ها و برداشت هایی که از آن می توان داشت تکرارپذیر است. ما باید به نسل های آینده این موضوع را منتقل کنیم که ابراهیم چگونه چاقو روی گلوی اسماعیلش گذاشت که آن نبرید؟! خدا فرمان داد که چاقو نبرد. با ولایت الهی قدرت بریدن را از چاقو گرفت و به جای آن یک گوسفند ذبح کرد. حالا نیز هر کسی که به مکه می رود باید به یاد این حرکت مخلصانه قربانی کند، در حالی که امام حسین در روز عاشورا هفتاد و چند قربانی دارد، اصغر را داده، عباس را داده، علی اکبر و قاسم را داده، آیا نباید تجلیل شود؟ چطور

آن قربانی از شعائر الله است و این قربانی از شعائر نیست؟ خون مقدس امام حسین روی زمین کربلا ریخته؛ لذا در روایت می فرماید: ای کعبه! به خودت افتخار نکن، تو باید به کربلا افتخار کنی. می دانی چرا؟ چون اگر کربلا نبود، کعبه نمی ماند. یقیناً کعبه نمی ماند و آن را از بین می بردند، کما اینکه حمله نیز کردند. اگر کربلا نبود اسم آن باقی نمی ماند، «حجر» و «مقام» باقی نمی ماند. چرا در روز عرفه خداوند ابتدا به زوار قبر حسین نگاه می کند و سپس به حجاج در عرفات؟ چون عرفه آن جاست. چرا ابتدا به کربلا توجه می شود؟ چرا ارزش خاک کربلا از همه ی خاک های دنیا بالاتر می رود؟ امام صادق این خاک را در کیسه می کرد، در مقابلش می گذاشت، سرش را روی این خاک می گذاشت سجده می کرد و گریه می کرد. نه امام بعد از حادثه ی کربلا سجده هایشان روی خاک کربلا بوده؛ از امام سجاد تا حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف

اگر انگیزه ی امام حسین را بخواهید بدانید، من دو انگیزه را برای شما می شمارم؛ امام حسین نه برای ریاست آمد و نه برای حکومت کسی نیز نمی تواند بگوید که امام مجبور بود به کربلا بیاید. علم امام به شهادت نیز علت حادثه نیست، علم امام یک توانمندی است که نمی توان از آن استفاده ی شخصی کرد. امام می دانست چون ظرفیتش را داشت. نه این که چون می دانست این حادثه اتفاق افتاد. امام با اختیار و با شجاعت آمد. ما نمی خواهیم علم و اطلاع امام را انکار کنیم، میدانست، به یقین هم می دانست، شواهد فراوان نیز دارد، اما ظرفیتش را داشت. او امام و حجت خداست. به او گفته اند، اما دانستن او دلیل حادثه نیست. انگیزه ی امام یک انگیزه ی دینی است. من امروز همین مطلب را توضیح می دهم.

امام علیه السلام نامه ای به مردم بصره نوشت، شما نام مسلم ابن عقیل را زیاد شنیده اید، نائب خاص امام حسین است، اما امام حسین نماینده ی دیگری هم دارد که کمتر نامش برده می شود، و آن سلیمان ابارزین است. امام حسین او را به بصره فرستاد همان گونه که مسلم را به کوفه فرستاد. او نامه ای از امام حسین دریافت کرد نامه ای کوتاه، نامه را برای سران بصره آورد، نظام آن جا نظام قبیله ای بود، مثل الان نبود که به طور مثال مطلبی را

در رسانه ها اعلام می کنند و مردم مطلع می شوند، یا در روزنامه می نویسند و مردم مطلع می شوند. در آن زمان نظام قبیله ای بود، اگر رئیس قبیله امری را قبول می کرد مردم را هم با خودش می آورد و اگر قبول نمی کرد فایده نداشت، رئیس قبیله حرف اول و آخر را می زده، یکی از دلایلی که کوفیان با امام حسین همراهی نکردند تقصیر رؤسای قبایل و خواص آنها بود، اینها راه نیامدند و کوتاهی کردند؛ چون ابن زیاد آنها را خرید. نامه توسط نماینده ی امام حسین برای پنج نفر از سران بصره، رؤسای اخماس آورده شد. در آن نامه چیست؟ قبل از پرداختن به محتوای نامه، بگویم که تکلیف نماینده ی امام حسین چه شد؟ اگر کسی دین دار نباشد، هواپرست و بی دین باشد و تعهد نیز نداشته باشد به کلام امام معصوم نیز گوش نمی دهد. وقتی سلیمان ابارزین نامه ی امام حسین را به بصره آوردند، یکی از کسانی که نامه را دریافت کرد شخصی به نام منظر بن جارود است. او دست نماینده ی امام حسین را گرفت نزد ابن زیاد برد در آن زمان ابن زیاد هنوز در بصره بود و به کوفه نرفته بود دست او را در دست ابن زیاد گذاشت و گفت: جناب ابن زیاد! این نماینده ی امام حسین و این هم نامه اش. معلوم است که طعمه را جلوی دهان گرگ بگذاری چه می کند؟ ابن زیاد هم دستور داد در شهر بصره این نماینده ی امام حسین را به دار زدند، و به شهادت رساندند. همان گونه که مسلم بن عقیل در کوفه شهید شد، این نماینده ی امام حسین نیز در بصره به شهادت رسید، و متأسفانه سران بصره امام حسین را یاری نکردند؛ بعضی از آنها نیز تصمیم به آمدن گرفتند ولی متأسفانه دیر شده بود.

پیام های نامه ی امام حسین علیه السلام

1- احیا کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

به متن نامه ی امام حسین دقت کنید. امام حسین در این نامه سه مطلب را نوشته است که اگر از من و شما سؤال کنند هدف امام حسین چه بود؟ جواب آن ابتدای همین نامه است. امام حسین در این نامه چه نوشته؟ «أَلَا وَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ»: ای مردم دنیا، می دانید چرا من دست زن و بچه ام را گرفته ام و راه افتاده ام؟ 1- سنت پیغمبر مرده

است. سنت پیغمبری که 23 سال زحمت کشید و جامعه ی نبوی ساخت اما الآن آن جامعه، جامعه ی اموی شده است. پیغمبری که جامعه ی ارزشی ساخت و الآن آن جامعه، جامعه ی ضدارزشی است. پیغمبری که جامعه ی ولایتی ساخت، گفت «من کنت مولاه فهذا علي مولاه» (1)، و حالا جامعه ی ولایتی جامعه ی سلطنتی شده. این خیلی دردناک است! سنت پیغمبر چه بود؟ مگر در مسجد نگفت من از شما مزد نمی خواهم ولی مواظب اهل بیت من باشید؛ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (2) اما آنها چه کردند؟ فدک را از حضرت زهرا گرفتند و او را به شهادت رساندند. امیرالمؤمنین را در محراب شمشیر زدند و سه جنگ نیز با او داشتند. امام حسن را مسموم کردند و امام حسین هم که الآن چند هزار نفر دور او را محاصره کرده اند، این «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» است؟ این سنت پیغمبر است؟ این بحث اصلاً شخصی نیست. اگر کسی پرسد چرا امام حسین به پا خاست؟ پاسخ آن این است: «لَا وَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ»؛ مردم! به خدا سوگند سنت پیغمبر مرده است؛ پیغمبر گفت: ولایت، اما سلطنت شد. گفت: تقدس؛ اما تسامح و تساهل در اصول شد. پیغمبر فرمود دین؛ اما شده ضد دین. فرمود ارزش اما ضد ارزش شده. فرمود محبت اهل بیت، اما بغض و کینه شده، فرمود احترام به خانواده ام اما به شهادت اهل بیت مبدل گشت. این سنت از بین رفته و نمی شود نشست و تماشا کرد.

2- از بین بردن بدعت ها

«وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ»؛ ای مردم! در دین بدعت گذاشته شده. بدعت؛ یعنی من در آوردم. ببینید خلیفه ی دوم چقدر در دین بدعت گذاشت! خود سقیفه یک بدعت است. چقدر احکام و معارف را تغییر داد؟ نماز، زکات، احکام دین همه را به نوعی تغییر داد. اذان که حداقلی است که قبل از نماز می گوئیم اذان را کم و زیاد کردند، حی علی

ص: 147

1- الکافی، ج 1، ص 420.

2- شوری، 23

خیرالعمل حذف شود و چیز دیگری جایگزین آن شود. نماز تراویح، (نماز مستحبی) به جماعت خوانده شود و بسیاری از بدعت های دیگر. امام حسین فرمود دو کار کرده اند: 1- سنت پیغمبر مرده، 2- در دین بدعت گذاشته شده. این درد است، هر دردی درمانی دارد، آقا امام حسین درمان آن چیست؟ قبول کردیم که درد است؛ سنت پیغمبر مرده و بدعت هم گذاشته شده، اما در مانس چیست؟ فرمود در مانس یک کلمه است: «تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (1)؛ اگر دنبال من بیایید من نجاتتان می دهم، سخن مرا گوش کنید. اگر چند هزار نفر دنبال امام حسین آمده بودند، این گونه نمی شد. اگر خواص در کوفه ساکت ننشسته بودند این گونه نمی شد. اگر شریح قاضی ها آن گونه زبان به دندان نمی گرفتند و حرف می زدند این گونه نمی شد. فرمود دنبال من بیاید تا شما را هدایت کنم. اگر شما بخواهید شخصی را بشناسید از روی کلماتش می شناسید. شما می گوید حافظ شاعر است چون دیوان شعر دارد. امیرالمؤمنین عارف است، موحد است، ادیب است؛ چون نهج البلاغه از او باقی مانده است. امام سجاد رمز دعا را بیان کرد چون صحیفه ی سجادیه از او باقی مانده است. هر کسی را با اثرش می شناسیم، امروز نه امام سجاد بین ماست، نه امام حسین و نه بسیاری از گذشتگان، از کجا می توان شخصی را شناخت؟ از اثرش. آقا امام حسین به مردم بصره نامه نوشت و این نامه ی امام است که طبری هم در کتاب تاریخش آورده؛ می گوید هدف من این است: می خواهم جلوی بدعت ها را بگیرم و سنت پیغمبر را احیا کنم. پس به کربلا آمد تا جلوی سنت های مرده را بگیرد. برادران و خواهران! اگر می خواهید با امام حسین همراه شوید در دین بدعت نگذارید، سنت پیغمبر را احیا کنید. سنت پیغمبر چیست؟ آیا دوستی، سلام، محبت، دوست داشتن همسایه، احترام به پدر و مادر، دروغ نگفتن، راست گویی، سنت پیغمبر نیست؟ شما اگر می خواهید امام حسین را تجلیل کنی سنت پیغمبر را زنده کن. خود امام فرمود: سنت مرده و من می خواهم آن را زنده کنم. حال شما ببینید سنت پیغمبر چیست؟ نماز شب پیغمبر، نماز اول وقت پیغمبر، دعای پیغمبر، گریه ی پیغمبر،

ص: 148

دوستی و محبت پیغمبر به همسر و به فرزندان و همسایه ها، کمک او به مردم، به این ها عمل کن؛ اگر چنین کردی شما در راستای سنت پیغمبر حرکت کردی، حسینی هستی. اما اگر اینها را زیر پا بگذاری در راستای کسانی حرکت کرده ای که امام حسین می گوید سنت را از بین برده اند.

خدایا! توفیق عمل به وظیفه به همه ی ما عنایت بفرما.

ص: 149

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ هَانِئًا وَسَعِيدًا قُدِّمًا عَلَى بَكْتِيكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَ قَدْ فَهَمْتُ كَذَلِّ الَّذِي افْتَصَّصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ وَ مَقَّالِهِ جُلُكُمُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالْهُدَى وَأَنَا بَاعِثٌ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسَلِّمٌ بِنِ عَقِيلِ فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ بِأَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلِكِكُمْ وَ ذَوِي الْحِجَى وَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدَّمْتُمْ بِهِ رُسُلُكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ فَاتِي أَقْدَمُ إِلَيْكُمْ وَ شَيْكَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِمُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسُهُ عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ وَالسَّلَامُ (1).

دومین روز محرم و دومین روز این جلسه ی نورانی است، که به نام و یاد حضرت ابا عبدالله الحسین علیه افضل التحية والثناء تشکیل شده است. قبلاً وعده کردم که در این ایام درباره ی نامه های امام حسین و مطالبی که امام حسین به افراد مختلف نوشته صحبت کنم، درباره ی نامه به مردم بصره مطالبی را عرض کردم، اکنون درباره ی نامه ای که امام حسین به و دم کوفه نوشته صحبت می کنم. شما می دانید پس از آن که دعوت های زیادی از امام حسین به عمل آمد، آن حضرت مسلم بن عقیل را با نامه ای به

وفه فرستادند، امام حسین در این نامه چهار مطلب را بیان کرد که در این بخش به آن چهار مطلب می پردازیم. این قدر که برای ما روضه ی مسلم را می خوانند و می گویند او به کوفه رفت و در آنجا چنان اتفاقی افتاد، برای چه بود و مسلم بن عقیل چه چیزی برای مردم کوفه برده بود؟ همچنین پیام امام حسین علیه السلام برای مردم کوفه چه بود؟ شما می دانید در زمان بنی امیه، معاویه و حاکمان زمان برای اینکه به دین لطمه بزنند چهار کار مهم انجام دادند: 1- امامت ستیزی و ولایت ستیزی؛ اول سعی کردند امام و حجت خدا را کنار بزنند، که این جریان از سقیفه شروع شد و در پی آن حق امیرالمؤمنین غصب شد. بعد هم صلح با امام حسن و کنار زدن ایشان، و سپس جریان کربلا اتفاق افتاد. قریب پنجاه سال از رحلت پیغمبر نگذشته بود که مردم این گونه با ولایت و امامت در افتادند و با آن ستیز کردند. امیرالمؤمنین می فرماید: وقتی این آیه نازل شد: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ (مردم! شما فکر می کنید همین که گفتید ایمان آوردیم کافی است؟ فکر می کنید شما امتحان نمی شوید؟) من پیش پیغمبر خدا رفتم، گفتم: یا رسول الله! این که در قرآن می گوید مردم آزمایش می شوند، یعنی چه؟ «وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، پیغمبر خدا فرمود: علی جان! بعد از رحلت من مردم در آزمایش های سختی قرار می گیرند و خیلی ها مردود می شوند، بسیاری خوب امتحان پس نمی دهند. این کلام امیرالمؤمنین است که می گوید پیغمبر به من فرمود: «السُّحْتُ بِاللَّهِ دِيَّةٌ»؛ اسم رشوه را هدیه می گذارند، «وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»؛ اسم ربا را بیع و معامله می گذارند، علی جان! «سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ»؛ مال حرام در زندگی آنها وارد می شود و آنان بعد از من به تو و خاندان و عترت تو ظلم ها می کنند. (1) امیرالمؤمنین فرمود: از روزی که پیغمبر از دنیا رفت من مظلوم بودم تا روزی که به شهادت می رسم. آری! او مظلوم بود، و حق او غصب شد.

یکی از کارهایی که در آن زمان صورت گرفت مبارزه با ولایت و امامت بود. توجه کنید در نامه ای که امام حسین علیه السلام برای مردم کوفه نوشت چهار مطلب مطرح شده است:

ص: 151

اشاره

اولین مطلب امام شناسی است، امام نوشت: « مِنْ الْحُسَيْنِ بِنِي عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ... فَلَعَمْرِي مَا إِلَّا مِمَّا إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ »؛ مردم کوفه! اگر می خواهید با من بیعت کنید بدانید حرف اول من این است که باید امام شناس شوید، برای دنیا و مال دنیا به دنبال من نیایید « إِلَّا مِمَّا إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ »؛ امام کسی است که براساس قرآن در جامعه حکم می کند و تصمیم می گیرد. می دانید که امامت اساس دین ماست « بِنَا فَتَّحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ وَبِنَا يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ »⁽¹⁾، امیر مؤمنان فرمود: خدا را از طریق ما بشناسید و خدا را از طریق ما عبادت کنید. ما شیعیان معتقدیم اگر فقط دو نفر روی زمین باشند یکی از آنها امام و حجت خداست. ما شیعیان معتقدیم درست است گرچه وقتی پیغمبر از دنیا رفت وحی تمام شد، اما امام معصوم همیشه در جامعه است و با خدا و فرشتگان ارتباط خاص دارد، علم غیب دارد، ولایت تکوینی دارد، عصمت دارد، محدثه است؛ یعنی با ملائکه صحبت می کند. امام دین را تفسیر می کند و مبانی را تبیین می نماید. اما آنها کاری که کردند این بود که امامت و ولایت را از جامعه قیچی کردند و بردند.

محمد بن اشعث

محمد بن اشعث، انسان بسیار پلیدی است او همان کسی است که مسلم ابن عقیل را در کوفه دستگیر کرد. او همان کسی است که خواهرش امام حسن مجتبی را به شهادت رساند. اینها بچه های اشعث بن غیث هستند که هم پدرشان انسان بدی بود و هم بچه های او. اینها در زمان حضرت علی خانواده ای پراسیب بودند. محمد بن اشعث در روز عاشورا مقابل امام حسین آمد و گفت: حسین! تو چه ارتباطی با پیغمبر داری؟ مسیر تو از پیغمبر جداست، تو نوه ی پیغمبر هستی اما راه پیغمبر را نرفتی. به عبارت دیگر

ص: 152

می خواست بگوید - العیاذ بالله - مسلمان نیستی. بعد گفت: حسین! این کارهایی که تو می کنی آتش جهنم را به دنبال دارد. داشت امام حسین را نصیحت می کرد، و قرابت امام حسین را با پیغمبر انکار می نمود. قلب امام شکست، دستهایش را بالا آورد و فرمود: خدایا، حرمت و مقام ما را به او نشان بده تا بفهمد که ما چقدر نزد تو مقام داریم، چقدر نزد تو ارزش داریم. می گویند محمد بن اشعث در همان صبح عاشورا برای قضای حاجت به جایی رفت، عقرب پایش را گزید و او نتوانست تا آخر روز عاشورا بجنگد و در اثر آن پایش عفونت کرد و در آخر هم با همین درد به درک واصل شد و از دنیا رفت. البته برخی ها اینها را دیدند که صبح عاشورا چگونه معجزه از امام آشکار شد، و چگونه امام عظمت و ابهتش را نشان داد، ولی متأسفانه کور بودند و ایمان نیاوردند.

عبدالله حوزه

در صبح عاشورا عبدالله حوزه به کنار خیمه های امام حسین آمد - امام حسین در پشت خیمه ها گودال کننده بود و در آن آتش ریخته بود، برای اینکه دشمن نتواند از پشت حمله کند- گفت: حسین! قبل از اینکه ما تو را به آتش ناب بفرستیم؛ یعنی به آتش جهنم - تعبیر این شخص بی دین را عرض میکنم- خودت برای خودت در این دنیا آتش درست کردی؟ صبر کن، چرا عجله کردی؟ امام فرمود: نامت چیست؟ گفت: عبدالله حوزه امام فرمود: «اللَّهُمَّ حُرْتُ إِلَى النَّارِ فَأُضْطَرِّبْتُ بِهِ فَرَسَهُ فِي جَدْوَلٍ فَوْقَ»؛ خدایا در همین دنیا حرارت آتش را به او بچشان که بفهمد چه کسی به جهنم می رود. اسبش رم کرد و او را در همان گودال آتش انداخت. (1) تاریخ نقل کرده یکی از کسانی که صبح عاشورا به درک واصل شد، عبدالله حوزه است. اما عجیب است که بعضی ها خیلی چیزها را می بینند و خیلی مسائل را شاهدند اما عبرت و درس نمی گیرند و فرصت یاب نیستند. به آیه 56 سوره زمر دقت کنید، قرآن می گوید: وقتی برخی به صحرای محشر وارد می شوند «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» (2) - « مَا مَعَنَا جُنُبٌ

ص: 153

1- الارشاد، ج 2، ص 102؛ اعلام الوری، ص 243

2- زمر، 56

الله؛ جنب الله یعنی چه؟ می گویند ما درباره ی جنب الله کوتاهی کردیم امیرالمؤمنین فرمود: «أَنَا الْهَادِي وَأَنَا الْمُهْتَدِي... وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» (1) فرمود جنب الله من هستم که خدا در این آیه می فرماید: وقتی بعضی ها به صحرای محشر یا عالم برزخ می آیند، می گویند ما درباره ی جنب الله کوتاهی کردیم. امام حجت خداست. انسان اول باید ولایت و امامتش را درست کند، این کاری بود که معاویه کرد؟

عبدالله بن هانی

معاویه چه کرد؟ شخصی به نام عبدالله بن هانی، نزد حجاج آمد، حجاج بن یوسف ثقفی، آن خبیث، آن انسان پلیدی که عمر بن عبدالعزیز می گوید اگر همه ی انسان های خبیث دنیا را جمع کنند و آنها را در یک طرف بگذارند و ما هم حجاج را طرف دیگر بگذاریم، او آن قدر خبیث است که بر همه ی خبیث های دنیا غالب می شود؛ یعنی آن کفه ی ترازو سنگین تر می شود. این آدم پست و بی دین قاتل کمیل است، قاتل قنبر است، قاتل سعید بن جبیر است. عبدالله بن هانی از قبیله ای است که ضد علی بودند. معاویه در شام روی آنها کار کرده بود، او را نزد حجاج آوردند، گفت: حجاج! ما قبیله ای هستیم که چند ویژگی داریم. حجاج گفت: خصوصیات شما چیست؟ گفت: اولین خصوصیت ما این است که در صفین همه ی مردان و جوانان ما در سپاه معاویه با علی جنگیدند. حجاج گفت: «وَاللَّهُ هَذِهِ مَنْقَبَةٌ»؛ به خدا این منقبت بزرگی است. دوم اینکه زنان ما نذر کرده بودند-آنهايي که وضعشان خوب بود-اگر حسین بن علی به شهادت

ص: 154

1- قَالِ أَمِيرُ أَدَا الْهَادِي وَأَنَا الْمُهْتَدِي وَأَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَرَوْحُ الْأَرَامِلِ وَأَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَمَأْمُنُ كُلِّ خَائِفٍ وَأَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَأَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَأَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَلسَانُهُ الصَّادِقُ وَيَدُهُ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَأَنَا بَابُ حِطَّةٍ مَنْ عَرَفَنِي وَعَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لِأَنِّي وَصِيٌّ نَبِيٌّ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ لَا يُنْكِرُ هَذَا إِلَّا رَادُّ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ (بحار الانوار، ج 4، ص 8: الاختصاص، ص 248؛ معاني الأخبار، ص 17).

رسید هر کدام ده شتر به شکرانه اش قربانی کنند. سوم این که وقتی معاویه بخشنامه کرد که امیرالمؤمنین را سب کنید، امیرالمؤمنین را بدگویی کنید و به او ناسزا بگویید، مردان و زنان قبیله ی ما حسنین و حضرت زهرا را هم به آن ضمیمه کردند، ما چنین خانواده ای هستیم. این مطلب را ابن ابی الحدید نقل می کند، ببینید چگونه کار کرده بودند. این گونه امام زدایی کرده بودند این گونه امام ستیزی کرده بودند؛ لذا امام حسین در روز عاشورا مکرر می فرمود: «لِمَ تُقَاتِلُونِي؟» آخر چرا با من می جنگید؟ آیا سنت پیغمبر را زیر پا گذاشته ام؟ آیا دین را تغییر داده ام؟ آیا می دانید جایگاه من نسبت به پیغمبر کجاست؟ در نامه ای که امام حسین برای مردم کوفه نوشت چهار مطلب عنوان کرد اولین آن این است: امام کسی است که در جامعه براساس قرآن حکم می کند؛ «فَلَعَمْرِي، مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ». باید امام را بشناسیم، ولایت ما باید قوی باشد. امام باقر فرمود: «لَا تُتَالُ وَلَا يُتَنَّا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»⁽¹⁾ ولایت، عمل و تقوی می خواهد. امام صادق فرمود: «أُمَّتُنَا شِيعَتُنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ» شیعه های ما را سه جا امتحان کنید 1- «عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا»، یکی نماز اول وقت، ببینید چقدر به نماز اهمیت می دهند. 2- «وَعِنْدَ أَسْرَارِهِمْ، كَيْفَ حِفْظِهِمْ لَهَا مِنْ عَدُوِّنَا»؛ یکی در رازداری آنها نزد دشمن 3- «وَأِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَسَاتِهِمْ لِأَخْوَانِهِمْ فِيهَا»⁽²⁾، مواسات و برادری آنها و کمک کردن به دیگران. امام شناسی با حرف نمی شود، امام شناسی با بیان نمی شود بلکه با عمل ثابت می شود، امیرالمؤمنین فرمود: من از دنیای شما به حداقل آن اکتفا کردم، شما هم نمی توانید که مثل من زندگی کنید از شما هم نمی خواهم مثل من زندگی کنید «وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ»⁽³⁾، اما مرا با تقوا و کوشش یاری کنید. امام حسین به مردم کوفه نوشت: مردم! من حسین برای شما چهار حرف دارم اول این که بروید امامتان را بشناسید، برای دنیا دنبال من نیاید. چرا عبیدالله حر جوفی

ص: 155

-
- 1- الأمالی للصدوق، ص 625؛ اعتقادات الامامیه و تصحیح الاعتقاد، ج 1، ص 113.
 - 2- وسائل الشیعه، ج 4، ص 112؛ بحار الانوار، ج 71، ص 391؛ اعلام الدین، ص 130
 - 3- نهج البلاغه، خطبه 45.

دنبال امام حسین نیامد؟ تاریخ نقل می کند امام حسین آمد جلو خیمه ی عبیدالله حر جوفی و گفت: عبید الله! «إِنَّ لَكَ ذُنُوبًا كَثِيرَةً»؛ تو گناهان زیادی داری، سابقه ی خوبی نداری، در صفین با پدرم علی جنگیدی، اما اکنون بیا به من پیوند، اگر به دنبال من بیایی نجات پیدا می کنی، و گذشته ات را جبران می کنی. اما چقدر بعضی ها کم توفیق اند! پیامبر فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، إِلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»⁽¹⁾، جوان های عزیز، گاهی در زندگی انسان بادهای رحمتی می وزد، لطف های خاصی شامل انسان می شود؛ گاهی می بینید انسان بی اختیار قبل از اذان صبح بیدار می شود، خدا دوست داشته، کاری کرده که بیدار شوی. روایت داریم قبل از اذان صبح فرشته ها مؤمن را صدا می زنند، منتها بعضی ها این صداها را نمی شنوند و اصلاً بر نمی خیزند، بعضی می شنوند و بیدار می شوند اما دوباره می خوابند، اگر انسان به این نفحات، به این لطف ها و این توفیقات جواب بدهد! گاهی انسان موعظه ای و یا آیه ای می شنود، عوض می شود، تغییر می کند. چقدر عبید الله حر جوفی کم توفیق است که امام حسین آمد جلوی خیمه اش و او را دعوت کرد اما او گفت: یا ابا عبدالله! من شمشیری و اسبی دارم، اینها را به شما می دهم اما خودم نمی آیم. امام فرمود: «لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ وَ لَا فِي فَرَسِكَ»⁽²⁾؛ ما شمشیر و اسب نمی خواهیم ما انسان می خواهیم، ما مجاهد می خواهیم، ما از جان گذشته می خواهیم؛ اما او امام حسین را یاری نکرد. عبیدالله حر جوفی بعد از شهادت امام حسین به کربلا آمد، نگاهی به کشته ها و بدن ها کرد، ظاهراً هنوز دفن نشده بودند، گفت:

ف-ي-ا لك ح-س-رّة م-ا دم-ت حياً***تَرَدَّدَ بَيْنَ حَلْقِي وَ التَّرَاقِي⁽³⁾

ای عبیدالله حر جوفی! تا زنده ای تأسف بخور که حسین را یاری نکردی و ماندی. اما کسی هم پیدا می شود مثل زهیر، یک کسی مثل حر بن یزید ریاحی، چگونه توفیق

ص: 156

1- بحار الانوار، ج 68، ص 221.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 315؛ الأمالی للصدوق، ص 154

3- بحار الانوار، ج 45، ص 354.

شهادت و حضور در کنار امام حسین را پیدا می کنند! امام حسین در این نامه ای که به مردم کوفه نوشت می فرماید: چهار چیز را بدانید. اول: امام شناس شوید، بدانید امام کسی است که براساس قرآن و کتاب خدا حکم می کند.

2. دین شناسی

دوم: «الدَّائِنِ بَيْنَ الْحَقِّ»؛ مردم، بروید دین شناس شوید، بدانید امام کسی است که می خواهد دین را برپا کند، امام می خواهد جلوی دین ستیزی را بگیرد، می خواهد دین مردم حفظ شود. این هم هدف دوم امام حسین؛ اما متأسفانه خود امام حسین خطاب به آن مردم فرمود: «النَّاسَ عَيْبِدَ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعِقَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دُرَّةٌ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»⁽¹⁾، بعضی از مردم دین لقلقه زبانشان است فقط حرف می زنند، اما به مقام عمل که می رسند، بنده ی دنیا و بنده ی هوی و هوس و مال هستند، بنده ی آخرت و خدا نیستند. حفظ دین در رأس همه ی امور است، وقتی برای امام صادق مصیبتی پیش می آمد، مثلاً بچه ای مریض می شد، یا پولی گم می شد و یا حادثه ای پیش می آمد عرضه می داشت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي»⁽²⁾؛ خدا را شکر که مصیبت در دینم پیش نیامد. بینی و بین الله اگر یک روز ما برای نماز صبح خواب بمانیم، بیشتر ناراحت می شویم یا هزار تومان پول گم کنیم؟ کدام یک بیشتر روی ما تأثیر می گذارد؟ اگر معدل فرزندان دو نمره پایین آمد ناراحت می شویم یا اگر فرزند ما دروغ گفت و یا به نمازش اهمیت نداد؟ پیغمبر خدا فرمود: «وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ»⁽³⁾؛ وای بر آن پدرهایی که در دوره ی آخرالزمان به دین

ص: 157

1- بحار الانوار، ج 44، ص 382؛ تحف العقول، ص 245

2- الکافی، ج 44، ص 262؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 247؛ بحار الانوار، ج 79، ص 133

3- رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ آبَائِهِمْ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُعَلِّمُونَهُمْ شَيْئاً مِنَ الْفَرَائِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعْرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا، فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ، وَهُمْ مِنِّي بُرَاءٌ (جامع الاخبار، ص 106، الحکم الزاهره با ترجمه انصاری، ص 445)

فرزندانشان اهمیت نمی دهند؛ به دنیایشان اهمیت می دهند؛ لباس عروسی اش، لباس عیدش، کفشش، کتابش، درسش، معدلش... باید هم اهمیت داده شود، دنیای ما منافاتی با دین ندارد. به قول ملای رومی که خیلی قشنگ می گوید: اگر آب داخل کشتی برود خطر دارد، چون کشتی فرو می رود، اما آبی که زیر کشتی است اگر نباشد بد است، چون کشتی حرکت نمی کند. می گوید دنیا مثل آب زیر کشتی است، اگر دنیا مثل آب زیر کشتی بود و دین هم مثل کشتی و آن آب این کشتی را حرکت داد این خوب است، پیامبر فرمود: «الْدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْأَخْرَى» (1) اما اگر این آب بلند شد آمد داخل کشتی، هم کشتی را فرو می برد و هم اهلش را می برد. چقدر زیبا تشبیه کرده!

چیست دنیا از خدا غافل شدن***نی قماش و نقره و میزان و زن

آب در کشتی هلاک کشتی است***آب اندر زیر کشتی پستی است

آبی که زیر کشتی است نگهبان کشتی است، عامل حرکت کشتی است. امیرمؤمنان فرمود: «إِنْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَاكَ أَهْلَكَتَ وَدِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْأَخْرَى مِنَ الْخَاسِرِينَ» (2) اگر دینت را تابع دنیایت قرار دادی، هم دین و دنیای خود را از بین بردی و در آخرت جزء خاسرین هستی، «إِنْ جَعَلْتَ دُنْيَاكَ تَبَعًا لِدِينِكَ»؛ و اگر دنیا را تابع دینت کردی، «أَحْرَزْتَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْأَخْرَى مِنَ الْفَائِزِينَ» (3)؛ در این صورت رستگاری. اگر آب پشت کشتی افتاد کمک است، دنیا زمینه ساز است. امیرالمؤمنین دید کسی دارد به دنیا بد می گوید، فرمود: چرا به دنیا بد می گویی؟ دنیا محل اولیای خداست، در همین دنیا اهل بیت آمدند، در همین دنیا انبیا آمدند. دومین مطلبی که وجود مقدس اباعبدالله در نامه اش به مردم کوفه نوشت این است که مردم!

ص: 158

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 183؛ عوالی الیالی، ج 1، ص 267.

2- غررالحکم، ح 2220

3- غررالحکم، ح 1391

دین را حفظ کنید « الدَّائِنُ بَيْنَ الْحَقِّ »؛ امام کسی است که دین مردم را حفظ کند، به دین مردم اهمیت بدهد و در واقع آن را اعتلا ببخشد.

3. عدالت خواهی

مطلب سوم: « الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ » مردم! دنبال عدالت باشید؛ امام می آید که در جامعه عدالت را پیاده کند. معاویه و آل مروان در جامعه تبعیض و فاصله ی طبقاتی را رواج دادند. برای عده ای فقر ایجاد کردند و به تعبیر امیرالمؤمنین که می فرماید: خلیفه ی

4. رضای خداوند

مطلب چهارم: « الْقَائِمُ الْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ »⁽¹⁾؛ امام برای خدا حرف می زند، من همه چیز را برای خدا می خواهم. لذا در روز عاشورا با وجودی که این همه مصیبت دید وقتی سر بر تراب گذاشت فرمود: « الهی رِضًا بِرِضَائِكَ وَصَبْرًا بِبِلَائِكَ، تَسْلِيمًا لِامْرِكِ » و زینب نیز وقتی به گودی قتلگاه آمد فرمود: « اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ يَا هَذَا الْقَلِيلِ الْقُرْبَانَ »، لذا یاران و اصحاب وقتی که می جنگیدند همواره می گفتند: خدا. شما هیچ وقت از زینب و امام حسین - العیاذ بالله - یک چهره ی مصیبت زده نسازید، مصیبت دیدند اما مصیبت زده نشدند. با همه ی مصیبت هایی که زینب دید، وقتی وارد مجلس ابن زیاد شد گفت: « مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيعًا ⁽²⁾ »؛ پسر زیاد! هر آنچه که اتفاق افتاد زیبا بود. امام

ص: 159

1- بحار الانوار، ج 44، ص 334؛ الارشاد، ج 2، ص 39؛ مثير الاحزان، ص 26.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 115؛ اللهوف، ص 160؛ مثير الاحزان، ص 98

حسین در حالی که طفل شش ماهه اش را روی دستش گرفته بود صدا زد: «الهی هَوِّنْ لِي الامرِ لِأَنَّهُ بَعِينِك؛ خدایا! این مصیبت بر من آسان است چون در حضور تو و در مقابل توست.

چهار کار عمده در زمان معاویه انجام شده بود؛ 1- امام ستیزی و ولایت ستیزی، 2- دین ستیزی، 3- عدالت ستیزی و 4- تقدس زدایی. با امامت درافتادند، با دین درافتادند، با عدالت درافتادند و با مقدسات هم درافتادند، امام حسین در نامه ای که به مردم کوفه نوشت روی این چهار مورد دست گذاشت و فرمود: بدانید اگر من بیایم مقابل این چهار انحراف می ایستم؛ در جامعه امامت حاکم می شود، در جامعه دین اصل است، در جامعه عدالت پیاده می شود و مقدسات و آنچه که با ذات اقدس الهی به عنوان تقدس انتساب دارد باید حفظ شود. چهار آفت و چهار راه حل، رساله و نامه ی امام حسین است که مسلم ابن عقیل برای مردم کوفه آورد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 160

أَمَّا بَعْدُ ، فَانَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ أَنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَاةِ ، فَخَيْرُ الْإِيمَانِ أَمَانُ اللَّهِ ، وَلَنْ يُؤْمِنَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يُخَفِهِ فِي الدُّنْيَا ، فَسَأَلَ اللَّهَ مَخَافَهُ فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَإِنْ كُنْتُ نَوَيْتُ بِالْكِتَابِ صَلَى وَبَرَى ، فَجَزَيْتَ خَيْراً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (1)

بحث ما در این مجلس و محفل نورانی در رابطه با نامه های امام حسین بود، مطالبی که امام حسین به گروه های مختلف و به افراد مختلف نوشته است و ما آن را بهانه ای قرار می دهیم برای بحث های اخلاقی و قرآنی، که هم بحث قرآنی و روایتی داشته باشیم و هم این که در پرتو این نامه ها با اهداف امام حسین آشنا بشویم و آن حضرت را بیشتر بشناسیم. هم اکنون درباره ی نامه ی کوتاهی که امام حسین در پاسخ به فرماندار مکه نوشته، توضیحی می دهیم و مطالبی را به عرض می رسانم. شما می دانید وقتی امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مکه بیرون بیاید، به دلیل اینکه در مکه می خواستند ایشان را ترور کنند و به شهادت برسانند، بعضی از دوستان و فامیل ها و آشناهای امام حسین

در مکه بودند، یکی از اینها عبدالله بن جعفر است، عبدالله بن جعفر داماد حضرت امیر علیه السلام است، یعنی همسر حضرت زینب علیها السلام است. ایشان انسان بسیار متدینی است، در سال اول هجری به دنیا آمد؛ یعنی روزی که پیغمبر خدا از دنیا رفت او ده ساله بود. و وقتی پدرش جعفر طیار در جنگ موته شهید شد یک بچه ی هفت - هشت ساله بود. خودش می گوید که پیغمبر خدا به خانه ما آمد، به مادرم تسلیت گفت و مرا روی زانویش نشانید. دست روی سرم کشید، و او تا وقتی پیر شد این برخورد پیغمبر را فراموش نکرد. این عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب و داماد امیرالمؤمنین است. او بسیار انسان سخاوتمندی بوده، داستانی دارد که بد نیست عرض کنم. می گویند زمانی پیغمبر خدا رد می شد دید او در حال گل بازی است، در آن زمان او بچه ی چهار - پنج ساله ای بود. داشت باگل مجسمه درست می کرد، پیغمبر گرامی اسلام به او رسید و فرمود: عبدالله چه کار می کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله! با گل، بازی می کنم. - به اقتضای سن بچه این است - بعد این هایی را که می سازم به بچه های دیگر می فروشم و با پولش برای خودم چیزی می خرم. پیغمبر فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُ فِي صَفْقَةِ يَمِينِهِ» (1)؛ ان شاء الله هر معامله ای که می کنی با برکت شود و ضرر نکنی! می گویند با این دعای پیغمبر آنقدر قدرت پیدا کرده بود که در هیچ معامله ای تا آخر عمر ضرر نکرد. هر معامله ای می کرد پر سود بود چون پیغمبر برایش دعا کرده بود، لذا خیلی زود پولدار شد و وضع مالی خیلی خوبی داشت؛ باغ و ملک داشت، خیلی هم به فقرا کمک می کرد حتی بعضی از اطرافیانش می گفتند این ریخت و پاش ها درست نیست، چرا این قدر کمک می کنی؟ او را مذمت می کردند. خیلی هم به اهل بیت امام حسن و امام حسین ارادت داشت. زمانی همین عبدالله بن جعفر پیش معاویه آمد، معاویه به او گفت: تو پسر جعفر طیار، شهید موته، تو سید و سرور بنی هاشم هستی. گفت معاویه درست صحبت کن، من پسر جعفر طیار هستم ولی سید و بزرگ بنی هاشم امام حسن و امام حسین هستند، من هم

ص: 162

ارادتمند آنها هستم (1). آن قدر برای امام حسن و امام حسین احترام قایل بود که وقتی معاویه مروان را برای خواستگاری دختر حضرت زینب علیها السلام با فرستاد - زمان امام حسن بود، قبل از قضیه ی کربلا، بعد از صلح با امام حسن - وقتی مروان آمد به عبدالله بن جعفر گفت معاویه مرا فرستاده تا از دختر شما برای پسرش یزید خواستگاری کنم، گفت: «إِنَّ أَمْرَ نِسَائِنَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (2)؛ اختیار دختران ما با امام حسن است، با این که عبدالله بن جعفر پدر اوست گفت بروید ببینید آقا امام حسن چه می گوید؟ امام حسن هم موافقت نکرد و اجازه نداد این ازدواج صورت بگیرد. مخالفت کرد و بلافاصله دختر خواهرش حضرت زینب را به پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر شوهر داد، تا دیگر معاویه این حرف را نزنند و قضیه را دنبال نکند. فرمود من نمی گذارم این دختر وارد خاندان معاویه و بنی امیه شود. می خواهم عظمت این شخصیت؛ یعنی عبدالله بن جعفر را بیان کنم؛ انسانی بود که ارتباطش با اهل بیت و ارادتش با اهل بیت قوی بود. روزی که امام حسین تصمیم گرفت از مکه بیرون بیاید، ایشان پیش فرماندار مکه رفت و یک امان نامه گرفت، امان نامه در آن زمان معروف بود، مثل چک های ضمانتی امروز است یعنی کسی که ضمانت می کند بعد باید بیاید حرف بزند و دفاع کند. یک امان نامه از فرماندار مکه گرفت، و به امام حسین داد و گفت آقا! این امان نامه، اگر می ترسی فرماندار مکه به شما امان نامه می دهد، شما را حفظ می کند و نمی گذارد برای شما خطری پیش بیاید. این نامه ای که می خواهم درباره ی آن بحث کنم در جواب این امان نامه است. امام حسین از عبدالله بن جعفر تشکر کرد چون نیت او خیر بود.

پیام های نامه

1. امان دهنده خداست

در جواب نوشت: «وَقَدْ دَعَوْتُ أَلِيَّ الْأَمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَةِ، فَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ»، آن

ص: 163

1- شاگردان مکتب ائمه، ج 2، ص 397

2- بحار الانوار، ج 44، ص 119

کسی که باید امان بدهد خداست، نه فرماندار مکه. امنیت، آرامش، امان و پناه با خداست.

2. خوف از خدا نه از غیر خدا

نوشت: « وَلَنْ يُؤْمِنَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يُخَفِهِ فِي الدُّنْيَا »، جناب فرماندار! بدان آن کسی که به خدا ایمان ندارد و از خدا نمی ترسد، دنبال بنده ی خدا می دود که از این و آن امان نامه بگیرد. من چون از خدا می ترسم و از خدا خائفم و به خدا ایمان دارم از هیچ کس امان نامه نمی خواهم، « فَسَأَلَ اللَّهُ مَخَافَةَ فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »⁽¹⁾؛ و در پایان نوشت: من مخافت دنیا را می خواهم تا موجب شود در روز قیامت در امان باشم. و از مکه خارج شد. این نامه ی امام حسین است که میخواهم اندکی درباره ی آن بحث کنم. فرمود کسی که در این عالم از خدا بترسد، در قیامت امان دارد، و کسی که در این دنیا از خدا بترسد، در قیامت اضطراب و وحشت دارد. حدیث قدسی داریم که خدا می فرماید: «(وَعِزَّتِي وَجَلَالِي)»؛ به عزت و جلالم قسم «لَا أَجْمَعُ أَبَدًا لِعِبْدِي آمِنِينَ وَلَا أَجْمَعُ عَلَيْهِ أَبَدًا خَوْفِينَ»⁽²⁾؛ من برای بنده ی خودم دو ترس در یک جا قرار نمی دهم. دو امنیت هم در یک جا قرار نمی دهم، این حدیث یعنی چه؟

می فرماید اگر بنده ی من در این دنیا از خدا حساب ببرد در قیامت نمی گذارم بترسد، در آن جا به او امنیت می دهم. ممکن نیست در اینجا ترس، در آنجا هم ترس! فرمود دو ترس را برای یک بنده جمع نمی کنم. اگر در این جا ترسید در آنجا آرام است. بعد فرمود دو آرامش را هم برای یکی جمع نمی کنم؛ اگر این جا امنیت احساس کرد، در آنجا چنین نیست. امنیت یعنی چه؟ امنیت از اینکه گناه کرد و نترسید! دروغ گفت، معصیت کرد، خلاف کرد و گفت: آقا چه کسی قیامت را دیده؟ چه کسی آنجا رفته؟ و دائم منکر شد و

ص: 164

1- تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 388؛ مع الרכب الحسینی من المدینة الی المدینة، ج 2، ص 204 و ج 3، ص 30

2- بحار الانوار، ج 15، ص 398

اینجا خودش را آزاد احساس کرد و از خدا نترسید در قیامت دیگر به او آزادی نمی‌دهم، آنجا باید بترسد. آن که اینجا خائف است در آن جا در امان است و آن که اینجا خائف نیست در آن جا می‌ترسد. ترس از خدا یعنی ترس از قیامت. عرض کردم، خدا که ترس ندارد منظور این است که عظمت و ابهت برای خدا قائل شدن وسیله‌ی این است که انسان در روز قیامت که همه می‌ترسند-یکی از اسم‌های قیامت یوم الفزع الأكبر یعنی روز ترس بزرگ - در آرامش باشد. امام حسین امان‌نامه را نپذیرفت و برگرداند و فرمود کسی که به خدا ایمان دارد از بنده‌ی خدا نمی‌ترسد. ببینید در روز عاشورا اصحاب و یاران چه کردند و چه حوادثی را آفریدند؟ چون از خدا نمی‌ترسیدند.

خدا نترسی عمر سعد، عامل جنایت

شخصی می‌گوید نزد عمر بن سعد رفتم، گفتم جناب عمر سعد! تو می‌دانی که آب فرات هم زیاد است و هم آزاد. -آب شخصی نبود تا از آن منع کنند، آب عمومی بود، الان هم کسانی که به کربلا مشرف شده اند دیده‌اند که این آب موج می‌زند و آزاد است-گفت آب فرات آزاد است، حتی کلاب، خنازیر، حیوانات می‌آیند و از آن می‌نوشند، تو به چه دلیل این آب را به روی بچه‌های امام حسین بسته‌ای؟ امام حسین با شما جنگ دارد، چرا بچه‌ی شش ماهه، طفل سه ساله و چهار ساله، را تشنه گذاشته‌اید؟! عمر سعد نگاهی کرد و گفت: من هم می‌دانم آزار اهل بیت جایز نیست، این‌ها اهل بیت پیغمبرند و خدا هم در قرآن سفارش آنها را کرده، اما می‌دانی چرا آب را بسته‌ام؟ من روی قتل حسین معامله کرده‌ام، می‌خواهم فرمانداری ری، به من واگذار شود. (1) این فرد از خدا نمی‌ترسد و آب را به روی بچه‌ی شش ماهه هم می‌بندد. گلوی طفل شش ماهه را هم مورد حمله قرار می‌دهد، او برای خودش احساس امنیت می‌کند، کسی که این‌گونه احساس امنیت می‌کند وقتی به او می‌گویند ربا حرام است، رشوه حرام است، دروغ حرام است، نماز واجب است، بدخلقی خوب نیست، و هر چه به او می‌گویی گوش نمی‌دهد و

ص: 165

1- در سوگ‌آمیر آزادی - گویاترین تاریخ کربلا، ص 408.

احساس امنیت میکند و در آن دنیا امنیت نخواهد داشت و به ترس و فرع دچار می شود. کسی که اینجا خوف نداشته باشد در قیامت خدا او را در معرض فرع و ترس قرار می دهد.

نشانه های خوف از خدا

اشاره

من چند نشانه برای شما بیان می کنم ببینید اگر کسی در این دنیا از خدا خوف داشته باشد چه علامت هایی دارد؟ چون کلی گویی مشکل را حل نمی کند، خوب است که مطلب را ریز کنیم. من چند حدیث برای شما می خوانم و چند علامت خوف و ترس از خدا را مطرح می کنم تا ببینیم آیا خوف از خدا و ترس از خدا در دل ما هست یا خیر؟

1. مطابقت گفتار با عمل

اشاره

روایت داریم موسی بن جعفر علیه السلام در وصیتش به هشام فرمود: «لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ (خَائِفًا) إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا، وَ سِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا»⁽¹⁾، اولین نشانه ی ترس از خدا این است کسی که از خدا می ترسد حرفش با عملش یکی است، قولش عملش را تصدیق می کند و عملش نیز حرفش را تصدیق می کند. البته خیلی دشوار است انسان به جایی برسد که پشت سر کسی همان گونه حرف بزند که جلوی او حرف می زند. به جایی برسد که گفتارش با عملش یکی باشد. قرآن کریم می فرماید: «يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ»⁽²⁾؛ خدا هم از باطن شما خبر دارد و هم از ظاهر شما. از نیت ها، انگیزه ها و هر چه در دلتان می گذرد آگاه است. یک علامت ترس از خدا این است که عمل باگفتار، و باطن با ظاهر یکی باشد؛ یعنی تعارض نداشته باشد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید، ببینید بعضی ها چقدر خوف از خدا و خوف از قیامت داشتند!

ص: 166

1- الکافی، ج 1، ص 17؛ بحار الانوار، ج 75، ص 302؛ تحف العقول، ص 388

2- انعام، 3

خوف مادر از عاقبت جوانش

در جنگ بدر قبل از این که جنگ شروع شود، جوانی که تک فرزند خانواده بود و پدر هم نداشت کنار چاه های بدر رفت که آب بنوشد تیر به او خورد و شهید شد. این اتفاق قبل از شروع جنگ افتاد، وقتی جنگ بدر تمام شد مردم به مدینه برگشتند. مادر این جوان و خواهرش آمدند در دروازه ی مدینه به استقبال پیغمبر که خبر بگیرند. عده ای در بدر هر چند اندک شهید شده بودند. عده ای به مادر این جوان گفته بودند پسرت شهید شده؛ اما بعضی ها به او گفته بودند پسرت در جنگ شهید نشده بلکه قبل از جنگ رفت کنار چاه، آب بخورد که تیر خورد، و شاید جزو شهدا نباشد. برای او تردید ایجاد کردند. مادر در دروازه ی مدینه ایستاد تا پیغمبر خدا رسید، عرض کرد: یا رسول الله! به من گفته اند پسرت کشته شده؛ ولی من نه گریه کردم، نه حرفی زدم، فقط نگرانم می ترسم شهادت او در راه خدا نباشد. یا رسول الله! فقط یک کلمه به من بگو آیا پسر من در راه خدا شهید شد؟ آیا با رضایت شما به شهادت رسید؟ آیا نامش جزو شهداست؟ ببینید نگرانی یک مادر چیست؟ تنها پسرش را از دست داده اما ایستاده که این مسأله را حل کند که آیا کار برای خداست یا نه. پیغمبر اکرم فرمود: « وَ اللَّهُ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى »؛ به خدا در بهترین جای بهشت قرار دارد، کسی که از خانه اش به خاطر خدا بیرون می آید اگر در مسیر جنگ کشته شود و از بین برود ثواب شهید را دارد. فرمود: به خدا قسم او در فردوس اعلاست. مادر نفسی کشید و گفت: یا رسول الله! حالا خیالم راحت شد، حالا خدا را شکر می کنم. ببینید چگونه اهمیت می دهد که کارش برای خدا باشد. انگیزه اش برای خدا باشد و علت کارش الهی باشد.

خوف عبدالله بن رواحه

در جنگ موته، عبدالله ابن رواحه شهید شد، راوی می گوید وقتی روی زمین افتاد من رفتم بالای سرش نگاهی کردم دیدم در حال جان دادن است. ولی گریه می کند، گفتم عبدالله تو فرماندهی لشکری، انسان ترسویی نیستی، چون شجاع بودی پیغمبر تو

را به این سمت انتخاب کرد - می دانید در جنگ موته سه فرمانده شهید شدند، جعفر طیار، زید بن حارثه و عبدالله ابن رواحه(1)-گفتم: عبدالله چرا گریه می کنی؟ گفت: فکر نکنی از مرگ می ترسم نه، فقط گریه ام برای این است که میترسم یک وقت بهشتی نباشم، می ترسم در قیامت مرا به بهشت نبرند. به جایی ببرند که گنه کارها را می برند. ببینید گریه ی یک فرمانده در آخرین لحظه برای چیست؟ نمی گوید زن و بچه دارم، کار دارم، نگرانی اش از این است که آیا با این شهادت بهشتی می شود یا نه؟ انسانی که این خوف را دارد، خدا قسم خورده می گوید: به عزت و جلالم قسم - قسم های خدا هم که مثل قسم های من و شما نیست که گاهی قسم می خوریم اما پای آن نمی ایستیم، قسم خدا قسم عزت و عظمت است، امری مسلم است. دو ترس و خوف را برای یک بنده با هم جمع نمی کنم، وقتی کسی این گونه از قیامتش می ترسد، قیامت او امن است. در سوره ی نمل آیه 89 می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؛ هر که در این دنیا ترس دارد و کار خوب انجام می دهد و با خداست، در قیامت در امنیت است. ما امنیت آن دنیا را نیاز داریم، فکر نکنید وقتی می گویم از خدا ترس داشته باشید؛ یعنی اضطراب و نگرانی، خیر. نشانه های آن را برشمردم، یک نشانه ی ترس از خدا این است که حرف انسان با عملش یکی باشد.

2. حب ریاست و غرور ندارد

اشاره

علامت دوم: امام صادق فرمود: « اِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَالدِّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ »(2)؛ انسانی که از خدا می ترسد مغرور نیست، حب ریاست ندارد، برای ریاست عالم و اقلیم را به هم نمی دوزد، غیبت نمی کند، دروغ نمی گوید، مملکت را به هم نمی ریزد ناامنی ایجاد نمی کند، روزنامه ها را به هم نمی ریزد. اگر برای خداست وقتی به تو مسئولیت دادند، وقتی به تو رأی دادند بایست و خدمت کن، در غیر این صورت به کار

ص: 168

1- پیغمبر و یاران، ج 4، ص 156.

2- الکافی، ج 2، ص 69.

قبلی ادامه بده؛ اگر کاری به انسان واگذار کردند این یک امانت است. امیرالمؤمنین به یکی از فرماندارانش، اشعث بن قیس نوشت: «إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»⁽¹⁾؛ مسئولیت در گردن تو یک امانت است، طعمه نیست که با آن بار خودت را ببندی. ماشینت عوض شود، خانه ات عوض شود و با این چند سال مسئولیت زندگی ات را درست کنی! فرمود: این امانت است. اگر کسی به مسئولیت با این دید نگاه کرد ارزش دارد. وقتی امیرالمؤمنین داشت کفش وصله دارش را مجدداً وصله می کرد، گفت! ابن عباس! به خدا قسم ارزش این کفش در پیش من از ریاست بر مردم بالاتر است. وقتی خبرنگارها در هواپیما دور امام جمع شدند و پرسیدند انقلابتان در حال پیروزی است احساس شما چیست؟ از این که بعد از 15 سال دارید به ایران بر می گردید احساس شما چیست؟ گفت: هیچی. کسی که کارش برای خداست، «إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الدَّرَكِ» ریاست او را از مسئولیتش و از خدمتش باز نمی دارد، حب ریاست را ندارد. خدا رحمت کند مرحوم شهید بهشتی را می فرمود: من خب ریاست ندارم، اما اگر به من واگذار شود از خدمت هم ابایی ندارم، خدمت می کنم، شیفته ی ریاست نیستم اما تشنه ی خدمت هستم. خدا هم مزدش را با آن شهادت به او داد. اگر کسی از خدا می ترسد علامت دوش این است که ریاست طلب و قدرت طلب نیست، مغرور نیست.

خدا نترسی عمروعاص عامل هلاکت

عمروعاص دو پسر دارد، یکی به نام عبدالله و دیگری به نام محمد. وقتی معاویه به او نامه نوشت که عمروعاص از فلسطین به شام بیا، می خواهم به تو مسئولیت بدهم، دو فرزندش را صدا زد و گفت: بابا! معاویه نامه نوشته که به شام بیا عمروعاص سابقه ی بدی در اسلام دارد، او در زمان پیغمبر بچه ها را جمع می کرد، در مذمت پیغمبر شعر میسرود، و به بچه ها می گفت آنها را جلوی پیغمبر بخوانید. پیغمبر را با شعرهای هجویی که خودش می سرود و به بچه ها یاد می داد آزار می داد. پیغمبر خدا دید که او

ص: 169

دست بر نمی دارد، عرضه داشت: خدایا! من شعر نمی دانم، اما از تو درخواستی دارم؛ به عدد هر شعری که او بر علیه من می سازد، او را لعنت کن، پیغمبر نفرینش کرد. یکی از پسرهایش به نام عبدالله گفت: پدر، اگر از من میشنوی نرو، این آخر عمری خودت را بدبخت نکن، معاویه بیچاره ات می کند، در خانه بنشین، این ریاست عاقبت به خیری ندارد. پسر دیگرش گفت: نه پدر برو، خیلی خوب است ما هم به جایی می رسیم، نانی هم برای ما درست می شود، می گویند پدرش رئیس و وزیر است. به پسر اولی گفت: تو خیر دین مرا می خواهی، و این خیر دنیای مرا می خواهد، ولی چه کنم که در انتخاب خیر دین و دنیا، خیر دنیا بهتر است. بلند شد رفت به معاویه پیوست چند سالی هم طول نکشید، این اواخر عمرش بود، چون عمر و عاص سال 43 هجری یعنی سه سال بعد از شهادت امام علی به درک واصل شد. بعد از این مسئولیتش خیلی عمر نکرد، همه ی این بیدینی ها و مکرهایی که به کار بست؛ در جنگ صفین قرآن به نوزه کرد، شهادت عمار را به گردن حضرت علی انداخت، صلح امام حسن، شهادت مالک اشتر، این همه دوید فکر می کنید چقدر بعد از حضرت علی زنده ماند؟ سه سال، آن وقت روزی که در مصر داشت از دنیا می رفت به اطرافش نگاهی کرد و گفت: خدایا، به من هر چه امر کردی من خلافش را انجام دادم و هر چه نهی کردی من انجام دادم، خدایا حالا دستم خالی است به من رحم کن! آخر چه رحمی؟ تو کم آدم ها را از صحنه خارج کردی؟! تو در صفین کم خیانت کردی؟! بعضی از چیزها هزینه و تاوانش سنگین است. امام فرمود: حب ریاست و حتی نام و غرور در کسی که از خدا می ترسد، نیست.

3. ضرر و آسیب به کسی نمی رساند

امیر مؤمنان فرمود: «مَنْ كَثُرَتْ مَخَافَتُهُ قَلَّتْ آفَتُهُ» (1) یک علامت ترس از خدا این است؛ هر که از خدا می ترسد، آفتش کم است، یعنی به مردم ضرر و آسیب نمی رساند، انسانی است که به دیگران لطمه نمی زند. عزیزان این سه علامتی که من امروز برای

ص: 170

خوف از خدا گفتم یعنی 1-خائف از خدا سخن و فعلش مثل هم است، 2- حب ریاست و غرور ندارد، 3- آفت و ضرر به کسی نمی رساند، اگر این علامت ها در کسی بود او خائف است و خوف از خدا در وجود او هست. خدا در قرآن می فرماید: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»⁽¹⁾؛ خدا به کسی که ترس از خدا دارد در بهشت می دهد؛ هم بهشت مادی و هم بهشت معنوی؛ هم جنت برزخی و هم جنت قیامت. کسی که از خدا ترس دارد این گونه است؛ ببینید در روز عاشورا چگونه بعضی ها خدمت امام حسین آمدند و برای شهادت التماس کردند. شهادت، جان دادن است، انسانی که وقتی یک سوزن به دستش فرو می رود، دادش بلند می شود این چه انگیزه ای است که دختر جوان 17-18 ساله با مواد منفجره به قرارگاه اسرائیلی ها می زند؟ مگر او می خواهد زنده بماند که بعدش ریاست بکند؟! یا مسئولیت و مقام بگیرد؟! وزارت بگیرد؟! این چه انگیزه ای است که مادر فلسطینی جواش را در آغوش می گیرد می بوسد و می گوید پسرم برو خدا حفظت کند، در حالی که میداند اگر او برود دو دقیقه ی دیگر تمام است. عملیات انتحاری است، او دارد به میان دشمن می رود، اگر انگیزه ای غیر از انگیزه ی خدایی باشد نمی تواند این کارها را بکند. این کدام انگیزه است که جوان را روی مین می کشد؟! حسین فهمیده را زیر تانک می کشد؟! حسین فهمیده بعد از شهادت نمی ماند که بخواهد حب ریاست و جاه داشته باشد. اگر امام خمینی فرمود رهبر من آن طفل سیزده ساله ای است که با خودش نارنجک داشت و زیر تانک رفت، به این دلیل است که او واقعاً در خط دهی رهبر است، در پرستش خدا و نترسیدن رهبر است.

روضه ی عمرو بن جناده

در روز عاشورا، یک نوجوان 10-11 ساله به امام حسین التماس می کند که آقا اجازه بدهید به میدان بروم. آقا فرمود: تو پدرت شهید شده - پسر شهید بود- شاید مادرت راضی نباشد و بخواهد تو را نگه دارد، یادگار پدرت هستی؛ «شَابٌ قُتِلَ أَبُوهُ فِي

ص: 171

المَعْرَكَةِ»(1). عرض کرد: یابن رسول الله، مادرم لباس رزم تنم کرده، مادرم برایم شمشیر بسته، مادرم مرا فرستاده، من با اجازه ی مادرم آمده ام، اجازه بدهید اسم من هم جزو شهدا باشد، التماس می کنم، خواهش می کنم، روی دست و پای امام حسین افتاد. چند سال دارد؟ 10-11 سال. آقا فرمود: برو، « سَاعِدِ اللّٰهَ قَلْبُكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ »، چه یارانی داری حسین فاطمه! چه شهدایی در کربلا تقدیم کردی! چقدر داغ دیدی! امام حسین برای همه ی اینها قلبش مهموم بود. عرض من این است که هیچ کسی در کربلا به اندازه ی امام حسین مصیبت ندیده و هیچ کسی به اندازه ی امام حسین تشنگی نچشیده؛ چون همه ی شهدا قبل از امام حسین شهید شدند، اوست که تا آخرین لحظه همه ی داغ ها را دید، او هم رهبر نهضت است و هم احساس مسئولیت می کند، فرمود برو نوجوان. این نوجوان اجازه گرفت، شمشیرش را برداشت، به میدان آمد. نگفت پدرم کیست، مادرم کیست، با این که رسم بود که خودشان را به اسم پدر و مادر و خویشانشان معرفی می کردند، نسب شان را می گفتند، کنیه شان را می گفتند، اما او نگفت من که هستم، گفت بگذارید خودم را با کسی معرفی کنم که اسمم در تاریخ بماند. گفت می دانید من که هستم؟ آن کسی هستم که مولایم حسین است، هر که مرا نمی شناسد، بداند من غلام اباعبدالله هستم.

امیری حسین وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ *** سُرُورٍ فُؤَادُ الْبَشِيرِ النَّدِيرِ

آی دشمن! هر که مرا نمی شناسد بداند امیر من حسین است، آقایم اباعبدالله است، اگر حسین را نمی شناسید به شما می گویم:

عَلَى وَ فَاطِمَةَ وَالِدَاهُ *** فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ (2)

حسین کسی است که مادرش فاطمه است و پدرش امیرالمؤمنین است. شما را به خدا، کسی را می شناسید که پدر و مادری مثل زهرا و علی داشته باشد؟ شما را به خدا، کسی را می شناسید که به عظمت حسین باشد؟ یا بقیة الله! وقتی نوجوان شهید شد،

ص: 172

1- بحار الانوار، ج 45، ص 27

2- بحار الانوار، ج 45، ص 27؛ المناقب، ج 4، ص 104

دشمن برای اینکه عاطفه‌ها را تحریک کند، سرش را به طرف خیمه‌ها پرتاب کرد. مادر شهید سر را برداشت و به سینه چسبانید، صدا زد: «أَحْسَنْتَ يَا بَنِي، يَا ثَمْرَةَ فَوَادِي، يَا قُرَّةَ عَيْنِي»؛ ای نور چشمم، ای عزیزم، فرزندم هستی، دوستت دارم، اما دشمنان بدانید ما امانتی را که در راه خدا داده ایم پس نمی‌گیریم. سر را برداشت، به طرف میدان جنگ آورد، که مقابل دشمن بیندازد. ابا عبدالله بیرون آمد و فرمود: «یا عَمَّةَ اللَّهِ، إِرْجِعِي»؛ خانم برگرد، خدا صبرت بدهد(1). یا ابا عبدالله، کاش کسی هم بود دختر کوچکت را از روی بدنت همین طور برمی‌گرداند، یا ابا عبدالله نازدانه‌ات را با تازیانه از روی بدن بلند کردند.

لا حول ولا قوة الا بالله العليم العظيم.

ص: 173

1- منتهی الامال، ص 511؛ سوگ نامه آل محمد، ص 166.

مِنْ حُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ لَا تَبْخُلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ يَجَازِيكَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (1)

مقدمه

بحث ما در رابطه با نامه های حضرت امام حسین علیه السلام به افراد و اصحاب و یاران مختلف بود، یکی از نامه هایی که امام حسین نوشته است و در آثار متأخرین آمده، نامه ای است که به حبیب ابن مظاهر مرقوم فرموده اند. می دانید که حبیب ابن مظاهر از اصحاب پیغمبر گرامی اسلام است و این شخصیت، کسی است که پیغمبر و اهل بیت را خیلی دوست داشت و علاقه مند به اهل بیت بود. حبیب ابن مظاهر در کوفه بوده است. من امروز این نامه را مورد بحث قرار می دهم، البته نامه ی کوتاهی است. در این نامه حضرت نوشته است: « مِنْ حُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ »؛ این نامه ایی از حسین بن علی است به یک انسان فهمیده. امام حسین حبیب را فقیه؛ یعنی فهمیده خطاب کرده است، البته کلمه ی فقیه در آن زمان به معنای امروزی اش نبود، به معنی دانا و فهمیم بود. این نامه از حسین است به یک انسان فهمیم و دانا. جناب حبیب! این نامه را من به تو مینویسم: « لَا تَبْخُلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ »؛ حبیب از جانت بر ما دریغ نکن و ما را یاری کن، « يُجَازِيكَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »؛ میر حسین قول می دهم جدم، رسول خدا جواب این حرکت و جواب این یاریت را بدهد و جزایت را از پیغمبر بگیری. نامه همین است، گفت در خانه اگر کس است یک حرف بس است. همین نامه حبیب را آتش زد، همین نامه

ص: 174

حیب را هوایی کرد. همین که نامه ی امام حسین را دریافت کرد - نوشته اند ظاهراً بعد از شهادت مسلم ابن عقیل هم بوده- که حضرت فقط نوشته: حیب ما را یاری کن، جدم رسول الله جزایت را می دهد. مسلم بن اوسجه را از کوفه برداشت و آمدند به کربلا و خودشان را به امام حسین رساندند. ظاهراً در همین ایام محرم، نزدیک عاشورا هم بوده است که زینب کبری علیها السلام می گوید من نگاه می کردم میدیدم لشکر دشمن دائم در حال زیاد شدن است، اما کسی نمی آید به برادر من پیوندد. ما کم هم می شدیم، بعضی ها می رفتند، اما کسی نمی آمد. لشکر امام حسین در اقلیت بودند، متأسفانه گاهی وضعیت حق این گونه است، باطل چون زرق و برق دارد و دنیا را در پی دارد بیشتر به آن گرایش می یابند. زینب علیها السلام می گوید یک وقت دیدیم که از دور یک سیاهی دارد می آید، دو نفر در حال حرکت اند. از برادر امام حسین پرسیدم که این ها که هستند؟ امام فرمود: این ها هم سپاهیان من هستند، این حیب ابن مظاهر است و این هم مسلم ابن اوسجه. زینب کبری از این که حیب آمده خیلی خوشحال شد، عرضه داشت سلام مرا به حیب برسان. امام حسین به استقبال این دو آمد. وقتی این ها وارد شدند امام به حیب فرمود: خواهرم زینب به شما سلام رسانده. می گویند حیب ابن مظاهر به حدی منقلب شد که خاک ها را بر می داشت و روی سر و صورت خودش می ریخت، گفت من که هستم که زینب به من سلام برساند، زینب به یاد من بوده. از این کلام اباعبدالله علیه السلام، خیلی خوشحال شد. حیب ابن مظاهر کسی است که نافع ابن هلال می گوید در شب عاشورا من و حیب با عده ای از اصحاب جلوی خیمه ی حضرت زینب رفتیم، عرض کردیم: خانم، مطمئن باش ما حسین را تنها نمی گذاریم، تا ما هستیم نمی گذاریم ضربه ای و لطمه ای به فرزند زهرا وارد شود. عرض من این است که حیب جواب نامه را با عملش داد. امام حسین برای خیلی ها نامه نوشت که اصلاً گوش نکردند؛ وقتی نامه ی امام به احنف ابن قیس در بصره رسید، نامه را اینچنین زیرنویس کرد: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (1)؛ حسین، صبر کن، ان شاء الله کارها درست می شود، و خودش نیامد. وقتی امام

ص: 175

حسین شخصاً پیش عیدالله حر جوفی رفت او نیامد. توفیق شامل هر کسی هم نمی شود. به یکی از افراد معروف گفتند: آقا، تو چرا در کربلا نبودی؟ - خیلی ها از اصحاب پیغمبر، از افراد معنون و با نام و نشان در قضیه ی کربلا حضور نداشتند - گفت: این ها انسان های ویژه ای بودند که اسامی آنها از قبل مشخص بود؛ یعنی توفیق خاصی داشتند. اما در این کاروان حسینی کسانی هستند که تازه از راه رسیدند؛ مثل حر و زهیر. کسانی هم هستند که از میان لشکر عمرسعد آمدند و پیوستند؛ مثل ابوالخطوف و سعد. این دو تا ظهر عاشورا هم در لشکر ابن زیاد بودند و در آن لحظه ی آخر که امام حسین همه ی یارانش را از دست داد و فریاد «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» را زد، این دو برادر از لشکر ابن زیاد جدا شدند و به امام حسین پیوستند مسابقه ی خیلی خوبی هم ندارند، اما بالاخره عوض شدند.

توفیق

امام در این نامه به حبیب نوشته است: حبیب تو جانت را از ما دریغ نکن، جدم، رسول خدا پاسخ تو را خواهد داد و جزای این کارت را خواهد داد. به همین مناسبت امروز من بحثی را تحت عنوان توفیق مطرح کنم. ببینید که توفیق لطف و عنایت خداست. این که انسان توفیق پیدا کند به زیارت برود، نماز اول وقت بخواند، مؤدب باشد لطف خداست. خیلی ها هستند وضع مالیشان خوب است، اما توفیق کمک به مردم را ندارند، توفیق زیارت ندارند. یا شخصی خیلی پول خرج می کند، اما گاهی توفیق ندارد که خمس و زکاتش را بدهد. در زندگی خیلی تلاش می کنند، خیلی کار می کنند، اما آن قدر از عمرش استفاده نمی کند. یکی را هم می بینی عمرش کوتاه ولی پربرکت است، کار و درآمدش هم زیاد نیست، اما پنج بار به مکه رفته، ده بار به مشهد و زیارت های متعدد رفته است. یعنی یک عوامل و زمینه هایی لازم است. این که حضرت یوسف در اوج گناه گفت اگر خدا به من توفیق ندهد و خدا کمکم نکند من هم سقوط می کنم، من هم ممکن است بلغزم، «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي» (1). اگر خدا یک گوشه ی چشم و یک عنایتی

ص: 176

کند و دست لطفی بر سر انسان بکشد، انسان سقوط نمی کند. انسان خیلی جاها حفظ می شود. با بعضی ها دوست نمی شود. با بعضی ها ارتباط برقرار نمی کند. بعضی زمینه ها اصلاً برایش فراهم نمی شود. عزیزان، بیایید سعی کنید این توفیق را از خدا بگیریم و در زندگی مان آن را کسب کنیم.

راه های به دست آوردن توفیق

اشاره

من راه های آن را برای شما عرض می کنم، که چگونه می شود به توفیق رسید. امام صادق فرمود: «ما كُلُّ مَنْ نَوَى شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ»؛ این گونه نیست که هر کس نیت کاری را کرد بتواند آن را انجام بدهد؛ «و لا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وُفِّقَ لَهُ»⁽¹⁾. این گونه نیست که هر کس قدرت کاری را داشت بتواند انجام بدهد. یک وقت شخصی سالم است، پول هم دارد، همه ی امکانات را هم دارد، اما می بینید نمی تواند یک حج برود. خودش هم متوجه نیست، می گوید سر و ته زندگی ام کلاف سر در گم است. اما یک نفر دیگر را هم می بینید با یک درآمد ساده، زندگی آرامی دارد. این که می بینید برکت و عنایت در زندگی و عمر و کسب و کار بعضی افراد نیست و دائم با موانع مواجه هستند، یک عاملش این است که توفیق نداشته و به خود واگذار شده اند. چرا پیغمبر سر به سجده می گذاشت و گریه میکرد و می فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»⁽²⁾ خدایا مرا به خودم وامگذار. چون اگر خدا انسان را به خودش واگذار کند و دست توفیقش را از سرش بردارد مثل ماشین ترمز بریده ی در سرازیری می شود که کسی نمی تواند آن را نگه دارد. ما این قدر قدرت نداریم که بگوییم با عقلمان و با وجدانمان خود را حفظ می کنیم، در اوج گناه و معصیت نه عقل کار می کند، نه وجدان. وجدان غالباً بعد از گناه بیدار می شود. آن آقا وقتی بمب را در هیروشیما و ناکازاکی انداخت، وقتی سرگرد کلوت انسان ها را کشت و سوزاند، وقتی دویست هزار انسان را در ژاپن با یک بمب و با فشار یک دکمه از

ص: 177

1- بحار الانوار، ج 5، ص 210؛ کشف الغمه، ج 2، ص 178؛ کنز الفوائد، ج 2، ص 33.

2- الکافی، ج 2، ص 524.

بین برد بعد پشیمان شد، حالا دیگر نمی شود اینها را زنده کرد، پشیمانی فایده ندارد، بعد وجدانش آمد و او را مذمت کرد. وقتی زلیخا یوسف را به زندان انداخت و آب ها از آسیاب افتاد و به یوسف تهمت زده شد و زندانی شد، قرآن می گوید که بعد رفت سراغ وجدانش، گفت «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» (1) حالا حق را فهمیدم، یوسف بی گناه بود، تقصیر من بود. جبران بعضی از ضررها سخت است. هزینه ی بعضی از ضررها سنگین است. عمر سعد بعد از کربلا پشیمان شد، خولی پشیمان شد، عبیدالله حر جوفی پشیمان شد اما حالا کیست که بیاید خون امام حسین را برگرداند. گاهی در مورد بعضی از اتفاقات و تصادفات انسان می گوید اگر فلان کار را کرده بودم ماشینم تصادف نمی کرد که پنج نفر را از دست بدهم. بله اگر کرده بودی! ولی حالا دیگر پشیمانی سودی ندارد. هزینه و جبران بعضی از پشیمانی ها سنگین است. لذا توفیق می خواهد که حبیب این توفیق را داشت، مسلم ابن اوسجه توفیق داشت، حر ابن یزید ریاحی توفیق داشت. زمینه برای زهیر هم فراهم شد، زهیر عثمانی مذهب است و نقل کرده اند که از ابتدا در خط امام حسین نبوده است. اتفاقاً در روز عاشورا کسی همین موضوع را مطرح کرد، گفت: زهیر، تو با امام حسین نبودی، این جا چه کار می کنی؟ او گفت: من نبودم، اما شجاعتش را هم دارم که بگویم من او را دعوت نکردم. در جنگ بدر نیز گاهی پدر در سپاه دشمن بود و پسر در سپاه اسلام

از خدا خواهیم توفیق ادب*** بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد*** بلکه آتش بر همه آفاق زد

اگر کسی توفیق مؤدب بودن مقابل پدر و مادر را نداشت، بالاخره پدر و مادر، ممکن است صبر و تحمل کنند، اما این فرزند بی ادب عاقبت به خیر نمی شود، و اولادش با او همین گونه برخورد می کنند، در زندگی و کسب و کارش برکت پیدا نمی شود، در زندگی اش گره ایجاد می شود. این که انسان به پدر و مادر خدمت کند، احترام بزرگ تر را حفظ کند و در مجلس امام حسین شرکت کند، این ها همه توفیق می خواهد. قرآن

ص: 178

1- یوسف: 51.

می گوید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» (1) اگر فضل و لطف و عنایت خدا نباشد، شما موفق نمی شوید. سؤال: ما از کجا توفیق پیدا کنیم؟ این توفیقی که امیر مؤمنان درباره ی آن می فرماید: «التَّوْفِيقُ أَوَّلُ النِّعْمَةِ، التَّوْفِيقُ رَأْسُ السَّعَادَةِ» (2)، اولین نعمت در زندگی انسان توفیق است، اولین سعادت، نیز توفیق است. این توفیق را از کجا می توان پیدا کرد؟ من چند راه آن را برای شما بیان می کنم.

1. تفکر و اندیشه

گفته اند یکی از راه های کسب توفیق، تفکر است. امیر مؤمنان می فرماید: «مَنْ تَفَكَّرَ فِي آلَاءِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَفَقَّ» (3): اگر انسان در نعمت های خدا، در تاریخ و حوادث گذشته فکر کند، برای او توفیق حاصل می شود. اندیشه، توفیق می آورد. می دانید چرا؟ پاسخ این است: اگر انسان نشست و اندیشه کرد که سلیمانی بود، قارونی بود، هارونی بود، موسی ای بود و همه رفتند این در انسان تحول ایجاد می کند. ببیند تاریخ چقدر تغییر کرده! سلیمان کجاست؟ قارون کجاست؟ کجا هستند آنهایی که دائم روی هم گذاشتند و جمع کردند؟ یک زمانی به غسالخانه ی بهشت زهرا رفته بودم، در آنجا گاهی روزی دوپست، سیصد جنازه می شویند. جالب است که انسان بایستد و تماشا کند، وقتی جنازه را می شویند از پشت شیشه هم معلوم است.

پنج تا این طرف، پنج تا آن طرف، گاهی ده جنازه را همزمان می شویند، بعد ده تای بعدی، و همین طور ده تای بعدی. غالباً سیصد تا سهمیه ی شستشوی یک روز بهشت زهراست، با مقداری پایین تر یا بالاتر. وقتی انسان برای چند دقیقه می ایستد و با خود می اندیشد که این جوان چه شده، می گویند مثلاً او کارمند بوده، سگته کرده. این یکی کاسب بوده، تصادف کرده. این دختر خانم فلان بیماری را داشته، و همین طور ...

ص: 179

1- نور: 21

2- غررالحکم، ح 3992 و 3990

3- غررالحکم، ح 535.

جنازه هایی که پشت سر هم بیرون می آیند، یکی پس از دیگری نماز خوانده می شوند و کفن می شوند و هر کدام با یک ویژگی. اما وقتی نگاه می کنید می بینید در همه ی آنها یک وجه مشترک هست و آن این است که همه دست خالی وارد قبر می شوند. هیچ کس از مال چیزی با خود نمی برد، فقط کفن است که با خود می برد. آن وقت انسان به تأمل واداشته می شود. پیغمبر اکرم می فرماید: مردم « إِنَّ الْقُلُوبَ تَصَدَّدُ كَمَا يَصَدَّدُ الْحَدِيدُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَلَاؤُهَا قَالَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ فِي الْمَوْتِ» (1)؛ این قلب های شما مثل آهن زنگ می زند-البته اگر پوک نشود خیلی خطر ندارد. گاهی آهن این قدر از بین می رود که وقتی می خواهی چکش بزنی له می شود و می پیچد. آهنی که دیگر از بین رفته و سوراخ شده وقتی به هر جای آن چکش میزنی دیگر فرو می ریزد، این مشکل است. لذا نگذارید قلب این گونه بشود. قرآن می گوید بعضی از قلب ها «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (2) و «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (3) مثل آن آهنی است که خورده شده، آن قدر قساوت گرفته که مثل سنگ شده است. اما قرآن درباره ی بعضی از قلب ها می گوید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (4)، زنگ زده، اگر آهن محکم باشد، زنگی که روی آن نشسته خیلی خطر ندارد، می شود با سمباده و با یک ضد زنگ آن را از بین برد. اگر قلب خیلی خراب نشده باشد، اگر گناه در روح خیلی رسوخ نکرده باشد، راحت می شود آن را زدود، می شود سمباده یا ضد زنگ زد - پیغمبر فرمود: گاهی قلب ها زنگ می زند، جلوی زنگ زدنش را بگیرید. پرسیدند: یا رسول الله، چگونه؟ فرمود: ذکر معاد، و یاد قیامت، قلب را زنده می کند. همین موعظه و نصیحت، همین جلسات قلب را زنده می کند. همه ی حرف ها را هم ممکن است همه یاد داشته باشند، اما چرا در قرآن بیش از سی مرتبه در یک سوره می گوید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (5)، این آیه چقدر در سوره الرحمن تکرار شده؟

ص: 180

-
- 1- مستدرک، ج 2، ص 104؛ شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 23، عوالی الیالی، ج 1، ص 279
 - 2- نحل، 108
 - 3- بقره: 7
 - 4- مضافین: 14
 - 5- رحمن، 13

بیش از سی مرتبه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» در سوره ی شعرا هشت مرتبه در جاهای مختلف آمده: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (1)، مردم! در این قصه ها برای شما علامت و نشانه است، به این ها توجه کنید. پیغمبر فرمود اگر می خواهی قلب زنگ زنند، ذکر مرگ، و قرائت قرآن برای آن مفید است. اگر انسان روزی یک بار به آیات قرآن نگاه کند، هر چند در آیه بخواند، قلبش نورانی می شود. اگر یاد ندارد سوره ی قل هو الله را بخواند. اگر سواد ندارد، به قرآن نگاه کند. نظر به قرآن عبادت است؛ «الَّتَطَّرُ إِلَى الْقُرْآنِ بِغَيْرِ قِرَاءَةِ عِبَادَةٍ». به آیات نگاه کن، همین که آیات را ببینی ثواب دارد. سوره قل هو الله را از روی قرآن بخوان، سوره ی حمد را از روی قرآن بخوان. قرآن را باز کن، بگذار این قلب از کانال های مختلف نور بگیرد. وقتی از حفظ می خوانی زبان فقط کانال است، اما وقتی از رو می خوانی، و وقتی بلند هم می خوانی گوشت می شنود، چشمت می بیند، و زبانت هم می گوید؛ سه کانال به قلبت نور می رساند. بگذار از سه، چهار شبکه نورانیت بگیری. پیامبر فرمود: «مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (2)؛ کسی که در روز ده آیه از قرآن بخواند دیگر غافل نیست. این اثر دارد، اگر سراغ تفسیر و ترجمه اش هم رفتی که دیگر نور علی نور است، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (3)؛ عقل و فهمت هم می شود چهارمین کانال؛ هم می فهمی، هم می بینی، هم می شنوی و هم می خوانی، در این حالت دیگر تأثیر زیادی دارد. عزیزان! حبیب توفیق داشت که آمد کنار امام حسین، زهیر توفیق داشت. اگر توفیق می خواهید، راه دارد و یک راهش تفکر است.

ص: 181

1- شعراء: 8

2- محمد، 24

3- مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَمَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ، وَمَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ بَيْنَ الْقَانِتِينَ وَمَنْ قَرَأَ مِائَتِي آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ وَمَنْ قَرَأَ ثَلَاثَ مِائَةِ آيَةٍ تَرَبَّ مِنَ الْفَائِزِينَ وَمَنْ قَرَأَ خَمْسَةَ مِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ مِنْ تَبَرِّ الْقِنْطَارِ خَمْسَةَ عَشْرَ أَلْفِ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَالْمِثْقَالُ أَرْبَعَةُ وَعِشْرُونَ قِيرَاطًا أَصْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ وَأَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. (الكافي، ج 2، ص 612؛ وسائل الشيعه، ج 6، ص 201؛ بحار الانوار، ج 89، ص 196).

یک راه کسب توفیق هم نماز اول وقت است. این نماز اول وقت مخصوصاً به صورت جماعت و مخصوصاً در صف اول باعث کسب توفیق است. ما گاهی ثواب را مجانی از دست می دهیم. در حالی که مسجد کنار خانه ی ماست، در خانه نماز می خوانیم. به مسجد برو، خود مسجد ثوابش را چندصد برابر می کند، ولو این که نماز تمام شده باشد. اگر به نماز جماعت رسیدی که چند هزار برابرش می کند. اگر در صف اول ایستادی که مثل جهاد در راه خداست؛ امام کاظم فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (1). مثل یک جهاد است و ثواب نماز یک هزار برابر و یک صد برابر می شود. این خیلی است. ممکن است بگویی ما این قدر به ثواب نیاز نداریم. چه کسی می گوید نیاز نداریم؟! قرار است در آن جا (آخرت) جاودانه بمانی. امیر مؤمنان می فرماید: «إِنَّ تَعَبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ» (2)، مگر چقدر به خدا نیاز داری؟ شما آن جا خیلی به نور نیاز داری، چرا کم کسب می کنی؟ تا نور هزار است، چرا سراغ نور پنجاه و صد می روی؟! می گویند بوعلی سینا به ابوسعید ابوالخیر نوشت که چرا نماز جماعت این قدر ثواب دارد؟ ابوسعید در پاسخ بوعلی نوشت که: جناب بوعلی، گاهی خانه ی انسان تاریک است، یک شمع یا یک چراغ روشن می کند. حال اگر باد بوزد این چراغ خاموش می شود و دیگر نور نیست. یا اگر دزد بیاید این چراغ را بردارد و ببرد، خانه تاریک می شود. اما اگر در جایی که هزار یا دویست یا صد تا چراغ و شمع روشن کنند، وقتی باد بوزد همه را خاموش نمی کند، یکی دو تا، پنج تا، در بین آنها روشن می ماند. تاریکی محض نمی شود، و انسان راهش را پیدا می کند. گفت شما وقتی به مسجد می روی صد تا چراغ روشن است، اگر من آدم بدی هستم شاید کنار دستی من آدم خوبی باشد. یا شاید امام جماعت انسان متدینی است، اهل نماز است، اهل تدین است. شاید این آقای که

ص: 182

1- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 385؛ وسائل الشيعه، ج 8، ص 308.

2- سَنَلِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْعِلْمِ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ وَأَنْ تَعَصِيَهِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ وَأَنْ تَعْمَلَ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ عُمرِكَ فِيهَا وَأَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا. (مجموعه ورام، ج 2، ص 37).

اینجا ایستاده عارف است. در روایات داریم خداوند بعضی از اقوام را عذاب نمی کند و به آنها نظر لطف می کند؛ چون در بین آنها متدینین وجود دارند. گاهی در یک محله دو نفر متدین هستند، آن محله مورد توجه قرار می گیرد. وقتی در یک قبرستان یک متدین دفن می شود سایر اموات در آن شب بهره مند می شوند، این تأثیر عمل انسان است. در روایات داریم که خداوند عذاب را از بعضی ها به خاطر افراد خوبی که در بین آنها هستند دفع می کند. پس اگر توفیق می خواهید؛ 1- تفکر و اندیشه کنید، 2- نماز اول وقت و نماز جماعت بخوانید.

3. احترام به والدین

سوم: احترام به پدر و مادر، عجیب توفیق انسان را زیاد می کند. و عجیب برکت می دهد!

4. صله ی رحم

صله ی رحم و ارتباط با فامیل توفیق می آورد. شما به اول سوره ی نساء نگاه کنید، آیه ی اول سوره ی نساء عجیب است. خدا می گوید از شما در قیامت از دو چیز سؤال می کنند: 1- از خودم، 2- از ارحام. خدا ارحام را کنار نام خودش آورده است. در آیه ی اول سوره ی نساء می گوید: « اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي »؛ پرهیزید، تقوا کنید و خوف خدا داشته باشید، ادامه ی آیه این گونه است: « تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ » از شما سؤال می شود در مورد بندگی خدا و در مورد ارحامتان. می گویند روزی امیرالمؤمنین در سخنانش فرمود: مردم از گناهانی که مرگ را جلو می اندازد پرهیزید. شخصی گفت: آقا، مگر گناهی هم داریم که مرگ را جلو بیندازد؟ آقا فرمود: « نَعَمْ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ » (1)، قطع ارتباط با فامیل و با

ص: 183

1- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّبَابِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفِتْنَةَ فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكُوَيْلِبِ الْيَشْدُ كُرَيْيٌّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَكُونُ ذُنُوبُ تُعَجِّلُ الْفِتْنَةَ فَقَالَ نَعَمْ وَيَلِكُ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَجْتَمِعُونَ وَيَتَوَسَّوْنَ وَ هُمْ فَجْرَةٌ فَيَزِرْقَهُمُ اللَّهُ وَإِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَتَفَرَّقُونَ وَ يَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَحْرِمُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ أَتَقِيَاءُ . وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ : خَمْسٌ إِنْ أَدْرَكْتُمُوهَا فَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْهُنَّ لَمْ تَظْهَرَ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يَعْلَنُوهَا إِلَّا ظَهَرَ فِيهِمُ الطَّاعُونَ وَ الْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي آسَافِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا وَ لَمْ يَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِلَّا أَخَذُوا بِالسِّنِينَ وَ شِدَّةِ الْمُؤْتَةِ وَ جَوْرِ السُّلْطَانِ، وَ لَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا مُنِعُوا الْمَطَرَ مِنَ السَّمَاءِ، وَ لَوْلَا الْبَهَائِمُ لَمْ يُمْطَرُوا وَ لَمْ يَنْقُصُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ أَخَذُوا بِبَعْضِ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَ لَمْ يَحْكُمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَسْهُمِ بَيْنَهُمْ. (بحار الأنوار، ج 70، ص 376؛ الدعوات، ص 61).

برادر عمر را کوتاه می کند. امام سجاد در «تحف العقول» آن رساله ی حقوق که خیلی معروف است، فرمود: حق برادرت این است که بدانی برادرت به منزله ی چهار چیز است برای تو: «أَمَّا حَقُّ أَخِيكَ فَتَعَلَّمُ أَنَّهُ يَدُوكَ الَّتِي تَبَسُّ طُهَا»؛ برادر، دست توست، «وَظَهْرَكَ الَّذِي تَلَجَأُ إِلَيْهِ»؛ پشتوانه ی توست، و «وَعِزُّكَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ»؛ عزت است برای تو، «وَقُوَّتُكَ الَّتِي تَصُولُ بِهَا»⁽¹⁾؛ و نیروی توست. دیده می شود برادر با برادر یک سال است که با هم قهرند. در روایات است اگر قهرشان سه روز طول بکشد هر دو از مسلمانی خارج هستند؛ «كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ»⁽²⁾. مگر می شود انسان در طول سال و ماه برادرش را نبیند؟! به او سر نزنند و یا تلفن نزنند؟! و یا پدر و مادرش را نبیند، و احوال فامیلش را نپرسد. این ها روابط و ارزش هایی است که متأسفانه در بین ما با این دنیای ماشینی و با این شبکه های متعدد، به دلیل بسیاری از گرفتاری ها کم رنگ شده که نباید این گونه باشد. خدا می گوید اسم من «رحمان» است و صله ی رحم و ارحام را از نام خودم مشتق کردم. لذا اگر کسی به ارحام خود رسیدگی کند گویا با خدای رحمان ارتباط برقرار کرده است. این روایات ماست، این آداب اجتماعی ماست. اگر کسی توفیق می خواهد این راه هایی را که بیان کردم؛ نماز اول وقت، صله ی رحم، احترام به والدین، و اندیشه و فکر در نعمت های خدا را مورد نظر قرار دهد، این ها باعث جلب توفیق می شود. امیر مؤمنان

ص: 184

1- مستدرک، ج 11، ص 160؛ بحار الانوار، ج 71، ص 15؛ تحف العقول، ص 263

2- أَيُّمَا مُسَدِّ لِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصَدُّ طَلْحَانَ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَا يَمَّةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. (الكافي، ج 2، ص 345، وسائل الشيعه، ج 12، ص 262؛ منية المرید، ص 325)

فرمود: « اَلتَّوْفِيقُ مِنْ جَدَابَاتِ الرَّبِّ »⁽¹⁾، توفیق آن کشش رحمانی است. خدا می کشد، ولو یک ذره، اگر یک ذره جاذبه ی الهی شامل حال انسان بشود بس است، تمام است

خدایا به عظمت اهل بیت عصمت و طهارت، به همه ی ما توفیق عمل به دستورات نورانی اسلام و توفیق ارتباط با اهل بیت را عنایت بفرما.

ص: 185

1- غررالحکم، ح 3989

اشاره

هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِهِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِهِ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ قَالَ ثُمَّ طَوَى الْحُسَيْنُ الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ وَدَّعَهُ وَخَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ (1)

مقدمه

بحث ما این روزها در این مجلس نورانی در ارتباط با نامه های ابا عبدالله علیه السلام و مکتوبات آن حضرت به افراد و گروه های مختلف بود، امروز فرازی از نامه ی امام حسین را به برادرشان، محمد حنفیه که تحت عنوان وصیت نامه ی امام نیز از آن نام برده می شود، به عرض شما می رسانم. امام در بخشی از این نامه به برادرشان می فرماید و

ص: 186

می نویسند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (1) دو مطلب عمده در این فراز هست؛ یکی این که می فرماید من برای اصلاح و از بین بردن آن خلاف ها و بدعت ها و تخریب هایی که در امت رسول گرامی اسلام و در دین پیغمبر ایجاد شده آمده ام تا جلوی این ها را بگیرم و دین را اصلاح کنم، و دوم آمده ام تا امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اقامه شود. ملاحظه بفرمایید راجع به بحث امر به معروف و نهی از منکر و اصلاحات خیلی حرف ها زده شده است، من نمی خواهم آنها را تکرار کنم؛ اما می خواهم دو سه نکته را عرض کنم تا شاید مقداری این بحث را کاربردی و امروزی تر کند. می دانید یکی از وظایف انبیاء اصلاحات بود، اصلاح یعنی جایی را که خراب شده درستش کنی. یک اشکالی که پیش آمده آن را رفع کنی. اگر یک ماشین را پیش مکانیک بردی، گفتی صدا می کند آن را اصلاح کن؛ یعنی صدا را رفع کن. اگر برای یک ساختمان، بنا آوردی گفتی این نم داده، ستونش در حال ریزش است اصلاحش کن. نمی آید در اصلاح آن چهار عیب دیگر هم در آن ایجاد کند، بلکه سعی می کند آن عیب را رفع کند.

قرآن کریم می فرماید حضرت شعیب می گفت: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ» (2)، من آمده ام جامعه را اصلاح کنم. قرآن کریم می فرماید این شعار؛ یعنی اصلاح جامعه، شعار انبیاء بوده، و این حرکت حرکت انبیاء بوده، و پیغمبر گرامی اسلام که در رأس همه ی اصلاح گرها بود، آمد و شرک را از بین برد، اصلاح کرد و به جای آن خدا را گذاشت. گفت خداپرستی داشته باشید، بت پرستی، ربا، شراب خواری، زنده به گور کردن دخترها، این خلاف هایی که در جامعه ی عرب بود، خرافات و بدعت ها، این ها را کنار زد و گفت بیاید «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُقْلِحُوا». این اصلاح پیغمبر بود. اما عجیب است قرآن می گوید منافق هایی که پیغمبر را اذیت می کردند و سنگ جلوی پای پیغمبر قرار می دادند و نمی گذاشتند پیغمبر کارش را انجام بدهد، وقتی به این منافق ها می گفتند شما چه کار

ص: 187

1- بحار الانوار، ج 44، ص 329؛ الحیة با ترجمه احمد آرام، ج 2، ص 323.

2- هود، 88

می کنید؟ می گفتند ما هم اصلاح می کنیم، ما آمده ایم جامعه را درست کنیم. قرآن می گوید این ها هم شعار پیغمبران را می دادند؛ « وَ إِذِ قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (1)؛ وقتی به منافقان می گوئیم فساد نکنید، پیغمبر را آزار ندهید، مسلمان ها را اذیت نکنید، می گویند، یک اصلاحگر پیغمبر است، و یک اصلاح گر ما هستیم. هر دو که نمی شود، بالاخره حق با یک بخش است، هم شما و هم رسول گرامی اسلام می گوید برای اصلاح آمده ایم، آن وقت انسان نگاه می کند می بیند این یک شعار زیبا و قشنگی است.

امیرالمؤمنین می گوید: « كَلَّمَهُ حَقٌّ » (2)، حرف حقی است، به هر کسی بگویی که می خواهم خانه ات را اصلاح کنم، ماشینت را اصلاح کنم، می خواهم زندگی ات اصلاح شود، اصلاح خیلی خوب است، پیامبر فرمود اگر شما بتوانی بین دو نفر را اصلاح کنی و در حالی که با هم قهرند صلحشان بدهی، ثواب آن از یک عمر نماز و روزه بیشتر است. (3) اما اگر من آدم سخن چینی کردم، غیبت کردم، رابطه ی شما را با همسایه، همسر و بچه ات به هم ریختم آیا به این اصلاح می گویند؟ این تخریب است. اگر آدم کاری کردم شما بدبین شدی، قهر کردی، در دلت کینه پیدا شد، این که اصلاح نیست. « إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ » (4) که قرآن می گوید؛ یعنی اینکه کینه کم شود، قهر کم شود، اختلاف کم شود، دروغ کم شود، هر کسی این کارها را کرد به این می گویند اصلاح. مقام معظم رهبری (زیدعزه) فرمود: اگر کسی آمد فساد، فقر، تبعیض، بیکاری و این ها را ریشه کن کرد، این اصلاح است، همه دستش را می بوسند و او را دعا می کنند. اگر انسان ببیند در جامعه تبعیض نیست، فاصله ی طبقاتی کم است، فقر، پارتی بازی و رشوه و ربا نباشد، این ها

ص: 188

1- بقره: 11

2- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 307.

3- أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَدَّاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَهِيَ الْحَالِقَةُ. (مجموعه ورام، ج 1، ص 39).

4- نساء، 114

همه اصلاح است، و همه هم خوششان می آید و تأیید می کنند. اصلاحی که امام حسین می گوید: «أَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ»⁽¹⁾، من آمده ام که جامعه را اصلاح کنم، منظور این است که من آمده ام جلوی بی عدالتی، ظلم، ستم، خلاف و مال حرام را بگیرم.

امام در روز عاشورا فرمود: شکم های شما با لقمه ی حرام پر شده که حرف مرا گوش نمی دهید. بعد فرمود: شما معاد و قیامت را فراموش کرده اید که حرف مرا گوش نمی دهید، «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»⁽²⁾؛ شیطان بر شما حاکم شده و یاد خدا را از دل هایتان برده. لذا عمر سعد هم می گفت ما برای خدا داریم حسین را می کشیم. صبح عاشورا وقتی خواست لشکرش را آماده کند، گفت: «یا خَيْلُ اللَّهِ»؛ ای لشکر خدا، آماده شوید، ثواب در انتظارتان است، بهشت در انتظارتان است. او هم میگفت بهشت. چون نفاق در بستر جامعه ی دینی شکل می گیرد و در جامعه دینی وارد می شود، در جامعه ی کفر که نفاق نیست.

امیرالمؤمنین در نامه ی 27 نهج البلاغه می فرماید: پیغمبر خدا به من فرمود: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ»؛ من نه از آینده ی مردم مؤمن می ترسم نه از آینده ی مردم مشرک؛ از آینده ی مؤمن ترس ندارم چون که از خدا می ترسد، مشرک هم به خاطر شرکش از پای در می آید و حسابش روشن است. او آن طرف جوی ایستاده، شما هم این طرف، او در مقابل شماست، معلوم است. آمریکا می گوید مذهب من این است و اسرائیل می گوید مذهب من چنین است. دشمن کافر کمونیست از ابتدا روی اصل ولایت فقیه خط می کشد و می گوید من آن را اصلاً قبول ندارم و از ابتدا با من بحث نکنید. این جا روشن است می گوید اصلاً قبول ندارم.

«وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ»⁽³⁾، پیغمبر فرمود: علی جان، آن چیزی که من از آن

ص: 189

1- بحارالانوار، ج 44، ص 329.

2- مجادله: 19

3- نهج البلاغه، ص 385

بر شما و مؤمنین می ترسم، منافق است؛ چون او می گوید من مؤمنم، نه مشرک و نه کافر. یزید هم قرآن می خواند، وقتی سر امام حسین را به مجلس او آوردند و اهل بیت را وارد کردند، از یک طرف چوب خیزران در دستش است و به لب و دندان اباعبدالله جسارت می کند، از طرف دیگر این آیه را می خواند:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (1)، می گفت خدا ما را عزیز کرد، خدا به ما قدرت داد، او هم به گردن خدا می اندازد. ابن زیاد نیز در مجلس به حضرت زینب و اهل بیت رو کرد و گفت: خدا به ما این قدرت را داد. امام حسین هم که شهید شد یک مرتبه صدای الله اکبر دشمن بلند شد. به همین دلیل است که من عرض می کنم اصلاح خیلی مهم است و ابتدا انسان باید از خود و خانواده اش شروع کند، «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» (2)، از همسایه، همشهری و از فامیل. اگر من هزار بار خوب حرف بزنم تا وقتی معلم با آن منطبق نباشد کسی گوش نمی کند، وقتی بین سخن و عملکرد تعارض باشد کسی توجه نمی کند، لذا قرآن کریم و روایات تأکید فراوانی بر اصلاح و امر به معروف دارند، و همچنین بر نظارت اجتماعی و بر بی تفاوت بودن نیز تأکید دارند. می دانید بی تفاوت بودن در مقابل چه؟ اول در مقابل خودت، بچه، همسر و همسایه. این همان اصل نظارت است که رسول خدا درباره ی آن فرمود: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ» (3)؛ اگر کسی امر به معروف را رعایت کند و اصلاحات را در جامعه درست عمل کند، خلیفه ی خداست، خلیفه ی پیغمبر و امیرالمؤمنین و جانشین آنهاست.

نشانه های فرد اصلاحگر

اشاره

در اینجا برای این که من مقداری کاربردی تر بحث کرده باشم، سه چهار نکته را

ص: 190

1- آل عمران: 26

2- تحریم: 6.

3- مستدرک، ج 12، ص 179.

خدمت شما عرض می‌کنم که این‌ها کار اصلاح و امر به معروف را عملی می‌کند، چون راجع به این‌ها خیلی حرف زده شده، درباره‌ی ثوابش، ارزشش و همه‌هم می‌دانید؛ اما کمتر هم عمل شده، شرایط آن هم کمتر فراهم شده است. ببینید این روایت چقدر زیباست؛ امام صادق می‌فرماید: «إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ» کسی امر به معروف و نهی از منکر کند که سه ویژگی دارد:

1. معروف شناسی

این سه ویژگی چیست؟ 1- «عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ»؛ بداند که درست چیست و غلط چیست. اشتباه چیست و صحیح چیست. چون ما خیلی افراد را داشتیم که می‌آمدند امر به معروف کنند اما اصلاً نمی‌دانستند معروف چیست و منکر چیست. در کربلا علی ابن غرضه در سپاه امام حسین بود و برادرش، عمر ابن غرضه در سپاه عمر سعد. برادری که در سپاه عمر سعد بود آمد برادرش را که در سپاه امام حسین بود صدا زد و به او گفت: برادر، - العیاذ باللله! چون تعبیر اوست من عرض میکنم - گمراه شده‌ای؟ به حسین پیوستی گمراه شده‌ای، بیا به ما بپیوند که راه هدایت است، راه درست است. ببینید، او آمده و می‌گوید راه امام حسین اشتباه است و راه ما درست است. برادرش گفت: عمر ابن غرضه! گمراه تویی، حسین سفینه‌ی نجات است، مصباح هدی است، حسین فرزند رسول خداست، من گمراه نیستم، گمراه تو هستی. اتفاقاً وقتی این برادر، یعنی علی بن غرضه شهید شد، برادرش آمد مقابل امام حسین گفت: «یا حسین ظَلَلْتَ أَخِي»؛ شما برادر مرا گمراه کردی. ابا عبدالله فرمود: گمراه تو هستی، برادر تو نجات پیدا کرد، برادر تو اهل بهشت شد. ببینید این فرد اصلاً نمی‌داند معروف و منکر چیست؟ و دارد امام حسین را - نعوذ باللله - مظهر منکر معرفی می‌کند، او حقیقت را نمی‌داند. خر ابن یزید ریاحی، روز عاشورا پیش پسرش، علی ابن خر آمد، گفت: پسرم نصیحتی به تو می‌کنم - به این حرف فهمید و تشخیص داد - گفت: پسرم «یا بُنَى كَرَامَاتُ الدُّنْيَا زَائِلَةٌ وَالنَّاسُ مِنَ الدُّنْيَا رَاحِلَةٌ»؛ پسرم همه، آخرش از این دنیا می‌روند، همه‌ی

این زرق و برق ها تمام می شود و نمی ماند، «(نَلْحَقُ بِالْحَسَنِ لَنَا تَفَوُّزٌ بِالسَّعَادَةِ ، هَذَا كَلَامُ حُرِّ ابْنِ يَزِيدٍ رِياحِي)» پسر، بیا برویم به حسین پیوندیم تا سعادت مند شویم. چه شد؟ حر به کجا رسید که امام حسین بالای سرش آمد، خون از چهره اش پاک کرد و دستمال به سرش بست. آنجا رسید که بعضی نوشته اند امام حسین بالای سرش گریه کرد، دستور داد بعضی از اصحاب مرثیه خواندند و امام گریه کرد. این حر، چه مقامی پیدا کرد! خودش را به کجا گره زد؟ پس فرمودند: اگر کسی می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، اولاً عالم باشد و بداند. ما افرادی را داشته ایم که می آمدند ائمه را امر به معروف می کردند و به حجت خدا ایراد می گرفتند. سفیان ثوری از متصوفه ای است که زمان امام صادق بود و در خط امام صادق هم نبود. یک وقت امام صادق در جوانی اش لباس سفید زیبایی پوشیده بود، تازه ازدواج کرده بود، سفیان ثوری به امام رسید و گفت: یابن رسول الله! از شما بعید است، جد شما امیرالمؤمنین لباس وصله دار می پوشید، شما چرا از این ها می پوشید؟ او تشخیص نمیدهد که زمان علی فرق می کرد، در زمان علی، فقر بر اغلب مردم جامعه حاکم بود، اما زمان امام صادق این گونه نیست، وضع جامعه در حد متوسط بالاست، مردم غالباً لباس وصله دار نمی پوشند حال او آمده به امام تذکر می دهد. امام فرمود: سفیان اگر من امروز لباس وصله دار بپوشم، لباس شهرت می شود، به هم نشانم می دهند. زمان من فرق می کند. خوب ببینید این فرد نمی داند و تشخیص نمی دهد منکر چیست و معروف چیست؟ امام حسن مجتبی لباس زیبا و منظم نظامی پوشیده بود و سوار بر اسب بود،- اینها ابهت داشتند، ابهت غیر از تکبر است، یک وقت ممکن است آقای وارد مجلس شود بی اختیار همه ی مجلس بلند شوند. آن آقا دلش نمی خواهد، ولی این قدر عظمت و ابهت دارد که خود مردم بلند می شوند. وقتی آن حضرت در کوچه می آمد مردم میخکوب می شدند، می ایستادند و محو جمالش می شدند. شما الان وقتی به حرم امام حسین می روید، نگاهتان که به گنبد ابا عبدالله می افتد میخکوب می شوید. این عظمت است، ابهت است- یک آدم کج سلیقه آمد جلوی امام حسن گفت: یابن رسول الله، در شما تکبر است؛ «إِنَّ فِيكَ كِبْرًا». امام فرمود:

«كَلَّا- أَلَيْكَ بُرْلَةٌ لِّهِ وَحَدَّهُ وَلَكِنْ فِي عِزَّةٍ قَالِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (1)؛ اشتباه می کنی، این عزت است، عزت خدادادی است، ولی تکبر خودپنداری است؛ عزت را خدا می‌دهد، اما تکبر را آدم برای خودش می تراشد. عزت اصل است، و تکبر قلابی است، عزت مبنایی است، و تکبر جعلی است. امام باقر داشت در باغ بیل می زد و کشاورزی می کرد، محمد ابن منکدر آمد و گفت: یا بن رسول الله، شما چرا کار می کنی؟ از شما بعید است، شما باید در مسجد باشی و نماز بخوانی. آقا فرمود اگر همین الان بمیرم در حال عبادت مردم. کار هم عبادت است، کسب حلال هم عبادت است. مگر عبادت منحصر در مسجد و نماز است؟ (2) چقدر این روایت زیباست! می فرماید اگر می خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی «عَالِمٌ بِمَا يُأْمُرُ»؛ اولاً باید اطلاع داشته باشی.

2. مطابقت سخن با عمل

فرمود: «عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى» در آن چه که به آن امر می کنی و نهی می کنی عدالت داشته باش؛ خودت رعایت کن، عامل هم باش. اگر ما می خواهیم حرفمان اثر کند طبق فرموده ی آیات و روایات باید اهل عمل باشیم. خودمان برای صداقت الگو باشیم، آن وقت فرزند ما دروغ نمی گوید؛ ولی وقتی مثلاً به بچه می گوئیم برو بگو بابام نیست، برو فلان کار اشتباه را انجام بده، او کار نادرست را خودش یاد می گیرد. قرآن می فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (3)، هر حرفی که اهل عملش نیستید آن را نزنید. امیرمؤمنان در نهج البلاغه می فرماید: مردم! من هر چه به شما امر کردم قبلش خودم انجام دادم و از هر چه منع کردم، خودم از آن پرهیز و دوری کردم.

ص: 193

1- بحارالانوار، ج 24، ص 325؛ تأویل الایات، ص 670

2- احتجاج، ج 2، ص 151؛ زندگی چهارده معصوم، ص 372.

3- صف: 2

فرمود: «رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» (1) گنه کار بیمار است، این جوانی که به طور مثال ارتباط او براساس ارتباط های شرعی نیست، این جوانی که حجابش را رعایت نمی کند، این خانمی که مویش را بیرون گذاشته، و نمونه های فراوانی که شما در جامعه از مظاهر عدم رعایت موازین شرعی می بینید این فرد یا می داند یا نمی داند، اگر نمی داند جاهل است، که باید به او اطلاع بدهیم، اگر می داند بیمار است. گاهی کسی میداند بیمار است و دارو مصرف نمی کند. در هر حال رفیق بودن و همراه بودن با او می تواند مشکلش را حل کند، نه سرزنش و ملامت و کوبیدن. اگر جوان نماز نمی خواند، و احترام شما را نگه نمی دارد باید توجه داشت جوان در سنی است که برخورد و تذکر مستقیم باعث ایجاد لجاجت در او می شود. امیرمؤمنان به فرزندش امام حسن فرمود: «الإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ تَشْبَهُ نِيرَانِ اللَّجَّاجِ» (2)؛ حسن جان! افراط در سرزنش باعث لجاجت می شود. سرزنش اقتضای سن او نیست. با رفتار و کردارت با رفیق شدن و همراه شدن با او و منطبق کردن خودت با او، می توانی او را به سمت دین بکشانی، می توانی او را به سوی دین دعوت کنی. لذا در امر به معروف و نهی از منکر این سه مورد باید رعایت شود: 1- معروف شناسی؛ 2- عمل خود ما و اسوه بودن؛ 3- شیوه شناسی و رفاقت و تذکر دادن صحیح

برخورد اجتماعی با گناه کار

البته گاهی برخوردهایی غیر از این هم لازم است، اگر شرایطی پیش آمد که طرف دارد تعصب و لجاجت به خرج می دهد و نمی خواهد زیر بار برود، اجتماع و جامعه می تواند جلوی گناه را بگیرد. روی این مطلب دقت کنید. من مثالی میزنم تا مطلب

ص: 194

1- إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى (وسائل الشيعة، ج 16، ص 130).

2- بحار الانوار، ج 74، ص 232؛ تحف العقول، ص 82

روشن شود. در جنگ تبوک، سه نفر به جنگ نیامدند، سه جوانی که هیچ عذری هم نداشتند؛ کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه. دائم می گفتند امروز می آییم، فردا می آییم، پیغمبر نزدیک شصت سالش بود، اصحاب آن حضرت مثل ابوذر و دیگران، همه از مدینه به طرف تبوک راه افتادند، ششصد هفتصد کیلومتر راه بود، می گویند از آن جنگ های سخت بود، بعضی ها در راه از گرسنگی و از سختی مردند و تلف شدند. عبدالله ذوالجنادین از آن هایی است که در مسیر تبوک مرد. با این جنگ سخت، افراد راحت طلبی بودند که در مدینه نشستند و پیغمبر را یاری نکردند و تماشاگر صحنه شدند. پیغمبر خدا که از تبوک برگشت فرمود کسی حق ندارد با این سه نفر حرف بزند. گفت وگو و صحبت کردن با آنها را تحریم کرد. بدترین چیز هم این است که انسان از نظر افکار عمومی کوبیده شود و افکار عمومی چیزی را نپسندد. این سه نفر دیدند به هر که سلام می کنند، با هر که حرف می زنند و هر سؤالی که می کنند، کسی جواب نمی دهد، حتی زنانشان هم با آنها حرف نمی زدند. با این که می دانید همسر در اختیار شوهرش است و باید به حرف او گوش کند ولی « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ » (1)؛ پیغمبر ولایتش بر مؤمنین از خودشان هم بیشتر است. این سه نفر در یک بایکوت و تحریم اجتماعی واقع شدند، گفتند حالا که هیچ کس با ما حرف نمی زند، خودمان هم با خودمان حرف نزنیم، خودشان هم با خودشان قهر کردند. این آیه نازل شد: « وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضِ » (2)، قرآن می گوید زمین با این عظمت و بزرگی اش برای این ها تنگ شد. دیده اید وقتی یک آدم غریب وارد یک شهر بزرگ می شود احساس می کند محیط برایش تنگ است، شهر بزرگ است اما او غریب است. اما وقتی به یک روستای کوچک که او را می شناسند وارد می شود می گوید دلم باز شد! اینجا محله ی خودم است، همه با من آشنا هستند. اگر کسی در جامعه ای احساس غربت کرد در آن جامعه محیط برای او تنگ می شود. این اعتصاب و این تحریم ادامه

ص: 195

1- أحزاب: 6

2- توبه: 118.

پیدا کرد تا این که آنها پشیمان شدند و توبه کردند. آیه نازل شد و توبه ی آنها قبول شد و خدا از گناه آنها درگذشت(1). این داستان برای ما درس دارد، اگر کاسب، راننده ی تاکسی، راننده ی اتوبوس، معلم، استاد، این خانم بدحجاب را بیشتر از خانم باحجاب تحویل نگیرد؛ او را زودتر سوار نکند، زودتر به دست او جنس ندهد، زودتر کارش را راه نیندازد، او تشویق نمی شود؛ وقتی می بیند هر چه بدحجاب تر بیرون می آید بیشتر تحویلش می گیرند، کارش در اداره زودتر راه می افتد. زودتر تاکسی جلوی پایش ترمز می کند. تشویق می شود، گنه کار که تشویق شد گناه سریان پیدا می کند. وقتی گنه کار تشویق شد گناه تعمیم پیدا می کند. اگر بچه ای در خانه احساس کرد وقتی که نمازش را نمی خواند پدرش خیلی او را تحویل نمی گیرد، اگر دو سه روز به تعبیر خودمان کم محلی ببیند متوجه می شود. این یکی از شیوه های امر به معروف و نهی از منکر است. به هر حال افکار عمومی می توانند روی ریشه کن شدن منکر در جامعه تأثیرگذار باشند.

خلاصه ی عرایضم این شد: یکی از اهداف امام حسین در نامه ای که به برادرش، محمد حنفیه نوشته اصلاحات است؛ «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ إِصْلَاحٍ»(2) اصلاحات هم شعار قشنگی است، اصلاً حرف زیبایی است، حرف حقی است که در متن قرآن هم هست؛ «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا إِصْلَاحَ»(3) فقط اشکالش این است که -البته این اشکال اصلاحات نیست، اشکال آن کسانی است که خودشان را منطبق نمی کنند. - قرآن می گوید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَدِّقُونَ»(4)، منافق هم می گوید من اصلاح گر هستم، یزید هم می گفت من می خواهم جامعه را اصلاح کنم، حسین ابن علی با ما بیعت نکرده؛ بر حاکم زمانش خروج کرده، می خواهیم او را حذف کنیم تا جامعه حفظ شود. چون این اشعار و این سخن یک شمشیر دولبه است، لبهی حق دارد و

ص: 196

1- مجمع البیان، سفینه البحار و تفسیر ابوالفتوح رازی، به نقل از تفسیر نمونه، ج 8، ص 169

2- هود: 88.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 329.

4- بقره: 11.

لَبَّهِ يَ باطل، مؤمن باید حواسش جمع باشد و گول لبه ی باطلش را نخورد. همه چیز در دین تعریف شده است، اگر کسی گفت به نماز اول وقت اهمیت بدهید، حرف او در راه اصلاح است. اگر گفت حریم عفاف و حجاب را رعایت کنید، این در راه اصلاح است. اگر گفت جلوی ارتباطات نامشروع را بگیرید، این حرفش در راستای اصلاح است. اگر گفت ربا، رشوه، لقمه ی حرام، تبعیض، فساد، ظلم، بیکاری و خلاف در جامعه نباید باشد، این اصلاح است. خیلی روشن است اگر به یک بچه هم بگویی معنای این که می گویند مشق هایت را درست بنویس و خطایت را اصلاح کن، یعنی چه؟ می گوید یعنی بهتر بنویسم و تمیزتر بنویسم. به یک مکانیک، به یک بنا و به هر کسی با هر شغلی که دارد بگویی خطایت را اصلاح کن، معنایش را می فهمد. یعنی خرابی را از بین ببری و به جای آن بنای نو قرار بدهی، نه این که بنای نو را خراب کنی و بر زمین بریزی. نه اینکه استوانه ها را تخریب کنی، این که اصلاح نمی شود. تئوری این نظام بر اساس نظریه ی ولایت فقیه است، اصلاً امام با این تئوری به صحنه آمد و از مردم برای نظام رأی گرفت، حالا اگر من بنیان این تئوری را سست کردم این خلاف اصلاح است. حداقل خلاف نظر بنیانگذاری هست که بر اساس همین تئوری از مردم رأی تأیید گرفته، حداقلش این است. این وصیت نامه ی امام ارکان اصلاح است و نصایحش به مجلس، دولت، رئیس جمهور، آموزش و پرورش، وزارتخانه ها و به ارگان های مختلف روشن است، -به یک منشور است که انسان مقابلش قرار می دهد- آنچه با آن منطبق هست می شود اصلاحات داخل نظام. «
إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» (1)

روضه ی حربن یزید ریاحی

دو سه جمله هم عرض ارادت و مصیبت از عزیزان و اصحاب و یاران ابا عبدالله داشته باشیم. نام حرا بن یزید ریاحی آمد، حریک اصلاح گر بود، که اول خودش را اصلاح کرد. اصلاح گر ابتدا باید از خودش شروع کند، اگر صد عیب در خود من باشد، نمی توانم جلوی

ص: 197

عیب شما را بگیرم. اصلاح گر اول باید «قُوا أَنْفُسَكُمْ» (1)، از خودش شروع کند. حر احساس کرد این صحنه صحنه ی حق و باطل است، فهمید صحنه صحنه ی بهشت و جهنم است، لذا باکمال شجاعت- می لرزید! می لرزید اما از چه؟ از این که با امام حسین بجنگد. این لرزش عین شجاعت است، آن کسی که در مقام گناه بدنش لرزه بر می دارد و صحنه ی گناه را ترک می کنند این شجاعت است، ترس نیست. اگر ترسید این بیباکی و بی مبالاتی است - آمد مقابل ابا عبدالله سرش را پایین انداخت و گفت: « هَلْ لِي مِنْ لَدُنكَ التَّوْبَةُ؟ »؛ پسر زهرا، من در این بیابان اولین کسی بودم که راه را بر تو بستم، اما پشیمان شدم آیا توبه ی من پذیرفته است؟ (2) جوان های عزیز! داستان حر، برای شما الگوست. برادران و خواهران، داستان حر می گوید اسلام بن بست ندارد. داستان حر می گوید هر کجا هستی امکان بازگشت هست. سیر صعودی برای انسان در همه جا ممکن است. در اسلام بن بست و نهایتی که در آن یأس باشد نیست. ابا عبدالله توبه اش را پذیرفت، لذا اجازه گرفت و به طرفمیدان آمد، خودش را معرفی کرد، صدا زد: ای مردم کوفه! امیدوارم ابرهای رحمت خدا از شما باز داشته شود. من که دعوت نکردم، اما شما حسین را دعوت کردید و این گونه با او مبارزه کردید، « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ وَيَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ ».

سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَقُرَّةَ عَيْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى يَا مَظْلُومُ يَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ ».

مهر تو را به عالم امکان نمی دهم

این گنج پربهاست من ارزان نمی دهم

ای خاک کربلا تو مهر نماز من

این مهر را به ملک سلیمان نمی دهم

خوشا جانی که جانانش حسین است

خوش آن دفتر که عنوانش حسین است

ص: 198

1- تحریم، 6.

2- منتهی الامال، ص 484

خوش به حال آن نوکری که اربابش ابا عبدالله است، خوش به حال آن غلامی که آقایش حسین است. اگر ارباب حسین باشد نوکری اش افتخار دارد. حر به کجا رسید؟! یک وقت چشم هایش را باز کرد دید سرش در دامن حسین است و او دارد خون را از چشمانش پاک می کند، خون را از صورتش پاک می کند. حر تو به چه مقامی رسیدی؟! چه توفیقی پیدا کردی؟! بَارِكُ اللهُ! حسین بالای سرت آمد، برایت مرثیه خوانده شد و در حالی که سر بر دامن حسین داشتی جان دادی. (1) اما دل ها بسوزد برای آن آقایی که خودش سرش را روی خاک کربلا گذاشت و جان داد؛ « وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ »

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

ص: 199

1- در کربلا چه گذشت، ص 232؛ سوگنامه آل محمد، ص 251؛ مقتل آیه الله شوشتری، ص 113

مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ أُسْتَشْهِدَ مَعِي وَ مَنْ تَخَلَّفَ كُمْ يَبْلُغُ الْفَتْحِ. (1)

این روزها بحثی را در این مجلس محترم، تحت عنوان نامه های امام حسین به افراد و گروه های مختلف مطرح می کردیم. در روزهای گذشته بعضی از این نامه ها را مطرح کردم، در اینجا نامه ی کوتاهی از امام حسین که به برادرش، محمد حنفیه در مکه نوشته است، توضیح می دهم این نامه اگرچه کوتاه است اما پر معنا و پر از پیام است. امام صادق علیه السلام در یک روایتی فرمودند: جدم امام حسین نامه ای به برادرشان، محمد حنفیه نوشت، در این نامه نوشته است: برادرم، محمد حنفیه! - می دانید محمد حنفیه برادر امام حسین است و مادرشان از هم جداست - بدان که « مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ أُسْتَشْهِدَ مَعِي وَ مَنْ تَخَلَّفَ كُمْ يَبْلُغُ الْفَتْحِ » (2)؛ اگر کسی به من ملحق شود و به من پیوندد، سعادت مند می شود، و کسی که از من جدا شود و به من نپیوندد هیچ گاه به پیروزی و فتح و سعادت نمی رسد. نامه همین یک جمله است. شما عزیزان می دانید یکی از موضوعات مهمی که اسلام و دین به آن اهمیت داده، موضوع سعادت بشر است. هر کسی دلش می خواهد خوشبخت باشد - کسی از شقاوت و بدبختی و درماندگی خوشش نمی آید، منتها گاهی انسان ها در تشخیص معنا و مصداق سعادت اشتباه می کنند و چیزی را خوشبختی و

ص: 200

1- بحار الانوار، ج 42، ص 81؛ دلائل الامامه، ص 77، مشیر الاحزان، ص 39.

2- بحار الانوار، ج 42، ص 81؛ دلائل الامامه، ص 77، مشیر الاحزان، ص 39.

سعادت می خوانند که شقاوت و بدبختی است - اگر به دین مبین اسلام مراجعه کنیم می بینیم دین برای ما سعادت را معنا کرده، و توضیح داده انسانی که می خواهد خوشبخت شود راهش چیست؟

سعادت در دنیا

اشاره

خلاصه عرض میکنم ما یک سعادت دنیوی داریم، و یک سعادت اخروی. اسلام هیچ گاه اجازه نمی دهد که انسان گوشه نشین شود و در واقع به دنیا پشت کند، به این معنا که به نعمت دنیا، به خانواده و زن و بچه توجه نکنند و این ها را پشت سر بگذارد. اسلام این منش گوشه گیری را تأیید نمی کند؛ لذا پیامبر می فرماید: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ»؛ سعادت یک مرد مسلمان چهار چیز است:

1. همسر صالح

از سعادت های یک انسان «الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ»؛ یکی همسر نیکو و صالح است. این که انسان یک همسر متدین و مؤمن داشته باشد، یکی از سعادت های انسان است. لذا چرا اسلام به جوان ها توصیه ی ازدواج می کند و می فرماید که اگر ازدواج کنید آرامش پیدا می کنید. ازدواج نشانهی خداست «وَمِنْ آيَاتِهِ»؛ از علامت های خدا این است که «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»، برای شما همسر آفرید، چرا؟ «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ تا آرامش پیدا کنید، «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»⁽¹⁾؛ خدا بین زن و شوهر مودت و رحمت و دوستی قرار داده است. یک وقت شخصی به خانه ی پیغمبر آمد و خدمت رسول خدا گله کرد از این که همسرش به او توجه نمی کند و ترک دنیا کرده است. این خانم همسر عثمان ابن مظعون است و عثمان ابن مظعون از اصحاب پیغمبر بود. او انسان خوبی هم بود، ولی ترک دنیا کرده و به غاری رفته بود و عبادت می کرد. پیغمبر گرامی اسلام فرمودند او را برگردانند، وقتی آمد رسول خدا فرمود: این سنت من نیست، من که

ص: 201

1- روم: 21.

پیغمبر شما هستم همسر دارم، زندگی دارم و با مردم رفت و آمد و نشست و برخاست دارم. عبادت شبانه هم دارم، روزه هم می گیرم؛ ولی هیچ کدام را فدای دیگری نمی کنم. (1) اسلام یک دین جامع است، این صریح قرآن است که: «وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا»؛ می گوید سهم خودتان را از دنیا فراموش نکنید، شما بهره ای از این دنیا دارید. «وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (2)؛ خدا به تو خوبی کرده تو هم به مردم خوبی کن، با مردم رابطه داشته باش، و به آنها نیکی کن. پس یک خوشبختی در این دنیا داریم، پیامبر فرمود: نشانه ی خوشبختی یک انسان در این دنیا این چیزهاست، 1- همسر نیکو.

2. خانه ی خوب

«وَالْمَسْكَنُ أَلْوَسِعُ»؛ نشانه ی دوم خوشبختی انسان در این دنیا خانه ی گسترده و بزرگ است. بالاخره انسانی که خانه و ملک ندارد و مستاجر است، مشکلات اقتصادی دارد. این مشکلات روی زندگی او اثر می گذارد. فکرش مشغول است؛ لذا روی نماز و عبادتش هم اثر می گذارد. چرا پیامبر می گوید کفر با فقر هم تراز و قرین است؟ پیامبر فرمود: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (3)؛ نزدیک است فقر انسان را به کفر بکشد. روایات متعدد داریم که فقر مذمت شده و آن به عنوان یک عامل بازدارنده ی دین و عقل شمرده شده است. البته ثروت هم اگر همراه با بی تقوایی و بی دینی باشد خطرناک است؛ «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» * «أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى» (4)، اما این گونه هم نیست که قرآن و روایات داشتن ثروت را مذمت کرده باشند. حضرت سلیمان یک ثروتمند بود و قدرت داشت و می گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ همه اش لطف خداست. امام صادق علیه السلام وضع مالی مناسبی داشت

ص: 202

1- هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 555.

2- قصص، 77.

3- الکافی، ج 2، ص 307؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 365؛ بحار الانوار، ج 70، ص 246.

4- علق: 6 و 7.

و به فقرا کمک می کرد و می فرمود که خودم هم در حد سایر مردم زندگی می کنم. اگر این منابع مالی برای اهل بیت نبود چگونه می توانستند یک مرتبه یک شاعر، یا ذاکر، یا یک فقیر و مستمندی را این گونه تأمین کنند؟ بله منابع مالی در اختیار ائمه بود. لذا پیامبر فرمود: یکی از نشانه های سعادت، همسر صالح و دیگری خانه ی خوب است.

3. مرکب عالی

«و الْمَرْكَبُ الْهَنِيءُ» و منظور از مرکب در زمان حاضر، ماشین سالم است.

4. فرزند صالح

و مورد آخر پیامبر فرمود: «و الْوَلَدَ الصَّالِحَ»⁽¹⁾، اولاد خوب و سالم، واقعا یک نعمت است. اگر خدا مال های دنیا را به انسان بدهد، اما فرزند انسان سالم نباشد و انسان مجبور باشد برای او خرج کند و تا آخر عمر اسیر او باشد، چقدر دشوار است. اگر فرزند سالم باشد واقعا نعمت است، اما اگر نااهل باشد پدر را مستأصل می کند و از کار خودش باز می دارد. پس بنا به فرموده ی پیامبر همه ی این ها نعمت است: همسر خوب، فرزند خوب و خانه ی خوب و مرکب خوب و مناسب. این ها جزو وسایلی است که برای انسان آرامش ایجاد می کند. پس ما دو گونه سعادت و خوشبختی داریم: 1- خوشبختی دنیا، مانند همین هایی که شمرده شد، ولی اگر انسان به آن ها آن قدر دلبستگی داشته باشد که او را از خدا غافل سازند خطر است. قرآن می گوید همین مال و همسر و اولاد فتنه است؛ یعنی وسیله ی آزمایش است. - فتنه در عربی به معنای آزمایش و آزمون است- اگر اینها مانع رشد و ترقی انسان شوند و در مقابل دین قرار گیرند خطرناک است. قرآن کریم می فرماید: «لَإِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا»؛ پیغمبر بگو «آبَائِكُمْ»؛ یعنی

ص: 203

1- مِنَ السَّعَادَةِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ، وَالْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ وَالْمَرْكَبُ الْهَنِيءُ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ (مستدرک، ج 3، ص 451)؛ بحار الانوار، ج 73، ص 155؛ نوادر الراوندی، ص 24.

پدر، اخوان؛ برادر، ازواج؛ همسر، عشیره؛ فامیل و اولاد، اموال؛ ثروت، مساکن؛ خانه ها، تجارت؛ کاسبی، اگر اینها را بر خدا ترجیح بدهی؛ «أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»⁽¹⁾، منتظر باشید خدا عذابش را بر شما نازل کند. گفته شد اینها خوب است، آنها را دوست داشته باش اما اگر امر دائر شد بین این ها و خدا، باید این ها را کنار بگذاریم. در کربلا چه انسان هایی داشتیم - یک نمونه ی آن زهیر است- که همسرش را گذاشت و به کربلا آمد و به شهادت رسید. نمونه ی دوم عمر ابن غرضه در سپاه امام حسین است و برادرش در سپاه عمر سعد بود. هر قدر برادرش به او گفت که بیا برویم و حسین را رها کن، گفت: ابداً، من حسین ابن علی علیه السلام را رها نمی کنم. به حرف برادرش گوش نکرد. مواردی داشتیم که گاهی پدر یا مادر مانع از اسلام فرزند شده اند، در اینجا چند مورد آن را برای شما بیان می کنم:

داستان

مورد اول: جوانی بود به نام مصعب بن عمیر، که بسیار متدین بود و با مادرش زندگی می کرد، خیلی هم ثروتمند بود. او آمد و مسلمان شد مادرش گفت: من تو را از خانه بیرون می کنم، چرا مسلمان شدی؟ بیا دست از پیغمبر بردار، دین پدران و اجداد ما بت پرستی بوده چرا دین آباء و اجدادت را رها کردی؟ یا مرا انتخاب می کنی یا پیغمبر را مادر فرزندش را مرز بین خود و رسول خدا قرار داد- به احترام والدین واجب است، حتی اگر انسان کافر هم باشد نمی شود به مادر ناسزا گفت و تندی کرد، ولی اگر پدر گفت نماز نخوان، نباید به سخن او گوش کرد. اگر گفت کافر شو، نمی شود قبول کرد. اگر گفت دروغ بگو من نمی توانم به خاطر او دروغ بگویم، یا به خاطر او تهمت بزنم و ناسزا بگویم. مرز احترام به والدین روشن است و در گناه نمی شود از آنها اطاعت کرد- گفت: مادر جان با همه ی علاقه ای که به تو دارم، من از پیغمبر دست برنمی دارم و به پیغمبر پیوست، و اتفاقاً در جنگ احد هم شهید شد. وقتی پیغمبر خدا بدنش را به خاک می سپرد، کنار

ص: 204

جسد این جوان آمد، - جوان متدین و مؤمنی که به خاطر خدا از همه چیز گذشت- این آیه را خواند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (1) و بعد بدن او را به خاک سپرد. (2) از این نمونه ها زیاد داریم.

مورد دوم: روزی پیغمبر در مسجد نشسته بود، جوانی به نام عبدالعزی آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم مسلمان شوم. او بسیار ثروتمند بود. پیغمبر فرمود: با که زندگی می کنی؟ عرض کرد: با عمویم، پدرم فوت کرده و ثروت زیادی هم برایم گذاشته منتها عمویم برایم خرج می کند و به من گفته است که اگر مسلمان شوی خرج تو را نمی دهم و بیرون می کنم؛ اما من پول نمی خواهم، من می خواهم عاقبت به خیر شوم، دینم درست شود، می خواهم مسلمان شوم. او مسلمان شد و پیغمبر هم اسمش را عوض کرد و عبدالله گذاشت. یکی از وظایف انسان این است که نامش خوب باشد، اما چون ما غالباً خودمان اسم مان را انتخاب نمی کنیم، خیلی در این امر نقش نداریم؛ اما پدر و مادر باید تا وقتی اسم های با مفهوم و با مسما هست، اسم هایی را که مفهوم و مسما ندارد انتخاب نکنند. اسم ائمه، صفاتی که از خدا در دعای جوشن ذکر شده-البته غیر از صفات خاص خداوند- و اسامی را که معنای خوبی دارند انتخاب کنند. یکی از آداب داشتن فرزند این است که نام خوب و مناسب بر او بگذارند. پیامبر نام او را عبدالله گذاشت-وضع مالی این جوان آن قدر به هم ریخت که نوشته اند وقتی خدمت پیغمبر آمد، لباس نداشت. دو تکه گلیم جاجیم را نصف کرده بود و مثل لنگ یکی را روی شانه اش بسته بود و یکی را هم به قسمت پایین بدنش، و به همین دلیل معروف به عبدالله ذوالبجادرین شد؛ یعنی عبداللهی که دو تکه گلیم به خودش بسته. این جوان در جنگ تبوک از دنیا رفت البته شهید نشد، شهید به این معنا که با شمشیر کشته نشد، والا اگر کسی در مسیر جنگ هم کشته شود شهید است. چون جنگ تبوک کشته نداشته، اصلاً درگیری صورت نگرفت.

ص: 205

1- أحزاب: 23

2- پیغمبر و یاران، ج 4، ص 253

پیغمبر سر مرز رفت و برگشت. عبدالله ابن مسعود می گوید من در یک نیمه شبی از خواب بیدار شدم، دیدم پیغمبر خدا دارد جنازه ای را دفن می کند. جلو رفتم، دیدم در آن تاریکی پیغمبر دارد جنازه ی عبدالله را، همین جوانی که از دنیا رفته بود در قبر می گذارد. در قبر، صدا زد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُمْسَيْتُ عَنْهُ رَاضِيًا فَارْضَ عَنْهُ»⁽¹⁾؛ خدایا من از این جوان راضی ام، تو هم از او راضی باش. خوش به حال کسی که خدا و پیغمبر از او راضی باشد. این عبدالله حزب الله واقعی است. قرآن می گوید که حزب الله واقعی کسی است که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ خدا از او راضی است و آنها هم از خدای راضی هستند؛ «وَرَضُوا عَنْهُ». پیغمبر خدا این جوان را با این جمله ای که بیان داشت به خاک سپرد. پس دقت بفرمایید، امام حسین می گوید اگر کسی دنبال من بیاید سعادت مند می شود، «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»⁽²⁾، من مرگ را سعادت می بینم. ما دو نوع خوشبختی داریم: یکی دنیایی که همسر خوب، اولاد خوب، مرکب خوب، مال و خانه ی خوب، باعث خوشبختی دنیاست به شرط این که انسان را از دین و تقوا باز ندارد و باعث حرام نشود. دیگری سعادت در آخرت است.

سعادت در آخرت

اشاره

اما سعادت آخرت در چیست؟ راه خوشبختی آخرت چیست؟ روایات متعددی داریم که سعادت آخرت را معنا کرده است، من چند مورد از آنها را عرض می کنم.

1. حفظ دین و اعتقادات

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یکی از نشانه های سعادت انسان حفظ دین و اعتقادات اوست. یکی از نشانه های سعادت این است که انسان بتواند دینش را در مقابل دنیا حفظ کند، دینش را نفروشد؛ «سَعَادَةُ الرَّجُلِ فِي أَحْرَازِ دِينِهِ وَالْعَمَلُ لِآخِرَتِهِ»⁽³⁾ چقدر این

ص: 206

1- حکم النبي (صلى الله عليه وآله وسلم)، ج 32، ص 516؛ پیغمبر و یاران، ج 4، ص 138.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 192؛ المناقب، ج 4، ص 68

3- غررالحکم، ح 2625

حدیث زیباست! سعادت یک انسان این است که دینش را احراز کند و تلاش او برای آخرتش باشد. اما عمر سعد چه کرد؟ عمر سعد تلاشش را برای حکومت ری مصروف کرد آیا به آن رسید؟! کسی که از قیامت نترسد هر کاری می کند. قرآن می گوید کسی که از قیامت خوف نداشته باشد کسی که به معاد عقیده نداشته باشد، « بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ *يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (1). بعضی ها می خواهند دست آنها باز باشد تا معصیت کنند و میگویند قیامت کجاست؟ معاد کجاست؟ حضرت به عمر سعد فرمود تو که مرا می شناسی چرا به جنگ آمدی؟! چرا این لشکر را جمع کردی؟! لشکر کربلا از شام نیامده بود مردم اهل بیت را خوب می شناختند، تبلیغات حکومت شام خیلی قوی بود، ولی این هایی که در کربلا بودند اهل کوفه بودند از اطراف آمده بودند، این ها علی را می شناختند، اهل بیت را می شناختند. با فرض این که تبلیغات قوی شده بود و ترس بود، اما امام حسین و اصحابش آن قدر خطبه خواندند و صحبت کردند که تقریباً مسائل را شفاف کردند. امام حسین در روز عاشورا مکرر فرمود: «أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ»؛ من پسر پیغمبرم!، «أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ»، مکرر فرمود: چرا مرا می کشید؟ آیا من سنت پیغمبر را زیر پا گذاشته ام؟ آیا من دین را کنار گذاشته ام؟ آیا من بدعتی در دین گذاشته ام؟ آخر اشکال کار من کجاست؟ شما بگوید ای لشکر، برای چه جمع شده اید؟ درست است که جهل بود، اما امام هم خیلی آگاهی داد، خیلی صحبت کرد، به صورت فردی و گروهی، خطبه ی خودش، خطبه ی اصحابش در غالب شعر. اما آنها گوش نکردند و دین را فدای دنیا کردند و در مقابل امام حسین ایستادند. پس یک نشانه ی سعادت این است که انسان نگذارد دینش فدا شود بلکه آن را حفظ کند.

2. عاقبت به خیری

در روایت داریم یکی از نشانه های سعادت انسان، این است که عاقبت به خیر شود. امیرمؤمنان می فرماید: «حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ الرَّجُلُ عَمَلَهُ بِالسَّعَادَةِ» (2)؛ نشانه ی

ص: 207

1- قیامت: 5 و 6.

2- بحار الانوار، ج 5، ص 154، الخصال، ج 1، ص 5

سعادت این است که پایان کار انسان با سعادت تمام شود. چون خیلی ها شروع خوبی دارند، ولی پایان خوبی ندارند؛ طلحه، زبیر، بلعم باعورا، برصیصای عابد. در تاریخ نمونه های زیادی داریم که آغاز خوبی داشتند، ولی پایان خوبی نداشتند. چرا یکی از دعاهای ما این است که: «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»⁽¹⁾؛ خدایا ما را به صالحان ملحق کن؟ چرا در یکی از دعاهای ما این گونه آمده است: «تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»⁽²⁾ ما را نیک بمیران؟ چرا یکی از دعاهای حضرت یوسف این بود: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا»⁽³⁾، مرا مسلمان بمیران. مسلمان شروع کردن یک سخن است و مسلمان مردن یک سخن دیگر. اگر به تاریخ نگاه کنید افراد زیادی با علی شروع کردند؛ طلحه با علی شروع کرد، زبیر با علی شروع کرد، با علی بیعت کرد، اما همین ها در جنگ جمل مقابل ایستادند و مقابل او صف آرایی کردند. این مهم است که انسان از خدا بخواهد که عاقبت به خیر شود و در پایان و نهایت کارش سعادت مند باشد و برای خودش نهایت خوبی را رقم بزند. حر ابن یزید یکی از این نمونه ها بود. چگونه عاقبت و نهایتش نیک تمام شد! چگونه پایان به این نیکی و خوبی را برای خودش رقم زد!

برادران! یکی از اصولی که در زندگی من و شما باید همیشه مورد توجه باشد، اصل تجدیدنظر است، که قرآن نامش را انابه می گذارد، انابه یعنی بازگشت؛ یعنی هر کجا دیدی ماشین دارد اشتباه می رود آن را برگردن و ادامه نده، چون اگر ادامه بدهی بیشتر از مبدأ دور می شوی. این آیه قرآن است: «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ»⁽⁴⁾؛ خدا کسی را که انابه، یعنی تجدیدنظر در زندگی اش باشد هدایت می کند. اسلام بن بست ندارد، اسلام در هر جایی با هر خطایی که انسان کرده اجازهی بازگشت داده است. یک وقت شخصی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! من دختر زنده به گور کرده ام، حالا مسلمان شدم و

ص: 208

1- یوسف، 101

2- آل عمران: 193.

3- یوسف، 101

4- رعد: 27

توبه کردم، چه کار کنم؟ آقا فرمود: برو مادرت را احترام کن. گفت: آقا مادرم از دنیا رفته است. در روایتی دارد پیامبر فرمود: خاله ات را احترام کن و به او سر بزن. بالاخره جبران کردن ما باید براساس نوع گناه باشد. اگر کسی بیمار شد، مثلاً ویتامینی از بدنش کم شد، می گویند دارو و غذایی بخور که کمبود آن ویتامین را جبران کند. شخصی غیبت کسی را کرده، حالا هم خجالت می کشد که به او بگوید. جایز هم نیست که بگوید برای این که این کار بیشتر باعث کدورت و اختلاف می شود. پیامبر فرمود: « كَفَّارَةُ الْإِعْتِيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اِغْتَبْتَهُ » (1)، طلب مغفرت کن برای کسی که غیبتش را کردی، راه جبران این است. امام صادق فرمود: اگر کسی گناهی را در خفا انجام داده « مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السِّرِّ فَلْيَعْمَلْ حُسْنَهُ فِي السِّرِّ » (2)، گناه مخفیانه کردی، حالا کار ثواب مخفیانه بکن، مخفیانه کمک کن، در نیمه شب برخیز و نماز بخوان و بگو خدایا، من گناهمانی کرده ام که هیچ کس نبود و کسی ندید، خودم می دانم و تو، حالا هم عبادت هایی می کنم که هیچ کس نبیند، بلند می شوم و نماز شب می خوانم، مخفیانه صدقه می دهم. پس نوع جبران، و نوع انابه می تواند با نوع گناه منطبق باشد.

تفسیر آیه سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ

چقدر این آیه زیباست! قرآن می فرماید: « سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ »؛ مردم بشتابید، بدوید، هر که مغفرت می خواهد بیاید. «عجله» با «سرعت» فرق می کند. در کار خیر می گویند «سارِعُوا» و در قرآن غالباً تعبیر سرعت و سبقت به کار رفته. «سَارِعُوا»؛ بشتابید، «إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ هر که مغفرت می خواهد بیاید. دیگر چه؟ «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»؛ هر که بهشت می خواهد بشتابد. حال چه کنیم که بلیط ورودی بهشت را به ما بدهند؟ بلیط و کوپن آن چیست؟ یک وقت می گویند: بدوید فلان جا دارند فلان جنس را می دهند، کوپن شماره ی فلان و قیمتش هم این قدر است.

ص: 209

-
- 1- مستدرک، ج 9، ص 130؛ بحارالانوار، ج 72، ص 252؛ جامع الاخبار، ص 57.
 - 2- وسائل الشیعة، ج 16، ص 102؛ بحارالانوار، ج 68، ص 243؛ معانی الاخبار، ص 263

آقایی که در مغازه اش دارد مغفرت و بهشت را عرضه می کند، باید کوپن و شماره ی آن را هم اعلام کند. کوپن آن چیست؟ می گوید: «**أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ**» (1)، شماره کوپن های آن این است: اول: تقوا، «**الَّذِينَ**»؛ کسانی که «**يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ**» علامت شماره ی دوم، کوپن آن این است: کسانی که انفاق می کنند؛ چه در حالی که دارند و چه در حالی که ندارند. وقتی که دارند درست انفاق می کنند؛ اما وقتی ندارند چگونه انفاق می کنند؟ پاسخ این است که انفاق فقط به صورت مالی نیست. گاهی یک آدم آبرومند انفاقش این است که در فامیل واسطه ی ازدواج دو تا جوان می شود. ضامن یک کسی می شود. آبرویش را گرو می گذارد تا دعوایی را حل می کند. بین دو نفر صلح ایجاد می کند. قرآن نمی گوید فقط از پول انفاق کنید، می گوید: «**وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ**» (2)؛ از هر چه به شما داده ایم. به یکی آبرو داده ایم به یکی زبان و بیان داده ایم، به یکی مدرک داده ایم، به یکی فکر و اندیشه داده ایم، یک فردی در بین فامیل معنون (شناخته شده) است و می تواند دعاها را حل و فصل کند. همه ی این ها مصداق انفاق است. «**سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ**» بشتابید به سوی مغفرت خدا و بهشت، و شماره هایی که با آن مغفرت و بهشت را به شما می دهند این هاست: 1. تقوا، 2- انفاق، 3- «**وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ**»؛ خشمتان را کنترل کنید، انسانی که عصبانی می شود و خشمش را کنترل می کند، حدیث قدسی است که خداوند می فرماید: من هم خشمم را کنترل می کنم و عذابش نمیکنم، من دیگر از بنده ام - العیاذ بالله - که کمتر نیستم. او عصبانی شد، خودش را کنترل کرد. از دست کسی و یا از خطای کسی ناراحت شد، اما خشمش را فرو برد، من که خالق او هستم پس من هم غضبم را در مورد او کنترل می کنم. این یکی از آثار کنترل خشم است. «**وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**» (3)؛ کسانی که از مردم می گذرند و آنها را عفو می کنند. خدا

ص: 210

1- **وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** (آل عمران: 133).

2- فاطر: 29

3- **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** (آل عمران: 134)

می گوید: تو عفو کردی، تو رحم کردی، من رحم نکنم! این آیه را در ذهن داشته باشید: «سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»؛ خدا به شما بهشت و مغفرت می دهد، آن بهشتی که راهش تقوا، انفاق، کظم غیظ و بخشش و عفو مردم است.

خدایا به عظمت امام زمان، ارواحنا فداء قسمت می دهیم به همه ی ما توفیق کسب صفات اخلاقی و پرهیز از رذائل اخلاقی را عنایت بفرما.

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَالْآخِرَةُ لَمْ تَزُلْ (1)

بحث ما درباره ی نامه های امام حسین علیه السلام بود. یکی از آن نامه ها، نامه ایاست که امام آن را از کربلا به برادرش محمد حنفیه نوشته است، این نامه هم در بحار آمده، هم در تاریخ طبری و هم در جاهای دیگر. امام در این نامه دو جمله بیشتر نیاورده: «فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزُلْ»؛ من اصلاً فرض می کنم که از ابتدا دنیایی نبوده و از اول برای ما آخرت و قیامت بوده است. این نامه ی دو جمله ای چه می خواهد بگوید؟ در واقع این نامه می خواهد جهان بینی یک انسان را نسبت به دنیا و آخرت بیان کند، و این که این دنیا معبر است، مزرعه است و موقت است. اگر انسان نگاهی به تاریخ بکند می بیند که چقدر افراد، شخصیت ها و بزرگان آمدند و رفتند و دیگر الان در بین جامعه نیستند. اگر کسی از همان ابتدا نگاهش به دنیا نگاه معبر باشد؛ یعنی محل عبور، هیچ گاه به آن دل نمی بندد. مثلاً وقتی شما می خواهید به مشهد بروید در مسیر راه ممکن است از ده شهر دیگر عبور کنید، از داخل ماشین نگاهی به آن شهرها هم می کنید یا حداکثر ده دقیقه هم توقف می کنید؛ اما هیچ گاه نگاهتان به آن شهرها نگاه محل اقامت نیست، می گوید ما می خواهیم به مشهد برویم این ها محل عبور است. پیغمبر خدا در یک نصیحتی به ابذر می فرماید: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ كَأَنَّكَ عَابِرُ سَبِيلٍ» (2)، در دنیا

ص: 212

1- بحار الانوار، ج 45، ص 87؛ کامل الزیارات، ص 75.

2- بحار الانوار، ج 68، ص 175

نسبت به دنیا مثل مسافرانی باشد که از یک شهری عبور می کنند، نگاهی می کنند و عبور می کنند. هیچگاه نگاهت، نگاه ماندگار و مستمر نباشد.

دنیا محل آمادگی و آخرت محل مسابقه

در روایت دیگری امیرالمؤمنین بسیار زیبا فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَصْدَمَ» - شاید دیگر از این زیباتر نشود ترسیم کرد. فرمود این دنیا میدان آمادگی است، در این مسابقه های فوتبال دیده اید مثلاً اگر قرار است جامی برگزار شود، یا یک مسابقه ی کشتی بین المملی برگزار شود، شش ماه، یک ماه، سه ماه، چهار ماه قبل، شرکت کنندگان را به جایی می برند که آنها را آماده کنند، برای اینکه برای شرکت در آن مسابقه آماده باشند. با کنکور آزمایشی برگزار می کنند برای اینکه دانش آموز یاد بگیرد چگونه به سؤال جواب بدهد و تست بزند، و بعد او را به مرحله ی امتحان می برند. میدان آمادگی جایی است که انسان خودش را برای ورود به مسابقه مهیا می کند خودش را گرم می کند. امیرالمؤمنین فرمود: این دنیا میدان آمادگی است، «وَعَدَا السَّبَاقُ»؛ و قیامت میدان مسابقه است، یک مسابقه همیشه هم بازنده دارد و هم برنده. دو حالت دارد، نمی شود که هر دو گروه برنده شوند، یکی برنده است و یکی بازنده. یکی جلوتر می رود و یکی عقب می ماند. فرمود: «وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ»، جایزه ی کسانی که برنده هستند بهشت است، «وَالْغَايَةُ النَّارُ»⁽¹⁾؛ و به کسانی هم که می بازند می گویند بروید آخر جدول، غایت شما جهنم و آتش است. حضرت امیر علیه السلام خیلی زیبا تصویر کرده اند، فرمودند: این دنیا میدان آمادگی است و قیامت میدان مسابقه، برنده ها در بهشت و بازنده ها در جهنم هستند. حضرت به گونه ای دنیا و آخرت را تشبیه کرده که کاملاً روشن است و به هر کس بگویی متوجه می شود و می فهمد.

حالات گنهکاران در صحرای محشر

قرآن کریم در سوره ی زمر آیه 56 - خیلی آیات زیبایی است . می فرماید: بعضی ها

ص: 213

1- بحار الانوار، ج 74، ص 235؛ نهج البلاغه خطبه 28.

وقتی وارد صحرای محشر می شوند، می بینند چه خبر است! خیلی از چیزهایی را که قبول نداشتند حالا درست درآمده است. قرآن در سوره ی زمر می گوید: گنهکاران سه چیز می گویند؛ این ها حرف های مجرمان در صحرای محشر است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» سخن اولشان این است: می گویند که ما بد کردیم، اشتباه کردیم، «فَرَطْتُ»؛ کوتاهی کردیم، باید بهتر از این کار می کردیم، «يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (1)، ما حق خدا را ادا نکردیم، وظیفه مان را انجام ندادیم. سخن دوم آنها این است که می گویند: «أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (2) می خواهند تقصیر را گردن دیگری بیاندازند، می گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما درست می شدیم. چرا اینها به بهشت می روند ولی ما نمی رویم؟ پس معلوم است که خدا می خواسته ما این گونه باشیم. این حرف اشتباهی است چون ماکه قائل به جبر نیستیم، ما قائل به اختیاریم؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (3) چه کسی شما را به زور این جا آورده؟ چه کسی به زور به شما می گوید به نماز بیا؟ دین و پذیرش مسائل آن اختیاری است. در این آیه می فرماید آنها می گویند اگر خدا ما را هدایت می کرد ما این گونه نمی شدیم. سخن سوم آنها ایناست که می گویند: «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً» حالا یا تقصیر ماست، یا کم توفیقی بوده، حال هر چه بوده دیگر گذشته است، ما اینجا باخته ایم، اما «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً»؛ اگر یک بار دیگر ما را به دنیا برگردانی «فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (4)؛ ما انسان های خوبی می شویم، قول می دهیم؛ چون دیگر اینجا را دیده ایم و برای ما مسجل شد. اگر ما را برگردانی درست می شویم. خطاب می شود که این درخواست شما دیگر قابل پذیرش نیست، دیگر بازگشتی نیست. هیچ کس دو بار عمر نمی کند، همین عمر است و همین فرصت و همین میزان، و انسان باید از همین

ص: 214

1- زمر: 56

2- زمر: 57

3- انسان: 3

4- زمر: 58

فرصت استفاده کنند، به قول مولوی می گوید:

چون که عمرت برد دیو فاضجه*** بی نمک باشد اَعُوذُ و فاتحه

حق همی گوید چه آوردی مرا*** اندر این عمری که من دادم تو را

گوش و هوش و چشم و گوهرهای عرش*** خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

ای انسان چه خریدی؟ چه استفاده کردی؟ باز مولوی داستان دیگری نقل می کند - البته تشبیه است - می گوید شخصی خواست زمین خودش را بسازد، زمینش را با زمین کناری اشتباه گرفت و مصالح را در زمین کناری ریخت و زمینی که مال او نبود آن را ساخت. انسان این همه زحمت بکشد یک خانه بسازد، بعد به او می گویند آقا قواره ی زمین تو اشتباه بوده، شما باید زمین این طرفی را می ساختی، اما آن طرفی را ساختی. حالا صاحب زمین را هم نمی شود راضی کرد، او رضایت نمی دهد. هر چه می گوید باید به او بدهی، اصلاً ممکن است بگویند خانه را خراب کن، من زمینم را میخواهم، چه کسی گفت این جا را بسازی؟ مولوی می گوید بعضی ها یک عمر در زمین دیگران خانه می سازند:

در زمین دیگران خانه مکن*** کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو*** کز برای اوست غمناکی تو

می دانی آن زمینی که به اشتباه در آن کار می کنی کیست؟ آن بدن توست. همه ی عمر را صرف غذا و خوراک کردی؛ اما زمین خودت روح توست، زمین خودت استعداد، انرژی، عقل و غرایز توست.

خود مادی و خود متعالی

ما دو نوع خود داریم؛ یک خود مادی داریم که همین بدن است و یک خود متعالی داریم؛ یعنی یک سری نیازهایی داریم که مادی نیست و انسان گاهی خودش احساس می کند که یک چیزهایی او را ارضا نمی کند. پس انسان دو نوع خود دارد.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

گاهی در همان اوجی که چشمت می گوید نگاه کن، کسی در درونت می گوید نگاه نکن. در همان جایی که زیانت می گوید این لقمه را بخور، چرب و شیرین است کسی به تو می گوید نخور، این لقمه حرام است. آن کسی که می گوید نخور آن خود متعالی است و آن که می گوید بخور، خود مادی است؛ چون انسان دو بعدی است، دو بخش دارد. می گویند پیغمبر گرامی اسلام در شبی که به معراج رفت، در آنجا درختی را دید که برگ های بعضی از قسمت های آن از آتش است و بعضی از یخ است، و این برگ ها در کنار هم هستند - امر مشکل و بعیدی است که آتش و یخ کنار هم باشند. پیغمبر از این موضوع سؤال کرد، پاسخ آمد که این تجسم انسان است. انسان هم غریزه ی شهوت و غضب دارد، و هم حس پرستش و بندگی دارد که، خوب و عالی است. یعنی همه ی اینها با هم جمع شده اند، اصلاً درون خود انسان یک صراط است.

تا توتن را چرب و شیرین می دهی***گوهر جان را نیابی فربهی

اگر همه ی حواس متوجه «تن» شد، «جان» چاق و فربه نمی شود. خوب است انسان از نظر عقل، فکر، اندیشه، عبادت، درک و استعدادها چاق شود. اگر می بینید امام حسین در مسیری که از مکه به کربلا می رود، و نیز از مسیر مدینه به مکه مکرر از داستان حضرت یحیی یاد می کند- امام حسین بسیار از قصه ی حضرت یحیی یاد کرد- دلیل دارد که بعد از این عرض می کنم.

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عمر

فرزند خلیفه ی دوم، عبدالله بن عمر در مسیر مکه امام حسین را دید. این عبدالله بن عمر آدم راحت طلبی بود، از این که موقعیتش به خطر بیفتد خیلی می ترسید. عمرش هم طولانی بود. اهل سنت نیز در منابع شان خیلی از زهد او تعریف کرده اند، ولی زهدی که در آن، ارتباط با امام نباشد به درد نمی خورد. داشتن زهدی که امام و پسر پیغمبر را رها کنی و گوشه گیر شوی به درد نمی خورد. خواجه ربیع - که قبرشان در مشهد است- نقل می کنند که به او (عبدالله بن عمر) گفتند امام حسین شهید شده، اظهار تأسف و

ناراحتی کرد. مرحوم شهید مطهری می فرماید که گوشه ی غار و عبادت خوب است، اما وقتی پسر پیغمبر به کربلا آمد، غار را رها کن، عبادت را رها کن، برو امام حسین را یاری کن که خود این کار عبادت است. یاری امام حسین عبادت است. دین که از سیاست جدا نیست، این ها با هم اند. در دین ما سیاست که در مقابل معنویت نیست. متأسفانه چون سیاسی کاری شده، ما از سیاست هم زده شده ایم. از منبر سیاسی و بحث سیاسی هم خوشمان نمی آید؛ چون سیاست با سیاست زدگی مخلوط شده است. و الا یکی از ویژگی های امام، سیاسی بودن است؛ روایت داریم: «الإمام عارفٌ بالسياسة». در زیارت جامعه ی کبیره می خوانیم «وَسَائِدَةَ الْعِبَادِ» (1)؛ شما سیاسیون جامعه هستید، شما جامعه را اداره می کنید. مگر پیغمبر به سران روم، ایران و یمن نامه نوشت؟ این یک کار سیاسی است. مگر پیغمبر صلح حدیبیه را امضا نکرد؟ این امضا کردن معاهده یک کار سیاسی است. مگر حضرت زهرا چهل شب، در دفاع از ولایت در خانه ی مهاجر و انصار نرفت؟ مگر در مسجد، مقابل خلیفه ی اول و دیگر حاضرین خطبه نخواند؟ اصلاً وصیت حضرت زهرا سیاسی است، چرا گفت قبر من مخفی باشد؟ تنها یک دختر از پیغمبر باقی مانده، اما می گوید قبر من مخفی باشد، تا دنیا دنیاست بدانند او با بنیان گذاران سقیفه مخالف بوده است. اصلاً در همین زیارت عاشورا - که یک بعد آن سیاسی است - مگر نمی گوید من از کسی که به قتل حسین راضی بود برائت می جویم؟ الان هم در دنیا کم نیستند انسان هایی که به قتل امام حسین راضی هستند، درست است که امام حسین نیست اما این آقای که این گونه جوان های فلسطینی را به رگبار می بندد، رهبران فلسطینی را به شهادت می رساند، در اسرائیل جنایت می کند، در بوسنی جنایت می کند، در عراق جنایت می کند، این فرد اگر در کربلا هم بود امام حسین را از بین می برد. هرچند موضوع خیلی متفاوت است، بین این شخصیت ها خیلی فاصله است، اما جنایت جنایت است. انسان کشی انسان کشی است. آن کسی که در بوسنی و هرزگوین شکم مادر را می درد و طفل را به بیرون پرتاب می کند، این آدم اگر در کربلا هم

ص: 217

1- بحار الانوار، ج 99، ص 127؛ من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 609؛ التهذيب، ج 6، ص 95.

بود به گلوی علی اصغر تیر میزد. این همان خوی صبیعت (حیوانیت) است که در دنیای کفر و یهود دیده می شود. شما از آن سوی دنیا بلند می شوی، وارد یک کشور مسلمان می شوی و این گونه امنیت، آزادی، حجاب، عفت و ناموسش را تهدید می کنی! خیلی سخت است که نیروی بیگانه در کشور و منطقه ی انسان باشد. به چه دلیلی؟ اگر وجود مقدس امام حسین می گوید که دنبال من بیایید و مرا یاری کنید، باید برخیزد و امام را یاری کند، و در کنار امام حسین خرن بدهد.

عبدالله ابن عمر امام حسین را در مکه دید، به امام عرض کرد که آقا من از جد شما، رسول خدا شنیدم که فرمود شما به شهادت می رسید؛ «إِنَّكَ مَقْتُولٌ» خودش می گوید از پیغمبر شنیدم-حالا- خوب است که خودت از لب های پیغمبر شنیدی - پیغمبر فرمود که حسین شهید می شود. امام حسین فرمود: عبدالله بن عمر حالا خودت چه میکنی؟ مرا یاری میکنی یا نه؟ عرض کرد: آقا من دیده ام پیغمبر گاهی سینه ی شما را می بوسید، گاهی صورت و گلوی شما را می بوسید، اگر ممکن است پیراهنتان را بالا بزنید که من سینه ی شما را ببوسم، چون جای بوسه ی پیغمبر است. خوب، امام پیراهن را بالا زد، و او سینه ی امام را هم بوسید و آمد کنار. امام گفت: حالا چه می کنی؟ فرمود:

«إِنِّي اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَلَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي»⁽¹⁾: نصرت ما را رها نکن، ما را یاری کن. اما او امام را یاری نکرد و به کربلا نیامد. او از کسانی است که ایستاد و شنونده ی قضایا بود، و بعد هم با حجاج ابن یوسف ثقفی بیعت کرد. عرض من این جاست که امام حسین به او فرمود: عبدالله بن عمر از پستی دنیا همین قدر بس که حضرت یحیای پیغمبر را سر بریدند، سرش را در طشت گذاشتند، پیش سلطان ستمگر آوردند. امام حسین قصه ی یحیی را چند بار در راه متذکر شد.

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن مطیع

یکی دیگر از ملاقات های امام حسین ملاقات با عبدالله بن مطیع است. او هم کسی

ص: 218

1- بحار الانوار، ج 44، ص 314: اللهوف، ص 31؛ مثير الأحران، ص 41.

بود که یک منطقه ای داشت، که در آن چاه آب و کشاورزی داشت. وقتی امام حسین به او رسید، به آن حضرت سلامی عرض کرد و گفت: شما فرزند پیغمبر هستید، شما فرزند امیرالمؤمنین هستید، آقا کجا می روید؟ امام فرمود: کوفه. عرض کرد من یک خواهشی دارم، به کوفه نروید، آنها شما را یاری نمی کنند. چاهی که داشت چون خشکسالی بود آبش کم شده بود، گفت: آقا ممکن است دعا کنید آب چاه زیاد شود؟ امام مقداری از این آب را گرفت مزمه کرد و برگرداند. امام است وجودش تبرک است، زیارتگاهش، قبرش، خاکش تبرک است. آب چاه بالا آمد؛ یعنی این معجزه را هم از امام دید که با این حرکت امامآب چاهش افزایش پیدا کرد، ولی امام را یاری نکرد(1). این ها انسان های کم توفیقی بودند؛ عبدالله ابن مطیع، عبدالله ابن عمر، عبیدالله حر جوفی و خیلی از کسانی که امام در مسیر راه از آنها درخواست یاری کرد. امام از بعضی ها درخواست نکرد که آن حساب دیگری دارد، می گویم امام به او نگفته است، اما امام به بعضی ها فرمود؛ به عبدالله ابن عمر فرمود و از او خواست که بیاید، به عبیدالله حر جوفی فرمود بیا. وقتی امام می گوید بیا تکلیف آور است و فردای قیامت تکلیف او مضاعف است، حجت برای او تمام شده است.

یاد معاد عامل نجات

امام حسین علیه السلام در این نامه ای که به برادرش محمد حنفیه نوشته-بعضی ها گفته اند این نامه ششم محرم نوشته شده؛ یعنی احتمالاً بعد از شهادت امام حسین این نامه به دست محمد حنفیه رسیده است؛ چون امام حسین دو تا نامه به محمد حنفیه نوشته است، یکی وصیتنامه اش و دیگری نامه ای است که در ماه محرم در همین روزها نوشته شده است، می گوید: برادرم، بدان «فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»(2)، دنیا ارزشی ندارد و آخرت است که برای ما ارزش دارد و آخرت است که برای ما اصل است.

ص: 219

1- الارشاد، ج 2، ص 171؛ بحارالانوار، ج 44، ص 371.

2- بحارالانوار، ج 45، ص 87؛ کامل الزیارات، ص 75.

عزیزان! چرا همه ائمه ی ما این قدر راجع به معاد تذکر می دادند؟ نقل کرده اند امام صادق علیه السلام، بعد از هر نماز عشاء رو به جمعیت می کرد و راجع به معاد تذکر می داد. امیرالمؤمنین می آمد در بازار فریاد میزد: بازاری ها! می فروشید، می خرید، قیامت را فراموش کرده اید؟ معاد را فراموش کرده اید؟ فریاد میزد: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» و این آیه را در بازار زیاد می خواند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا»⁽¹⁾؛ در قیامت آرامش برای کسی است که گناه نکند، فساد نکند، تفوق طلب نباشد. چرا این قدر تذکر می دادند؟ موسی ابن جعفر دید جنازه ای را دارند دفن می کنند، ایستاد و به بستگان میت رو کرد و فرمود: آخرت و قیامت که شروعش این است، شروع و ورودی آن دالان قبر است، و سالن خروجی از دنیا نیز قبر است. دنیایی که سالن خروجی اش همین یک متر است، چرا بعضی ها توجه ندارند؟ چرا به یاد معاد و مرگ نیستند؟ یاد قیامت غفلت را از بین می برد، نه تنها انسان را سست نمی کند بلکه برعکس، انسان را با اراده می کند، با نشاط می کند. وقتی شما در اول سال تحصیلی به یک محصل می گویی یاد امتحان باش یعنی چه؟ یعنی تنبلی نکن، بی توجهی نکن، زحمت بکش. آقا برای یک ماه دیگر چک داده اما از اول ماه به او می گویند آقا حواست به تاریخ چکت باشد. شبی که چک داری فکرش را نکن، صبح نمی توانی جواب بدهی، یک ماه قبل فکر آن را بکن. چرا هر صفحه ای از قرآن را که باز می کنی دائم می گوید: معاد، معاد، معاد، قیامت؟! چرا هر چه به زندگی ائمه نگاه می کنی می بینی دائم تذکر معاد و قیامت را می دهند؟ امام سجاده علیه السلام اشک می ریخت و صدا می زد: «الْهَى عَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذُلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ»؛ خدایا به من عمر بده، اگر عمرم به درد می خورد و در راه عبادت و بندگی تو می گذرد. چون اگر عمر به درد نخورد، وزر و وبال انسان بیشتر می شود، «فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ»؛ اگر عمر من چراگاه شیطان است، - دیده اید

ص: 220

ت بعضی وقت ها اگر مثلاً ده تا بیست تا بزغاله را در یک باغ یا در یک زمین کشاورزی رها کنند، آنها در یک گوشه نمی ایستند که علف بخورند، تمام شاخه ها را می شکنند، تمام زمین را لگد می کنند و همه چیز را از بین می برند؛ چون آزاد هستند و دائم این طرف و آن طرف می روند-امام سجاد می گوید اگر شیطان مثل حیوان و بزغاله ای که روی زمین می افتد و همه جا را خراب می کند اگر عمر من این چنین چراگاه شیطان هم می شود و اگر قرار است شیطان در عمر من این چنین بچرد و مانور بدهد پس «فَأَقِصَّ نَبِي إِلَيْكَ» (1)؛ عمر مرا بگیر. اگر امام حسین مکرر سخن از معاد می گفت و می فرمود: از قیامت بترسید و از معاد بترسید، می فرمود: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (2)، شیطان بر شما حاکم شده، عمرتان در دست شیطان افتاده، یاد خدا در زندگی شما فراموش شده، اگر این قدر تذکر می داد علش این است که هر چه باد معاد در زندگی انسان قوی تر باشد، ضریب ارتکاب گناه کمتر است.

این محتوای نامه ی امام حسین است که من خلاصه ای از آن را خدمت شما عرض کردم. قرآن کریم نیز در آیات متعدد این تذکر را می دهد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» (3)؛ کسانی در قیامت در امنیت هستند که در این دنیا کار نیک انجام بدهند؛ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ». هر که نیکی کند و کار خوب انجام دهد: «فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»؛ ما دنیای او را هم خوب قرار می دهیم؛ به او آرامش و اطمینان می دهیم، جزا می دهیم، نعمت می دهیم. اما یک جواب دیگر هم به او می دهیم، «وَهُمْ» کسانی که کار خوب و حسنات انجام می دهند، «يَوْمَئِذٍ»؛ روز قیامت، «مِنْ فَرَعٍ»؛ از فریاد و ناله و ناراحتی «آمِنُونَ»؛ در امان هستند. حیف نیست؟! خدا دارد قول می دهد «آمِنُونَ»؛ امنیت می دهیم به کسی که کار مثبت و نیک انجام بدهد. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ»؛ هر

ص: 221

1- بحار الانوار، ج 70، ص 61؛ صحیفه سجادیه دعای بیستم

2- مجادله: 19.

3- نمل: 89

که کار خوب انجام دهد، مال خود اوست، «وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (1)؛ و اگر بد هم کند مال خود اوست. یعنی در واقع تمام اعمال ما منعکس می شود و برمی گردد. «چون که باید رست تخم بد مکار»، اگر قرار است که ما از اعمالمان نتیجه بگیریم، آن تخمی که برای رویش می کاریم باید تخم خوب باشد.

از مکافات عمل غافل مشو***گندم از گندم بروید جوز جو

این جهان کوه است و فعل ما ندا***سوی ما آید نداها را صدا

گر چه دیوار افکند سایه دراز***باز گردد سوی او آن سایه باز

در کوه هر صدایی که ایجاد کنی همان منعکس می شود؛ صدای مرد باشد، بیچه باشد، بزرگ باشد.

خدایا! توفیق توجه بیشتر به معاد و روز قیامت را به همه ی ما عنایت بفرما.

ص: 222

1- فصلت: 46.

بخش چهارم : تجلیل اهل بیت از امام حسین علیه السلام و حادثه ی عاشورا علل روایرویی با امام حسین علیه السلام

اشاره

ص: 224

عَنْ حُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ « أَلَا وَانَّ السُّنَّةَ قَدْ أَمِيَتْ وَانَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ فَانِ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (1)

اولین شب ماه محرم است، ماهی که یادآور حماسه ی جاودان و خونین قیام عاشورا به کارگردانی حضرت ابا عبدالله الحسین است، حادثه ای که در ساعاتی کوتاه، توسط افرادی محدود و در سرزمین تفتیده ی عراق در سال 61 هجری واقع شد، اما به بلندای تاریخ بشر و به دامنه ی همه ی افراد و انسان ها، درس و پیام در بر داشت. قصه ای که کوتاه بود اما پر از درس، افرادی که محدود بودند، اما با افق فکری بالا، بیابان و سرزمینی که تفتیده و گرم بود و توسط دشمن محاصره شده بود، این سرزمین بعدها محل رفت و آمد شد، محل زیارت و قبله ی کسانی که خواستند با مولایشان، ابا عبدالله ارتباط برقرار کنند. شما واقعاً کدام حادثه را در تاریخ سراغ دارید که این قدر تازه بماند؟ این حادثه بعد از 14 قرن در هر محرمی که فرا می رسد تازه است. برای بسیاری از انسان ها در طول تاریخ حوادثی پیش آمده است، اما هیچ حادثه ای به اندازه ی حادثه ی کربلا این گونه جاودانه نمانده و اینگونه بقاء نداشته و این گونه مورد اهتمام واقع نشده است! راستی، امام حسین چه کرد که این طور ماند! آیا صرف مصیبت باعث شد که این طور جاودانه بماند؟ خیر، انسان های زیادی در طول تاریخ مصیبت دیده اند، انسان های زیادی در طول تاریخ کشته شده اند، جان داده اند، فرزند داده اند. علت این که این گونه نام ابا

عبدالله جاودانه مانده است و وقوع آن حادثه، این گونه زمینهی بقائش را فراهم کرده چیست؟ اجازه بدهید قبل از اینکه سلسله وار وارد بحث های آینده بشویم، با بیان چند جمله درباره ی فرهنگ عاشورا در نزد اهل بیت، زمینه ای را برای شما فراهم کنم، و بعد ان شاء الله اشاره به دلیل این بقا و ماندگاری خواهم کرد.

همه ی اهل بیت ما کشتی نجاتند، امام رضا می فرمود: ما همه کشتی نجاتیم، اما « سَفِينَةَ الْحُسَيْنِيِّ أَوْسَعَ »؛ کشتی امام حسین گسترده تر است، و « أَسْرَعَ »؛ تندتر می رود. چگونه است با این که همه ی اهل بیت فرزند پیغمبرند و نسبت به همه ی آنها سفارش شده، و ما نسبت به همه آنها وظیفه داریم؛ همان گونه که در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: « مَنْ وَالَّكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ »⁽¹⁾، اما امام حسین در بین خود اهل بیت و در بین خود ائمه و ویژگی هایی دارد که این ویژگی ها منحصر به فرد است. در این جا سه چهار مورد را خدمتتان عرض می کنم، عاشورا و حادثه ی کربلا و نام امام حسین در بین اهل بیت چگونه تجلیل می شد؟ شاید برای بعضی هم سؤال باشد که اهل بیت چگونه برای امام حسین عزاداری می کردند؟ و چگونه سفارش می کردند؟ من در ابتدا سه چهار محور را عرض می کنم تا بعد به پاسخ آن سؤال برسم.

1. زیارت امام حسین علیه السلام

اولین محوری که عرض می کنم و مکرر نیز در فرمایشات ائمه با ثواب های بی نظیر به آن سفارش شده زیارت امام حسین است. مرحوم ابن قولویه، کتابی به نام «کامل الزیارات» دارد. ایشان در این کتاب ثواب ها و آثاری را که بر زیارت امام حسین مترتب است و بسیار هم بی نظیر است نقل می کند. شاید بتوان این آثار را به سه دسته تقسیم کرد: 1- آثار معنوی، 2- آثار دنیایی 3- آثار اخروی. من دو سه روایت در این زمینه می خوانم، فقط در حد این که آشنا شوید، والا می ترسم مجلس را رها کنید و به کربلا بروید. دقت کنید راجع به زیارت چه گفته اند؟! قرآن می فرماید: « إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ

ص: 227

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 613؛ التهذيب، ج 6، ص 97؛ بحار الانوار، ج 99، ص 129

نَهْرٌ (1)؛ انسان های باتقوا، انسان های اهل دین پیش خدا هستند. «نهر» را «الفضاء الواسع» معنا کرده اند؛ یعنی جای گسترده، و بعد می فرماید: «مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ». این آیه خیلی عجیب است و ما خیلی درک نمی کنیم که چه می خواهد بگوید، اما همین قدر می گوید که انسان های باتقوا نزد خدا هستند؛ «عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ» (2) - درباره ی این دو صفت سفارش شده که وقتی می خواهید دعا کنید خدا را با این دو صفت بخوانید؛ «ملیک» و «مقتدر». اما متقین در اینجا چه کسانی هستند؟ نوشته اند امام رضا علیه السلام این آیه را می خواند، بعد می فرمود: یکی از مصداق های این آیه، زوار قبر جدم، حسین علیه السلام است. می فرمود: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ»؛ هر که حسین ما را با معرفت زیارت کند، «كَانَ مِنْ مُحَدِّثِي اللَّهِ» (3)؛ از کسانی است که در عرش با خدا حرف می زند. شما این اثر را در جای دیگر نمی بینید. امام صادق فرمود: وقتی کسی به زیارت امام حسین می رود چهار هزار ملائکه آنجا هستند، «استقبلوا»؛ به استقبالش می آیند، وقتی می رود بدرقه اش می کنند، وقتی زائر امام حسین مریض می شود به عیادتش می آیند، وقتی از دنیا می رود به تشییع جنازه ی او می آیند، وقتی او را در قبر گذاشتند، برای او طلب مغفرت می کنند. این ثواب چیست؟ چرا این قدر عجیب است. امام صادق فرمود: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ تَحْضُرُ لِرُؤُوسِ قَبْرِ ابْنِهَا الْحُسَيْنِ فَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ» (4)؛ حضرت فاطمه هنگام جان داد زائران قبر امام حسین بالای سرشان می آید، فاطمه ی زهرا علیها السلام به کنارشان می آید و برای آنها طلب مغفرت می کند. این اثر معنوی زیارت امام حسین

ص: 228

1- قمر، 54.

2- قمر، 55

3- وَبِهَذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِأَبِي مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ مِنْ مُحَدِّثِي اللَّهِ تَعَالَى فَوْقَ عَرْشِهِ نَهْرًا إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ (مستدرک، ج 10، ص 251، بحار الانوار، ج 98، ص 73؛ کامل الزیارات، ص 141).

4- کامل الزیارات، ص 118.

است. یک سلسله آثار هم آثار دنیایی است، فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ»؛ کسی که حسین را زیارت کند، خدا می گوید غصه نخور من حوایجت را برآورده می کنم و روزی ات را تهیه می دهم، دسته ی سوم: امام صادق می فرماید: «إِنَّ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَضلاً عَلَى النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا فَضْلُهُمْ قَالَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ النَّاسِ بِأَرْبَعِينَ عاماً وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي الْحِسَابِ وَ الْمَوْقِفِ» (1) و قتی همه ی مردم در روز قیامت منتظرند، زائران امام حسین در میان آنها برگزیده و مشخص هستند. و چهل سال قبل از دیگران وارد بهشت می شوند. می خواهم عرض کنم اهل بیت چگونه از عاشورا و امام حسین تجلیل کرده اند؟ 1- سفارش به زیارت ایشان نموده اند و فرموده اند زیارت ایشان اثر معنوی، دنیوی و اخروی دارد، و این اثر بی نظیر است.

2. مجالس امام حسین علیه السلام

دومین مسئله ای که ائمه بر آن تأکید کرده اند مسئله ی مجالس امام حسین است. امام رضا علیه السلام می فرمود: «إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ» (2) محرم ماهی است که حتی در دوران جاهلیت جنگ را در آن حرام می دانستند - می دانید ما چهار ماه داریم؛ ذی القعدة، ذی الحجة، محرم و رجب که به آنها ماه های حرام می گویند. در این چهار ماه قبل از اسلام جنگ حرام بود، یعنی مشرکان و کفار با این که با هم خیلی درگیری داشتند، در این چهار ماه با هم نمی جنگیدند. پیغمبر اکرم که ظهور کرد آمد و در جامعه ظاهر شد و اسلام را آورد با قوانین عرب سه نوع برخورد داشت: اثباتی، اصلاحی و انکاری. بعضی از چیزهایی که خوب بود فرمود به همان صورت باشد، بعضی از چیزهایی که نیاز به اصلاح داشت، اصلاح کرد و بعضی از چیزهایی که مفید نبود و باید برداشته می شد، برداشت. پیغمبر گرامی اسلام همه ی آداب عرب را به هم نزد، بعضی از موارد را پذیرفت، به این برخورد اثباتی می گویند. یکی از موارد

ص: 229

1- وسائل الشیعة، ج 14، ص 425؛ بحار الانوار، ج 98، ص 26؛ کامل الزیارات، ص 137.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 283؛ الأمالی للصدوق، ص 128؛ المناقب ج 4، ص 86.

اثباتی همین مسئله ی چهار ماه حرام بود. خدا در قرآن می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ» (1)؛ پیغمبر از تو می پرسند این چهار ماهی که در آن قبل از اسلام جنگ حرام بوده، بعد از اسلام وظیفه چیست؟ به مردم بگو بعد از اسلام هم جنگ در این ماه ها حرام است. این قانون اثباتی است. امام رضا فرمود: قبل از اسلام جاهلیت در محرم نمی جنگیدند، می گفتند جنگ حرام است، اما بنی امیه در این ماه حسین ما را به شهادت رساندند. مسلمانان در مقابل امام حسین صف آرایی کردند و با حسین ما جنگیدند. بعد فرمود: مردم اگر می خواهید برای امام حسین گریه کنید بدانید گریه ی بر او گناهان بزرگ را از بین می برد، و گناه زداست. (2) فرمود: مردم بدانید حسین ما را به گونه ی فجیعی کشتند، به گونه ای کشتند که نظیر نداشت. با توجه به این مثال ها و روایتی که خدمت شما بیان کردم مشخص می شود شکل دوم تجلیل از امام حسین، توصیه به مجالس امام حسین بود. امام رضا فرمود: اگر خواستید بر مصیبتی گریه کنید؛ مثلاً پسری، پدری و یا مادری را از دست دادید- بالاخره در زندگی انسان گاهی مصیبت پیش می آید- «فَأَبُكِ لِلْحُسَيْنِ»؛ برای صاحب عزا و مصیبت خودتان گریه نکنید، برای حسین ما گریه کنید. همین رسم بین ما هست دیده اید در مجلس های عزایمان روضه ی امام حسین می خوانند. چرا امام رضا می فرماید: «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبُكِ لِلْحُسَيْنِ»؛ برای صاحب عزا و مصیبت خودتان گریه نکنید و برای حسین ما گریه کنید، چرا امام رضا می فرماید: «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبُكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَيْشُ» (3)؛ اگر خواستید در مصیبتی برای خودت گریه کنی، برای امام حسین گریه کن؟ چون آنها می خواهند حادثه ی عاشورا و امام حسین تجلیل شود و بماند. این گریه گریه ی صدق است.

گریه ی با صدق، بر جان ها زند***تا که چرخ و عرش را گریان کند

ص: 230

1- بقره، 217.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 283، الامالی للصدوق، ص 128؛ المناقب، ج 4، ص 86

3- وسائل الشیعه، ج 14، ص 502؛ بحار الانوار، ج 44، ص 285؛ عیون اخبار الرضا، ج 4، ص 299.

3. تکریم شعرا و مداحان

تجلیل از شعرا و مداحان، کسانی که برای امام حسین شعر می خواندند. امام صادق چه تجلیلی از آنها میکرد! شخصی به نام ابی هارون مکفوف خدمت امام صادق آمد، امام صادق به او فرمود: شنیده ام درباره ی امام حسین شعر میگوی؟ گفت: بله آقا، فرمود: بلند شو، به همان سبکی که بین خودتان می خوانید شعرت را بخوان. - یعنی ملاحظه نکن حالا چون پیش امام صادق هستی بخواهی سبک جدیدی بخوانی، بلکه به همان سبک عزاداری های خودتان بخوان - او بلند شد، شروع کرد به شعر خواندن میگوید امام صادق این قدر گریه کرد که دیدم اشکهایش بر روی محاسنش جاری شد. (1) میت یک شاعر است، آمد خدمت امام صادق، وقتی اشعارش را خواند امام علیه السلام فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمَيْتِ مَاقَدَمَ وَآخِرَهُ مَا اسْرُوْا عَلَيَّ وَاعْطِهِ حَتَّى يَرْضَى»؛ (2) خدایا گناهان گذشته و آینده ی او را ببخش، و هر چه کرده او را مغفور قرار بده، بعد فرمود: کمیت، به خدا قسم وقتی تو این اشعار را خواندی ملائکه در اینجا حاضر شدند و با من و با این جمعیت گریه کردند. چقدر تجلیل! دعبل خزاعی، اهل خوزستان است، بلند شد خدمت امام رضا آمد، در طول مسیر هر چه جلوی او را گرفتند که دعبل شعرهایت را بخوان، گفت نمی خوانم، می خواهم قصیده ام را برای امام رضا بخوانم. وقتی خدمت امام رضا رسید شروع کرد به خواندن

أَفَاطِمَ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنِ مَجْدَلًا***وقد ماتَ عَطْشَانًا بِسَطِّ فِرَاتِ(3)

فاطمه جان، اگر در کربلا بودی و می دیدی عزیزت را با لب تشنه کشتند، به صورت میزدی، به چهره میزدی. امام رضا اشک ریخت و گریه کرد، بعد هم که اشعارش تمام شد امام رضا پیراهنی را که به تن داشت در آورد و گفت: دعبل، من با این پیراهن نماز

ص: 231

1- بحار الانوار، ج 44، ص 287.

2- شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 156.

3- بحار الانوار، ج 49، ص 247؛ کشف الغمه، ص 322.

خوانده ام، با آن نماز شب خوانده ام، عبادت کرده ام، این برای تو باشد و مقداری هم پول به او داد. او گفت: آقا! من برای پول شعر نخواندم، من برای خدا خواندم. فرمود: میدانم ولی به دردت میخورد. (1) سید هنیری پیش امام صادق شروع کرد به شعر خواندن:

أَمْرٌ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ *** فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةُ (2)

امام صادق علیه السلام دستور داد خیمه زدند، چادر زدند، زنها در یک طرف، و مردها طرف دیگر نشستند. چرا این قدر تجلیل می کردند؟ از زائر تجلیل می کردند، از اقامه ی مجلس استقبال می کردند.

4. احترام به خاک کربلا

تربت هم یکی از مواردی است که مورد تجلیل ائمه بوده است. خاک کربلا در کیسه ای نزد امام صادق علیه السلام بود، امام فرمود: اگر کسی بر آن سجده کند حجاب های هفتگانه را از بین می برد. حال این حجاب های هفت گانه چیست باید مورد بحث قرار گیرد. دلیل این همه تجلیل، از تربت، از زیارت، از شعرا، از خاک، از زمین، از اصحاب چیست؟ این تجلیل ها فقط مربوط به بعد از کربلا نیست، سال ها قبل از واقعه ی کربلا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام دارد از صفین بر می گردد، در سرزمین کربلا پیاده شد؛ حرثمه بن سلیم می گوید: آقا پیاده شد، ما که نمی دانستیم آن جا کجاست، فقط دیدیم یک مشت از خاک را برداشت بویید و دائم به این خاک نگاه میکرد و می فرمود: «وَاهَا لَأَكْ أَيْتَهَا التَّرْبَةُ»؛ ای خاک! خوشا به حالت، ای خاک بَارِكْ اللهُ، درود بر تو، روزی از روی تو انسان هایی برمی خیزند که نظیر ندارند. حرثمه می گوید: من باور نکردم، تعجب کردم، پیش خودم انکار کردم و گفتم امیرالمؤمنین چه می گوید؟ در این بیابان خاک را برداشته و می گوید ای خاک خوشا به حال تو. حرثمه میگوید یک روز در سال 61 هجری - حرثمه در لشکر ابن زیاد بوده است - نشسته بودم ناگهان در ذهنم جرقه ای زد، یادم آمد

ص: 232

1- شاگردان مکتب ائمه، ج 2، ص 149.

2- وسائل الشیعة، ج 14، ص 595.

23 سال پیش از همین سرزمین عبور می کردیم امیرالمؤمنین چیزی فرمود. من آن روز سخن امیرالمؤمنین برایم سنگین آمد و نتوانستم بپذیرم، اما اکنون حادثه در حال وقوع است(1)

کربلا فراتر از مرز سرزمین تفتیده ی عراق است، کربلا فراتر از سال 61 هجری و حادثه ی چند ساعت محدود است. کربلا فراتر از 72 یار و فراتر از اصحاب محدود است. کربلا از فراز تاریخ بشر از زمانی که جبرئیل برای آدم ابوالبشر روضه ی کربلا را خواند و او گریه کرد شروع شد و تا قیامت هم ادامه دارد، چون کربلا عامل بقاء است، عامل ماندگاری و تداوم و استمرار و عامل حفظ دین است. عزیزان، من فقط خواستم مقداری فضا سازی شود، اما بحث اصلی ام را عرض خواهم کرد که در این دهه چیست، ولی بدانید سرزمین کربلا در بعضی روایات آمده که افضل از کعبه است. چگونه این سرزمینی که امام حسین در شب عاشورا دور خیمه هایش طواف داشت، نماند؟ همه ی این ماندگاری به این دلیل است که: « وَ مَنْ يُعْظَمْ شَدَّ عَائِرَ اللَّهِ »؛ (2) شعائر الهی باید تجلیل شود. به قول احمد شوقی، آن نویسنده ی مصری که می گوید: ملتی که تاریخ و گذشته ی خودش را فراموش کند، مثل بچه ی سر راهی است که اسم پدر و مادرش را نمی داند، نمیداند از کجا آمده است، شناسنامه ندارد، والدینش معلوم نیستند. برادران عزیز، خود تاریخ تکرار پذیر نیست، این مسلم است. حادثه ی عاشورا هم همین گونه است، خود حادثه تمام شد و دیگر تکرار نمی شود، اما تکرار بردار است؛ یعنی نمونه و شبیه دارد. عین همان حادثه دیگر نیست، آن حادثه تمام شد، اما حادثه ی عاشورا قابل استنساخ است، قابل نسخه برداری است. چه عناصری در عاشورا بود که این گونه در مقابل امام حسین صف آرایی شد؟ ما باید این عناصر را بشناسیم. الحمدلله در این چند ساله ی اخیر هم در کتابها و هم در سخنرانیها یک رویکرد جدیدی به حادثه ی عاشورا شده است. واقعا اگر ما ندانیم کارکردهای عاشورا برای امروز ما چیست این خسران بزرگی است. به

ص: 233

1- بحار الانوار، ج 44، ص 255؛ الأمالی للصدوق، ص 136.

2- حج، 32.

حادثه‌ی عاشورا نمی‌توان چیزی افزود و نمی‌توان چیزی از آن کم کرد. مصیبت علی اکبر به یک گونه واقع شده و تمام شده است، حال ممکن است اشعاری که در این زمینه سروده شده آن را متنوع کند، اما اصل حادثه را نمی‌شود تغییر داد. حادثه‌ی عاشورا در ساعات محدودی واقع شده، آنچه که قابل نقل و روایت است معین است؛ نه قابل افزودن است نه قابل کاستن. افزودن به آن تحریف است و کاستن از آن خیانت است. باید عین آن را بیان کرد. اما شما می‌بینید که گاهی از یک کلمه یا یک آیه از قرآن صدگونه برداشت و تفسیر می‌کنند. لذا خود حادثه قابل افزودن و کاستن نیست؛ اما درسهای آن زیاد است، برداشت‌های آن زیاد است. باطنی دارد و ظاهری دارد. اگر ما توانستیم کارکردهای عاشورا را استخراج کنیم توانسته ایم پیامهای عاشورا را برای خودمان درک کنیم. اگر توانستیم تحلیل کنیم که چه شد سی هزار نفر در مقابل امام حسین جمع شدند، امام حسینی که آفازاده بود و در کوفه او را می‌شناختند، چه شد که کوفیان در مقابلش صف آرایی کردند؟ این چیزی است که باید تحلیل شود.

اخیرا یکی از آقایان بحث عوام و خواص را مطرح کرد، فرمود: در کربلا-خواص، عوام را به دنبال خودش کشیدند و این حادثه را ایجاد کردند. خواصی مثل شریح. شریح قاضی واقعا از خواص است، او ساکت ماند و آن برخورد را با هانی ابن عروه داشت و حق را نگفت. ایشان بحث ریزشها و رویشها را نیز مطرح کرد که بحث قشنگی بود؛ در کربلا چه کسانی ریختند؟ عیدالله حر جوفی نتوانست بیاید لذا او ریخت، اما حر روید. درباره‌ی ریزشها و رویشها و عوامل آن نیز باید بحث شود. زمانی ایشان بحث درسها و عبرتهای عاشورا را مطرح کرد، و بین این دو تفاوت قائل شد، فرمود: درس غیر از عبرت است. اینها حرفه‌ای نو و تازه‌ای است. اینها کارکردهای جدید و برداشتهای امروزی از کربلاست. این که ما ببینیم چه کسانی ریختند؟ چه کسانی رویدند؟ چرا ریختند؟ چرا رویش داشتند؟ چرا یک نوجوان این گونه برای شهادت التماس میکند؟ اما بعضی‌ها در همین ایام محرم از امام حسین جدا شدند؟ چرا بعضی‌ها امام حسین را از آمدن به کربلا منع کردند؟ خودشان نیامدند و به امام هم گفتند: آقا شما هم نرو. چرا

بعضی‌ها آمدند و تسلیم شدند؟ این موضوعاتی که من ان شاء الله به آنها خواهم پرداخت.

دلیل آمدن امام حسین علیه السلام به کربلا

عبارت اول منبر را معنا کنم و دعایتان کنم. امام حسین نامه ای به مردم بصره نوشت و در آن نامه سه مطلب را بیان کرد، هر که میخواهد بداند چرا امام حسین به کربلا آمد، همین نامه برای او کافی است. می فرماید: «الَّا وَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ أُمِيتَتْ»؛ مردم بصره! مردم دنیا! سنت پیغمبر مرده - نه این که دارد می میرد، بلکه مرده؛ «إِنَّ السَّنَةَ قَدْ أُمِيتَتْ» کسی به سنت پیغمبر عمل نمی کرد. سنت پیغمبر، ولایت امیرالمؤمنین بود که در سقیفه انکار شد. سنت پیغمبر مودت فی القربی بود، این همه آدم در مقابل امام حسین جمع شدند و امام در این میان قربانی شد! کجاست سنت پیغمبر؟ سنت پیغمبر این بود که فرمود: «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ الْعَلِيِّ»، چه کسی دنبال علی ایستاد؟! قرآنی که امیرالمؤمنین تفسیر کرد و همراه با شأن نزول آیات بود همین قرآن بود؛ حضرت اضافاتی از شأن نزول و نکاتی را یادداشت کرده و نوشته بود که اصلاً نپذیرفتند، کجاست سنت؟! - فرمود: مردم! سنت پیغمبر مرده، «وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ» و در دین هم بدعت گذاشته شده، اگر دنبال من حسین بیایید من شما را هدایت می کنم. پس سه مطلب در این نامه است: 1- سنت مرده، 2- بدعت گذاشته شده، 3- راه نجات شما ولایت پذیری است؛ اگر دنبال من بیایید «فَإِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيَكُمُ سَبِيلَ الرَّشَادِ»⁽¹⁾ ان شاء الله در شبهای بعد بحثمان را حول محور علل رویارویی با امام حسین که یک بحث اخلاقی، قرآنی، حدیثی و کاربردی است، ادامه میدهم. توجه ما باید این باشد که نتیجه ی عملی از این بحثها گرفته شود و بتوان از آن مشکلی را حل کرد و راهکاری برای یک معضل ارائه داد. ان شاء الله با این نگاه و با این منظر در شب های بعد وارد بحث خواهیم شد.

ص: 235

شب اول ماه محرم است، شبی است که چند نماز وارد شده اول: صد رکعت در هر رکعت یک حمد و یک قل هو الله خوانده می شود. دوم: دو رکعت در رکعت اول حمد و سوره ی انعام، و در رکعت دوم حمد و پس خوانده میشود. سوم: دو رکعت نماز دارد که در هر رکعت حمد و یازده قل هو الله خوانده می شود. برای فردا نماز اول ماه توصیه شده و بر روزه ی آن نیز فوق العاده تأکید شده است. در روایت داریم حضرت زکریا در روز اول محرم روزه گرفت و دعا کرد و دعایش مستجاب شد. (1) محرم ماه حزن و اندوه است، سفارش شده روز اول آن را روزه بگیرید، روزه ی فردا معادل روزه ی همه ی سال است. سفارش شده برای حاجاتتان روز اول محرم دعا کنید. دقت کنید معنویت با حماسه ی امام حسین آمیخته است، معنویت با آغاز حرکت اباعبدالله آمیخته است. فرمود: هر کسی که امام حسین را زیارت کند، زهرای مرضیه برایش دعا می کند. هر کسی که او را زیارت کند، ملائکه برایش دعا می کنند. هر کسی که او را زیارت کند گویا با خدا صحبت کرده و با خدا مناجات کرده است. هر کسی که او را زیارت کند آسمانیان و کروییان برایش دعا می کنند. شما کتاب کامل الزیارات را ببینید در این کتاب برای زیارت امام حسین ثواب های عجیبی ذکر شده است. مرحوم علامه ی امینی و دیگران یکی از رمزهای موفقیتشان را همین می دانند. این که این قدر تربت امام حسین سفارش شده، یعنی بیان ارزش تربت شهید؛ یعنی زنده نگه داشتن شهادت، والا آن خاک است. خاک منهای امام حسین این ارزش را ندارد. چون خون امام حسین روی آن ریخته شده ارزش پیدا کرده است. اگر گفته اند بر تربت امام حسین سجده کن؛ یعنی سجده در برابر ایثار، شهادت، اخلاص، عبودیت، تسلیم و رضا. اگر گفته اند به زیارت حسین برو «عارِفاً بِحَقِّهِ»؛ یعنی معرفت، یعنی فهم، یعنی درک، یعنی تغییر و تحول. امام حسین رمز تغییر است، رمز تحول است.

خدایا! توفیق معرفت و شناخت اهل بیت را به همه ی ما عنایت بفرما.

ص: 236

قال الله تبارک و تعالی: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1)

مقدمه

دومین شب این مجلس نورانی است که به یاد و نام حضرت اباعبدالله علیه السلام تشکیل شده است. بنده وعده داده ام این شب ها در رابطه با علل رویارویی با امام حسین، و علل مقابله ی آن جمعیت انبوه با حضرت اباعبدالله صحبت کنم. راستی چه شد آن اکثریتی که کنار مسلم بود تبدیل به اقلیت شد، بلکه تبدیل به هیچ شد و مسلم تنها ماند؟! چه شد که این دعوتهای متعدد از امام حسین نتیجه ی عکس داد و دعوت به مبارزه و شمشیر شد؟! چه شد افرادی، به همین سادگی حاضر شدند امام حسین و اصحاب و فرزندان را به شهادت برسانند؟ یا حداقل تماشا کنند، یا سکوت کنند؟ ریشه یابی این علتها خیلی مهم است، امروزه این بحثها برای جوان های ما و خانواده های ما مفید است. این یک بحث اخلاقی، قرآنی و تربیتی است. هیچ حادثه ای با آن شرایطی که اتفاق افتاده دوباره تکرار نمی شود. هر حادثه ای یک ظرف زمانی و یک ظرف مکانی دارد؛ در هر زمان و مکانی که اتفاق افتاده دیگر با همان شرایط و عین آن تکرار نمی شود؛ اما حوادث تاریخ علی رغم این که تکرار عین آن امکان پذیر نیست، اما مشابه به آن تکرار می شود. به قطار نگاه کنید، هر واگنی که از جلوی ایستگاه می گذرد دیگر گذشته، اما واگن بعدی که می آید مثل همان است. حالا مسافرانش فرق می کنند، افرادی که در این کوپه ها نشسته اند متفاوت اند. مهره های تاریخ عوض می شود،

ص: 237

مسافرانش عوض می شود، شخصیت هایش عوض می شود؛ اما اصول و قواعدی که بر تاریخ حاکم است اینها با اندکی تفاوت عین هم هستند. تاریخ تکرارپذیر است. واقعاً چرا جامعه ی ارزشی نبوی تبدیل به جامعه ی ضد ارزشی اموی شد؟ هنوز نیم قرن از رحلت پیغمبر نگذشته بود که جامعه ی ارزشی نبوی تبدیل به جامعه ی ضد ارزشی اموی شد. همه چیز رفت و برعکس شد و یک تغییر صددرصد ماهوی اتفاق افتاد، علت چیست؟ من برای شما چند مثال میزنم که چگونه در تاریخ انسان های خوب کنار زده شدند؟ چگونه در تاریخ پاک دامنها حذف شدند؟ قرآن می فرماید: فرعون یک زمامدار فاسد بود؛ «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (1) این از فرعون که زمامدار بود، اما مردم: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ» (2)؛ مردم هم قدرت تحلیل نداشتند و فرعون آنها را در جهل نگه داشته بود و نمی گذاشت قضایا را بفهمند. این یک معادله است، ببینید نتیجه ی این دو چه شد؟ فرعون زمامدار فاسد و مردم، جاهل بدون اطلاع؛ این دو یک نتیجه داد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»؛ (3) موسی مجبور شد شبانه از شهر و از بین مردم «خائفانه» فرار کند و بیرون برود. چرا موسی از جامعه خارج شد؟ چون وقتی آن زمامدار فاسد با این مردم جاهل با هم جمع شدند و نتیجه اش «خَرَجَ»؛ خروج موسی است. حضرت صالح شتر را به عنوان معجزه برای قومش آورد، گفت: «هُدَاهُ نَاقَةُ اللَّهِ»، این شتر، علامت خداست. همه ی موجودات متعلق به خدا هستند، ولی شما میدانید یک چیزهایی مستقیم به خدا نسبت داده شده؛ مثلاً مسجدالحرام را می گوئیم خانه ی خدا، ماه رمضان را می گوئیم ماه خدا، حسین را می گوئیم خون خدا؛ و الا بقیه ی مسجدها هم مال خداست، بقیه ی ماهها هم ماه خداست، اگر چیزی را به طور مستقیم به خدا نسبت می دهند دلیل بر اهمیت زیاد آن است. گفت: «هُدَاهُ نَاقَةُ اللَّهِ» (4) ، این شتر نشانه ی

ص: 238

1- قصص، 4

2- زخرف، 5

3- قصص، 21

4- هود، 64

خداست. چه کردند؟ «فَعَقَرُوها» (1) شتر را پی کردند و کشتند. نتیجه چه شد؟ عدم تأثیرگذاری دعوت صالح. این مطلب را ادامه میدهم تا به جایی برسیم. و اما قوم لوط؛ فرشته های خدا شب به خانه ی لوط آمدند، مردم جمع شدند گفتند اینها را بیرون کن؛ «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ». لوط فرمود: چرا بیرونشان کنم مگر چه کرده اند؟ گفتند: «إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» (2)؛ جریشان این است که پاک دامن هستند. نتیجه ی آن حرکت بیرون کردن پاک دامنها شد. به قصه یوسف نگاه کنیم؛ نتیجه ی حسادت و جهل و غفلت برادران چه شد؟ «اقتلوا یوسف» (3) بیایید برادرمان را بکشیم. حال شما دقت کنید از خارج شدن هابیل از صحنه، تا به شهادت رسیدنش توسط قایل همین گونه تاریخ را ورق بزنید خارج شدن موسی، توطئه ی ترور یوسف، توطئه ی پی کردن شتر صالح، توطئه ی خروج متطهرها از میان قوم لوط، همه ی اینها مثل واگن هایی هستند که آنها را به هم بسته اند، فقط مهره ها و مسافران عوض شده اند، تاریخ را جلوتر بیایید آنگاه به حوادثی مانند حادثه ی کربلا میرسید به گونه ای این مسیر ادامه یافت که این جمعیت انبوه مقابل ابا عبدالله علیه السلام ایستادگی کردند.

دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام

اشاره

امام حسین نامه ای به مردم کوفه نوشت که خیلی مهم است. من امشب میخواهم این نامه را با مقدمه ای برای شما توضیح بدهم. - تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل - امویها و دیگرانی که بعد از پیغمبر بر سر کار آمدند چهار کار عمده انجام دادند من اینها را توضیح میدهم، و بعد به نامه امام حسین می پردازم. آن چهار کار عبارتند از: 1- ولایت ستیزی، 2- دین ستیزی، 3- عدالت ستیزی، 4- تقدس زدایی در هر جامعه ای با هر شرایطی، و در هر زمانی این چهار آفت پیدا شود همان قضایا تکرار

ص: 239

1- هود، 65.

2- اعراف، 82

3- یوسف، 9

می شود. مگر در همین کشور شیخ فضل الله نوری بر سر دار نرفت؟ مگر شهید ثانی و شهید اول با آن وضع به شهادت نرسیدند؟ مگر زید ابن علی ابن الحسین، حجر ابن سکیت، میثم تمار کشته نشدند؟ پرونده ی شهادت که با کربلا بسته نشد. امویها چهار کار عمده انجام دادند که اینها هر جا باشد همین نتیجه را میدهد، خروج خوبان، شهادت پاکان، و حذف متدینها. من کمی بحث را تطیفش می کنم تا نوجوان ها بیشتر متوجه شوند. نامه ای که امام حسین به مردم کوفه نوشت به چهار مورد اشاره کرد که عرض خواهم کرد.

1- ولایت ستیزی

اشاره

اولین کاری که امویها کردند گفتند امامت را کنار بزنیم، ولایتی که پیغمبر این همه روی آن کار کرده بود؛ در غدیر، در حدیث منزلت در خانه اش. من در سخنرانی ام روز غدیر این مطلب را گفتم که در روز غدیر مسئله ی امامت حضرت علی رسمی شد، نه اینکه مطرح شد. مطرح شدن آن از خانه ی پیغمبر شروع شد؛ یعنی از روزی که پیغمبر دعوتش را شروع کرد، امامت علی را هم مطرح کرد. اما حالا با این ولایت مبارزه کردند. از ماجرای سقیفه، آن قدر این مسأله را کمرنگ کردند که امیرالمؤمنین می فرماید: «ف وَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثِراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (1)؛ بعد از رحلت پیغمبر تاکنون حق من غصب شد. و تا روزی که حضرت به شهادت رسید به آنها ابتدا امامتی را که رکن دین است در جامعه قطع کردند. مبارزه با ولایت و امامتی که امیرمؤمنان عل درباره ی آن می فرماید: «بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَنْخَتِمُ وَبِنَا يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» (2)؛ با ما بشناسید و خدا را با ما عبادت کنید. شما زیارت جامعه ی کبیره را در مفاتیح دیده اید این زیارت متعلق به امام هادی است، چرا امام هادی این زیارترا تعلیم کرده؟ چرا امام هادی با این کلمات بلند ائمه را ستوده؟ - زیارت جامعه ی

ص: 240

1- نهج البلاغه، خطبه 6؛ بحار الانوار، ج 23، ص 135.

2- غرر الحکم، ح 1948.

کبیره، یک دوره امام شناسی است. -میخواهد بگوید اگر کسی امامش را نشناخت و حجت خدا را نشناخت، خدا را نشناخته است، این روایت ماست. چرا امام حسین در روز عاشورا این قدر می گوید من پسر پیغمبرم؟! «انا ابن رسول الله» من پسر علی ام، من پسر زهرای مرضیه ام، مدام تکرار می کند. آنها دیدند اما وقتی غفلت انسان را بگیرد چشم حق بین نباشد:

خشم و شهوت مرد را احول کند *** استقامت روح را بی بر کند

مولوی می گوید: مرغی میخواست کرمی را شکار کند. همهی حواسش متوجه این کرم بود، همه ی توجهش به این بود که غذایش را به دست بیاورد و کرم را بخورد. یک گربه ای هم مراقب این مرغ بود، این مرغ آن قدر حواسش به این کرم بود که از گربه غافل بود، می گوید:

مرغکی اندر شکار کرم بود *** گربه فرصت یافت او را بر بود

گربه از فرصت استفاده کرد و به راحتی هم مرغ و هم کرم را بلعید.

آکل و ماکول بودی بی خبر *** در شکار خود ز صیادی دگر

عجیب است که انسان از خودش و توانمندیها و استعدادهایش غافل می شود.

آدمی گنجینه سر حق است *** گرچه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی *** هست بی پایان صفات آدمی

اشعار از خواجه نصیر است. محمد ابن اشعث و عبدالله آذینب این گونه شدند اما درس نگرفتند. بنابراین ابتدا ولایت ستیزی انجام شد که توانستند امام حسین را به شهادت برسانند. ولایت زدایی و امامت زدایی شد. امام حسین را به عنوان چهره ای که خودشان می خواستند معرفی کردند. امام در جامعه محدث است؛ با ملائکه صحبت می کند، امام قدرت تکوین دارد، امام معصوم است، امام با رأی مردم انتخاب نمی شود. آن آقای که مینویسد مشروعیت امام با رأی مردم است نمی داند امامت یعنی چه؟ رأی مردم برای امام مشروعیت نمی آورد.

شخصی است به نام جعفر ابن محمد اشعث، داستان آن در کتاب کافی است که برایتان عرض کنم. صفوان ابن یحیی میگوید من از جعفر ابن محمد پرسیدم که چرا تو امام صادق را قبول داری؟ چرا شیعه شدی؟ پدرت آدم خوبی نبود، علت این که تو پیرو امام صادق شدی و شیعه بودن را شیوه ی خودت قرار دادی چیست؟ گفت: میدانی قصه چیست؟ روزی منصور دوانیقی پدرم، محمد اشعث را خواست. البته این غیر از آن محمد ابن اشعث است. به او گفت. می توانی یک آدم قوی که کلاه سرش نرود و مأموریت مالی را بتوان به او واگذار کرد برای من پیدا کنی؟ پدرم دایی اش، ابن مهاجر را معرفی کرد. این دو پیش منصور دوانیقی رفتند، منصور دوانیقی پولی به ابن مهاجر داد و گفت: برایت یک مأموریت دارم، از بغداد به مدینه برو، و سیدهای سادات حسنی و حسینی را پیدا کن، هر کدامشان را که دیدی به مقداری از این پول را به آنها بده و یک رسید هم از آنها بگیر. - بعضی ها با این گونه کارها می خواهند پشتوانه ای برای خودشان درست کنند. دلش که به حال سادات و فرزندان امام حسن نسوخته بود، گفت: به آنها نگو که این پول را منصور داده است چون اگر بگویی حتی یک نفر از آنها این پول را از تو قبول نمی کند. بگو من از شیعیان شما هستم و از خراسان می آیم، این پول هم پاک و مطهر است و خلاصه ماجرا را لونده، من به این رسیدها نیاز دارم، حتما از امام صادق هم این رسید را بگیر. - ابن مهاجر به مدینه آمد و برگشت. و گزارش کارش را به منصور دوانیقی داد، گفت: منصور، هر سید حسنی و حسینی که دیدم مقداری پول به او دادم و از او رسید گرفتم و کسی هم متوجه نشد. منصور گفت: رسید امام صادق کجاست؟ گفت: اما امام صادق، این یکی را قلم بگیر. حکم مأموریت ما را بده، این یکی نشد. منصور گفت: چرا نشد؟ او گفت: به مسجد پیغمبر رفتم امام صادق داشت نماز می خواند، به محض این که نمازش را سلام داد قبل از این که من بتوانم حرفی بزنم برگشت رو به من کرد و گفت: پسر مهاجر از خدا بترس. گفتم: آقا، پسر مهاجر کیست؟ من از شیعیان شما هستم، از خراسان می آیم. فرمود: دروغ می گویی، از نزد منصور می آیی، او این پول ها را

به تو داد و گفت برو این کار را بکن، و نگو پول ها را از کجا آورده ام. پیش من دیگر نمی توانی دروغ بگویی. لذا نتوانستم به آقا پول بدهم، بلند شدم و با شرمندگی از مسجد بیرون آمدم. دقت کنید منصور چه گفت؟ بلند شد قدمی در اتاق زد، و گفت: ابن مهاجر، هر زمان در جامعه یک محدث وجود دارد، - نه محدث - یعنی کسی که با فرشته ها ارتباط دارد و از غیب خبر دارد، «وَإِنْ جَعَفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثًا الْيَوْمَ»؛ امروز آن محدث در جامعه امام صادق است. (1) منصور این را می فهمد، اما خب ریاست، حب جاه، حب مقام، خشم و شهوت و بخل و منیت، نمی گذارد درست عمل کند. بسیاری اوقات انسان میفهمد حق چیست اما زیر بار نمی رود. قرآن می فرماید: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»؛ (2) بعضیها موسی را منکر شدند با اینکه یقین داشتند پیغمبر است. «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ»؛ (3) بعضیها پیغمبر را مثل بچه ی خودشان می شناختند، اما به او ایمان نیاوردند. امویها با دین رسول خدا چه کردند؟ امویها، چرا توانستند اکثریتی را مقابل اقلیت قرار بدهند؟ چرا توانستند به راحتی دور مسلم ابن عقیل را خالی کنند؟ چرا توانستند به این سادگی سر امام حسین را در کوفه بالای نیزه کنند؟ کوفه ای که حداقل چند سال پایتخت و محل حکومت اسلام بوده است. چرا توانستند به راحتی این گونه این حوادث را بیافرینند؟ این نکته ای که من امشب عرض می کنم، انصافا نیاز به چند جلسه و منبر دارد، ولی من در یک جلسه خلاصه اش می کنم و آن این است که امویها چهار کار عمده کردند؛ 1- ولایت ستیزی

2- دین ستیزی

امویها نگفتند نماز نخوانید، بلکه خود معاویه هم نماز می خواند، امام جماعت هم می شد. ولید نماز می خواند، امام جمعه هم میشد. نگفتند روزه نگیرید، معاویه گفت کسی حق ندارد قرآن را تفسیر کند، بخوانید ولی تفسیر نکنید. ابن عباس آمد و گفت:

ص: 243

1- الکافی، ج 1، ص 475، المناقب، ج 4، ص 220.

2- نمل، 14

3- بقره، 146

معاویه، آخر جلوی تفسیر قرآن را که نمی شود گرفت. گفت: چرا نمیشود؟ گفت: مردم میخواهند قرآن را بفهمند. گفت: اگر خواستند پیش ما بیایند خودمان برایشان مفسر میگذاریم، فقط ابن عباس از تو پرسند؛ چون اگر تو بخواهی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (1) را تفسیر کنی، میگویی: علی. اگر بخواهی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (2) را تفسیر کنی میگویی: خانواده ی حضرت زهرا. تفسیر ممنوع است. اگر هم تفسیر خواستید خودمان تفسیر می کنیم. امویان دین ستیزی کردند، کاری کردند که آن عنصر پلید با اینکه خودش آدم بدی بود به بدی معاویه اعتراض می کند، پسرش میگوید: یک شب پدرم به خانه آمد، خیلی ناراحت بود، گفتیم: پدر چه شده؟ گفت: این معاویه عجب آدم بدی است! گفتیم: چرا؟ گفت: پیش او بودیم، صدای اذان بلند شد، ناگهان از جای بلند شد و گفت: من باید نام این پیغمبر را از این اذان پاک کنم! که گفته نام این شخص روزی پنج مرتبه کنار نام خدا باشد اما نام ما نباشد. من باید این نام را دفن کنم.

میدانید دین ستیزی، یعنی چه؟ یعنی دین را بی روح و بی محتوا کردن. یعنی میگویند آقا، دین روایت های مختلف دارد، تو هر چه دلت خواست تفسیر کن. یعنی طرح نظریه ی سکولاریزم، پلورالیسم، قرائت های مختلف از دین. بعد میبینید کسی پیدا می شود با کمال وقاحت می گوید حضرت زهرا یک الگوی قدیمی بود، دنبال الگوی جدید بگردید. عجا مگر عفت و تقوا و ادب و زهد اینها قدیم و جدید دارد؟ چه کسی گفته احترام به پدر و مادر قدیمی است؟ چه کسی گفته عفت و حیا و شرم و تقوا قدیمی است؟ اینها قدیمی بردار نیست، حواسمان را جمع کنیم و حافظ ارزش ها باشیم. امام صادق وقتی مصیبتی برایش پیش می آمد عرضه میداشت: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي» (3): خدا را شکر که در دینم مصیبت پیش نیامد. بینی و بین الله اگر معطل

ص: 244

1- مائده 3

2- احزاب، 33

3- الکافی، ج 3، ص 262؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 247؛ بحار الانوار، ج 79، ص 133.

فرزندمان دو نمره پایین بیاید بیشتر ناراحت میشویم یا اگر دو روز نماز صبح او قضا شود؟ روی کدام یک بیشتر حساسیم؟ بینی و بین الله چقدر روی دین جوان هایمان حساسیم؛ چقدر روی نمازشان، تقوایشان، ارتباطاتشان، گفت و گوهایشان، تلفنهایشان، رفت و آمدهایشان حساس هستیم؟ میدانید دین ستیزی یعنی چه؟ یعنی روابط حرام را عادی جلوه دادن، یعنی قبح گناه را شکستن. یعنی توجیه گناه، یعنی مبانی را زیر پا گذاشتن، اینها دین ستیزی است. عزیزان، ارتباط با نامحرم جایز نیست، دست دادن به نامحرم جایز نیست، سخن گفتن غیرشرعی و سخن گفتن شهوت آمیز جایز نیست. این گونه ارتباطها دین ستیزی است؛ این که انسان دائم این اصول را تنزل بدهد، دائم روح دین را از آن بگیرد و قبح آن را بشکند، وقتی قبحش شکست دیگر جلوی من و شما هم خجالت نمی کشد، پدرش هم که از کنارش بگذرد کلامش را قطع نمی کند، ارتباطش را قطع نمی کند. دیگر از بزرگ تر، از روحانی، از پدر و از مادر هم حیا نمی کند. حالا من مطالب را در لفافه بیان می کنم. قبح بسیاری از گناهان به راحتی ریخته شده است. وقتی دین ستیزی شد، وقتی روح معنویت گرفته شد، همین می شود. امیرالمؤمنین می فرماید: وقتی این آیه نازل شده «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»⁽¹⁾؛ مردم فکر نکنید همین که به زبان و به کلام گفتید ایمان آوردیم کافی است، آزمایش می شوید. حضرت می فرماید: من خدمت پیغمبر خدا رفتم، عرض کردم یا رسول الله، این آزمایش ها چه وقت انجام می شود؟ «وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ». پیغمبر خدا فرمود: علی جان این آزمایش ها بعد از من است. تا پیغمبر بود خیلی کارها را انجام نمی دادند. حتی منافقین نفاقشان را پنهان می کردند. قرآن می فرماید: «مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَيَّ النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ»⁽²⁾ پیغمبر! بعضی از افرادی که دور تو هستند منافق اند، تو آنها را نمی شناسی. تا زمانی که پیغمبر بود تمام جنگها، و اختلافات را مخفی کرده بودند. حضرت زهرا سلام الله علیه می فرماید: همین که پیغمبر از دنیا

ص: 245

1- عنکبوت، 2.

2- توبه، 101

رفت، خار نفاق آشکار شد. و معلوم شد که بعضی پیغمبر را نیز قبول نداشتند. اما از ابهت و عظمت و پایگاه مردمی او حساب می بردند. زمان پیغمبر گذشت، «ظَهَرَتْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ»؛ (1) این نفاقها آشکار شد- پیغمبر فرمود: علی جان این فتنه ای که قرآن می گوید: «أَحْسَبُ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، این فتنه بعد از رحلت من است. حضرت فرمود: علی جان، «السُّحْتُ بِالْهَدِيَّةِ»: اسم رشوه را هدیه می گذارند. «و الرِّبَا بِالْبَيْعِ» (2)؛ علی جان اسم ربا را بیع می گذارند. ربا می شود بیع، معامله، رسمی می شود و یا قبضش میریزد. شبهات را وارد دین می کنند، این آزمایشها پیش می آید، آن زمان دیگر هر کسی در غربال نمی ماند. این جاست که می بینید با این که امام حسین آن همه به این طرف و آن طرف رفت، نامه داد، ملاقات کرد، فقط تعداد محدودی آمدند. وقتی پای جان و پای دنیا به میان آمد همه کنار کشیدند. فرمود: «النَّاسَ عَيْبِدِ الدُّنْيَا وَالدِّينَ لَعِقَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَيَحُوطُونَهُ مَا دُرَّةٌ مَعَائِشِهِمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» (3) عزیزان، دقت کنید از این صحبتها اینگونه برداشت نکنید که اسلام با دنیاداری مخالف است، خیر، اگر دنیا باعث حرکت و پویایی دین شود، نه تنها بد نیست بلکه عالی است، اما اگر دنیا باعث شود خدا، دین، اعتقادات، حلال و حرام، خمس و زکات و همه چیز کنار برود و زیر پا گذاشته شود به حرام بودن لقمه ای که می خورید اهمیت داده نشود این دنیا بد است. میدانید لقمه ی حرام نسلت را به خطر می اندازد؟ سوار دنیا شو، امیر دنیا شو، نه اسیر و وابسته، مثل عمر سعد که برای حکومت ری و برای دنیا از دینش گذشت و به ری هم نرسید، به مال هم نرسید. میدانید چرا توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین جمع کنند؟ میدانید چرا 18 هزار آدم در اندک زمانی دور مسلم را خالی کردند؟ برای این که چهار کار شد؛ 1- ولایت ستیزی، 2- دین ستیزی

ص: 246

-
- 1- بحار الانوار، ج 29، ص 235؛ دلائل الامامه، ص 34.
 - 2- نهج البلاغه، خطبه 156.
 - 3- بحار الانوار، ج 44، ص 382؛ تحف العقول، ص 245.

تقدس زدایی، یعنی این که ما مقدسات را کم‌رنگ کنیم. کعبه برای ما مقدس است، امام مقدس است، زیارتگاه مقدس است؛ تقدس زدایی یعنی تقدس را از چیزهایی که برای ما مقدس است بگیریم و آنها را عادی کنیم.

4- عدالت ستیزی

وقتی این چهار عامل در جامعه دست به دست هم داد، این حوادث آفریده می‌شود. ولی در یک کلمه نامه‌ی امام حسین را به مردم کوفه بگویم و دعایتان کنم. نامه‌ی که مسلم ابن عقیل برای مردم کوفه آورد، بر این چهار نکته‌ی که گفته شد دست گذاشته است. امام حسین چنین نوشت: مردم کوفه! «مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ 1- فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ»؛ امام کسی است که براساس قرآن حکم می‌کند؛ یعنی اول ولایتتان را درست کنید، 2- «الدَّائِنِ بِدِينِ الْحَقِّ»؛ امام می‌آید که دین را پیاده کند، پس مسأله دین را حل کنید، دین ستیز نشوید. 3- «الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ»، امام می‌آید که عدالت را پیاده کند، 4- «الْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ» (1)؛ امام، فانی در خداست، تقدسش به تقدس و ارتباط با خداست. چهار آسیب گفته شد: ولایت ستیزی، دین ستیزی، تقدس زدایی، عدالت ستیزی، این نامه‌ی امام حسین که در تاریخ آمده است، چهار حرکت منفی در مقابل آن قرار گرفت. این خلاصه‌ی عرض من بود. امشب در ارتباط با علل رویارویی مردم با امام حسین صحبت کردم، البته این رویارویی یک سری مسایل و عوامل اخلاقی هم دارد، عواملی مثل حب دنیا، غفلت، ترس و جهل هم بوده است که در جلسات بعدی بیان خواهم کرد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ص: 247

1- توجه! در رابطه با نامه فوق برای توضیحات بیشتر مراجعه شود به قسمت نامه‌ها و پیام‌های امام حسین (نامه امام حسین به مردم کوفه) بحارالانوار، ج 44، ص 334؛ الارشاد، ج 2، ص 39؛ مثير الاحزان، ص 26.

قال الله تبارک و تعالی: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (1)

مقدمه

وعده دادم در این شب ها در ارتباط با علل رویارویی با امام حسین صحبت کنم. درباره ی این که چرا جمعیت انبوهی در مقابل امام حسین ایستادند؟ این که چرا مردم کوفه، بصره و اطراف، امام را یاری نکردند. استخراج این عوامل به درد امروز ما می خورد، چون هم بحثهای اخلاقی است و هم بحثهای تربیتی است. همان گونه که قبلا گفته شد شخصیت های تاریخ عوض می شوند، اما اصل جریان های حاکم بر تاریخ شبیه هم است. مثل واگنهایی که شبیه هم هستند اما مسافران آن فرق می کنند. همه روی یک ریل حرکت می کنند. قرآن کریم و روایات ما وقتی داستان های تاریخی را نقل می کنند، انسان می بیند از اول تاریخ تا کنون بسیاری از عوامل مشترک است، حوادث با هم تفاوت دارد و افرادش فرق می کنند، اما آن علل و ریشه هایی که حوادث را می آفریند شبیه هم هستند. شما ملاحظه کنید قرآن کریم درباره ی قوم بنی اسرائیل می فرماید: «صَبَّرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَةَ وَالْمَسْكَنَةَ»؛ اینها ذلیل و خوار شدند، پست شدند، غضب خدا را برای خودشان خریدند، چرا؟ می فرماید علتش چهار چیز است: اولاً: اینها به آیات خدا کافر شدند و نشانه های خدا را انکار کردند. ثانياً می فرماید: «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ»؛ انبیا و شخصیت های بزرگ شان را از صحنه خارج کردند. ثالثاً می فرماید: «ذُلُّكَ بِمَا

ص: 248

عَصَوًا»؛ انسانهای گنه کاری بودند، معصیتکار بودند. و در مقام چهارم میفرماید: «وَكَاثُوا يَعْتَدُونَ»⁽¹⁾؛ تجاوزگر بودند. بنابراین چهار عامل کفر، آدم کشی، عصیان و روحیه ی تجاوزگری علت ذلت و خواری بنی اسرائیل بود. آیا امروز این روحیه در یهود و در اسرائیل نیست؟

این خیلی مهم است که ما از تاریخ، ریشه های مشترک حوادث را استخراج کنیم. چه شد که چند هزار آدم مقابل پسر پیغمبر ایستادند؟ چه شد که چند هزار آدم در یک شب دور مسلم ابن عقیل را خالی کردند؟ اینها دلایل و ریشه هایی دارد که اگر استخراج شود خیلی مفید و قابل استفاده است. این کار در زندگی ما آثار تربیتی دارد و برای ما درس میشود و عاشورا را کارآمد و امروزی می کند. ما که نمی خواهیم فقط یک تاریخی نقل کنیم و بگذریم. مصیبتی بخوانیم، اشکی بریزیم و بگذریم. زینب کبری در مجلس دشمن صدا زد: «مَا رَأَيْتَ إِلَّا جَمِيلًا»⁽²⁾ کربلا برای ما زیبا بوده، شهادت برای ما زیبا بوده. باید جنبه های زیبای آن را استخراج کرد. کدام جنبه های این مصیبت و این حادثه ی پر از غمی که در تاریخ اتفاق افتاد، زیبا بود؟ چه درس هایی داشت؟ چه نکته هایی داشت؟ این چیزهایی است که برای امروز ما مفید است.

بحث این است علل رویارویی با ابا عبدالله در آن صف آرای گسترده چه بود؟ علتها دو گونه است؛ علتهای درونی و علتهای بیرونی. اگر توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین علم کنند، اگر امام حسین با این همه دعوت و نامه و پیام حدود هفتاد و چند نفر به همراه داشت که تعداد زیادی از آنها هم بستگان خود امام (فرزندان، برادران و فرزندان عقیل) بودند و افراد غیرفامیل حدود نصف جمعیت؛ یعنی سی-چهل نفر را تشکیل می دادند، چرا آنها به این سادگی توانستند افراد را جذب کنند؛ اما امام با آن حقانیت و امامت و عظمتش با این جمعیت اندک در کربلا حاضر شد؟ این مسأله دو علت دارد: درونی و بیرونی. من ابتدا در چند جلسه ی آینده علتهای درونی آن

ص: 249

1- بقره، 61

2- بحارالانوار، ج 45، ص 115؛ اللهوف، ص 160؛ منیر الاحزان، ص 90.

را عرض میکنم تا بعد به علت های بیرونی آن برسیم. علت های درونی آن چیزی است که ما باید به آن توجه کنیم مخصوصا به اثرهای اخلاقی آن برای خودمان. اولین علت، دوری از یاد خدا است. اگر در جامعه ای یاد خدا کم رنگ شود، آن جامعه به راحتی تن به گناه میدهد. افراد آن جامعه به راحتی معصیت می کنند. قرآن می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ». هر کس که در زندگی اش خدا را فراموش کند و یاد خدا را در زندگی اش کم رنگ کند چند نشانه دارد: 1- «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»؛ (1) خود فراموش می شود. میدانید خود فراموش یعنی چه؟ یعنی دیگر برایش مهم نیست دنبال ابن زیاد باشد یا دنبال عمر سعد! وقتی انسان رها و بیهویت و تهی شد، موضع گیری هایش درست نیست. این آیه خیلی عجیب است. امام (رضوان الله تعالی علیه)، در تفسیر این آیه می فرماید: اگر کسی خدا را فراموش کرد، خدا او را به خودش واگذار می کند. و وقتی که انسان به خودش واگذار شد راحت زیر بار شیطان می رود. راحت زیر بار ظلم می رود. به راحتی با امام حسین می جنگد و برایش هم مهم نیست. در صبح عاشورا امام حسین در اولین خطبه ای که خواند همین مطلب را فرمود: «اللَّهُ تَخَوَّذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»؛ (2) ای جمعیتی که در مقابل من جمع شده اید، شیطان قلبهایتان را تسخیر کرده، خدا را فراموش کرده اید! لذا نور امام را نمی بینید. نور خدا را نمی بینید. نور دین را نمی بینید.

داستان

مورد اول: عمر سعد در همین ده روز اول محرم که به کربلا آمده بود، چند ملاقات با افراد مختلف دارد که از او دعوت کردند جبهه ی دشمن را رها کند، اما نکرد. شخصی از قبیله ی حمدان، که از اصحاب امام حسین است، می گوید: به امام حسین عرض کردم: آقا اجازه بدهید من بروم با عمر سعد صحبت کنم. آقا فرمود: فایده ندارد؛ اما برو. اجازه

ص: 250

1- حشر، 19

2- مجادله، 19.

گرفت و رفت. او با عمرسعد همشهری بود، رفیق و دوست بود. میگوید: آمدم مقابل خیمه ی عمرسعد، دیدم نشسته و دارد شمشیرش را تیز میکند. ایستادم، هیچ نگفتم سرش را بالا گرفت و گفت: چرا سلام نمیکنی؟ «أَوْلَسْتُ مُسْلِماً»؛ مگر من مسلمان نیستم؟ به هر حال تو وارد شدی، هر کسی به جایی وارد می شود باید سلام کند. این شخص به عمرسعد گفت: واقعا تو فکر می کنی مسلمانی؟ «هَذَا مَا الْفُرَاتِ»؛ این آب فرات است که دارد موج می زند، «تَشْرِبُهُ الْكِلَابُ وَالْخَنَازِيرُ»؛ حیوانات، پرنده و چرنده دارند از آن می خورند، آب آزاد است همه دارند از آن می خورند، حال تو دور تا دور این آب را محاصره کرده ای و آب را بر فرزندان امام حسین بسته ای؟! شما با امام حسین جنگ دارید، بچه ی سه ساله و چهار ساله و هفت ساله چه گناهی کرده است؟ - این دیگر نهایت سبعت (حیوانیت) است، این خوی اموی است. در جنگ صفین نیز معاویه آب را بست، دور تا دور آب را محاصره کرد. وقتی امیرالمؤمنین به آن جا رسید دید دور آب محاصره شده، حمله کردند و آب را آزاد کردند. وقتی آب آزاد شد، شخصی آمد گفت: یا امیرالمؤمنین شما هم آب را ببندید و مقابل به مثل کنید، آنها آب را بستند شما نیز آب را ببندید. امام فرمود: من این کار را نمی کنم. آب را بر دشمن نیز نباید بست، اینها تشنه می شوند و نیاز به آب دارند. می گوید گفتم: عمرسعد واقعا تو فکر میکنی مسلمانی؟ آب را به روی بچه های کوچک بسته ای؟ عمرسعد وقتی متوجه شد که چرا من به او سلام نکردم، سرش را بالا گرفت و گفت: میدانی چیست؟ تو که مرا میشناسی، همشهری هستیم، برادر حمدان! من می دانم اینها اهل بیت پیغمبرند، میدانم آزار اینها حرام است و جایز نیست. من مقام اینها را میدانم، اما چه کنم؟ من روی خون حسین با ملک ری معامله کرده ام، با فرمانداری ری معامله کرده ام. اگر این معامله نبود آب را باز میکردم. دید فایده ندارد برگشت. وقتی این شخص برگشت امام حسین فرمود چه شد؟ صحبت کردی؟ عرض کرد: آقا صحبت کردم، اما عمرسعد روی خون شما معامله کرده است، لذا دیگر به خدا و دین و بچه ی کوچک فکر نمی کند و برایش مهم نیست. اعراض از یاد خدا سه چهار علامت و چند اثر در زندگی انسان دارد. من آنها را برای شما

می شمارم تا ببینید چقدر یاد خدا در زندگی تان جا دارد. یک اثر اعراض از یاد خدا، خود فراموشی و بحران هویت است. بعضی از جوانها میگویند کلاف سردرگم، نمیدانم در این دایره ی هستی کدام نقطه هستم؟ نمیدانم چرا احساس پوچی میکنم؟ چرا احساس کم ارزشی و بیهوشی میکنم؟ قرآن میگوید علت اصلی همه ی اینها قطع ارتباط انسان با مبدأ عالم و با خداست. می فرماید: « وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ »؛ از کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (1)؛ خود فراموش شدند، بحران هویت گرفتند، رها شدند و راحت به هر کاری تن میدهند.

مورد دوم: حبیب ابن مظاهر می گوید: من جلوی خیمه نشسته بودم، دیدم کسی دارد از جلوی دشمن می آید. نگاه کردم، دیدم قره ابن قیس حنزلی است. حبیب ابن مظاهر می گوید من او را می شناختم، آدم بدی نبود. تعجب کردم که در سپاه ابن زیاد چه کار می کند؟ جلو آمد، وقتی رسید گفت: حبیب، می خواهم با امام حسین ملاقات کنم. گفتم با امام حسین چه کار داری؟ گفت: عمر سعد مرا فرستاده، برای امام حسین پیامی دارم، می خواهم به ملاقاتش بروم. به او گفتم شمشیرت را بگذار برو، سلاحش را گذاشت و رفت. وقتی ملاقاتش با امام حسین تمام شد، آمد. من او را نگه داشتم و گفتم: قره ابن قیس، من که تو را می شناسم، آدم بدی نبود، چه شد به سپاه ابن زیاد پیوستی؟ من علتش را نمیدانم اما نصیحتی میکنم؛ حالا که آمدی دیگر نرو. حالا که به بهانه ی ملاقات با امام حسین آمدی دیگر برنگرد. بیا پیش ما بمان. من قول میدهم جدش، رسول خدا تو را شفاعت کند و بهشت را برایت آماده کند، دیگر نرو. خوشا به حال آنهایی که نصیحت پذیرند. خوشا به حال آنهایی که با یک موعظه، با یک تلنگر و با یک اتفاق بیدار می شوند. قدری تأمل کرد و گفت: من بروم. من پیام آور بودم، بروم پیغام امام حسین را برسانم برمیگرد. رفت و دیگر برنگشت. (2) گاهی بعضی فرصت ها دیگر به

ص: 252

1- حشر، 19.

2- الارشاد، ج 2، ص 85؛ بحار الانوار، ج 44، ص 384.

دست نمی آید. گاهی بعضی فرصت ها قابل جبران و قابل تدارک نیست. امیرالمؤمنین می فرماید: « اِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا »؛ شب و روز دارند روی شما کار می کنند. به دیده اید تقویم چقدر تند جلو می رود، سال هشتاد و یک، هشتاد و دو، هشتاد و سه، دهم ورق می خورد. همین که میخوای تقویم را بخری، می بینی نصفش ورق خورده و تمام شده است، به حضرت می فرماید: روی تو عمل می کنند، «یاخذان منک»؛ وقت تو را می گیرند، «فَخُذْ مِنْهُمَا» (1)؛ تو هم از اینها استفاده کن. از شب و روزت بهره ببر، نگذار شب و روز واحدهای عمر تو را کم کنند، اما تو نتوانی از شب و روز برای آینده ی خودت استفاده کنی. قرآن مجید می فرماید: بعضیها وقتی وارد صحرای محشر میشوند، وقتی عذاب و قیامت و حقایق را می بینند می گویند: « اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ » (2) ای وای بر ما ما چقدر کوتاهی کردیم، وای بر ما! ما چقدر کم گذاشتیم؛ اما دیگر فایده ندارد. اگر کسی در آن جا متوجه شد دیگر جبرانش ممکن نیست.

وصیت پدر شیخ بهایی

خدا رحمت کند شیخ بهایی و علمای گذشته و بزرگان ما را. شیخ بهایی میگوید وقتی وصیت نامه ی پدرم را باز کردم . اگر میخوایم برای فرزندانمان وصیت نامه هم بنویسیم از بزرگان یاد بگیریم؛ از امیرالمؤمنین، که سرتاسر وصیتش، اول سفارش به تقوا، به نظم و به دین است. از حضرت امام، که وقتی وصیت میکند اول در مورد ثقلین، اهل بیت و قرآن و ائمه سفارش می کند. شیخ بهایی می گوید دیدم پدرم در اول وصیت نامه اش نوشته: پسر، سه آیه را به عنوان وصیت برایت مینویسم، تا عمر داری این سه آیه را فراموش نکن. این سه آیه چیست؟ 1- « اَوْلَمْ نُعَمِّرْكُمْ »؛ (3) ای انسان مگر ما به تو

ص: 253

1- غررالحکم، ح 2789

2- زمر، 56

3- فاطر، 37

عمر ندادیم؟ مگر ما به تو سرمایه ندادیم؟ آن را هدر نده. 2- «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (1)، هر رتبه ای که داری؛ افسر نظامی هستی، کارمندی، کارگری، لیسانسی، دکترایی، خدا می فرماید: گرامی ترین شما نزد من با تقواترین است. یک وقت استاد نگاه می کند می بیند شاگردش دارد زودتر به بهشت می رود. یک وقت افسر می بیند یک درجه دار زودتر از او دارد به بهشت می رود. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» می گوید سوم این آیه را برایم نوشت: « تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا » (2)، قیامت جای تفوق طلبی و منیت و غرور و هوی و کبر نیست.

هوی و کبر و عجب و شهوت و آرزو*** دروغ و خشم و بخل و غفلت و ناز

همه سر در کمینت می گذارند*** که تا چون بر تو ناگه دست یابند

ترک خشم و شهوت و حرص آوری*** هست مردی و رگ پیغمبری

سهل دان شیری که صفها بشکنند*** شیر آن است آن که خود را بشکنند

علامات خدا فراموشی

اشاره

میدانید علامت های خدا فراموشی چیست؟ آنها را برایتان بشمارم و کمی کاربردی تر بحث کنیم. میدانید علامت آدمهایی که ارتباطشان با خدا ضعیف است چیست؟

1- ارتباط ضعیف با قرآن

اشاره

این افراد با قرآن خیلی ارتباط ندارند. قرآن می فرماید آدمهایی که ارتباطشان با خدا ضعیف است، «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (3)؛ وقتی قرآن می خوانند بدشان می آید. علاوه بر این که ارتباط خودشان با قرآن ضعیف است اگر کسی هم قرآن می خواند در وجود آنها اثر نمی گذارد. جوان های عزیز! ارتباطتان را با قرآن قوی کنید، سعی کنید

ص: 254

1- حجرات، 13

2- قصص، 83

3- اسراء، 82

حداقل روزی 5 آیه بخوانید و حفظ کنید، از حافظه هایتان بهره بگیرید. جزء سی ام را که آیات کوتاهی دارد به خاطر بسپارید. قرآن نورانیت عجیبی در زندگی انسان دارد. قرآن خودش نور است، قرآن منشأ نور است، قرآن کتاب انسان سازی است، گاهی یک آیه انسان را زیر و رو کرده است.

داستان

مورد اول: جبیر مشرک است، پسرش در مدینه به دست مسلمانها اسیر شده بود. پیغمبر خدا اعلام کرد هر کسی که پول (فدیة) بیاورد اسیرش را آزاد می کند. مقداری پول برداشت، آمد که فرزندش را ببرد. وقتی به مسجد رسید موقع نماز بود، صبر کرد تا پیغمبر نمازش تمام شود. اتفاقاً پیغمبر داشت سوره ی طور را می خواند، وقتی به این آیه رسید: «**إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ* مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ**»⁽¹⁾؛ عذاب واقع شدنی است، هیچ برو برگردی ندارد و کسی نمی تواند جلوی آن را بگیرد، جرقه ای در دلش زد. خوش به حال آنهایی که از این جرقه ها در دلشان می زند، و خوش به حال آنهایی که نمی گذارند این جرقه ها خاموش شود. گاهی دیده اید که انسان میخواهد به گونه ای آتش روشن کند، کاغذ یا چیز دیگری می آورد که ابتدا یک آتش کوچکی ایجاد شود، مواظب است که این آتش کوچک خاموش نشود؟ من این را به شما بگویم که محرم همان جرقه است. ماه رمضان همان جرقه است، به قول آن شخصیت غربی که گفته بود دو چیز در شیعه جلوی فعالیت ما را گرفته، یکی مرجعیت شیعه و دیگری امام حسین و عاشورا است. علت اینکه ما نتوانستیم بر شیعه غلبه کنیم یکی از دلایش همین عاشورا و همین مجالس نصیحت و موعظه است. جبیر همین که این آیه را شنید جرقه ای در دلش زد. خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله، این چه بود خواندید؟ پیغمبر اکرم فرمودند: این آیه ی قرآن بود. گفت: می شود یک بار دیگر بخوانید؟ پیغمبر یک بار دیگر این آیه را خواند. گفت: یا رسول الله! من مسلمان شدم، همین یک آیه مرا بس است. مسلمان شد،

ص: 255

مشرك آمد، مسلمان برگشت. مشرك آمد موحد برگشت، با چه؟ با يك آيه از قرآن.

مورد دوم: سيد قطب، صاحب تفسير «في زلال القرآن» مي گويد: من به همراه پنج نفر با كشتي از مصر به آمريكا به (نيويورك) مي رفتيم، در مسير راه گاهي روي عرشه ي كشتي نماز مي خوانديم، روز جمعه به اين فكر افتادم كه نماز جمعه را بخوانم، نماز را كه خوانديم يك خانم ايتاليايي گريه كنان آمد پيش من و گفت: آقا اين چيزهايي كه شما ميخواندي چه بود؟ - خيلي هم عربي متوجه نميشد. گفتم كدام را مي گويي؟ وقتي اشاره كرد، متوجه شدم ديدم سوره ي جمعه را مي گويد: «يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...» گفت: اين سخنان در دلم نشست و اثر گذاشت. اين خانم مسلمان شد و با شنيدن چند آيه ي قرآن فاميلهايش را هم مسلمان كرد. (1) اميرالمؤمنين فرمود: نگذاريد ديگران در عمل به اين قرآن بر شما سبقت بگيرند. اي عزيزي كه در گفتار و كلامت تندي، نيش و ناسزا به كار مي بري! اين قرآن مي گويد: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» (2) پاكيزه حرف بزنيد. غير مسلمانان گاهي به اين توصيه عمل مي كنند، اما ما عمل نمي كنيم. اي عزيزي كه بدون استناد و بدون دليل هر چيز را به هر كسي نسبت ميدهي، قرآن مي گويد: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (3) محكم و مستدل حرف بزنيد. اينها آيات ماست، ميگويد كم نگذاريد، لقمه ي حرام نخوريد، ربا نخوريد. اينها همه آيات قرآن است. گاهي انسان نگاه مي كند مي بيند عملکرد غير مسلمان - نمي گويم هميشه اين گونه است - با بعضي از اين آيات منطبق تر است. فرهنگ زندگي ما بايد قرآني باشد. من بارها اين مطلب را در مجالس عرض كردم، مرحوم مجلسي مي گويد من بيش از هزار مريض را با سوره ي حمد درمان كردم. چگونه است كه يك سوره ي حمد مي تواند اين تأثير را بگذارد؟! چگونه است كه يك آيه مي تواند يك انسان را زير و رو كند، اما من يك عمر مي خوانم و بر من اثر ندارد؟! علتش دوري از ياد خدا است. بحث ما اين است، اولين علت

ص: 256

1- تفسير في ضلال القرآن، ج 4، ص 422 ذيل آيه 38 سوره مباركه يونس به نقل از تفسير نمونه، ج 8، ص 292.

2- حج، 24

3- احزاب، 70

رویاری سى هزار نفر با امام حسين، اعراض از یاد خدا بود. امام حسين در صبح عاشورا فرمود: شما خدا را فراموش کرده اید که مقابل ولی خدا ایستاده اید، شیطان یاد خدا را از دل شما برده است که این گونه در مقابل من صف آرایی کرده اید. نشانه های کمرنگ شدن یاد خدا در زندگی چیست؟ یکی از آنها کمرنگ شدن قرآن در زندگی است.

2- بی توجهی به نماز و عبادت

اشاره

علامت دوم: قرآن می فرماید انسان هایی که یاد خدا در زندگی شان کمرنگ است و ارتباطشان با خدا ضعیف است، نمازشان با کسالت و بی حالی است. «إذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى»⁽¹⁾؛ نماز را با کسالت و بی حالی می خوانند. این را مخصوصا برای نوجوان ها و جوانان عرض می کنم سعی کنید حلاوت و شیرینی نماز و حلاوت نماز اول وقت را بچشید. نماز برایتان آن قدر شیرین باشد که اگر یک روز برای نماز صبح خواب ماندید واقعا آن روز برایتان سیاه و تاریک باشد. این گونه نباشد که پدر و مادر دائم به شما تذکر نماز بدهند، نماز حرف زدن و گفت و گوی با خداست، باید با علاقه خوانده شود.

داستان

جعفر ابن ابیطالب بعد از سالها هجرت به حبشه، وقتی از آن جا برگشت، روز پیروزی جنگ خیبر با همسرش خدمت پیغمبر آمد. آنها به دستور پیغمبر چندین سال به حبشه رفته بودند روزی که برگشتند تازه نبرد خیبر پیروز شده بود. پیغمبر بسیار خوشحال شد. جعفر برادر امیرالمؤمنین است، جعفر طیار معروف است. می گویند رسول خدا همین تعبیری را که راجع به حضرت علی دارد، گاهی درباره ی جعفر ابن ابیطالب هم می فرمود؛ جعفر از من است و من از جعفرم. خیلی او را دوست داشت - وقتی برگشت پیغمبر به استقبالش آمد و فرمود: من نمیدانم امروز برای پیروزی خیبر خوشحال باشم یا برای آمدن جعفر؟ یعنی پیغمبر اینقدر خوشحال شد. پیامبر فرمود:

ص: 257

جناب جعفر ابن ابیطالب، ما می خواهیم به تو جایزه بدهیم، سال ها به دستور پیغمبر مأموریتت را انجام داده ای، می خواهیم حق مأموریتت را بدهیم، چه می خواهی؟ - وضع پیغمبر هم در آن زمان خوب بود، چون جنگ های زیادی شده بود و غنائم زیادی هم به دست آمده بود. مخصوصاً در خیبر هم غنائمی به دست آمده بود، به چه می خواهی؟ ملک می خواهی به تو بدهیم، شتر و گوسفند در اختیار بگذاریم؟ یا می خواهی به تو نمازی بیاموزم که این نمازت در تاریخ بماند؟ گفت: یا رسول الله، نماز. اگر من باشم میگویم یا رسول الله فعلاً- مال دنیا را بده، نماز در جای دیگر هم پیدا می شود. او گفت: یا رسول الله نماز. - نماز جعفر طیار خیلی هم وارد شده است، امام صادق علیه السلام فرمود: من هر مشکلی که داشتم با این نماز رفع کردم. این نمازی که شاید خواندنش 15 دقیقه یا 20 دقیقه وقت می گیرد برای حاجات و گره های بزرگ راه گشاست. او این نماز را بر همه چیز ترجیح داد. (1) این کسی که این گونه هست و این گونه انتخاب و گزینش میکند، این ارتباطش با خدا قوی است، این نشانه ی بندگی خداست. عزیزان دومین علامت افرادی که یاد خدا در زندگی شان کمرنگ است این است که به نماز بی توجهند، نماز برایشان سنگین است. امام صادق فرمود: «شیعه های ما را سه جا امتحان کنید، 1- موقع نماز اول وقت. 2- برادری؛ یعنی چقدر در حق مردم کمک می کند و رفع نیاز می کند. 3- رازداری. (2)

پس از کجا بفهمیم که یاد خدا در زندگی ما کمرنگ است، قرآن می گوید: 1- علامتش این است کسی که یاد خدا در زندگیش کمرنگ است خود فراموش است. دچار بحران هویت است. کلاف سردرگم است. و «مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» (3) 2- علامت دیگر این است که ارتباطش با قرآن کم است. از کلام خدا اعراض می کند. 3- نماز را با کسالت می خواند، از نماز لذت نمی برد.

ص: 258

1- پیغمبر و یاران، ج 2، ص 157.

2- بحار الانوار، ج 65، ص 149 اعلام الدین، ص 130؛ الخصال، ج 1، ص 130.

3- طه، 124.

خداوند در قرآن می فرماید: «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»⁽¹⁾، یک علامت دیگر این است که راحت به گناه تن می دهد و در مقابل گناه مقاوم نیست. مشاهده میکنید که بعضی ها در مقابل گناه زود خم می شوند، خاضع می شوند؛ در مقابل غیبت، تهمت، معصیت، لقمه ی حرام. اما بعضی ها مقاومند. بنابراین یک علامت کسی که از یاد خدا اعراض کرده این است که: «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» دنبال گناه می دود، به جای اینکه «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»⁽²⁾ دنبال کار خیر بدود، «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»

5-عدم حق پذیری

علامت دیگر این است که قرآن می فرماید: حق پذیر نیست، گویا کور است، گویا کر است؛ «لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ»⁽³⁾؛ چشم دارد ولی نمی بیند، گوش دارد ولی نمی شنود. بعضی ها فریاد «ابا عبدالله» را در روز عاشورا نشنیدند! فریاد اصحابش را نشنیدند! فریاد فرزنداناش را نشنیدند! چرا؟ اگر کسی از یاد خدا اعراض کرد، یک علامتش این است که زیر بار حق نمی رود، حق پذیر نیست، امور برایش مشتبه می شود، حق و باطل را نمی تواند تشخیص بدهد، قدرت تشخیص از او سلب می شود. امان از زمانی که آدم، حق و باطل را خلط کند! در جنگ جمل کسی پیش امیرالمؤمنین آمد، نگاهی کرد و گفت: آقا! حق با شماست یا با دشمن؟ آقا فرمود: چه سؤالی میکنی؟ . من این را عرض میکنم معلوم است، «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»، جای تردید ندارد. ابوموسی اشعری مردم را جمع کرد، گفت: مردم! جنگ علی با سپاه مقابلش یعنی سپاه عایشه، فتنه است. در خانه هایتان بنشینید، بیرون نیایید. این فرد مشکل دارد، این فرد

ص: 259

1- مائده، 62.

2- آل عمران، 114.

3- اعراف، 179.

نمی تواند حق و باطل را تشخیص دهد. سعد ابن ابی وقاص نزد حضرت علی (علیه السلام) رسید گفت: یا امیرالمؤمنین! برای من سخت است که با اینها بجنگم، اینها مسلمانند، نماز می خوانند. چرا برای او سخت است؟ چون تشخیص ندارد. اما عمار یاسر گفت: اگر آقا بگویند شمشیر را از این طرف بدنت فرو کن از آن طرف بیرون بیاور میگویم: چشم. به خود تردید راه نمی دهیم. چرا؟ چون او حق را می شناسد.

عزیزان! یکی از مشکلات عمده ی مردم کوفه این بود که حق و باطل را نمی شناختند. میدانید که کوفه یک شهر جدیدالتأسیس بوده است، سال 17 هجری خلیفه ی دوم به دست سعد ابن ابی وقاص این شهر را بنا کرد، یک جمعیت ترکیبی مهاجر در آنجاست، آنجا غالباً مهاجرین و افرادی از اهالی ایران و جاهای دیگر بودند، عربها هم زیاد بودند؛ اما مردمی بودند که اغلب آنها با مبانی دین آشنا نبودند و اشکال عمده این بود که حق را از باطل تشخیص نمی دادند. امیرالمؤمنین به این شخص فرمود: این چه سئوالی است؟ آقا اگر شما داماد پیغمبر هستید آن طرف هم که همسر پیغمبر است. اگر شما پسرعموی پیغمبر هستی، زبیر هم پسر عموی پیغمبر است. پس هر دو فامیل هستید، هر دو آشنا هستید، هر دو هم نماز می خوانید، هر دو هم می گویند قرآن، هر دو هم می گویند خدا می دانید چرا شبیه ایجاد کردند؟ گاهی میگویند مواظب باش برایت شبیه پیدا نشود، یا اگر شبیه پیدا شد آن را حل کن. امیرالمؤمنین فرمود: شبیه را به این خاطر شبیه می گویند، که شخص باطل را شبه حق میکند. یک چهره ی محقانه به آن می دهد و شما را دچار تردید می کند، به این خاطر به آن شبیه می گویند. این شخص نگاه می کند می بیند آن طرف نماز است، این طرف هم نماز است، آن طرف قرآن است، این طرف هم قرآن است، برایش تردید پیدا شد. امیرالمؤمنین فرمود: برو حق را بشناس، باطل را هم بشناس، بعد بیا این سؤال را از من بپرس. اگر کسی یاد خدا در زندگیش کمرنگ باشد، این چندعلامتی که گفته شد، نشانه هایش است: بحران هویت، خودفراموشی، بی توجهی به قرآن، سستی در نماز، کسالت در نماز و عبادت و عدم تشخیص حق و باطل، اینها آثار اعراض از یاد خداست؛

لذا قرآن می گوید: همیشه به یاد خدا باش. هر صفحه ای از قرآن را که باز می کنید، مرتب سخن از خداست: به سوی او برمی گردید، به سوی او رجعت می کنید، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (1)، «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (2)، «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ» (3) چرا هر صفحه ای از قرآن را که باز می کنید، به شکلی اسم خدا آمده است؟ چون این شاه بیت است و این کلید موفقیت انسان است و فراموشی اش نقطه ی سقوط انسان است. عرض من در اولین علت رویارویی یعنی اعراض از یاد خدا تمام شد، ان شاء الله عوامل دیگرش را در بحث های آینده خواهیم گفت.

ص: 261

1- رعد، 28.

2- فجر، 27-28.

3- انشقاق، 6.

عن علی ابن الحسین علیه السلام: قال: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ دَاءَهُ أَفْسَدَهُ دَوَاؤُهُ»⁽¹⁾.

مقدمه

بحث ما درباره ی علل رویارویی کوفیان و کسانانی که در کربلا در مقابل امام حسین صف آرایی کردند، بود. یعنی اینکه چه عوامل و ریشه هایی موجب این صف آرایی عظیم در مقابل امام حسین شد؟ چرا بعضی ها به سادگی دعوتشان را فراموش کردند؟ چرا علی رغم اطلاعی که از طریق نامه، گفتار، پیک و نیز از طریق حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا پیدا شد، افراد کمی امام را یاری کردند؟ این بحث ما بود که این علل و عوامل را ریشه یابی می کردیم. جلسات قبل عرض کردم هر حادثه ای در ظرف زمانی و مکانی خودش تمام می شود؛ اما اگر عوامل آن حادثه دوباره ایجاد شود، ممکن است آن حادثه دوباره تکرار شود. اگر در جایی آتش سوزی رخ داد دیگر آن آتش سوزی تمام شده است، ولی همان عواملی که جایی را به آتش کشیده است، مثل بنزین، باروت یا هر عامل دیگری در هر کجا همان شرایط فراهم شود، باز آنجا آتش خواهد گرفت. این که جامعه ی ارزشی نبوی، به جامعه ی بی ارزش اموی تبدیل شد، این که بعد از نیم قرن، پس از رحلت رسول خدا، بسیاری از اصول زیر پا گذاشته شد، از جمله اصل ولایت و امامت، دلایلی دارد، ریشه هایی دارد. علت تبیین آن حادثه با گذشت 14 قرن از وقوع آن، این نیست که فقط بخواهیم حادثه پردازی کنیم، می خواهیم از تکرارش جلوگیری شود. می خواهیم با تبیین این علل خودمان را اصلاح کنیم. بدانیم چه چیزی باعث شد

ص: 262

عده ای این حوادث را بیافرینند. لذا ما یک بحث تقریباً اخلاقی - تربیتی و نگرش تاریخی به این علل و عوامل داریم. جلسه ی گذشته یک عامل را بحث کردم؛ نسیان یاد خدا. عامل دیگری که عرض می کنم و تقاضا دارم به آن عنایت بفرمایید، البته این عامل شامل همه ی آن مردم نمی شود، شاید سران، نقشه پردازان و عده ی خاصی را شامل می شود؛ اما بسیار قابل توجه است. آن عامل نفاق است، نفاق و منافق یکی از خطراتی است که در هر زمانی می تواند جامعه را به انزوا بکشاند و جامعه را دچار بحران کند. برادران عزیز! نفاق در بستر جامعه ی دینی شکل میگیرد، در جامعه ی کفر شکل نمی گیرد؛ چون کفر است. در مکه وقتی پیغمبر آمد به آن معنا نفاق نداشتیم، در مدینه نفاق داریم. این پیچکی که دور درخت میبچد، هیچ وقت در بیابان لم یزرع و در بیابان خشک نمی روید، چون جایی نیست که دورش بیچد. در باغ می روید، جایی که درخت است، اگر دور گلی بیچد آن را خشک می کند. نفاق در بستر جامعه ی دینی شکل می گیرد، چون منافق می خواهد خودش را در غالب دین و متدینین جا بزند؛ لذا نفاق همیشه و غالباً در بستر جامعه ی متدین و جامعه ای که اعتقادات مذهبی دارد، خود را عرضه می کند. امیرالمؤمنین در نامه ی 27 نهج البلاغه که به محمد ابن ابی بکر نوشته است، می نویسد: پیغمبر گرامی اسلام به من فرمودند: علی جان! «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِشْرِكِهِ»؛ من نه از مؤمن بر امتم خوف دارم، و نه از مشرک؛ چون مؤمن تعهد دارد، و مشرک به واسطه شرکش از بین می رود. مشرک رو در رو ایستاده، می گوید قبول ندارم، «و لکنی أخاف علیکم کل منافق»⁽¹⁾؛ علی جان من از چیزی که بر امتم میترسم، منافق است، چون نه مثل مؤمن اعتقادش قوی است و نه مثل مشرک با صراحت انکار می کند. دو چهره است، دوگانه است. به گونه ای عمل می کند که عوام فریبی می کند. به گونه ای عمل می کند که انسان های نادان را دنبال خودش می کشد. من از این بر امت خود می ترسم.

ص: 263

قرآن کریم به پیغمبر می فرماید: «توبا دو دسته منافق مواجه بودی، یک عده منافق هایی که بیرون از مدینه بودند (وَمِمَّنْ حَوْلَكُم)»، منافقون افرادی بودند که در مدینه نبودند، خارج از مدینه بودند؛ اما پیغمبر: «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ»، در مرکز اسلام در مدینه یک مشت منافق اند «لَا تَعْلَمُهُمْ» پیغمبر توهم آنان را نمی شناسی از نظر ظاهری خیلی عجیب است. حالا علم غیب پیغمبر و اطلاعات غیرعادی یک بحث دیگر است. «نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»، ما آنها را می شناسیم، وای پیغمبر! ما آنان را دو عذاب میکنیم؛ «مَرَّتَيْنِ» (1) چرا؟ چون اینها هم منافق اند، هم خودشان را در مرکز مدینه بین مسلمان ها جا داده اند و مخفی کرده اند، خطر اینها بیشتر است. آیات زیادی در قرآن درباره ی نفاق آمده، برای این که خطر نفاق به گونه ای است که در هر زمانی ممکن است..

نفاق عبدالله ابی

عبدالله ابن ابی یک انسان منافق و از رؤسای منافقین است، نوشته اند بین شخصی از مهاجرین و انصار بر سر آب برداشتن از چاه اختلاف پیش آمد، به همان طور که میدانید به مردم مکه، مهاجرین و به مردم مدینه انصار میگفتند. شخص مهاجری به صورت این شخص انصاری یک سیلی زد، عبدالله ابن ابی منافق که خودش را بین مسلمانان مخفی کرده بود، در جنگها با مسلمانان همراهی می کرد، اما نفاق داشت، گفت: اکنون کار مردم مسلمان مکه به جایی رسیده است که با ما درگیر می شوند، اگر برسیم به مدینه همه ی آنها را از مدینه بیرون می کنیم، «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» (2) زید بن ارقم که یک آقازاده ی هفت، هشت ساله بود این سخنان را شنید، نزد پیغمبر آمد: یا رسول الله! عبدالله ابن ابی به شما و به مسلمانان مکه، چنین حرفی زد، گفت: اگر ما به مدینه برسیم آنها را بیرون می کنیم، به شما

ص: 264

1- توبه، 101

2- توبه، 101

جسارت کرد، ناسزا گفت. بلافاصله پیغمبر، عبدالله ابن ابی را احضار کرد، فرمود: تو این حرف را زدی؟ عرض کرد: حرف من را که آدم بزرگی هستم قبول نمی کنید، حرف این بچه را قبول میکنید؟! آدم باید حرف درست را از هر کسی قبول کند. پیغمبر اکرم دیدند ممکن است درگیری بیشتر شود، فرمودند: حرکت کنید. ظاهر قضیه این بود که عبدالله ابی فکر کرد که شاید حضرت به نفع او رأی داده و زید ابن ارقم خیلی ناراحت شد. وقتی مدینه رسیدند زید بن ارقم به خانه رفت در را به روی خودش بست، گفت من از خانه بیرون نمی آیم، من که دروغ نگفتم، من حقیقت را گفتم. اتفاقاً آیه ی هشتم سوره ی منافقون نازل شد: پیغمبر! این بچه راست می گوید، عبدالله ابن ابی گفت: « لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ »: اگر ما به مدینه برگردیم « لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»، آنها را بیرون می کنیم. پیغمبر فرمود: به زید ابن ارقم بگویید بیاید. وقتی آمد به او فرمود: ناراحت نباش، خدا تو را تصدیق کرد. بالاترین تصدیق این است که خدا انسان را تصدیق کند. خدا به خاطر این جمله، به خاطر این جریان، یک آیه نازل کرد و خدا تو را تصدیق کرد. بعد هم پسرش گفت: اجازه می دهید من با پدرم برخورد کنم؟ پیغمبر فرمود: نه، با او مدارا کن. البته بعد از نزول این آیه هم خیلی زنده نماند، دق کرد و مرد. (1)

بعد از پیغمبر اکرم این جریان نفاق به اشکال مختلف شروع شد. همان گونه که عرض کردم منافق، خودش را در هر زمانی با نوع جریانات تطبیق میدهد؛ در صفین می بینید که قرآن را بالای نیزه می برند. در شهادت عمار یاسر یک لحظه ورق را بر می گردانند امیرالمؤمنین را مقصر جلوه می دهند. و در قضیه ی صلح امام حسن، با خریدن فرماندهان

نفاق عمر سعد

در کربلا هم مردمی که آمده بودند به ظاهر عده ای از آنان را به نام دین به آنجا کشیده بودند، عمر سعد میگفت: یا «خیل الله»، ای لشکر خدا، لشکر خود را «خیل الله» می نامید.

ص: 265

لشکر خدا، حسین را بکشید بهشت در انتظار شماست، بهشت پاداش شماست. امام صادق اشک می ریخت، می فرمود: حسین ما را به اسم دین کشتند. مسلمانان آن حضرت را به اسم دین کشتند. وقتی سر از بدن ابا عبدالله جدا شد صدای الله اکبر لشکر دشمن بلند شد.

«جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ *** قَتَلُوا جَهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَ لَمَّا يَرْقُبُوا *** فِي قَتْلِكَ التَّوْبِيلِ وَ التَّنْزِيلِ

وَ يَكْبِرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَ إِنَّمَا *** قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلِ» (1)

آنها مصداق «الله اکبر» را کشتند و «الله اکبر» گفتند. این جریان نفاق است. امام حسین شب عاشورا یا روز عاشورا در یکی از خطبه هایش می فرماید: شمشیرهایی روز عاشورا جلوی ما آمد که قرار بود این شمشیرها از ما حمایت کند، چون نوشته بودند حمایت میکنند. شمشیرهایی علیه ما بیرون آمد که قرار بود این شمشیرها محافظ ما باشد، قرار بود طرفدار ما باشد. نفاق این گونه است.

نفاق در مجلس یزید

در مجلس یزید یزید نشسته بود، مردم هم نشسته بودند و آیه قرآن می خواندند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» (2). خدا خواست، ما این طور پیروز شویم - استناد به جبر - خدا خواست ما پیش ببریم، خدا خواست حکومت دست ما باشد. جریان نفاق، جریان بسیار خطرناکی است. قرآن می فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»؛ به منافقین می گویند فساد نکنید، مردم را به هم نریزید، جامعه را به هم نریزید، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (3)، میگویند چه کسی گفته ما فساد هستیم؟ ما مصالحیم ما می خواهیم جامعه را درست کنیم، ما می خواهیم جامعه را

ص: 266

1- بحار الانوار، ج 45، ص 129، اللهوف، ص 176؛ المناقب، ج 4، ص 117.

2- آل عمران، 26.

3- بقره، 11.

پیش ببریم؛ «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَدِّقُونَ». شعار مصلح بودن متعلق به انبیاست. شما به هر کسی با هر گرایش و ذهنیتی، در هر شغلی بگویید اصلاح را تعریف کن، برایت تعریف می کند. اگر به یک بنا بگویی می خواهیم این ساختمان را اصلاح کنی، چه می گوید؟ می گوید: یعنی جلوی نمش را بگیرد، دیوارهایش را رنگ کنید، گچ بگیرد. اگر ماشین را به تعمیرگاه ببرید، بگویید می خواهیم این را اصلاح کنید، نمی گوید که چکش بیاورید تا آن را خراب کنم و از بین ببرم! اینکه اصلاح نیست، باید آن را صافکاری کرد، رنگ زد. اگر به یک معلم بگویی می خواهیم این چهل دانش آموز را اصلاح کنی، می فهمد یعنی چه؛ یعنی هر نقطه ی منفی و هر ضعفی دارند رفع شود. حضرت شعیب میگفت ما اصلا برای اصلاحات آمده ایم، «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ هر چقدر بتوانیم تلاش می کنیم، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» (1). اگر امام حسین در نامه ای به برادرش محمد حنفیه می گوید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ» (2) من از خانه بیرون آمده ام تا جامعه را اصلاح کنم، یعنی چه؟ یعنی اگر رباخواری بود او را بردارم، اگر رشوه بود آن را بردارم، اگر میگساری بود آنرا بردارم، اگر حاکم ستمگری چون یزید بود او را کنار بزنم، اگر احکام و مبانی دینی و سنت پیغمبر زیر و رو شده بود آنها را احیا کنم، «أَلَا وَانَّ السُّنَّةَ قَدْ أَمِيتَ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتَ» (3)، بدعتهایی که به دین اضافه شده آنها را حذف کنم، این معنای اصلاح است. قرآن می گوید این شعار، شعار پیغمبر است، شعار امام است، هدف اسلام است. و «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا»؛ به منافقین می گویند شما دارید فساد می کنید و اوضاع را به هم می ریزید. 14-15 نفر از اینها در ليله ی عقبه می خواستند پیغمبر را ترور کنند. در بسیاری از جنگها مثلا در جنگ احد عبدالله ابن ابی سیصد نفر را یک مرتبه از لشکر مسلمانان جدا کرد، به مسلمانان در جنگ احد هزار نفر بودند او سیصد نفر آنها را جدا کرد

ص: 267

1- هود، 88.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 329.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 338.

- و گفت ما می خواهیم از یک جبهه ی دیگر بجنگیم. و همیشه لطمه زدند و « قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ». پس علل رویارویی با ابا عبدالله؛ نفاق سران، سکوت عوام، نفاق سردمداران، دنباله روی مقدس مآبان، نفاق آگاهانه و عالمانه ی تصمیم گیران، و دنباله روی ناآگاهانه و جاهلانه ی مردم بود. این کار باعث شد که به سادگی لشکر را لشکر خدا حساب کنند، برای کشتن امام حسین بشارت به بهشت بدهند، با شهادت امام «الله اکبر» بگویند، در مجلس یزید قرآن بخوانند، و در صبح جمعه خطیب یزید بلند شود به منبر برود و اعمال و کارهای یزید را توجیه کند.

علامت های نفاق

اشاره

نفاق، خطر بسیار حساسی است که علامت و نشانه هم دارد. میدانید می خواهم چه عرض کنم؟ ممکن است یک وقت متوجه نباشیم و به علامت های آن مبتلا شویم آن وقت اگر کسی به ما بگوید منافق، ناراحت می شویم. ولی نفاق علامت هایی دارد، من یک وقتی این علامت ها را از روایات و آیات استخراج کردم بیش از بیست نشانه است. این نشانه ها خیلی انسان را تکان می دهد، چرا که ممکن است انسان ناخواسته به بعضی از آنها مبتلا شود. در اینجا چند مورد از این نشانه ها را برایتان بیان می کنم که امیدوارم در من و شما نباشد. روایت از رسول خداست فرمود: سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد منافق است؛ « ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانُ مُنَافِقًا ». حالا ممکن است منافق اعتقادی نباشد، منافق اخلاقی، اجتماعی باشد و خودش هم متوجه ی نفاقش نباشد. جوانهای عزیز عنایت کنید که این نشانه ها چه هستند؟ فرمود منافق سه علامت دارد، « وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ »؛ هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد، و بگوید من مسلمانم، او منافق است. شما اگر گفتم من اهل فلان کشورم، باید زبانش را بلد باشی. هر کسی اهل هر جایی هست، علامت و نشانه ای دارد. گاهی انسان می بیند خودش ناخواسته، نشانه ها و علامت های ملیت و قومی را دارد که دوست ندارد جزو آنها باشد. منافق نشانه هایی دارد، نشانه هایش چیست؟

یک نشانه این است که فرمود: «إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»، منافق پیمان شکن است؛ یعنی وقتی قول می دهد، بدقولی می کند؛ پیمان می بندد زیرپیمانش میزند، وفای به عهد ندارد. شخصی خدمت سیدالساجدین، علی ابن الحسین علیه السلام آمد. چقدر این روایت زیباست. گفت: یا بن رسول الله! خلاصه ی دین را برای من بگویند؛ «أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ» البته میدانید دین مسائل اعتقادی دارد، مسائل اخلاقی دارد، نماز دارد، روزه دارد. اما او می خواست کلیت و رئوس مطالبش را بدانند. امام سجاد فرمود: خلاصه ی دین سه کلمه است: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ»؛ دین این است که انسان سخن حق بگوید، و وفای به عهد و پیمان داشته باشد، «وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ» (1)؛ و عادلانه حکم کند و نظر بدهد. خلاصه ی دین این سه محور است: عدالت مداری، حق مداری، وفای به عهد و پیمان. وفای به عهد و پیمان خیلی مهم است، آن را ساده نگیرید. ما چند نوع عهد داریم: یک عهد با خدا داریم، یک عهد با امام معصوم داریم، یک عهد با عالم و رهبر و ولی فقیه داریم، یک عهد با مرجع تقلیدمان داریم، یک عهد با پدر و مادرمان داریم، یک عهد و پیمان با دوستان داریم، اینها مصداق عهد و پیمان است. جوان عزیزی که عهد و پیمان با خدا داری، خدا می فرماید من فردای قیامت، سایه ی رحمتم را بر سر چند گروه قرار میدهم؛ یکی از آنها جوانی است که در جوانی بندگی کند؛ «شَابُّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (2) اگر جوانی نگاهش به نامحرم افتاد، به خدا در قرآن میگوید به نامحرم نگاه نکنید، - و چشمش را به خاطر خدا بر هم گذاشت، این

ص: 269

1- مستدرک، ج 11، ص 316؛ بحارالانوار، ص 72، ص 26؛ الخصال ج 1، ص 113.

2- عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَشَابُّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَمْتَلِقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَرَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَتَفْتَرَقَا وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ قِفَاضَتِ عَيْنَاهُ وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَجَمَالَ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شَيْءَ مَالِهِ مَا يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِهِ (وسائل الشيعة، ج 5، ص 199؛ بحارالانوار، ج 26، ص 261؛ الخصال، ج 2، ص 342).

وفای عهد با خداست. اگر جوانی ندای حرامی را شنید، لقمه‌ی حرامی را دید، صدای حرامی را شنید، صحنه‌ی حرامی را دید با این که توانش را هم دارد، و می‌تواند گناه کند، اما گفت خدایا، تو در سوره‌ی یاسین در قرآن گفتی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»⁽¹⁾؛ ای انسان‌ها شما با من پیمانی دارید، روزی که به دنیا آمدید در گوشتان اذان گفتند، بالغ شدید، مسلمانید، نماز خواندید، فطرت پاک دارید، مگر با خدا پیمان ندارید که دنبال شیطان نروید؟ پس نگاه نکن، گوش نده، دست به طرف لقمه‌ی حرام دراز نکن. حرکت‌های گناه‌آمیز را انجام نده. اگر ما یک آدم عادی دنبالمان کند بعضی از کارها را انجام نمی‌دهیم، عهد و پیمان با خدا که جای خود دارد.

داستان

مورد اول: یک جوانی که مبتلا به یک گناهی بود خدمت امام صادق آمد. آقا وجدانش را بیدار کرد. . انسان بعضی از کارها را به خاطر خفته بودن وجدانش انجام می‌دهد - امام به او فرمود: اگر یک بچه‌ای تو را ببیند، آیا این گناه را انجام می‌دهی؟ - انسان خیلی از کارها را اگر یک بچه ببیند انجام نمی‌دهد. اگر یک پلیس ایستاده باشد جای نامناسب پارک نمی‌کند، خیابان یک طرفه را نمی‌رود. انسان گاهی به خاطر وجود یک ناظر قوانین را رعایت می‌کند و خلافش را کنار می‌گذارد. چرا؟ قرآن می‌گوید: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»⁽²⁾، بعضی‌ها از مردم می‌ترسند، اما از خدا نمی‌ترسند. - امام فرمود: جوان، اگر یک بچه‌ای به تو نگاه کند، آیا این گناه را انجام می‌دهی؟ گفت: نه آقا، خجالت میکشم. فرمود: پس تو خدا را از یک بچه کمتر فرض کردی؟! اگر معلم بالای سر تو باشد، سر جلسه‌ی امتحان تقلب نمی‌کنی؛ اما خدا تو را می‌بیند و تو در زندگی ات تقلب می‌کنی؟! کلاه سر مردم می‌گذاری؟

در مقامی که کنی قصد گناه***گر کند کودکی از دور نگاه

ص: 270

1- یس، 60.

2- نساء، 108

شرم داری، زگنه درگذری*** پرده ی عصمت خود را نداری

شرم بادت که خداوند جهان*** که بود واقف اسرار نهران

می کند بر تو نظر بیگه و گاه*** تو کنی در نظرش قصد گناه

جوان های عزیز! شما یک خود متعالی دارید، شما یک سری نیازهای عالی دارید، یک گنج نهفته در وجود شماست:

آدمی گنجینه ی سر حق است*** گرچه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی*** هست بی پایان صفات آدمی

آدمی می تواند به جایی برسد که پا جای پای ملانک بگذارد. پاران تر از فرشته ها شود، حال چنین انسانی خودش را با گناه این قدر سقوط بدهد؟

علامت منافق چیست؟ پیغمبر فرمود: منافق سه علامت دارد، یکی از آنها این است که وقتی قول می دهد، بدقولی می کند. حال این قول می خواهد قول با خدا باشد، قول با مردم باشد، قول با امام معصوم باشد، قول با پدر و مادر باشد. خلف وعده نشانه ی منافق است، حال از مرتبه ی پایین بگیری تا مراحل بالاتر.

مورد دوم: شما به همین قضیه ی عاشورا نگاه کنید، مسلم ابن اوسجه یک پیر مرد است که با حبیب ابن مظاهر به کربلا آمد. در روز عاشورا مسلم ابن اوسجه زودتر از حبیب شهید شد، با این که حبیب او را آورد. ایشان در بازار کوفه میرفت، حبیب ابن مظاهر روی شانه اش زد و گفت: مسلم ابن اوسجه، دنبال چه میگردی؟ گفت: رنگ مو، حنا. پرسید: می خواهی چه کنی؟ گفت: محاسنم سفید شده، می خواهم رنگ کنم، گفت بیا برویم، رنگی به این محاسن بزن که تا تاریخ، تاریخ است بماند. فرزند پیغمبر به کربلا آمده و مستقر شده، بیا برویم به امام حسین ملحق شویم، دنیا را رها کن. حبیب او را برداشت و به کربلا آورد. حال مسلم ابن اوسجه زودتر از حبیب شهید شد، امام حسین بالای سر او آمد و این آیه را خواند: «مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»⁽¹⁾ بعد حبیب می گوید من به کنار مسلم ابن اوسجه رفتم، امام حسین هم

ص: 271

ایستاده بود. گفتم مسلم! من تو را آوردم، ولی تو زودتر از من به بهشت رفتی: «فانی اوصیک بهَذَا وَ أَشَارَ إِلَیَّ الْحُسَیْنُ»، ولی اگر درخواست و وصیتی داری به من بگو. مسلم چشمانش را باز کرد، به امام حسین اشاره کرد و گفت: هر چه توان داری در حمایت از این آقا دریغ نکن. این را گفت و جان داد. (1) ببینید چه وفای به عهدی!

مورد سوم: شخصی می گوید: در جنگ احد بالای سر سعد بن ربیع آمدم، دیدم دارد در خون خودش می غلتد، بدنش پر از خون است و جای شمشیر و نیزه روی بدنش است، به او رسیدم، گفتم: «یا سعد انا رسول رسول الله»، من فرستاده ی پیغمبرم. چشم هایش را باز کرد، خیلی خوشحال شد. گفت: مگر پیغمبر زنده است؟ - شایع کرده بودند که پیغمبر شهید شده است، گفتم: بله، پیغمبر زنده است. گفت: الحمد لله، تو برای چه آمدی؟ گفتم: پیغمبر مرا فرستاده که آیا تو سفارشی نداری؟ گفت: بله، مبادا عهد و پیمانی که در عقبه با پیامبر بستید فراموش کنید. مبادا تا شما زنده هستید به پیغمبر گرامی اسلام ضربه و لطمه ای وارد شود. تو را درباره رسول الله سفارش می کنم. این را گفت و جان داد. (2) به این وفای به عهد می گویند، به این وفای به پیمان با امام می گویند. کسانی هم نامه نوشتند و امام را دعوت کردند، اما وقتی امام از آنها خواست که بیایند، نیامدند. توفیق، رفیقی است که به هر کس ندهندش. چطور میشود بعضیها این گونه توفیق پیدا میکنند که در کنار ابا عبدالله، کنار پیغمبر، کنار امیرالمؤمنین علی می مانند و جان می دهند!

مورد چهارم: وقتی زید ابن صوهان در جنگ جمل بر زمین افتاد، امیرالمؤمنین بالای سرش آمد و فرمود: زید سفارشی نداری؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، سفارشم این است که این خونها را از روی چهره ی من پاک نکنید تا علامت این باشد که من به عهدم با شما عمل کردم. (3) پای عهدم با شما ایستادم، وزیر قولم نزد من. به این عهد با امام

ص: 272

1- بحار الانوار، ج 45، ص 19؛ اللهوف، ص 102.

2- پیغمبر و باران، ج 2، ص 147.

3- شاگردان مکتب ائمه، ج 2، ص 234.

می گویند. حالا ما چگونه سر پیمانمان با امام زمانمان هستیم؟ این قدر می گوئیم یابن الحسن، یابن الحسن، و اظهار ارادت می کنیم، همه ی ما میدانیم که پنج شنبه و دوشنبه پرونده های ما را خدمت امام زمان می برند، در این مورد روایت داریم. همه ی ما میدانیم که در پایان هر ماه، نامه های اعمال ما را به دست امام زمان میدهند. حالا واقعا چقدر عملکردهای ما با رضایت آن حضرت منطبق است؟ چقدر توانستیم خودمان را با آن اهدافی که حضرت میخواهد به خاطر آن ظهور کند منطبق کردیم؟ جوان های عزیز، پیغمبر خدا فرمود: منافق سه علامت دارد؛ یک مورد آن این است که وقتی قول می دهد، بدقولی می کند، خلف وعده می کند و پیمان شکن است.

2. خیانت در امانت

پیغمبر فرمود: « وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ »؛ منافق به امانت خیانت می کند. وقتی امانتی به او سپرده می شود، امانت دار نیست. حالا امانت چیست؟ عزیزی که کار اجرایی دارید، مسئولیت دارید، ارباب رجوع دارید، امیرالمؤمنین می فرماید: «انَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ» (1) هر کدام هر مسئولیتی دارید؛ وزیری، وکیلی، رئیسی، مدیرکلی، معاونی، مسئول اداره هستی، مسئولیت طعمه ای نیست که تو پشت خودت را با آن ببندی و فامیلها و آشناها را تأمین کنی. مسئولیت در گردن تو امانت است. خوشا به حال آن مسئولی که خودش را با این کلام امیرالمؤمنین منطبق کند. امیرالمؤمنینی که وقتی انسان با خودش تنها می نشیند و نهج البلاغه را باز میکند و به خطبه ها و نامه هایی که به فرمانداران و مسئولینش نوشته نگاه می کند، می بیند امیرالمؤمنین چقدر دردمندانه، مشکلات جامعه را نسبت به کارگزارانش و مسئولانی که خدمتگزار بودند، متذکر شده. امیرالمؤمنینی که وقتی آن زن - سوده ی حمدانی - پیش معاویه آمد و درباره ی او گفت:

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا***قَبْرٍ فَاصْبِحْ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

ص: 273

دروود بر آن کسی که وقتی به قبر وارد شد عدالت هم با او مدفون شد. معاویه گفت: چه کسی را می گویی؟ گفت: علی ابن ابیطالب. شما زیارت امین الله را ببینید این زیارت امین الله، یادگار امام سجاد است، که چند شرح خوب هم بر آن نوشته شده است. من توصیه میکنم این شرحها را ملاحظه کنید. این زیارت را در هر حرمی میشود خواند. این زیارت را زمانی امام سجاد خوانده که قبر امیرالمؤمنین مکشوف نبوده، امام مخفیانه کنار قبر می آمد، بالای سر قبر امیرالمؤمنین در بیابان ها می ایستاد و این زیارت را می خواند. در آن زیارت می خوانید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» علی جان تو امانتی، (امین الله)، به تو که امانت خدایی خیانت شد، حق تو که امانت خدایی ادا نشد. امام حسین، امین الله است. پس نفاق علامت هایی دارد یک علامت آن پیمان شکنی است و علامت دیگر آن خیانت در امانت است.

3. ناهمخوانی سخن با عمل

علامت دیگر نفاق هم این است که فرمود: «إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا» (2)، منافق حرفش و عملش دو تاست، سخن که می گوید دروغ می گوید. عملکردش با آنچه که می گوید، با هم تناسب ندارد. قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (3). بعضی ها وقتی جنگ بدر تمام شد، خیالشان راحت شد که جنگ تمام شده، آمدند و گفتند: یا رسول الله! حیف که ما نبودیم، اگر بودیم جانمان را فدا می کردیم، اگر بودیم چنین و چنان میکردیم. زمانی نگذشت که جنگ احد شروع شد. حضرت فرمود: حالا

ص: 274

-
- 1- بحارالانوار، ج 41، ص 119؛ بلاغات النساء، ص 48؛ كشف الغمه، ج 1، ص 174.
 - 2- ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اتُّمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ وَقَالَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (الكافي، ج 2، ص 290؛ وسائل الشيعه، ج 15، ص 339؛ بحارالانوار، ج 69، ص 108).
 - 3- صف، 2.

بیاید، جنگ جنگ است فرقی نمی کند. گفتند: نه، منظور ما جنگ اولی بود، آن چیز دیگری بود. این را گفتند و نیامدند. آیه نازل شد: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ چرا حرفی میزنید که وفادار نیستید و پای آن نمی ایستید؟

علامت های منافق را بشناسید: منافق پیمان شکن است، منافق خائن به امانت است، منافق سخن و عملش منطبق نیست، قرآن می گوید: «غَلِيظَ الْقَلْبِ»⁽¹⁾ است. قساوت دارد، تحت تأثیر واقع نمی شود، حرف حق را نمی پذیرد. منافق چند چهره عمل میکند. منافق از جبهه ی حق می ترسد. منافق در هر زمانی مثل بوقلمون و بلدرچین خودش را با شرایط تطبیق می دهد. نفاق در بطن جامعه ی دینی شکل می گیرد، و نفاق خطر بسیار بزرگی است که جامعه ی زمان پیغمبر از مدینه به آن مبتلا شد و تا صفین، جمل، نهروان و کربلا ادامه یافت. در کربلا هم به خاطر نفاقی که سران داشتند، لشکریان عادی و عوامی که دنباله رو بودند گول این نفاق را خوردند، کار به آن جا رسید که پسر پیغمبر خدا، حضرت ابا عبدالله را آن گونه مظلومانه به شهادت رساندند. من دیگر به همین میزان در معرفی این علت رویارویی، یعنی نفاق اکتفا می کنم. ان شاء الله در مباحث آینده یکی دیگر از علل رویارویی با ابا عبدالله را مورد بحث قرار خواهم داد.

خدایا به عظمت امام حسین قسمت میدهیم به همه ی ما توفیق کسب ایمان، توفیق خلوص، و توفیق انطباق عمل با گفتارمان را عنایت بفرما.

ص: 275

قال الله تبارك و تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (1)

با کاوشی در روایات، تاریخ و حوادث کربلا، می توان علل و زمینه هایی را که موجب شد این حادثه و این واقعه اتفاق بیفتد، پیدا کرد. بحث ما در ارتباط با این علل و زمینه هاست، این که چرا عده ی زیادی در مقابل ابا عبدالله ایستادند و با ایشان رویارویی کردند؟ گرچه از تاریخ این حادثه، قرن ها گذشته، اما آثار و نوشته هایی است که وقتی انسان آنها را بررسی می کند می تواند این علل و زمینه ها را استخراج کند. برخی از این علل، علل اجتماعی و بیرونی است که اینها مورد بحث من نیست، و برخی از این علل، علل درونی است و جنبه ی تربیتی دارد که این موضوع بحث من در این شب هاست، تا طی این بحثها هم یک بازخوانی از تاریخ کربلا داشته باشیم و هم بتوانیم یک سری بحثهای کاربردی و درسهای عملی را برای امروز خود و جوانانمان استخراج کنیم. یکی از عواملی که امام حسین در چند جا؛ در سخنرانی هایش در خطاب به دشمن و در نامه ها و کلامش به آن اشاره فرمود، مسئله ی پیروی از شیطان است. می فرماید: «اسَّ تَخَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ» (2)؛ شما مردم پیرو شیطان شدید که از عمر سعد و این زیاد

ص: 276

1- مائده، 91

2- مجادله، 19

حمایت کردید. شما مردم، حزب خدا را حذف کردید و دنبال حزب شیطان رفتید که یاد خدا از زندگی تان رفت و این گونه در مقابل من صف آرایی کردید. (1) عزیزان، شناخت حربه ها، گام ها و وسایلی که شیطان از طریق آن انسانها را منحرف میکند خیلی مهم است. شما میدانید یک سری آسیب هایی است که جسم انسان را تهدید می کند؛ مثل تصادف، سرطان و بیماری. بشر در طول تاریخ در اثر تجربه راه حل بعضی از آنها را پیدا کرده، گرچه در مورد بعضی از آنها هم عاجز مانده. انسان در بعضی موارد توانسته با وضع قوانین راهنمایی رانندگی، با ساختن داروها و با عمل های جراحی بر برخی از آسیب ها و خطرات و دشمن هایی که جسم انسان را تهدید می کند غلبه کند؛ البته مجهولات انسان نسبت به معلومات او خیلی زیاد است، بسیاری از بیماریها، سگته ها، تصادفات و حوادث هم است که بشر هنوز نتوانسته راهکار آن را پیدا کند. این در مورد آسیب های جسمی است، اما روح ما هم دشمنانی دارد که در این مورد دیگر نمی توانیم بگوییم دانشمندان علوم تجربی از راه تجربه راهکار مبارزه با آن را پیدا کنند، این دشمن را از ابتدا انبیاء آیات الهی و اولیای خدا معرفی کرده اند و علائم آن و راهکارهای مبارزه با آن را هم گفته اند.

دشمنان مؤمنین

پیامبر فرمود: هر مؤمنی پنج دشمن دارد؛ «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَمْسَ شَدَائِدٍ»، اینها چه هستند؟ 1- «مُؤْمِنٌ يَحْسُدُهُ»؛ یکی آدمهای حسود، کسی که نسبت به انسان حسادت میورزد، و یا چشم زخم می زند و نمی تواند انسان را ببیند خواه از نظر روانی، و یا گفتاری و یا تخریب سابقه ی انسان در جامعه به او لطمه می زند، دشمن است. 2- «و منافقٌ يَبْغُضُهُ»؛ منافقانی که نسبت به مؤمن بغض دارند. 3- «و كَافِرٌ يَقَاتِلُهُ»؛ کافری که نمی خواهد سر به تن مسلمان باشد؛ مثل اسرائیل، آمریکا و دشمن. 4. «و نَفْسٌ تُتَارَعُهُ فَيَبِينَنَّ أَنَّ النَّفْسَ عَدُوًّا مُتَارِعَ يُحِبُّ مُجَاهَدَتِهَا»؛ نفس خود انسان، هوای نفسی که

ص: 277

می خواهد انسان را از درون سرنگون کند. 5- «شیطانُ یضله»⁽¹⁾، شیطانی که دشمن است. زندگی کردن بین این پنج دشمن برای انسان خیلی سخت است! مؤمن حسود، کافر مبارز و جنگجو، منافقی که بغض دارد، نفسی که از درون حربه های مختلفی مثل خشم، شهوت و غریزه دارد، و شیطانی که گام های مختلفی دارد. لذا در بعضی روایات داریم، مثل مؤمن، مثل بره (گوسفند) است؛ شما گوسفند را دیده اید گرگ او را تهدید می کند، خود انسانها برای این که آن را ذبح کنند و از گوشتش استفاده کنند دنبالش هستند. در عروسی، در عزا، وقتی حاجی می آید، در هر مناسبتی، بالا-خره سر این گوسفند در خطر است. خود این حیوان هم کاملاً مفید است؛ گوشتش، پوستش، استخوانش و قسمت های مختلف بدنش که برای جاهای مختلفی استفاده می شود. در حدیث داریم که امام سجاد فرمود: مؤمن مثل گوسفند و بره ای است که خودش برای همه مفید است، اما همه نیز می خواهند به نوعی او را ببلعند. فرمود انسان مثل گوسفندی است که بین گرگ و شیر و خوک و خطرات مختلف واقع شده. واقعا هم این گونه هست، اگر شما تأملی بکنید امروز تصادف، سگته، سرطان و بیماری های متعدد جسم بشر را تهدید می کند، بیماری های متعددی هم روح بشر را تهدید می کند و بشر هم از آن غافل است.

شیطان، مهم ترین دشمن انسان

یک دسته از روایات در این زمینه است که شمردم، و از میان این پنج دشمن، شیطان دشمن قسم خورده است، شیطان دشمن رنگارنگ است، شیطان دشمن رانده شده است و از همه ی اینها خطرناک تر است. به تعبیر یکی از بزرگان می گوید شیطان مثل آن سگی است که جلوی باغ می بندند. این سگ با آشنا، با صاحبخانه، و با هر که با صاحبخانه آشنا باشد کاری ندارد. غریبه و دزد را می گیرد. او می گوید این شیطان کسی را که با صاحبخانه ی دل؛ یعنی با خدا آشنا باشد، نمی گیرد. اما آن کسی را که با خدا بیگانه باشد و با صاحبخانه ارتباط نداشته باشد او را می گیرد. « إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ »

ص: 278

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (1) این صریح قرآن است که شیطان بر کسی که ایمان و توکل بر خدا دارد مسلط نیست. این دشمن قسم خورده ی چند چهره ی رانده شده ی مسلط بر انسان های دور از خدا می گوید در مالتان دخالت می کنم . آیه ی قرآن است . در اولادتان دخالت می کنم، در صراط مستقیم و موقع نماز سراغتان می آیم. انسان در یک نمازی که می خواند از اول تا آخرش اصلاً حواسش به نماز نیست، انسانی که حسابهای طولانی انجام می دهد، وقتی می خواهد هفت بار طواف کند اشتباه می کند و پنج بار طواف می کند. در طواف و وضو سراغت می آید، این دشمن این گونه است، «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (2) این دشمنی که این گونه انسان را تهدید می کند، یعنی نماز انسان، حج انسان، زندگی انسان، نیت انسان، کار و تلاش و مال انسان را، خودش قسم خورده «فَاعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (3) پس باید گامهای شیطان را بشناسیم، من طی دو جلسه در این موضوع صحبت میکنم. قرآن میگوید باید خطوات شیطان را بشناسیم، دشمن از هر راهی که وارد می شود باید همان راه را بست. باید بینیم محل نفوذش از کجاست، باید جلوی همان نفوذ را گرفت. قرآن، روایات و ائمه راههای نفوذ شیطان را به خوبی معرفی کرده اند این مثل آسیب های جسم نیست که زمان بگذرد و علوم تجربی آن را استخراج کند، خیر، اگر می گوید: «لَا زُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (4)؛ همه چیز در این قرآن هست، یعنی ما راجع به این آسیب های روح همه چیز را گفته ایم. اکنون با توجه به این مقدمه ای که گفتم بعضی از گام های شیطان را برای شما می شمارم.

ص: 279

1- نحل، 99.

2- اعراف، 16.

3- ص، 82.

4- انعام، 59.

1. ایجاد اختلاف و کینه

اشاره

قرآن کریم می فرماید: یکی از حربه های شیطان، کینه و اختلاف است، «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ»⁽¹⁾، شیطان می خواهد شما با کینه از هم دور شوید. کینه، مادر همه ی بدبختی هاست؛ «أُمُّ الْخُلُقِ الْحَقْدِ»⁽²⁾ کینه مادر صفات رذیله است. چون اگر کینه آمد حسادت قهر، درگیری، غیبت و سخن چینی می آید. امیرمؤمنان می فرماید: «سَبَبُ الْفِتَنِ الْحَقْدُ»⁽³⁾ ریشه ی فتنه ها و بدبختیها کینه است. امام حسین در روز عاشورا فرمود: برای چه با من میجنگید؟ مگر من پسر پیغمبر نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: مگر پدرم علی نیست؟ گفتند: بله. فرمود: آیا مادرم زهرا نیست؟ گفتند: بله. دائم از آنها سؤال می کرد: «هَلْ تَعْلَمُونَ»؛ میدانید من که هستم؟ جرم مرا بگوئید. آیا دین را زیر پا گذاشته ام؟ سنت پیغمبر را عوض کرده ام؟ احکام الهی را جابجا کرده ام؟ چرا با من میجنگید؟ میدانید آنها چه گفتند؟ «بُغْضاً لِأَبِيكَ»؛ به خاطر کینه ای که با پدرت، علی داریم. ببینید این کینه چه می کند؟ برادران یوسف برادر خود را در چاه می اندازند. قابیل همین که دید قربانی اش قبول نشد، برادرش هابیل را به قتل رساند. ببینید چه می کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام که در جنگ جمل چند هزار کشته داد چند هزار مسلمان کشته شد، در حالی که بر پیشانی آنها آثار سجده بود و بعضی از آنها حافظ قرآن بودند، همه ی آنها مسلمان بودند، همه کسانی بودند که به یک قبله نماز میخواندند حضرت قبل از درگیری زبیر را خواست و فرمود: زبیر از جان علی چه میخواهی؟ تو که علی را می شناسی، تو کسی هستی که در شورای شش نفره، به نفع علی کنار رفتی؟ تو کسی هستی که پای وصیت نامه ی فاطمه را امضا کردی، تو کسی هستی که بارها و بارها پیغمبر پیش تو مقام و شأن مرا گفت؛ چرا در این جنگ، در مقابل

ص: 280

1- مائده، 91

2- غررالحکم، ح 6768.

3- غررالحکم، ح 6781.

من این لشکر را جمع کردی؟ میدانید چه گفت؟ گفت: چرا تو خلیفه باشی و من نباشم؟ این کینه است، می گوید چه شد که شما خلیفه شدی، چرا مردم دور شما را گرفته اند؟ مگر من با شما چه فرقی دارم؟ شما پسر عم پیغمبری، من هم پسر (صفیه) عمه ی پیامبرم، من هم فامیل پیغمبرم، از اصحاب پیغمبرم. این کینه است، در تاریخ با همین کینه امام کشی شد. چرا موسی ابن جعفر به شهادت رسید؟ چون پسر برادرش، محمد ابن اسماعیل کینه ی امام را به دل گرفت، رفت پیش هارون الرشید و سعایت کرد. امام به او فرمود: «پسر برادر، در خون من شرکت نکن، عاقبت به خیر نمیشوی! اما او رفت سعایت کرد، و موسی ابن جعفر به شهادت رسید. چرا امام جواد به شهادت رسید؟ به خاطر کینه ی دانشمندان بی دینی که وقتی دیدند حکم امام جواد راجع به قطع دست دزد پذیرفته شد و حکم آنها پذیرفته نشد باعث این امر شد که پیش خلیفه آمدند و سعایت کردند و امام را به شهادت رساندند. من الان اگر بخواهم سیر تاریخی این امام کشی را ادامه بدهم خیلی زیاد است. فقط می خواهم مقداری در فضای بحث قرار بگیرم. ببینید از جنگ با امیرالمؤمنین که صدا میزنند ما به خاطر کینه ای که با تو داریم آمده ایم، در کربلا که می گویند: «بغضاً لایبک»، از شهادت موسی ابن جعفر که پسر برادرش به خاطر کینه و حسادت باعث شهادت ایشان شد، شهادت امام جواد که آن علمای درباری جمع شدند و آن گونه باعث شهادت امام شدند، همین گونه تاریخ را بیاید جلو، تا مرحوم شهید اول، چرا سر از بدنش جدا کردند؟ چرا این گونه او را به شهادت رساندند؟ به خاطر حسادت و کینه. وقتی دیدند کار او اوج پیدا کرد، حکم می کنند، نظر میدهند و مراجعات دارد عده ای به خاطر کینه ای که از او داشتند جمع شدند کتابی را به اسم او بیرون دادند که در آن کتاب مطالب کفریات و غیردینی بود. حکم قتلش را گرفتند و او را به شهادت رساندند. شهید ثانی و دیگران هم همین گونه مورد کینه و حسد قرار گرفتند.

چرا می گوید یکی از دعاهاى مسلمانان و اصحاب پیغمبر این بود: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» (1)؛ خدایا در دل ما کینه ی مؤمن را قرار نده. برادران عزیز! اگر با کسی قهر هستی، قطع رابطه کردید، با برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، پدر، مادر، دوست، این روابط را صمیمی کنید و این کینه ها را کنار بگذارید. بنده می شناسم برادری را که یک سال است با برادرش قهر است. روایت دیدم از امام سجاد که فرمود: برادر برای تو چهار عنوان و پشتوانه است «أَمَّا حَقُّ أَخِيكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ»؛ ای کسی که برادر داری باید بدانی برادر «يَدُكَ الَّتِي تَبَسَّطُهَا»؛ دست توست، «و ظَهْرَكَ الَّذِي تَلْجَأُ إِلَيْهِ»؛ پشتوانه ی توست، «و عِزَّتَكَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ»؛ باعث عزت و افتخار توست، «و قُوَّتُكَ الَّتِي تَطُولُ بِهَا» (2)؛ باعث قدرت توست. حال اگر کسی با این برادر شش ماه، یک سال قهر باشد، پیامبر فرمود: «أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ» (3) چند روایت داریم که اگر دو مسلمان بیش از سه روز با هم قهر باشند هر دوی آنها از اسلام خارج می شوند. چرا بین ما صله ی رحم ارتباط با پدر، مادر، ارتباط با فامیل این گونه شده است؟ امیرالمؤمنین می فرمود: مردم پرهیزید از گناهی که مرگ انسان را جلو می اندازد. می دانید ما دو نوع مرگ داریم: اول سوره ی انعام می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ* هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (4) یک عجل حتمی داریم و یک عجل غیر حتمی؛ یک

ص: 282

1- حشر، 10.

2- مستدرک، ج 11، ص 160؛ بحارالانوار، ج 71، ص 15؛ تحف العقول، ص 263.

3- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَا يَهُ فَايَهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ (الكافي، ج 2، ص 345؛ وسائل الشيعه، ج 12، ص 262؛ منيه المرید، ص 325).

4- انعام، 1-2

مرگ مسمی داریم که « لا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا یَسْتَقْدِمُونَ » (1) اصلاً جابجا نمی شود و آن لحظه ای است که کسی نمی تواند آن را کم و زیاد کند؛ اما یک مرگی داریم که غیر حتمی است، «اجل محتوم و اجل غیر محتوم»؛ اجلی که زودتر می آید. روایت هم داریم که مردم این قدری که در اثر گناه می میرند، در اثر مرگ رسمی شان و در اثر پایان یافتن عمر طبیعی شان نمی میرند. مثلاً آقا شما چراغی را روشن می کنی، یک لیتر نفت در آن می ریزی این چراغ قاعدتاً باید 20 ساعت یا 15 ساعت بسوزد و بعد خاموش شود؛ اما وقتی باد زد و آن را خاموش کرد، این چراغ به طور طبیعی خاموش نشده است نفت دارد اما باد آن را خاموش کرده است. اگر کسی آمد و روی آن پتو انداخت و به چراغ اکسیژن نرسید و خاموش شد، این به طور طبیعی خاموش نشده است. هر انسانی مثل نفتی که داخل یک چراغ است، یک ظرفیت عمری دارد، هفتاد سال، شصت سال، نود سال، صد سال، اما بسیاری از مرگ ها در اثر نرسیدن اکسیژن به چراغ عمر است، در اثر برخورد این باد با شعله ی چراغ است. چه بادی؟ باد گناه، معصیت، خطا، بی ادبی و بی احترامی

قطع رحم عامل مرگ زودرس

امیرالمؤمنین فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ» از آن گناهایی که مرگ را جلو می اندازد به خدا پناه می برم. شخصی بلند شد، گفت: یا امیرالمؤمنین، مگر ماگناهی هم داریم که مرگ را جلو می اندازد؟ « قَالَ نَعَمْ وَ يَلِكُ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ » (2) فرمود: بله، یکی از آن چیزهایی که مرگ را جلو می اندازد عمر انسان را کوتاه می کند، قطع رحم

ص: 283

1- اعراف، 34.

2- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَتِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكُوَّاءِ الْيَشْدُكْرِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ تَكُونُ ذُنُوبٌ تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ فَقَالَ نَعَمْ وَ يَلِكُ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ لِيَجْتَمِعُونَ وَ يَتَوَاسَوْنَ وَ هُمْ فَجْرَةٌ فَيَرْزُقُهُمُ اللَّهُ وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَتَفَرَّقُونَ وَ يَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَيَحْرِمُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ أَتَقِيَاءُ (الكافي، ج 2، ص 347؛ بحار الانوار، ج 71، ص 137).

وقطع ارتباط با فامیل است. امام صادق فرمودند: بپرهیزید از «حَالِقَةً»، شخصی بلند شد و از امام پرسید: آقا حالقه یعنی چه؟ فرمودند: «فَطِيعَةُ الرَّحِمِ» (1). امام صادق فرمود: «صِدْقَةُ الرَّحِمِ يُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (2)؛ صله‌ی رحم حسابرسی قیامت را آسان می‌کند. در روایت دیدم خدا می‌گوید اسم من رحمان است و رحم را از اسم خودم مشتق کردم، اگر کسی به ارحام سر بزند، گویا با خدای رحمان ارتباط برقرار کرده است. بگذارید آدرس نزدیک تر به شما بدهم، خدا در اولین آیه‌ی سوره‌ی نساء می‌فرماید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ بپرهیزید، تقوا داشته باشید از آن خدایی که درباره‌اش از شما سؤال می‌شود؛ «الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (3) این آیه‌ی اول سوره‌ی نساء خیلی عجیب است، دو چیز را کنار هم گذاشته و می‌گوید دو چیز از شما سؤال می‌شود: یکی خدا و یکی ارحام. از جمله مواردی که ارحام به خدا عطف شده، آیه‌ی اول سوره‌ی نساء است. شما بروید قرآن را باز کنید و ببینید یکی از آن جاهایی که به نام خدا، عطف شده و از آن سؤال می‌شود، درباره‌ی خدا و درباره‌ی ارحام است. کینه را کنار بگذارید، اختلاف‌ها را کم کنید، برادران و دوستانتان را ببخشید. جوانهای عزیز، نگذارید حریم‌ها نسبت به پدر و مادر، نسبت به بزرگتر، در جامعه خدشه دار شود. اینها اصول قدیمی نیست. اصول مستمر است، اینها اصولی است که هرچه در جامعه بیشتر رعایت شود، برکت، رحمت، لطف، عمر و سلامت در جامعه بیشتر است و اصولاً باعث ایجاد آرامش می‌شود. در گذشته که این رفت و آمدهای خانوادگی بود و شب نشینی‌هایی که در آن گناه هم نبود، داستانی، گفتاری و گفت و گویی بود، خیلی از این بیماری‌هایی که الان افراد دارند مثل افسردگی، نگرانی دلزگی و احساس پوچی بسیار کم بود. این یک امر طبیعی و روشن است کینه،

ص: 284

1- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اتَّقُوا الْحَالِقَةَ فَإِنَّهَا تَمِيتُ الرَّجَالَ قُلْتُ وَ مَا الْحَالِقَةُ قَالَ فَطِيعَةُ الرَّحِمِ (الكافي، ج 2، ص 326؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 493؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 133).

2- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِدْقَةُ الرَّحِمِ يَهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ مَنْسَأَةٌ فِي الْعُمُرِ وَ تَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ وَ صِدْقَةُ اللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ (بحار الأنوار، ج 71، ص 132).

3- نساء، 1.

منشأً تمام صفات رذیله است. موجب می شود انسان ها از هم دور شوند، فاصله ها زیاد شود، انسانها نتوانند با هم ارتباط برقرار کنند. واقعا اگر هر کسی به فقرای فامیلش، به همسایه های خودش، به خویشان خودش برسد، نباید مظاهر فقر در جامعه این قدر زیاد باشد. هر کسی سعی کند به هر طریقی تقصد کند؛ صندوقهای قرض الحسنه، جلسات خانوادگی، کسی که در فامیل معنون است، جوانهای فامیل را دور هم جمع کند. اگر کسی معلم است، دبیر است، روحانی است، صاحب نظر است، صاحب قلم است، هفته ای یک بار یا ماهی یک بار جلسه بگذارند و در همان جلسه اگر کسی بیمار شد برایش هدیه ببرند، اگر کسی قرض داشت برای او پول جمع کنند، دفعه ی دیگر هم برای شخصی که بانی بوده این حرکت صورت خواهد گرفت. چیزهایی است که هر چه بیشتر اینها در بین ما باشد، لطف خدا، و رحم خدا هم بیشتر می شود. امام صادق فرمود: فردای قیامت بعضیها در محشر خیلی مورد توجه هستند، و در بهشت جای خوبی دارند و نعمتهایی که برای آنها می آورند زیاد است. سؤال میشود که اینها چه هستند؟ جواب میدهند اینها «الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»⁽¹⁾، «متحابین» یعنی چه؟ یعنی کسانی که در این دنیا به خاطر خدا با هم دوست بودند. عزیزان، سعی کنید دوستی شما هم برای خدا باشد. جوان گرامی سعی کن رفیقت رفیقی باشد که تو را به یاد خدا بیاندازد نه این که به معصیت بکشد. رفیقت کسی باشد که زمینه ی ارتباط تو را با امام حسین بیشتر کند. نمیگویم در روابط دوستانه تفریح و آنچه باعث نشاط میشود نباشد، بلکه گناه و معصیت نباشد. فرمود صداقت و دوستی محدوده ای دارد، یک محدوده اش این است که بدی خود را بدی دوستت و بدی دوستت را بدی خودت و خوبی او را خوبی خودت بدانی، و برای او حریم قایل باشی

ص: 285

1- قَالَ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ وَ وُجُوهِهِمْ وَ نُورٌ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورٌ مَنَابِرِهِمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ فَيَقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ (الكافي، ج 2، ص 125، وسائل الشيعه، ج 16، ص 166؛ مستدرک، ج 12، ص 227).

شخصی به نام «داود رقی» خدمت امام صادق آمد. رقی، از اصحاب امام صادق است. او پسر عمویی داشت که با وی قهر بود، خدمت امام صادق آمد، منتها قبل از این که خدمت امام صادق برسد رفته بود با پسرعموش ملاقاتی کرده بود و یک هدیه هم برای او برده بود. - عزیزان، چه اشکال دارد؟ برای کسانی که سن آنها مقداری بالاتر است عرض میکنم. فرض میکنیم که پدر و مادر شما پولدار هستند و وضع مالی خوبی دارند، اما وقتی به منزل ایشان میروی، هدیه ای به دست بگیری و برای آنها ببری چقدر زیباست! آنها نیاز مالی ندارند، اما این یک نیاز عاطفی است. چرا قرآن می گوید: « بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا » (1) به والدین خود به طور مستقیم احسان کن، نه اینکه با تلفن احوالش را بپرسی، نه این که به دیگران حواله بدهی که برای او چیزی ببرند. خودت با دست خودت ببر، خودت برو. خدا همه ی گذشتگان را رحمت کند مرحوم آیت الله احمدی میانجی فرمود من گاهی پیش مادرم میروم - مادر پیری داشت - آن جا می نشینم و مطالعه می کنم که همین ارتباط عاطفی برقرار شود. تلفن ارتباط را برقرار نمی کند، خودت برو، خودت چیزی بخر و هدیه ببر، خودت این تعامل را ایجاد کن - وقتی داود رقی خدمت امام صادق آمد - قصد داشت به مکه برود. همین که وارد شد امام صادق خیلی او را گرامی داشت و در آغوش گرفت. داود پرسید چه شده یابن رسول الله؟ امام فرمود: «فَرَأَيْتُ فِيمَا عُرِضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صِدْقًا لِبْنِ عَمِّكَ»؛ پرونده ی اعمال را می خواندم دیدم رفتی به پسرعمویت سرزدی و صله ی رحم کردی. (2) با فرض

ص: 286

1- بقره، 83

2- عَنْ دَاوُدَ بَيْنَ الرَّقِيِّ : قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذْ قَالَ مُبْتَدِئًا مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ يَا دَاوُدُ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَرَأَيْتُ فِيمَا عُرِضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صَلَاتَكَ يَا بَنَ عَمِّكَ فُلَانٍ فَسَرَّنِي ذَلِكَ إِنَّي عَلِمْتُ أَنَّ صَلَاتَكَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَتَاءِ عُمُرِهِ وَقَطَعَ أَجَلِهِ قَالَ دَاوُدُ وَكَانَ لِي ابْنُ عَمٍّ مُعَازِدًا نَاصِبِيًّا حَبِيبًا بَلَّغَنِي عَنْهُ وَعَنْ عِيَالِهِ سُوءَ حَالٍ فَصَدَّكَ كُنْتُ لَهُ نَفَقَةً قَبْلَ خُرُوجِي إِلَى مَكَّةَ فَلَمَّا صِرْتُ فِي الْمَدِينَةِ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ (وسائل الشيعة، ج 16، ص 111؛ مستدرک، ج 15، ص 252؛ بحار الانوار، ج 22، ص 339).

اینکه پسرعموی او آدم خیلی خوبی هم نبود، در خط امام صادق نبود و امام صادق را هم قبول نداشت، ولی شما میدانید اسلام اجازه ی قهر نمی دهد. حتی اگر کسی هم در خط نیست، حداقل سلام و علیکی با او داشته باش چون فامیل است. « وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » (1) این گونه نیست که بسیاری از ارتباطات ما که با هم کم رنگ شده، ناشی از این عوامل باشد، یعنی اگر او نماز خوان است شما هم نماز خوانی، اما خط سیاسی او با شما فرق می کند و این مربوط به سلیقه ی انسان است و همیشه هم این گونه بوده است. او به یکی رأی داده، شما به کس دیگری رأی داده ای. تفاوت رأی باعث نمی شود شما ارتباطتان را با هم قطع کنید. او یک جناح را می پسندد شما یک جناح را، او یک خط سیاسی را دنبال می کند و شما یک خط سیاسی را. نگذاریم این بحثهای سیاسی و جناحی و مطالبی که گاهی از جنبه های اعتقادی به افراد لطمه وارد نمی کند، باعث جدایی و اختلاف شود. من بحثم را خلاصه کنم. شیطان یک دشمن قسم خورده است، قرآن هم می فرماید این دشمن چند چهره است؛ رانده شده است، قسم خورده است، قدرت مشارکت در مال و اولاد شما را دارد اگر با خدا نباشی به راحتی بر تو مسلط می شود. در صراط مستقیم به دنبال می آید نه در بیراهه. بیراهه که شیطان نمی خواهد خود او دارد به بیراهه می رود. به عنوان مثال ماشینی که در جاده مسیرش کج شده، دیگر خودش در حال کج رفتن است شیطان در جاده ی مستقیم به سراغ می آید. برای اینکه بدانید این شیطان چه حربه هایی دارد من وعده دادم این جلسه و جلسه ی بعد درباره ی این موضوع صحبت کنم. شیطان علامت هایی دارد و به تعبیر قرآن: «خُطُوت»، خطوات یعنی گام. انسان باید این سیاستهای گام به گام شیطان و راههای نفوذش را بشناسد، قبلاً گفته شد یک راه نفوذ شیطان کینه است، در سوره ی مانده، آیه ی 91 می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»، شیطان با شراب خواری، قماربازی، لهو و آلات موسیقی حرام، کینه و دشمنی ایجاد میکند. چگونه شکسته

ص: 287

شدن حریم عفاف، ارتباطهای غیرشرعی، نگاههای شهوت آمیز، زمینه‌ی کینه و افسردگی را فراهم می‌کند؟ قرآن می‌فرماید: شیطان از طریق خمر و میسر در بین شما کینه می‌افکند. بعد میدانید چه میشود؟ «يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» وقتی کینه‌ای شدی رابطه‌ات با خدا قطع می‌شود، «و الصَّلَاة»؛ رابطه‌ات با نماز هم قطع می‌شود. بدانید در یک جمله، ریشه‌ی بسیاری از منکرات همین صفت کینه و بغضی است که شیطان در اثر گناه در دل انسان ایجاد می‌کند. بیاییم حربه‌های شیطان را بشناسیم و از آن دوری کنیم که یک مورد آن کینه است.

2. زینت دادن گناه

یک حربه‌ی دیگر شیطان زینت دادن گناه است. زینت دادن گناه مثل این است که به یک ماشین مدل پایین، با موتور ناسالم و با بدنه‌ی پوسیده، یک ظاهر فریبنده بدهند و آن را به شما گران بفروشند. ممکن است در آن لحظه متوجه نشوید حتی ممکن است نمره‌اش (پلاکش) هم عوض شود، عنوان آن هم عوض شود، ولی در اولین مرتبه‌ی سوار شدن و راه رفتن خودش رانشان میدهد. انسان می‌فهمد این ماشین، ماشین سرپا نیست، و فقط زینت داده شده است، دیده‌اید وقتی بعضی خانه‌ها را می‌خری ظاهرش خیلی زیباست، اما وقتی یک ماه در آن زندگی میکنی کاشی آشپزخانه‌اش میریزد، سقف و پایه‌اش خراب می‌شود. از این اوضاع معلوم می‌شود خانه به گونه‌ای ساخته شده که ظاهرش فریبنده بوده است. می‌فرماید: یکی از کارهای شیطان این است که گناه را برای شما زینت میدهد. مثلاً با خودت می‌گویی اگر چهار تار موی من بیرون باشد چه میشود؟ چیزی نمی‌شود، اما از همین جا شروع میشود. و یا به عنوان مثال اگر با نامحرم دست دادیم مگر به کجای عالم هستی بر می‌خورد؟ به هیچ جا، اما از اینجا شروع می‌شود و کم‌کم به جاهای دیگر کشیده می‌شود. با این گونه توجیه میکنیم که این همه دیگران ربا میگیرند یک بار هم ما ربا گرفتیم، رشوه گرفتیم. این همه دروغ می‌گویند، ما هم یک دروغ گفتیم. گناه از کم شروع می‌شود، اما به کم ختم نمی‌شود. شیطان از کم

شروع میکنند و به کم ختم نمی کند. شیر گناه را به جای یک حیوان اهلی برایت جلوه میدهد. حتماً آن قصه ی مولوی را شنیده اید: یک روستایی گاوی داشت، که خیلی آن را دوست داشت. غذا و شیر و زندگی اش را از آن تأمین می کرد. شب هایی که گاو را در آخور می بست، تاریک بود، می رفت دست به پشت این گاو میکشید، چون محل تأمین زندگی و سرمایه اش همین بود. مولوی میگوید در یک شبی شیری آمد و این گاو را خورد، و در جای گاو نشست. آن شخص ناآگاه، مثل هر شب که در تاریکی میرفت دست به پشت گاو می کشید و او را نوازش میکرد، امشب آمد دست به پشت شیر کشید،

روستایی گاو بر آخورش بیست***شیر، گاوش خورد و بر جایش نشست

روستایی به سوی آخور رفت تا مثل هر شب گاوش را نوازش کند شروع کرد به نوازش کردن شیر. حیوان با خودش گفت: اگر این مرد میدانست که من شیر هستم این گونه مرا نوازش نمی کرد و دست به پشت من نمی کشید. اگر کسی شیر را گاو تلقی کرد، حیوان وحشی را اهلی دید و در واقع حیوان وحشی را نشناخت، و به عنوان حیوان اهلی با او برخورد کرد، آن وقت ممکن است همان شیر حمله کند و او را ببلعد و در درون خود بگیرد. این جاست که فرمود یکی از حربه هایش این است که زشتی گناه را زینت میدهد؛ «زین لَهُ سُوءٌ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا» (1) من به همین دو گام و خطوه ی شیطان اکتفا می کنم که یکی بغض و کینه است و دیگری تزیین گناه است. ان شاء الله سایر حربه ها و گام ها و خطواتی را که شیطان از آن طریق می تواند بر انسانها غالب بشود در جلسه بعد به محضر شما تقدیم خواهم کرد.

والسلام علیکم ورحمه الله.

ص: 289

قال الله تعالى: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (1)

یکی از وظایفی که به عنوان یک انسان مؤمن و کیس، بر عهده ی همه ی ما است شناخت دشمن و حربه های اوست. دشمن از هر راهی که وارد می شود، انسان باید راه کار مقابله و مانع شدن از نفوذش را پیدا کند. شناخت حربه های شیطان و شناخت دامها و راهکارهایی که شیطان از آن طریق روی افراد نفوذ می کند خیلی مهم است. اگر ما اینها را نشناسیم، ممکن است نادانسته حزب شیطان شویم، ممکن است نادانسته از سلک حزب الله خارج شویم. در قرآن سه مرتبه کلمه ی حزب الله آمده و سه مرتبه هم کلمه ی حزب الشیطان آمده است. قرآن کریم می فرماید حزب شیطان خاسر و زیانکار است، اما حزب الله غالب و مفلح و پیروز است. اگر انسان شاخصه های حزب الله و حزب الشیطان را نداند ممکن است ناخواسته داخل حزب الشیطان شود، همان گونه که بعضی از کسانی که در کربلا بودند، و با امام حسین جنگیدند، تبلیغات و کارهای اموی، تشخیص حق و باطل را برای آنها مشتبه کرده بود. لذا بعضی از اینها فکر می کردند دارند ثواب می کنند، دارند کار خوب انجام میدهند، دارند جلوی یک بحران را می گیرند. بعضی از اینها تبرکا با امام جنگیدند، مگر نمیگویند: « هذا يَوْمٌ تَبْرُكٌ بِهٖ بَنُو أُمَّيَّةَ ». (2) بعضی از اینها با «الله اکبر» گویی و ظاهر تدین این حرکت را انجام دادند. این خیلی مهم

ص: 290

1- فاطر، 6

2- بحار الانوار، ج 18، ص 293؛ البلد الامین، ص 269؛ مصباح الکفهمی، ص 484.

است که انسان بداند شاخصه های حزب شیطان چیست. شما سوره فاطر را ملاحظه کنید، آیه ی ششم این سوره می فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ»؛ این خیلی قابل تأمل است. می فرماید: شیطان دشمن است، این حرف خداست. و برای اینکه حواس من و شما را جمع کند می فرماید: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (1) شما هم او را دشمن بدانید و ناخواسته به دنبال او نروید. بعد قرآن کریم می فرماید که شیطان با حزب و گروهش سعی می کند انسانها را اصحاب سعیر و اصحاب جهنم سازد. قرآن می فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ»؛ (2) شیطان و نیروهایش شما را می بیند. همه جا در کمین است، در صراط مستقیم مینشیند، و سعی میکند هر کسی را به نوعی در مسیر خودش بکشد. این مهم است که انسان گام های شیطان را بشناسد.

گفت وگویی شیطان با حضرت یحیی

میگویند شیطان زمانی با حضرت یحیی گفت وگویی کرد. شیطان به او گفت که جناب یحیی می خواهم تو را موعظه ای کنم، تو زیاد غذا می خوری و همین توفیق نماز شب و عبادت با خضوع و خشوع را از تو می گیرد. می گویند حضرت یحیی بعد از این نصیحت و از این جمله، چون خود دشمن آمد و راهکار را گفت - به شدت غذایش را کاهش داد و گفت دیگر نمی گذارم این مانع جلوی عبادتم را بگیرد. شیطان گفت من هم دیگر تو را نصیحت نمی کنم. با این حرف و راهکاری که به تو گفتم، شما متوجه اشکال خودت شدی (3)

ملاقات شیطان با حضرت نوح

بعد از جریان طوفان نوح و بعد از این که طوفان نوح تمام شد، خیلی از خلاف کارها، گناه کارها و اهل عذاب و معصیت از بین رفتند. شیطان با حضرت نوح ملاقاتی کرد. این

ص: 291

1- فاطر، 6

2- اعراف، 27.

3- بحار الانوار، ج 14، ص 172 به نقل از شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق، ج 1، ص 292.

روایت از امام صادق علیه السلام است، طبیعتاً فرازهای آن برای ما جنبه‌ی روایی پیدا می‌کند. امام صادق فرمود شیطان خیلی اصرار کرد که نوح را نصیحت کند. نوح گفت: توبه من ضرر نرسان، من نصیحت تو را نمی‌خواهم، توبه من کاری نداشته باش، مرا به خیر تو امید نیست. گفت: من می‌خواهم مطالبی را به تو بگویم چون توبه گردن من حق داری، کار من سبک شد، خیلی از اینها با این طوفان و سیل از بین رفتند. شیطان برای گفتن نصیحتش اصرار کرد، حضرت نوح گفت: بگو. گفت: جناب نوح، «إِذَا وَجِدْنَا ابْنَ آدَمَ شَحِيحاً أَوْ حَرِيصاً أَوْ حَسُوداً أَوْ جَبَّاراً أَوْ عَجُولاً تَلْقَفْنَا تَلْقَفَ الْكُرَةِ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَنَا هَذِهِ الْأَخْلَاقُ سَمِينَاهُ شَيْطَاناً مَرِيداً الْخَبَرَ» چهار صفت وقتی در فرزند آدم باشد، بخل، حرص، عجله و حسادت و زورگویی - الشح به معنی بخل است، منتها از بخل هم یک درجه بالاتر است. شح آن بخل شدید است. بخیل فقط اموال خودش را نمی‌دهد، ولی شحیح شاید اگر دیگران هم بدهند ناراحت میشود؛ شاید خودش هم آن را مصرف نکند. روایت داریم امام صادق فرمود: «شحح» شحیح اشد از بخیل است. - شیطان گفت جناب نوح، انسان‌هایی که شحیح و بخیل، حریص، حسود و عجول هستند اینها مثل تویی که در دست بازیکن‌ها این طرف و آن طرف می‌رود، در دست من هستند. اگر فرزند آدم را با این صفات بیابم به سادگی او را در سیطره و چنگ خودم می‌آورم. (1) ببینید شیطان خودش از کم شروع کرد ولی به کم تمام نشد. اولش به مسایل مادی توجه کرد و به مسایل معنوی توجه نکرد؛ گفت: من از آدم بهترم، من از آتش هستم و آدم از خاک؛ اما توجه نکرد که درست است این آدم از خاک آفریده شده، ولی «تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (2) یک روح خدایی را حمل می‌کند، یک جسم خاکی و یک روح متعالی را حمل می‌کند. شیطان به بعد متعالی انسان توجه نکرد، به آن جنبه‌ی خاکی اش توجه کرد. در مرتبه‌ی بعد تکبر ورزید و گفت: سجده نمی‌کنم. در مرتبه‌ی بعد - العیاذ بالله - به خدا گفت: من بیشتر می‌فهمم، توبه من می‌گویی سجده کن اما من بهترم، تو اشتباه

ص: 292

1- مستدرک، ج 11، ص 379؛ بحارالانوار، ج 60، ص 250؛ القصص للراوندی، ص 85.

2- حجر، 29.

می کنی، و به همین ترتیب کفر ایجاد شد. درجه به درجه، استدراج؛ « سَنَسَدُ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ » (1) وقتی انسانی پله پله پایین می آید به این میگویند استدراج، یعنی سقوط تدریجی. در مرحله ی بعد هم رانده شد و در مرحله ی بعد هم قسم خورد همه را گمراه می کنم. پنج، شش مرحله است: اول توجه به جنبه ی مادی نه معنوی، بعد تکبر، بعد استتکاف از سجده، بعد همین گونه ادامه یافت تا رانده شدن و اعتراض به علم و آفرینش خدا، و قسم به گمراهی بشر. به همین دلیل است که من تاکید میکنم ما باید این خطوات و گام های شیطان را بشناسیم. شیطان سیاست گام به گام دارد، گاهی ناخواسته انسان وارد حزب شیطان می شود، گاهی انسان ناخواسته در دام شیطان می افتد. باید جلوی این خطوات را از راه خودش گرفت، انسان باید ببیند خطر و دشمن از چه راهی وارد شده، از همان جا و به همان طریق مانع آن شود. اگر در یک انبار گندم سوراخهای موش پیدا شد، باید همان سوراخ را گرفت و اجازه نداد موش گندمها را از انبار ببرد.

گر نه موش دزد در انبان ماست***گندم اعمال چل ساله کجاست

پس در اول دفع شر موش کن***بعد از آن در جمع گندم گوش کن

قرآن می گوید: «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ» (2) اول پیرایش، بعد آرایش. ابتدا تخلیه و بعد تجلی. شما اگر در یک ظرف گلی شیر بریزی آن شیر هم گل آلود می شود. به همین دلیل میگوید اول پاک و تزکیه کن. چرا قرآن در ابتدا می گوید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (3) این قرآن مال انسان هایی است که تقوا دارند، اصلاً قرآن آمده که خودش تقوا ایجاد کند، پس چرا اولین سخنش این است؟ به این دلیل که قرآن بر کسی می تواند اثر کند که در وجود او زمینه ی پذیرش باشد. این همه پیغمبر برای ابوجهل قرآن خواند، خودش هم می گفت: انى اعلم هو الصادق؛ من میدانم حق با پیغمبر است،

ص: 293

1- اعراف، 182.

2- آل عمران، 164.

3- بقره، 2.

ولی ایمان نمی آورم. ابن ابی الاوجاع زندیق، کمونیست و دهری و مادی گراست. - دهری به کسانی می گفتند که خدا و قیامت را منکر بودند، به تعبیر امروزی آن متریالیسم بودند. او چند جلسه با امام صادق بحث کرد، در یک جلسه امام آن قدر زیبا با او بحث کرد که همه ی راههایی را که منجر به کفر میشد بر او بست. راوی می گوید وقتی رفت گفتم: یابن رسول الله، فکر کنم او امروز مسلمان شود. آقا فرمود: او کافر می میرد، او کور است، خوب گوش می دهد، ولی توجه و گیرایی ندارد. چشم ظاهری دارد امام را می بیند اما تأثیر نمی پذیرد.

اگر ما این گام های شیطان را نشناسیم شاید به آن مبتلا شویم. این گامها زیاد است، من در مورد آن را جلسه ی قبل عرض کردم. گفته شد یک گام شیطان کینه است، «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» (1) عرض کردم سعی کنید با برادر، فامیل، آشنا، پدر، مادر، دوست، کینه نداشته باشید، قهر نباشید و اختلاف نداشته باشید. قرآن کریم در سوره ی حجرات می فرماید: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»؛ رابطه تان را با هم خوب و اصلاح کنید، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (2)؛ تا رحم خدا شامل حالتان شود. اگر شما به هم رحم نکنید، از خدا توقع رحم نداشته باشید. حدیث داریم، امیر مؤمنان فرمود: «یا نُوْفُ اِزْحَمِ تُرْحَمِ» (3) ای نوف! رحم کن، از دیگران بگذر تا خدا از تو بگذرد. مردم از هم بگذرید تا خداوند شما را مورد لطف قرار بدهد. یک گام شیطان کینه و دیگری تزیین گناه است یعنی شیطان گناه را زیبا جلوه می دهد.

سومین گام شیطان: فرصت سوزی

گام دیگر شیطان تسویف است. (4) تسویف یعنی فرصت سوزی، یعنی از دست دادن

ص: 294

1- مائده، 91.

2- حجرات، 10.

3- مستدرک، ج 9، ص 55؛ بحار الانوار، ج 71، ص 396؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 164.

4- برای مطالعه بیشتر در مورد گام های دیگر شیطان به جلد اول سلسله سخنرانی های استاد رفیعی، بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه قسمت (6) مراجعه شود.

این که انسان دائم بگوید فردا، پس فردا، حالا- درس می خوانیم، حالا- خوب می شویم، حالا- اصلاح می شویم. مگر انسان خبر دارد چقدر عمر می کند؟ مگر انسان می داند که حتما پیر می شود و فرصت پیدا می کند. تازه اگر فرصت هم پیدا شود، این فرصت جوانی و نوجوانی پیدا نمی شود. انسان های زیادی هستند که اکنون برای از دست رفتن فرصتهای جوانی شان تأسف می خورند، اینها برای ما عبرت است. پیغمبر فرمود: «آيَاكَ وَ تَسْوِيفَ بَعْمَلِكَ»؛ بپرهیز از این که تسويف و فرصت سوزی کنی و کارت را به آینده موکول کنی. استفاده کن و بهره بگیر. نگذار فرصتهایت از بین برود. شما به قیام کربلا توجه کنید، چه افرادی فرصت را از دست دادند! شاید قصد همه ی آنها هم بد نبود، اما انسان گاهی ناخواسته فرصت را از دست میدهد.

طرمح بن حکم

طرمح ابن حکم یکی از اصحاب امام حسین است. او در همین مسیری که امام به سوی کربلا و کوفه می رفت با حضرت ملاقات کرد. ظاهراً این اتفاق در همان روزهایی است که حر ابن یزید ریاحی لشکر امام را محاصره کرده بود. وقتی طرمح با چند نفر آمدند، حر به امام عرض کرد اینها باید به کوفه برگردند. امام فرمود: اینها لشکر من هستند و با من هستند. گفت: نه آقا، اینها با شما نبودند اینها الان آمدند و پیوستند. امام فرمود: فرقی نمی کند اینها با من هستند کاری با آنها نداشته باش. جلو آمدند، امام از یکی از آنها پرسید: از کوفه چه خبر؟ عرض کرد: یابن رسول الله، قیس ابن مسهر شهید شد - قیس مثل مسلم نماینده ی امام در کوفه بود - سفیر شما شهید شد. امام فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ؛ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ»؛⁽¹⁾ بعضیها رفتند، بعضی ها منتظر رفتن هستند. بعد دستانش را بالا آورد و

ص: 295

عرضه داشت: «اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ»؛ خدایا ما را هم به اینها ملحق کن، بین ما و بین این شهدا یعنی قیس و دیگران اجتماع قرار بده تا ما به هم ملحق شویم. و بعد درباره ی اوضاع کوفه از آنها سؤالاتی کرد. عرض من این جاست، آنها پنج، شش نفر بودند، همه آنها ایستادند، اما طرمح گفت: آقا، من در کوفه کارهایی دارم، می روم مقداری کارهایی را سر و سامان بدهم، برای زن و بچه ام آذوقه ببرم، مقداری سفارش های مالی دارم، اینها را انجام می دهم برمی گردم. رفت، امام فرمود: زود بیا یک وقت جا نمایی. گفت: چشم آقا بر می گردم. - به امام حسین علاقه مند بود، انسان خوبی هم بود، می خواهم عرض کنم معلوم نیست فرصت سوزی حتما با قصد سوء همراه باشد. گاهی فرصتها ناخواسته از دست می رود. - رفت، وقتی برگشت امام حسین شهید شده بود، زمانی رسید که دیگر خبر شهادت امام حسین منتشر شده بود و طبق این نقل تاریخی نتوانست به امام بپیوندد. (1) گاهی هم قابل جبران نیست، و فرصت ها می گذرد. لذا یکی از گامهای شیطان، تسویف است؛ فردا فردا کردن، از دست دادن آن انرژی و توانی که یک جوان دارد، حافظه تان خوب است، می توانید قرآن حفظ کنید، شعر حفظ کنید، قدرت عبادت و بندگی دارید، می توانید ساعت ها روی پا بایستید، می توانید قرآن بخوانید. سن که از یک حدی گذشت، امکان کسب این انرژی برای انسان نیست. چرا پیامبر فرمود: فردای قیامت از چهار چیز سؤال می شود: 1- از مال؛ میگویند آن را از کجا آوردی و در کجا صرف کردی؟ 2- از جوانی سؤال می شود. (2) مگر جوانی جزو عمر نیست؟ چون که صد آمد نود هم پیش ماست. چرا می گوید از عمر سؤال می شود، از جوانی هم سؤال می شود؟ معلوم است که جوانی حساب جداگانه ای دارد. استثنایی دارد و در واقع فصل دیگری و حساب دیگری روی آن باز شده است. یکی از اشکال هایی

ص: 296

1- بحار الانوار، ج 44، ص 369؛ مشیر الاحزان، ص 39.

2- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَزُولُ قَدَمًا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَشَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (بحار الانوار، ج 7، ص 258، الأُمالي للصدوق، ص 39: الخصال، ج 1، ص 253)

که از پیغمبر می گرفتند همین بود، میگفتند: پیغمبر جوان های ما را فاسد کرد. البته آنها هم حق داشتند این حرف را بزنند، فطرت جوان پاک است. هشام ابن حکم یک جوان است که تازه موی بر صورتش روییده. این جوان امام صادق را اصلاً قبول نداشت، در خط امام صادق هم نبود، چند جلسه آمد و خدمت امام صادق نشست و با دیدن امام عوض شد، مرید شد. (1) اگر هم جوان یک ناسازگاری دارد، این سطحی است عمیق نیست و زود کنار می رود، دیدید بعضی آهن ها وقتی یک لایه زنگ روی آن می نشیند، می شود زود آن را زدود، ولی بعضی آهن ها تا چکش میزنی یا روی آن دست می گذاری فرو می رود. اگر به این مرحله رسید دیگر مشکل است، کاری کنی یک جا خودش را نشان می دهد. جوان لایه های سطحی را زود می تواند کنار بزند. در زندگیتان تسویف نباشد، سعی کنید اشتباهات را جبران کنید. هرکجا هستید. این را برای همه ی اهل جلسه، و برای خودم عرض می کنم به اسلام بن بست ندارد. امام حسین فرمود: تنها کوچه ای که بن بست است کوچه گناه است. فرمود کسی که بخواهد از کوچه ی گناه به هدفش برسد، نمی رسد و آخر آن بن بست است، انتهای کوچه ی گناه محدود است. مگر اینگونه نبود؟ مگر عمر سعد از کوچه ی گناه به حکومت ری رسید؟ مگر خولی و سنان به هدفشان رسیدند؟ انتهای کوچهی گناه بن بست است، اما اسلام بن بست ندارد.

امیدبخش ترین آیه قرآن

یک وقتی امیرالمؤمنین بین اصحابشان نشسته بودند، فرمودند: اصحاب من! به نظر شما امیدبخش ترین آیه در قرآن چیست؟ «مَا أَرْجِعَ آيَةً فِي الْقُرْآنِ؟» خوب همه ی آیات قرآن نورانی است، اما بعضی آیه ها قرر است، قرر است، کلیدی است. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، قرر آیات است، و شاه کلید را به دست انسان می دهد. کدام آیه در قرآن امیدبخش ترین است؟ شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین من بگویم؟ آقا فرمود:

ص: 297

بگو، گفت: این آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (1) که میگوید خدا هر گناهی را می بخشد، غیر از شرک، فقط شرک را نمی بخشد. آقا فرمودند: این آیه واسع است، گسترده است اما امیدبخش ترین آیه نیست. فرد دیگری گفت: با امیرالمؤمنین من عرض کنم؟ آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (2)؛ هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را غفار و رحیم خواهد یافت. مولا فرمود: این هم آیه ی گسترده ای است، ولی امیدبخش ترین آیه نیست. شخصی گفت: آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (3) ای بندگان من که بر خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چون یاس از گناهان کبیره است. مولا فرمود: این هم خوب است، ولی آیه مورد نظر نیست. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ» (4)، که می گوید هر کسی فاحشه ای، کار ناسزایی انجام داده، استغفار کند، خدا او را می بخشد. فرمود: همه ی اینهایی که می گوید آیاتی است که گسترده است، پیام دارد، اما امیدبخش ترین آیه در قرآن این است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ»؛ نماز بخوان، در صبح، مغرب و عشاء «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ» (5) نماز بخوان که این نماز سیئات را می برد و میشوید. (6) یک وقتی جوانی در مدینه گناه می کرد، مردم آمدند به پیغمبر گفتند: او معصیت می کند. آقا فرمود: آیا نماز می خواند یا

ص: 298

1- نساء، 48.

2- نساء، 110.

3- زمر، 53.

4- آل عمران، 135.

5- هود، 114.

6- مجمع البیان ذیل آیه به نقل از تفسیر نمونه ج 9، ص 269.

نه؟ گفتند: بله نماز هم می خوانند، ولی گناه هم می کند. گاهی این گونه است که نماز خوان هم گاهی ممکن است خطا کند. - پیغمبر فرمود: اگر نماز می خواند دست از خطا برمی دارد، چون خدا در قرآن گفته: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»¹؛ نماز جلو فحشا و منکر را می گیرد، اگر نماز می خوانیم و فحشا و منکر هم مرتکب می شویم اشکال در نماز مان است، باید آن را درست کنیم. حضرت فرمود: نماز جلو فحشا و منکر را می گیرد. بر همین اساس است که می گویند نماز جماعت بخوانید. این مسجدها انقلاب ما را ایجاد کرد، و این عاشورا و هیئت ها و دسته جات نظام ما را حفظ کرد.

جبران فرصت سوزی ها

اگر گفتند تسویف بد است، یعنی فرصت سوزی بد است. در نقطه ی مقابله هم، جبران خوب است. دقت کنید امشب چه عرض میکنم. جبران، بستگی به نوع گناه دارد، شخصی غیبت کرده بود پیش پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! من خجالت میکشم به طرف بگویم غیبتت را کردم، گاهی هم وقتی میگوی بدتر می شود، روابط به هم می ریزد و طرف مقابل رابطه ای را هم که داشته دیگر از انسان قطع می کند. حالا چه کار کنم؟ بروم بگویم؟ گاهی انسان خجالت میکشد بعضی حرفها را بگوید. به عزیزان، غیبت هر آن چیزی است که نتوانید در مقابل آن شخص بگویید. اگر نتوانستید حرفی را در مقابل کسی بگویید حرفی که اگر بگوی او ناراحت شود و آن حرف را پشت سر او بگوی این می شود غیبت. - « يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ »؟ چه کنم، غیبت کردم حالا هم خجالت میکشم به طرف بگویم، چه کنم؟ فرمود: « تَسَدُّ تَغْفِرُ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ كَمَا ذَكَرْتَهُ »² برای کسی که غیبتش را کردی، دعاکن، برای او طلب آموزش کن، میدانید روایت داریم بعضی ها در روز قیامت ورشکست می شوند، حالا در این دنیا

ص: 299

1- عنکبوت، 45

2- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 377؛ وسائل الشیعه، ج 22، ص 403؛ مستدرک، ج 9، ص 130.

ورشکست زیاد داریم یک نفر چک بی محل می‌دهد، سرمایه ندارد، جنس ارزان می‌شود، گران می‌شود، ولی ورشکستگی‌های این دنیا، بالا-خره گاهی جبران می‌شود، کاسبها جمع می‌شوند، وام می‌دهند، زیر بغلش را می‌گیرند (دستش را می‌گیرند) و خلاصه شخص ورشکسته راه می‌افتد؛ اما بعضی وقتها ورشکستگی قابل جبران نیست. روایت داریم بعضیها در صحرای محشر ورشکست می‌شوند، چگونه؟ وقتی پرونده‌ی اعمالشان را به آنها می‌دهند، می‌بینند خیلی عالی است؛ نماز، قرآن، مسجد، زیارت عاشورا، همه چیز داخل پرونده است؛ ولی می‌بینند یک صف طولانی منتظر این آقاست. از فرشته‌ها می‌پرسند این صف با من چه کار دارند؟ ما که کارنامه مان را گرفته ایم، اجازه بدهید برویم. میگویند اینها حق الناس است. از این فرد غیبت کرده‌ای، به آن یکی تهمت زده‌ای، مال این یکی را خورده‌ای. بالا-خره اینها هم گرفتارند. انسان هم در گرفتاری از کوچکترین درخواست نمی‌گذرد. یک وقت وضع انسان خوب است، ممکن است از خیلی چیزها بگذرد، ولی وقتی گرفتار می‌شود اگر صد تومان هم از کسی بخواهد به سراغش می‌رود، می‌گوید ندارم، گرفتارم. میگویند شما غیبت ما را کرده‌اید، پس ثواب نمازت مال من است، ثواب روزها مال آن یکی، ثواب حجت مال این. ثواب اعمال او را می‌گیرند، او نگاه می‌کند می‌بیند ورشکست شد، پرونده خالی شد، دیگر هم هیچ کس زیر بغلش را نمی‌گیرد. این جا نه وام می‌دهند و نه کاسبی است. می‌گویند: «قِيلَ اَرْجِعُوا وَّرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» (1) برگرد، اگر می‌توانی دوباره از آن دنیا سرمایه بیاور، که دیگر امکان بازگشت نیست. سعی کنید به اصل جبران در زندگی تان اهمیت بدهید، هر کجا بودید، هر کجا هستید گذشته را جبران کنید. امام صادق فرمود: اگر مخفیانه گناه کردی، مخفیانه ثواب کن؛ «مَنْ عَمِلَ سَدَّيْتَةً فِي السَّرِّ» کسی گناهی کرده، هیچ کس هم خبر ندارد، و سری بوده حالا «فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي السَّرِّ» (2)

ص: 300

1- حدید، 13.

2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 102؛ بحار الانوار، ج 75، ص 199؛ معانی الاخبار، ص 236.

به طور سری صدقه بده، نیمه شب که همه خواب هستند و کسی نمی بیند، بلند شو نماز بخوان، کارهای مثبتی انجام بده که هیچ کس متوجه نشود. جبران سیئه ی سری حسنه ی سری است، اگر آشکارا گناه کردی، حسنه ی آشکار انجام بده، اینها همه جبران میکنند. روایت داریم پیامبر فرمود: چهار چیز سیئات را تبدیل به حسنات می کند؛ «أَزْبَعُ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ» آنها چه هستند؟ 1- «الْصَّدْقُ»؛ راست گفتن، خدا از انسان راستگو خوشش می آید، چون خدا خودش مظهر صدق است، مظهر سلام است، مظهر امنیت است. 2- «وَالْحَيَاءُ»؛ شرم، اگر کسی حیا داشته باشد خداوند گناهانش را می بخشد و سیئاتش را از بین می برد و به جای آن حسناتش را می نویسد. 3- «وَحُسْنُ الْخُلُقِ»؛ خوش اخلاقی، انسان دلش میسوزد برای کسانی که نمازشان، روزه شان، کمک کردن شان، دینشان خوب است، اما با زن و بچه شان خیلی بداخلاقند و بد برخورد می کنند. این اخلاق بدشان به آن اعمال خوبشان لطمه می زند، 4- «وَالشُّكْرُ» (1) شکر نعمات را به جا آوردن؛ یکی از مواردی که اصل جبران در آن است. از این آیات و روایات زیاد داریم، به این آیه دقت کنید: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» «چقدر زیباست! انسان باید این را تابلو کند تا هر روز در خانه بخواند. «سَارِعُوا»؛ بدوید بشتابید. کجا بشتابیم؟ چه میدهند که بشتابیم؟ «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» بشتابید، خدا می خواهد شما را ببخشد. بعد از آن چه میشود؟ «وَجَنَّةٍ»؛ می خواهد بهشت را هم به شما بدهد، بهشت هم که چیز کمی نیست. «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» اصلا نمی توان تصور کرد، به بعضی ها میگوی آقا این کار را نکن، میگوید خودم می خواهم بسوزم، به شما ربطی ندارد. اما نمی شود، واقعا مشکل است، تصورش هم مشکل است. باید این طرز تفکر را از ذهنمان خارج کنیم. فرمود: «سَارِعُوا» بشتابید به سوی مغفرت، به سوی بهشت. چگونه بشتابیم با کدام ماشین بیاییم که برسیم؟ کدام وسیله را سوار شویم که برسیم؟ قرآن وسیله اش را معرفی کرده، «أَعِدَّتْ

ص: 301

1- الکافی، ج 2، ص 107؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 167؛ بحار الانوار، ج 68، ص 332.

لِلْمُتَّقِينَ» (1) یک وسیله اش تقواست. وسیله ی دیگر چیست؟ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ» (2) انفاق است، چه در حال دارا بودن و چه نداری. ممکن است بگویند من که چیزی ندارم چگونه انفاق کنم؟ پاسخ این است که انفاق همه اش به داشتن مال نیست، گاهی انسان سخنش را انفاق میکند، گاهی آبرویش را برای کسی گرو می گذارد، گاهی دو ساعت وقت می گذارد دعوی دو نفر را حل می کند، اصلاح ذات البین می کند. گاهی انسان وقت می گذارد ضامن کسی می شود، گاهی بین پدر و پسری که با هم اختلاف دارند دوستی برقرار می کند، گاهی جوانی را در مسیر درست می کشاند. می گوید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» (3)؛ از هر چه به شما داده ایم؛ به یکی بیان داده ایم، به یکی آبرو داده ایم، گاهی یک نفر می تواند زمینه ی ازدواج صد تا جوان را در فامیل فراهم کند. این چقدر ثواب دارد! روایت داریم بالاترین شفاعت در مورد ازدواج جوانهاست. الان ازدواج در کشور ما سنتی است فقط پدر و مادرها هر چه توان داشته باشند در امر ازدواج دخیل هستند؛ اما نهادینه نیست. می توان آن را نهادینه کرد، در فامیل ها افرادی هستند که موجه هستند و می توانند واسطه آشنایی شوند. یک نفر پول دارد، می تواند هزینه اش را بدهد، یک نفر آبرو دارد، می تواند ضامن وام او شود. این کارهای با ارزشی است که می تواند ما را بالا ببرد و رشد دهد. فکر نکنیم ثواب فقط حج و زکات و عمره و زیارت امام رضا است، آنها هم در جای خود ارزشمند هستند خیلی هم خوب است، ثواب دارند، اما گاهی غافل هستیم که اطرافمان ثواب زیاد است. گاهی راه انداختن کار یک خانواده، یک جوان، برداشتن بار از دوش کسی، به انسان توفیقاتی میدهد. فرمود: «شاروا إلى مغفرة من ربم»؛ بشتابید! دارند مغفرت می دهند، بهشت می دهند. خدایا با چه مرکبی بیاییم؟ «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» 1- متقی باش، گناه نکن، 2- «الَّذِينَ

ص: 302

1- آل عمران، 133

2- آل عمران، 134

3- بقره، 3

يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّدْرَاءِ»، اتفاق کن، چه داری و چه نداری. 3- «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» وقتی عصبانی شدی، خشم را کنترل کن. خدا میگوید من خشمم را در مقابل تو کنترل می کنم، وقتی که تو بنده ی من هستی عصبانی شدی، خودت را کنترل کردی، فحش ندادی، ناسزا نگفتی، من که خالق تو هستم، من هم تو را می بخشم. این خیلی مهم است، بالاترین اثر کظم غیظ این است. یک زمان آدم می ترسد، مقابله نمی کند. این کظم غیظ نیست؛ چون اگر توان داشت فحش میداد و ناسزا می گفت. اما وقتی انسان در اوج قدرت به خاطر خدا خشمش را فرو ببرد، خدا میگوید بنده ی من، خشم را کنترل کردی، من هم خشمم را کنترل می کنم و رحمتم را شامل حالت می کنم. «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (1)؛ مردم را ببخش، کینه ها را کنار بگذار، اختلافها و جدایی ها را کنار بگذارد. اگر تو عفو کردی من خدا که خالق تو هستم، تو را عفو می کنم. چقدر این آیه زیباست! خوب است انسان این آیه را چند بار در روز بخواند: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (2) اگر مغفرت می خواهید راهش این هاست. به اصل جبران اهمیت بدهید، خیلی مهم است.

سلیمان صرد خزاعی

وقتی قضیه ی کربلا تمام شد، سلیمان ابن صرد خزاعی - از رؤسای قبایل کوفه است - بعضی از مردم کوفه را جمع کرد و گفت: بد کاری کردید. البته مردم کوفه کسانی نبودند که در کربلا با امام حسین جنگیده بودند، آنها فقط امام حسین را یاری نکرده بودند، والا با امام حسین بودند؛ علت اصلی آن هم این بود که خیلی ترس و وحشت در آنجا حاکم بود، این زیاد واقعا راههای خروجی کوفه را بسته بود و اجازه نمیداد خیلیها بیایند - سلیمان ابن صرد خزاعی گفت: می دانید شما چه کار کردید؟ شما کاری کردید که مردم

ص: 303

1- آل عمران، 134.

2- آل عمران، 133.

در زمان موسی با گوساله ی سامری کردند، رفتند گوساله پرست شدند. اگر می خواهید نجات پیدا کنید، راهش این است همان چیزی که موسی به آنها گفت. وقتی که گوساله پرست شدند موسی گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ فَتُوبُوا إِلَيَّ بِأَرْبَعِينَ نَفْسًا فَتَأْتُوا أَنْفُسَكُمْ» (1) برگردید، گوساله را کنار بگذارید. سلیمان بن صرد خزاعی گفت: مردم، مثل ابن زیاد و یزید، مثل گوساله ی سامری است، اگر میخواهید از همین جا برگردید و توبه کنید و این گوساله پرستی را کنار بگذارید. او در کوفه انقلاب کرد و قیام توابع را راه انداخت، بسیاری از آنها هم شهید شدند. (2) در مدینه هم این قیام راه افتاد، پسر حنزله ی قسی الملائکه بعد از قضیه ی کربلا، سال 62 یا 63 در مدینه انقلاب کرد، خیلی هم شهید دادند. بعد از قضیه ی کربلا انقلاب های متعددی راه افتاد که اغلب آنها هم بر اساس همین اصل جبران بود، تصمیم گرفتند خطایی را که کرده اند جبران کنند، بتوانند پاسخگوی خطایی که کرده اند باشند؛ گرچه همیشه جبران، نتیجه بخش نیست، گاهی ممکن است جواب ندهد. گاهی فرصت خیلی از دست رفته، ولی در عین حال بهتر از ادامه ی مسیر خلاف است. راننده ای که در مسیر شانه ی جاده افتاده، هر کجا فرمایش را راست کند و به داخل جاده بیاید خطرش کمتر است تا این که شانه ی جاده را کج ادامه بدهد. قرآن می گوید از هر کجا برگشتید به سود شماست «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ» (3)؛ هر که در زندگی اش انابه و بازگشت باشد هدایت می شود.

نخیرق یهودی

یک یهودی در اوج جنگ احد خدمت پیغمبر آمد، گفت: یا رسول الله، من می خواهم مسلمان شوم، آقا فرمود مسلمان شو و او مسلمان شد و به پیامبر گفت: یا رسول الله

ص: 304

1- بقره، 54

2- پیغمبر و باران، ج 2، ص 241.

3- رعد، 27

اجازه می دهی من به میدان جنگ بروم؟ فرمود: برو، به میدان آمد و شهید هم شد، از آن مسلمانانی است که نماز نخواند، و روزه نگرفت، چون اصلاً فرصت پیدا نکرد، مسلمان شد و بعد هم شهید شد. در تاریخ مسلمان هایی داریم که فرصت انجام سایر اعمال را پیدا نکردند، به دلیل این که در اوج حوادث از دنیا رفتند.

راهب مسیحی

در جنگ صفین هم همین گونه بود، یک راهب مسیحی در مسیر راه با امیرالمؤمنین ملاقات کرد و خدمت آقا شهادتین را گفت و مسلمان شد، از امیرالمؤمنین پرسید: آقا کجا می روید؟ فرمودند: به نبرد و مقابله با دشمن می رویم. عرض کرد: من هم بیایم؟ حضرت فرمودند: بله. او به جنگ آمد و در جنگ صفین شهید شد.

ابوالحتوف و سعد

بعضیها نقل کرده اند در کربلا بعد از ظهر عاشورا وقتی که همه ی یاران امام شهید شدند، امام حسین فریاد زد: « هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ » دو جوان و دو برادر در سپاه این زیاد بودند؛ به نامهای سعد و ابوالحتوف. یکی از آنها به دیگری رو کرد و گفت: برویم به امام حسین بیوندیم، - بالاخره جلوی ضرر را از هر کجا که بگیریم سود است، اغلب اصحاب و بنی هاشم شهید شده بودند، تقریباً بعد از ظهر عاشورا بود، خود امام حسین مانده بود، آن لحظه ای بود که یار می طلبید. مرحوم مجلسی نقل کرده و دیگران نیز دارند که این دو بعد از ظهر عاشورا آمدند و به امام حسین پیوستند و شهید شدند. ببینید این گونه است، اگر کسی فرصت یاب باشد و اصل جبران را در زندگی اش پیاده کند، نتیجه اش این است. به همین میزان اکتفا کنم، خلاصه ی عرض من این بود که یکی از گام های شیطان تسویف است. یعنی از دست دادن فرصت، شیطان سعی می کند زیباترین ساعات فرصت را از شما بگیرد؛ یعنی جوانی، بعد وقتی سن انسان بالا رفت و

جوانی اش گذشت تأسف می خورد اما دیگر قابل بازگشت نیست. انسان بعد خیلی تأسف میخورد، می گوید کاش وقتی 17-18 ساله و جوان بودم، کمی بیشتر اهمیت میدادم چون می توانستم. اول نگذارید این فرصت از دست برود. دوم: اگر فرصت را از دست دادید به اصل جبران توجه کنید. اصل جبران این است که با توجه به نوع خطایی که انسان داشته، نوع ثواب را انتخاب کند. نوع کار خیر را انتخاب کند تا با توجه به روایات متعددی که داریم، در زندگی او تکفیر و تبدیل سیئات به حسنات صورت بگیرد.

روضه قاسم بن الحسن

یکی از کسانی که فرصت یاب بود، و از فرصت نوجوانی اش خوب استفاده کرد، قاسم ابن الحسن، فرزند امام حسن مجتبی است. امشب منسوب به ایشان است و معروف است که روضه ی قاسم ابن الحسن خوانده شود. اجازه بدهید در این شب جمعه، شب زیارتی قبر ابا عبدالله، من این دل های شما را با چند جمله مصیبت روانه ی کربلا کنم مخصوص نوجوان ها و جوان هایمان برای قاسم ابن الحسن اشک بریزند، این گریه و این اشک غم زداست، افسردگی زداست، نشاط زاست، این گریه در واقع وصل شدن به ابا عبدالله است. امام فرمود: این گریه ها و این عزاداری ها نظام و انقلاب ما را حفظ کرده است. چقدر این نوجوان آگاه است، چقدر با فهم و شعور است. نوجوانی که وقتی سه ساله بوده پدر را از دست داده، ده سال هر چه نگاه کرده عمویش امام حسین را دیده، امام حسین برای او مثل پدر بوده است. بالاخره یک بچه ی سه ساله، تصویر روشنی از پدرش ندارد، پدر را در سه سالگی از دست داده و عمده تصویری که در زندگی اش به عنوان مربی خودش میشناسد، ابا عبدالله علیه السلام است. شاید یک دلیل این که برای امام حسین سخت بود که به او اجازه بدهد همین است. در روز عاشورا وقتی پسر خود امام حسین، علی اکبر آمد اصلا امام حسین تأمل نکرد، بلافاصله فرمود: برو، اما وقتی این نوجوان آمد چگونه به او بگوید؟ عزیز برادر است، یادگار و امانت اوست.

میگویند دستش را جلو آورد، او را در آغوش خود گرفت. این عمو و برادرزاده شروع کردند در آغوش هم گریستن. قاسم خم شد دست های عمو را بوسید، پاهای عمو را بوسید؛ «لَمْ يَزَلْ يَقْبَلُ يَتَقَبَّلُ رَجُلَيْهِ وَ يَدَيْهِ» (1) عمو جان، تو را به خدا اجازه بده بروم. عمو جان اجازه بده اسم من هم جزو کربلایی ها ثبت و ضبط شود. عمو چگونه به او اجازه بدهد؟ نوشته اند این دو آن قدر گریه کردند، «حَتَّى غَشَّى عَلَيْهِمَا»؛ تا آنکه هر دو به حالت غش روی زمین افتادند.

جان زهرا کربلایی کن مرا*** در ره قرآن فدایی کن مرا

ای عمو حق علی بت شکن*** دست رد بر سینه ی قاسم مزن

عمو بگذار بروم، عمو دیگر تحمل ندارم. بعد اجازه گرفت و به میدان آمد. حمید ابن مسلم میگوید من ایستاده بودم، دیدم نوجوانی گریه کنان دارد می آید. گفتم خدایا چرا این نوجوان گریه می کند حتما ترسیده و صفوف دشمن او را به خوف واداشته؛ اما وقتی رجز خواند، دیدم نه، برای غریبی عمویش حسین گریه میکند صدا زد:

إِنَّ تَنَكُرُونِي وَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ*** سَبَطَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَالْمَوْتَمَن

هَذَا حَسِينٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ*** بَيْنَ أَنَاسٍ لَا سُقُوفَ صَوَّبَ الْمُرْنِ (2)

هر که مرا نمی شناسد، من یتیم امام حسن هستم، پدر من امام حسن است، عمویم ابا عبدالله است. این حسین فرزند فاطمه است که با او مانند اسیر برخورد می کنید. یا بقیة الله! وقتی هم روی زمین افتاد و دشمن محاصره اش کرد، ابا عبدالله به سرعت خودش را رساند. شروع کرد دشمن را دور کردن، «سَاعَدَ اللَّهُ قَلْبَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» حسین عزیز، بالای سر قاسم ایستاد «فَإِذَا الْحُسَيْنِ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ»، صدا زد: عزیز برادر، به خدا برایم سخت است که مرا صدا بزنی اما نتوانم برایت کاری انجام بدهم. «يَعْتَزُّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَعِينُكَ أَوْ يَعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ بَعْدًا

ص: 307

1- منتهی الامال، ص 521؛ مقتل آية الله شوشتری، ص 153.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 34.

لَقَوْمٍ قَتَلُوكَ»(1)عمو، برایم سخت است که نتوانم برایت کاری انجام بدهم. شاید میخواهد بگوید عموجان، یک روز جلوی چشمم بدن پدرت را تیرباران کردند و نتوانستم کاری کنم، امروز هم بدن تو زیر سم اسبان است و دوست و دشمن دارند نگاه می کنند. حسین با عزیز برادر چه می کند؟ آیا مثل علی اکبر جوانها را صدا می زند؟ یک وقت دیدند خم شد، قاسم را بلند کرد، به سینه چسبانید، «وَضَعَ صَدْرَهُ عَلَيَّ صَدْرَهُ»(2)

کاش نمی دید عمو پیکرت*** تا که برد هدیه بر مادرت

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

ص: 308

1- بحار الانوار، ج 45، ص 35.

2- منتهی الامال، ص 521؛ در کربلا چه گذشت، ص 287؛ اللهوف، ص 157؛ سوگنامه آل محمد، ص 284.

بخش پنجم : سیره ی عبادی امام حسین علیه السلام

فضایل قمر بنی هاشم و جوانان

ص: 310

قَالَ السَّجَّادُ: إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عِزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (1)

عباس تسلیم، یقین و وفایش بی نظیر بود. ایمان محکم، بصیرت کافی، و یقین داشت. شخصیتی که وقتی امام حسین آمد کنار بدنش، آن هنگامی که روی زمین افتاده بود به او خطاب کرد و فرمود:

أَحْيِي يَا نُورَ عَيْنِي يَا شَقِيقِي *** فَلَئِنْ قَد كُنْتُ كَالرُّكْنِ الْوَثِيقِ

ایا قمرأ منیراً کنت عونی ؛

ای ماه نورانی حسین، تو پشتیبان من بودی تو مثل یک رکن وثیق و پشتوانه ی استوار برای حسین بودی. امشب و فردا منسوب به این شخصیت است، با توجه به این که میدانید ابا الفضل العباس و همچنین علی اکبر هر دو جوان بودند. نقل شده در کربلا ابا الفضل 37 سال داشت و علی اکبر بین 18 تا 25 سال و بسیاری از شهدایی که در کربلا جانشان را فدا کردند جوان بودند، و در سنین نوجوانی و جوانی آمدند و این گونه کنار اربابشان جان دادند. من عرایضم را با توجه به این مناسبت و با توجه به اینکه حاضرین جلسه ی ما را غالباً جوان ها و نوجوان ها تشکیل می دهند، در دو قسمت تقدیم می کنم قسمت اول ویژگی های دوران جوانی، و در قسمت دوم به زندگی قمر بنی هاشم و حس مسئولیت او در برابر امام اشاره ای می کنم. جوان های عزیز، گاهی انسان توانمندیهایی دارد که خودش هم خبر ندارد. جوانی فصل نشاط است، فصل سبزی حیات است، فصل شیرین زندگی است. جوانی تکرارپذیر نیست، صفات جوانی باعث ماندگاری در

ص: 312

کهنسالی و میانسالی است. جوان روحیه ای شاد، بانشاط، روحیه ی فضیلت جویی و حق طلبی دارد. دوران جوانی، دورانی است که اگر کسی از آن خوب استفاده کند می تواند تا پایان عمر خودش را به طور دقیق رقم بزند. دوران جوانی دوران رشد استعدادها و توانمندی هاست.

ویژگیهای جوانان و نوجوانان

اشاره

عزیزان، من پنج، شش مورد از خصوصیات دوران شما را برایتان می شمارم تا کسانی که در این سن قرار دارند آن را حفظ کنند و مدنظر قرار دهند و کسانی که از این سن گذشته اند با این آشنایی با جوان صحبت کنند. همه ی این موارد را هم به تاریخ و روایات مستند می کنم تا بدانید خصوصیات جوان چیست.

1. آسان پذیری

اشاره

یک خصوصیت جوان رقت طبع و آسان پذیری است. امام صادق می فرماید: «لأن قلب الشاب أرق من قلب الشيخ»⁽¹⁾، قلب جوان از قلب انسان های کهنسال رقیق تر است؛ یعنی آسان پذیرتر است، زودتر مطلب را میگیرد و زودتر تغییر می کند. پیامبر فرمود: وقتی خدا مرا مبعوث کرد فرمود: «اوصيكم بالشُّبَّان» بر شما باد به جوان ها، «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي حَقًّا بَشِيرًا وَتَذِيرًا» خدا مرا به عنوان نبی و پیغمبر حق فرستاد که مردم را پند و اندرز بدهم، «فَحَالَفَنِي الشُّبَّان» اولین کسانی که به من دست دادند جوان ها بودند. «حالف»؛ یعنی حلف و پیمان، «وَ خَالَفَنِي الشُّيُوخُ ثُمَّ قَرَأَ قَطَالٌ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»⁽²⁾؛ و اولین مخالفین من در میان کهنسالان بودند، آنها دیرتر مرا پذیرفتند.

داستان

مورد اول: ابوجهل با پیغمبر آن قدر مبارزه کرد، که حتی در آن روزی که در جنگ بدر

ص: 313

1- علل الشرایع، ج 1، ص 54؛ النور المبين في قصص الانبياء والمرسلين، ص 180.

2- روایات تربیتی، ج 1، ص 349 و ج 2، ص 368.

سر از بدنش جدا می کردند به پیغمبر ناسزا میگفت. پیغمبر فرمود: فرعون زمان من؛ یعنی ابوجهل از فرعون زمان موسی بدتر بود، چون وقتی فرعون داشت در آب غرق میشد دیگر ناسزا نمیگفت، گفت اشتباه کردم اما ابوجهل حتی موقع جدا کردن سر از بدنش ناسزا میگفت.

مورد دوم: ابوجهل برادری دارد به نام «یاش» یا «عیاش» که برادر مادری ابوجهل است. او یک جوان است، آمد مدینه خدمت پیغمبر گرامی اسلام مسلمان شد. ابوجهل پسر جوانی هم به نام اکرمه دارد او هم مسلمان شد. هم پسر ابوجهل و هم برادر جوانش مدینه آمدند. ابوجهل به بهانه ی اینکه مادرمان مریض است و حالش خوب نیست می خواهیم برادرمان را پیش او ببریم (1) برادرشان را از پیغمبر جدا کردند و به طرف مکه آوردند، همان سالهای اول هجرت بود. ابوجهل دستور داد دستها و چشم های این جوان را بستند، طنابی به گردنش انداختند و در کوچه های مکه او را چرخاندند و فریاد می زدند یا اهل مکه، ببینید ما با این جوانی که -تعبیر اوست - سفاهت به خرج داده و مسلمان شده چه می کنیم، شما هم همین کار را با او بکنید. او را در شهر چرخاندند و تحقیر کردند و در زیرزمین منزل زندانی کردند، آب و غذایش را کم کردند، اما او دست از پیغمبر و از رسول خدا برنداشت. این روحیه ی جوان است، اولین خصوصیت جوان رقیق بودن قلب، قدرت تغییر، آسان پذیری، و سهل الوصول بودن از نظر معارف اسلامی است. از این دست نمونه های فراوانی در تاریخ اسلام داریم.

مورد سوم: ابان ابن سعید یک جوان بود، پدرش با پیغمبر مبارزه کرده بود، دو برادرش در بدر در سپاه کفر مقابل پیغمبر، کشته شده بودند با این وصف، یعنی کسی که دو داغ از دو برادر آن هم در جبهه ی کفر دیده، اما خودش پذیرش داشت، خدمت رسول خدا آمد و مسلمان شد. (2) این اولین خصوصیت جوان است. جوانان، این مطالب را می گویم که این خصوصیات را از شما نگیرند، یا این خصوصیات را در جای دیگر به کار

ص: 314

1- پیغمبر و یاران، ج 5، ص 78.

2- پیغمبر و یاران، ج 1، ص 5.

نبرید. توانمندی این سن از یک مسیری که گذشت، دیگر از دست می رود.

2. قدرت فضیلت طلبی

اشاره

ویژگی دوم جوان، عبارت است از فضیلت جویی، حق طلبی، شجاعت در راه فضیلت؛ اگر جوان در جایی دید که فضیلتی هست و برای او ثابت شد، قدرت ریسک دارد، جلو می رود، به میدان میزند. شجاع است و ملاحظه ندارد. اگر فضیلت یافت، جانش را در طبق اخلاص می گذارد. این ویژگی دوم یک جوان است. من امشب یکی دو نمونه برای شما بگویم.

داستان

مورد اول: در آستانه جنگ جمل جوانی بود به نام مسلم مشاجعی؛ جوانی مؤمن، متدین، قرآن خوان و با دین، وقتی امیرالمؤمنین فرمودند: چه کسی حاضر است برود با قرآن با اینها حرف بزند؟ قرآن را به این ها عرضه کند که بدانند دارند با مصداق قرآن می‌جنگند، او گفت: من می روم. قرآن را برداشت، آمد مقابل سپاه جمل ایستاد. فریاد زد و شروع کرد به خواندن قرآن و تبلیغ کردن. شمشیر زدند دست راستش را قطع کردند، قرآن را به دست چپش گرفت و فریاد زد، دست چپش را قطع کردند. قرآن روی سینه اش و او بر زمین افتاد. روی زمین به او تیر زدند، قرآن با سینه به هم دوخته شد، جوان با قرآن روی سینه اش در خون خودش می غلطید. در حالی که دو دستش را از دست داده بود. مادرش هم آنجا بود. حالا به چه مناسبتی در این نبرد بوده، نمی دانم - نقل شده است مادر آمد کنار بدنش و اشعاری خواند، گفت: خدایا شاهد باش جوان من حرف ناپسندی نزده بود، قرآن خوانده بود، شاهدش هم این قرآنی است که روی سینه اش است. امیرالمؤمنین فرمود: «إِنَّ الْفَتَى مِمَّنْ حَسَا اللَّهُ قَلْبَهُ نُورًا»⁽¹⁾ خدا قلب این جوان را پر از نور کرده، این جوان نورانیت محض شده است. این شجاعت و فضیلت طلبی خصوصیت یک جوان است.

ص: 315

1- بحارالانوار، 28، ص 112؛ ارشاد القلوب، ج 2، ص 341؛ شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 361.

مورد دوم: زمانی که پیغمبر گرامی اسلام در مدینه بودند، فرمودند: من شنیده ام خالد بن سفیان علیه ما سلاح جمع کرده و می خواهد به مدینه حمله کند. او مفسد فی الارض است، چون علیه نظام اسلامی سلاح و لشکر جمع کرده و می خواهد به مسلمانان حمله کند. فرمود: چه کسی حاضر است برود با اودرگیر شود و او را بکشد و شر او را از سر مسلمانان کم کند؟ دستور پیغمبر است کشتن کسی که حکمش فساد است، مفسد فی الارض است. یک جوان به نام عبدالله بن انیس بلند شد، گفت: یا رسول الله من می روم، فقط نشانی های او را به من بدهید که من به اشتباه کسی را نکشم. آقا فرمود: نشانی او این است که هر وقت به او نگاه میکنی انسان به یاد شیطان می افتد، چون او شیطان مجسم است. هیکل درشتی دارد، لرزه به اندام می اندازد، در فلان منطقه زندگی می کند، در فلان جا دارد سلاح جمع می کند. به این جوان است که قدرت ریسک دارد، این جوان است که توان فضیلت جویی دارد، راحت می گذرد، تعلق خاطرش کم است. بلند شد آمد او را پیدا کرد و به بهانه ی این که من هم می خواهم کمک تو کنم، میخواهم به تو پول و سلاح بدهم و جزو مخالفین ثبت نام کنم، آمد و با او درگیر شد و او را به درک واصل کرد. وقتی برگشت از همان دور که می آمد پیغمبر فرمود: چهره ات فلاح را نشان میدهد، فرمود: «أَفْلَحَ الْوَجْهَ» چهره ات نشان میدهد که پیروز هستی. عرض کرد بله، یا رسول الله. فرمود: صبر کن. نقل کرده اند پیغمبر به داخل خانه رفت عصای مبارکش را آورد. این داستان را ابن هشام در سیره اش نقل کرده - عصایش را به او داد و فرمود: سفارش کن این عصا را با تو دفن کنند و به خاک بسپارند، در قیامت با این عصای من به صحرای محشر بیا در آن جا راحت من را پیدا میکنی. (1) این عصا یک نشانه و ودیعه باشد، آن را تا قیامت گرو نگه دار. خوب این جوان است که قدرت فضیلت طلبی دارد.

3. عشق به عبادت و بندگی

اشاره

ویژگی سوم جوان، عشق به عبادت است. ممکن است به دلایل خاصی یک انحرافی پیدا شود، ممکن است جوان کمی به نماز و به عبادت بی توجهی کند ولی فطرت جوان

ص: 316

عبادت طلب است، عبادت جوست. پیغمبر اکرم فرمودند: « اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَبْهَى بِالشَّابِّ الْعَابِ الْمَلَأَيْكَةَ ، يَقُولُ اَنْظُرُوا اِلَى عَبْدِي ! تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ اَجْلِ » (1) خدا پیش ملائکه اش به جوان عابد، افتخار می کند، می گوید: ملائکهها نگاه کنید این عبد، این جوان شهوتش را به خاطر من ترک کرده، من هم به عزتم قسم، سایه ی رحمتم را بر سرش می گسترم، گاهی کسی نمی تواند گناه کند، گاهی کسی پولی ندارد می گوید ماکه اهل ربا نیستیم، آخر تو که پول نداری به کسی بدهی و ربا بگیری یا میگوید ما اهل نزول نیستیم. گاهی اصلا توان نگاه کردن به نامحرم را ندارد، گاهی این قدر قوای او از بین رفته که امکان ارتکاب حرام و شهوت رانی را ندارد، به قول معروف میگوید بی بی از بی چادری در خانه نشسته، گاهی این گونه است. اما جوان که این طور نیست، خدا به ملائکه می گوید: ببینید این جوان به خاطر من شهوت را ترک کرده او که می تواند امشب در این حسینیه نباشد، در این مسجد نباشد او که می تواند برای نماز اول وقت در مسجد نباشد، می تواند خیلی جاهای دیگر باشد، به فضاهای الان هم که کم نیست، در جامعه فراوان است، به این جوان می تواند این چشمی را که روی قرآن انداخته به نامحرم هم بیاندازد، اما ملائکه، نگاه کنید، خدا افتخار می کند. روایت داریم امام صادق فرمود: « مِنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ »؛ جوانی که قرآن بخواند، « اختلط القرآن بلحمه و دمه » (2)، قرآن با گوشت و خونس مخلوط می شود، در وجودش نفوذ می کند چون جوان است و در حال رشد و شکل گیری است. ویژگی دیگر جوان میل به عبادت است. فطرت جوان پاک است، اگر هم یک وقتی مخالفتی دارد سطحی است. 1.

داستان

جوانی بود به نام عامر ابن عبد قیس - این داستان برای جوانان جالب است، نوشته اند در صفین هم خدمت امیرالمؤمنین بود البته در آن زمان دیگر جوان نبود، سنش بالا رفته بود و در کنار امیرالمؤمنین با سپاه صفین جنگید، او در جوانی اش در

ص: 317

1- میزان الحکمه، ص 1858.

2- الکافی، ج 2، ص 603؛ وسائل الشیعه، ج 6، ص 177؛ بحار الانوار، ج 89، ص 187.

اکثر جنگ های پیغمبر شرکت کرد- او می گفت: اگر یک آیه ی قرآن شامل حال من شود برایم بس است. به او می گویند کدام آیه؟ می گوید: این آیه ای که خدا می فرماید: «انما يتقبل الله من المتقين» (1)؛ خدا عمل انسان با تقوا را قبول می کند، عمل همراه با ریا، عمل همراه با شرک، عملی که به خاطر چشم و هم چشمی باشد، و عملی که از روی ریا و برای غیر خدا باشد این پذیرفته نیست، کما اینکه عمل قابیل پذیرفته نشد، در حالی که او هم قربانی کرد. گاهی می بینید یک نماز به عرش می رسد، گاهی یک انفاق چقدر ارزش پیدا می کند، مثل انگشتری که حضرت علی در حال نماز انفاق میکند و برای آن یک آیه نازل می شود. که این به کیفیت عمل بستگی دارد. شخصی می گوید در یکی از جنگها شب بود بیرون آمدم، دیدم صدای گریه می آید رفتم دیدم همین جوان، عامر ابن عبد قیس، در یک جایی سرش را به سجده گذاشته، و در حال گریه است و می گوید: الهی و ربی و سیدی؛ خدای من، مولای من، آقای من، من سه چیز از تو خواستم، دو تای آن را به من دادی، به آن عزتت قسم، سومی آنها را هم به من بده. گریه اش که تمام شد، بلند شد، یک وقت نگاهش به من افتاد. گفت تو حرفهای مرا گوش میکردی؟ گفتم: بله، چه از خدا خواستی؟ سه خواسته ات چه بوده که خداوند دو تا را مستجاب کرده و یک دعای دیگر مانده؟ گفت: به تو میگویم، ولی تا زنده ام به کسی نگو، از خدا خواسته بودم میل نداشته باشم به نامحرم نگاه کنم. از خدا خواسته بودم این قدرت را از من بگیرد. توانی به من بدهد که نگاهم به بدن نامحرم نیفتد. خدا این توان را به من داده و به نامحرم نگاه نمی کنم. این یک توان است که یک جوان در عنفوان جوانی دعایش این باشد که، خدایا به من توفیق بده به نامحرم نگاه نکنم. اگر در شب این دعاها را بکنید دعاهایتان مستجاب می شود. کمی هم خودتان اراده و توان را به آن اضافه کنید، خدا به شما این اراده را میدهد. چرا در جامعه ی ما مقداری روابط به هم ریخته است؟ چرا انسان به سادگی شاهد بعضی از بی عفتی ها در جامعه است؟ چرا بعضی روابط، روابط صحیحی نیست؟ چرا قبح گناه در بعضی جوامع و در بعضی مراکز شکسته شده؟ جوان

ص: 318

اولا از خدا بخواهد، بعد پدر و مادر هم کمک کنند که ازدواج کند. این بهترین عامل برای حفظ یک جوان در مقابل ناملایمات است. اگر نتوانست ازدواج کند قرآن میگوید عفت پیشه کند، جایگزین مناسب پیدا کند، با ورزش، با مراجعاتی که با دوستان دارد، با درس، با مطالعه به نوعی وقتش را پر کند که اصلا این شهوت میدان پیدا نکند که او را در دام خود بکشد. در جامعه ای که آلوده شد، آن وقت دیگر نمی تواند یک همسر خوب پیدا کند. به خواسته ی دوم از خدا خواستم از هیچ کس غیر خودش نترسم، این توفیق را هم به من داده الحمد لله، شجاع هستم و سوم از خدا خواسته ام اندکی خوابم را کم کند - بالاخره جوان است خواب در جوانی لذیذ است- از خدا خواستم از خوابم کم شود و به عبادتم افزوده شود. هنوز این را به من نداده، چیزی که برایش گریه می کردم این است. (1) این خصوصیات جوان است. اگر از شما سؤال شد که خصوصیات جوان چیست؟ 1-رقت طبع، 2- حقیقت طلبی، 3- میل به عبادت

4. قدرت عفو و گذشت

جوان زود میگذرد، کینه ندارد، نوجوان زود میگذرد کینه ندارد. برادران یوسف جوان بودند، اشتباه هم کردند و برادرشان را در چاه انداختند، حسادت ورزیدند، ولی همین که فهمیدند اشتباه کرده اند، بلافاصله گفتند: یوسف ما را ببخش، ما اشتباه کردیم، ما خطا کردیم، بعد هم پیش پدرشان آمدند و گفتند: «یا اَبانا استغفرلنا» (2) بابا از خدا بخواه ما را ببخشد. به این آیه در سوره ی یوسف است که یک عمر این داستان را شنیده ایم، و پیامش این است که جوان زود گذشت است. قدرت عفو و گذشت در او زیاد است، کینه ندارد. اگر زمانی قهر او با رفیقش طول بکشد این تأثیر شیطان و هوای نفس اوست. اگر در جوانی دیدید که رابطه اش با دوستش صمیمی نیست این در اثر هوای نفس است. اگر اندکی به فطرتش رجوع کند بر می گردد. - یوسف هم ببخشید، بلافاصله

ص: 319

1- پیغمبر و یاران، ج 4، ص 53.

2- یوسف، 97.

گفت: « لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ » (1)

5. تسلیم در برابر حق

خصوصیت پنجم جوان تسلیم است. جوان های عزیز اینها توانمندیهای شماس است،

از امثال بنده شاید کمی گذشته باشد، اینها توانمندیهای شماس است، شماییکه هنوز سنتان اکثر از 30 است. ویژگی پنجم جوان تسلیم در برابر حق است. ممکن است انسان به ظاهر یک روحیه ی پرتوقعی در نوجوان و جوان مشاهده کند، ممکن است جوان زور را نپذیرد، نمیشود با ملامت و سرزنش و تحقیر جوان را امر به معروف و نهی از منکر کرد. در روایات داریم افراط در ملامت لجاجت می آورد، جوان در برابر حق تسلیم است. همین حضرت علی اکبر که امروز منسوب به اوست، وقتی پدر بزرگوارش در مسیر فرمودند ما به شهادت می رسم، و « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » را بر زبان راندند، بلافاصله عرض کرد: پدر جان! «أَوْ لَسْنَا عَلَى الْحَقِّ»؛ مگر ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود: بله پسر، ما که بر حقیق، ترسی نداریم. (2) این تسلیم است. امیرالمؤمنین تا وقتی که پیغمبر زنده است جوان بود، زمانی که پیغمبر این جمله را فرمود شاید سن ایشان زیر سی سال بود. پیغمبر فرمودند: علی جان! روزی را می بینم که خون سرت محاسنت را خضاب می کند و فرقت شکافته می شود. امیرالمؤمنین فرمود یا رسول الله چه کسی می زند؟ کجا میزند؟ چگونه می زند؟ بلافاصله عرضه داشت یا رسول الله آیا دینم سالم است؟ «وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي»؟ آیا عاقبت به خیرم؟ اگر عاقبت به خیرم پس دیگر نمی ترسم. (3) این هم ویژگی پنجم جوان است: تسلیم بودن در برابر حق.

6. بازگشت از کار ناشایست

ویژگی ششم جوان، بازگشت است، جوان زود برمی گردد، زود تغییر می کند، لذا

ص: 320

1- یوسف، 92.

2- فرسان الهیاء، ج 1، ص 299؛ منتهی الأمال، ص 455.

3- بحار الانوار، ج 42، ص 190؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 297؛ الأمالی للصدوق، ص 93.

پیامبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الشَّبَابَ التَّائِبُ»؛ (1) خدا جوان توبه کننده را دوست دارد، به جوان توبه کننده افتخار می کند چون قابلیت تغییر در او زیاد است. در جنگ صفین بود که یک جوانی هم قرآن می خواند و هم با امیرالمؤمنین میجنگید. آقا جلو آمد، فرمود: چه میخوانی؟ عرض کرد: آقا قرآن - خدا امویان را لعنت کند - آن قدر علیه اهل بیت و امیرالمؤمنین تبلیغ کردند که شخص شمشیر به دست گرفته، قرآن میخواند و با علی که قرآن ناطق است می جنگد. این قدر تبلیغ کرده اند که شخصی در صفین به یکی از اصحاب علی می گوید: «فَاتِي أَقَاتِكُمْ لَأَنْ صَاحِبِكُمْ لَا يُصَلِّي كَمَا ذُكِرَ لِي»، (2) به ما گفته اند علی نماز نمی خواند. امویها این گونه کار کرده بودند، به حضرت او را متوقف کرد، فرمود: جوان چه سوره ای را می خوانی؟ گفت: آقا، سوره ی عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ. فرمود: «أَتَعْرِفُ النَّبِيَّ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» میدانی معنای نباء عظیم چیست؟ - چون خدا در این سوره می گوید: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»؛ ما یکی روزی از شما در مورد خبر بزرگ می پرسیم. معلوم است خبر توحید، معاد، قیامت و ولایت است در دین اینها مسائل اساسی و پشتوانه است. - فرمود: جوان، تو میدانی داری با مصداق این آیه می جنگی. «أَنَا وَاللَّهِ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي فِيهِ اخْتَفْتُمْ»؛ به خدا قسم نباء العظیم من هستم. تو با مصداق این داری می جنگی. (3) ابن عباس پیش معاویه آمد و گفت: معاویه، چرا کلاسهای تفسیر را تعطیل کردی؟ - معاویه گفته بود کسی حق ندارد تفسیر قرآن بگوید. قرآن را فقط بخوانید، اگر هم کسی تفسیر آن را خواست نزد خودمان بیاید، از اهل بیت سؤال نکند، چون می دانست تفسیر قرآن توسط اهل بیت چیست اگر یک جوان فهمید بر می گردد. جوان شمشیرش را زمین گذاشت و به امیرالمؤمنین ملحق شد و تغییر کرد. جوانها، نوجوان ها شما را به خدا درباره ی شش خصوصیتی که گفتم فکر کنید، این ارزش ها و این توانمندی ها را راحت نفرشید، راحت

ص: 321

1- میزان الحکمه، ص 1858.

2- بحار الانوار، ج 33، ص 35؛ وقعه صفین، ص 354.

3- تفسیر برهان، ج 4، ص 420؛ به نقل از تفسیر نمونه، ج 26، ص 10.

از دست ندهید. شما بیش از این حرفها ارزش دارید

و تُحَسَّبُ إِنْكَ جَرَمَ صَغِيرٍ *** وَفِيكَ انطوى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ (1)

جوان رقت طبع دارد، فضیلت جو است، تسلیم است، توبه دارد و زودگذشت است، اگر این شش خصوصیتی که من عرض کردم متوجه شدید؛ حال بیابید یک ارتباط اجمالی هم با زندگی اباالفضل العباس برقرار کنیم و بحث را با زندگی ایشان تطبیق دهیم و اندکی هم با این شخصیت آشنا شویم.

حس مسئولیت پذیری

یکی از خصوصیاتى که باید در زندگی ما باشد حس مسئولیت است. ما یله و رها نیستیم، کسی نمی تواند بگوید من هر چه دلم می خواهد می گویم و هر کار دلم می خواهد انجام میدهم. بالاخره جامعه برای من و شما یک مسئولیتی ایجاد می کند. یک راننده در خیابان نمی تواند به هر طرف برود، بعضی جاها مخصوص عبور تاکسی یا اتوبوس است، بعضی جاها یک طرفه است، تاکسی هم نمی تواند برود، در بعضی جاها اگر توقف کنی حمل با جرثقیل دارد، بعضی جاها جریمه دارد. شما اینها را می پذیری و هیچ وقت هم با پلیس دعوا نمیکنی که چرا اینجا تابلو زده اید؟ این قوانین رانندگی است، من هم در برابر این قوانین احساس مسئولیت می کنم. شما در مورد قوانین طبیی احساس مسئولیت می کنی، آقایی که بیماری قند دارد، اگر پیش پزشک رفت و پزشک گفت آقا نباید قند بخوری، برایت ضرر دارد، نمی گوید آقا به شما چه ربطی دارد، می خواهم بخورم. پزشک می گوید: اگر هر چه دلت خواست خوردی دستت را قطع می کنند، پایت را قطع می کنند، قند به قلبت می زند و از بین می روی. می گوید چشم، نان سوخته می خورد، به شیرینی نگاه می کند تأسف می خورد، اما آن را نمی خورد. چرا؟ چون بیماری قند دارد و می پذیرد. شما در برابر قوانین اجتماعی حس مسئولیت دارید و آن را قبول می کنید. در برابر قوانین طبیی حس مسئولیت دارید و آن را قبول می کنید. در برابر قوانین آموزشی همین گونه. به یک دانشجو می گویند اگر معدلت زیر چهارده

ص: 322

شود مشروطی. می گوید: چشم. می گویند اگر سه جلسه غیبت کنی واحدت حذف می شود، قبول می کند، نمی آید با مسئول آموزش دانشگاه دعوا کند چون این یک قانون است اعلام هم شده و از اول باید بپذیرد. چرا ما که در برابر قوانین شهری و اجتماعی حس مسئولیت داریم و قبول هم میکنیم چون از جریمه اش می ترسیم، در برابر قوانین طبی حس مسئولیت داریم و قبول هم می کنیم. چگونه یک جوان، راحت خودش را زیر تیغ جراحی قرار میدهد تا آپاندیسش را در بیاورند؟ چرا درد را تحمل میکند؟ چرا درد آمپول و بیهوشی را تحمل می کند؟ چون ضرر ندارد، در برابر قوانین طبی تسلیم است. در برابر قوانین اجتماعی تسلیم است، در برابر قوانین آموزشی تسلیم است. پس چرا در برابر قوانین الهی تسلیم نیست؟ اینجا تابلو زده میگوید غیبت ممنوع، تهمت ممنوع، ناسزا ممنوع، بی دینی ممنوع، اگر نماز صبحت را نخوانی مشروطی، اگر از نظر نماز غیبت داشتی در قیامت باید جواب بدهی. چرا شما در برابر مشروط شدن دانشگاه به سادگی کوتاه می آیی؟ در برابر یک تابلو رانندگی ماشین را پارک نمیکنی، اما در مقابل این همه تابلوی قرمز و تابلوی ممنوعی که در قرآن زده؛ مسخره نکن، غیبت نکن، دروغ نگو، ربا نگیر، چرا کوتاه نمی آیی؟ آدم دلش می سوزد وقتی می بیند بعضی ها برای قوانین الهی که رأس همه ی قوانین است به اندازه ی قوانین طبی هم اهمیت قایل نیستند. یعنی این آقا این قدر که در مرض قندش به حرف پزشک گوش میدهد و قند نمی خورد، به حرف 124000 پیغمبر، قرآن، تورات، انجیل و عالم که می گوید آقا دروغ و غیبت زندگی ات را به خطر می اندازد و باعث می شود گرفتار فشار قبر شوی، توجه نمی کند. میگوید بهشت بر فحاش و ناسزاگو حرام است، پیامبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ»⁽¹⁾؛ خدا بهشت را بر آدم فحاش حرام کرده، و او را در آن جا راه نمی دهد چون در آن جا نه لغو است نه تأثیم، «إِلَّا قِيلاً سَلَامٍ سَلَاماً»⁽²⁾ در آن جا زبان و حرف سالم می خواهند، آن جا زبانی را که به ناسزا گشته به بهشت راه نمی دهند. پس چرا

ص: 323

1- الکافی، ج 2، ص 323؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 35؛ بحار الانوار، ج 60، ص 206.

2- واقعه، 26

مسئولیت در مقابل ائمه

حس مسئولیت شاخه هایی دارد که من فرصت ندارم آنها را تبیین کنم. یک شاخه ی آن، حس مسئولیت در برابر امام معصوم است، من این را عرض کنم و دعایتان کنم. ما در مقابل امام معصوم حس مسئولیت داریم، وقتی شما به زیارت علی ابن موسی الرضا میروید می گویند: اَقَا «أَنَّكَ تَهْدُ أَهْلَكَ تَهْدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي»؛ من شهادت میدهم شما من را میبینید، شما که مثل افراد عادی نیستید، شما حی و زنده اید، شما نزد پروردگارتان روزی می خورید.

داستان

میدانید جنگ تبوک، جنگ سختی بوده؛ تشنگی، گرسنگی، طول مسافت. پیغمبر پرسید: کو اباذر؟ گفتند: یا رسول الله، نیامد، نیست، شاید عقب مانده. فرمودند: توقف کنید شاید بیاید، اندکی توقف کردند، یک وقت دیدند یک کسی افتان و خیزان، سلانه سلانه از آن دور می آید. پیغمبر فرمود: امیدوارم ابوذر باشد. وقتی جلو آمد دیدند اباذر است، بسیار تشنه است، لبهایش خشکیده و چهره اش برافروخته، روی زمین افتاد و بیهوش شد. حضرت فرمود: بروید آب بیاورید، کمی آب به سر و صورتش بزنید، آب به او بدهید تا به هوش بیاید. یک نفر گفت: یا رسول الله، مشک آب بر دوشش است، خودش آب به همراه دارد. عجب! مشک آب را باز کردند، مقداری آب به او دادند، به هوش آمد و سر حال شد. حضرت فرمود: اباذر، چرا آب نخوردی و تشنه آمدی؟ گفت: یا رسول الله، به جایی رسیدم که آب گوارایی داشت، مشکم را پر کردم، گفتم تا شما آب ننوشیدید من نمی خواهم لبهایم به آب بخورد، وفای من اقتضا می کرد تا قبل از آنکه شما از این آب ننوشید من از این آب ننوشم، لذا تشنه آمدم (1) وفاداری را ببینید. البته اگر کسی هم در این وضعیت آب بنوشد، مذمتش نمی کنند، اما این نهایت وفا است، وقتی عباس رفت

ص: 324

شریعه دست زیر آب برد، آب را در دستانش بالا آورد، تشنه بود، اگر آب هم می خورد کسی مدمتش نمی کرد، چرا که بقیه نتوانسته بودند خودشان را به آب برسانند ولی ایشان توانسته بود اما او آب را نخورد. این نهایت وفاست. (1)

کفی از آب چو آورد به نزدیک دهان***عکس شش ماهه در آن آب تماشا می کرد

يَا نَفْسِ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي *** وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي (2)

عباس حسین تشنه باشد و تو آب بنوشی؟ حسین تشنه باشد و تو سیراب شوی؟ ننوشید، این وفای در مقابل امام است. مادرش هم در مدینه وقتی بشیر آمد در دروازه ی مدینه قضایای کربلا را تعریف کرد میدانید چه گفت؟ گفت: بشیر «اولادی و مَنْ تَحْتَ الْخَضْرَاءِ كُلُّهُمْ فِدَاءُ لَابِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ»؛ چهار تا بچه هایم و همه ی آن کسانی که زیر آسمان هستند فدای حسین، فدای ابا عبدالله (3)، این وفاست، این تسلیم است. در شب عاشورا هم زینب کبری می گوید من از کنار خیمه ی عباس برادرم میگذشتم، دیدم صدای گفت وگو می آید. ایستادم دیدم سه برادرش را جمع کرده، - این برادرها از ام البنین بودند، فرزندان امیرالمؤمنین که هر سه در کربلا شهید شدند - میگویند برادران برای فردا تصمیمتان چیست؟ چه می کنید؟ جنگ مسجل شده، این سپاه از سر این لشکر نمی گذرد، و این افراد را به شهادت می رساند. نظر شما چیست؟ رأی شما چیست؟ گفتند: برادر، نظر ما نظر توست، رأی ما رأی توست، گفت: اگر رأی، رأی من است من یک توصیه دارم که تا یکی از ماها زنده هستیم نباید خدشه ای به فرزند زهراء حسین ابن علی وارد شود، فردا باید جانتان را فدا کنید. هر سه برادر به میدان رفتند و

ص: 325

1- ترجمه نفس المهموم، ص 302؛ پرچمدار نینوا، ص 169-170.

2- فرهنگ عاشورا، ص 65؛ ابصار العین من أنصار الحسین، ص 61؛ در سوگ امیر آزادی - گویاترین تاریخ کربلا، ص 256.

3- سوگنامه آل محمد، ص 528.

شهید شدند، و عباس شاهد شهادتشان بود، و خودش هم مکرر آمد و گفت: برادر جان بگذار بروم من دیگر نمی توانم، این جان، در این کالبد و در این قفس جسم تحمل ماندن ندارد. رفت و خود را فدا کرد. عباس مظهر وفاست. جوانها امشب از وفای عباس درس وفا بگیرید، در مقابل امامتان، در مقابل خدا، در مقابل پیغمبر، در مقابل نماز و دین وفادار باشید. امشب از عباس درس شجاعت و تسلیم و یقین را یاد بگیرید. از عباس روحیه مبارزه، روحیه حق پذیری و روحیه ظلم ستیزی را یاد بگیرید. اینها صفات عباس بود، اگر عباس در سن 37 سالگی جاننش را در طبق اخلاص گذاشت و کنار شریعه آن گونه برای مولا و آقا و برادرش، امام حسین جان فشانی کرد امشب از این جانفشانی عباس درس بگیریم و امشب عباس را الگوی زندگی خودمان قرار دهیم.

روضه ی قمر بنی هاشم علیه السلام

دلهای شما را روانه کنم کربلا، خوشا به حال آنهایی که الان یک نگاهشان به قبر عباس و یک نگاهشان به آن گنبد منور حرم امام حسین است. گاهی سر را بر می گردانند به حرم حسین نگاه می کنند، گاهی سر بر می گردانند به حرم ابا الفضل العباس نگاه میکنند. عجب شبی است امشب، کربلا کنار حرم ابا الفضل، خدایا ما هم از همین جا امشب هم ناله می شویم، خدایا این دل های ما را هم امشب کربلا ببر. امشب این دل های ما را هم با عباس همراه کن. امشب به عباس بگو اسم های ما را هم یک گوشه ای بنویسد. آقا بگوید اینها یک شب تاسوعایی جمع شدند. می توانستند خیلی جاها بروند، اما نرفتند، آمدند در مجلس حسین نشستند، برای حسین زهرا، برای مظلومیت عباس اشک ریختند. خدایا به آن ملائکه ای که ثبت می کنند بگو فردای قیامت شهادت بدهند، بگویند عباس جان! اینها در شب تاسوعا برای تو اشک ریختند، گریه کردند.

آقا ابافضل چقدر به مولایش و آفایش حسین وفادار است، کنار شریعه آمد، آب ننوشید، تشنه لب بیرون آمد، دشمن محاصره اش کرد، اما مگر کسی جرأت می کند از مقابل با عباس بجنگد؟ کسی جرأت نمی کند رو در رو با عباس بجنگد، ناجوانمردانه

جنگیدند، از پشت خنجر زدند، دستهایش را از پشت نخل‌ها شمشیر زدند و قطع کردند، اما عباس همه‌ی امیدش این است که بتواند مقداری آب به لبهای تشنه‌ی بچه‌های ابا عبدالله برساند، اما وقتی دید، نمی‌تواند آب را برساند، دیگر آبی در مشک نیست که به طرف خیمه‌برد، توانی هم در او نیست، دستی در بدن ندارد، تیر به چشم‌های مبارک برخورد کرده، دیگر این‌جا بود که صدا زد برادرم، برادرت را دریاب، داداش جان! حسین جان! برادرت را دریاب. من نمیدانم حسین با چه جرأتی آمد؟ آنهایی که به کربلا مشرف شده‌اند فاصله‌ی خیمه‌گاه تا علقمه را می‌دانید چقدر است؟ نمیدانم چگونه آمد؟ دیگر مردی هم به آن معنا در خیمه‌ها نبود که امام حسین اینها را به آنها بسپرد. لذا نوشته‌اند آمد، اما یک نگاه به عباس می‌کرد، یک نگاه پشت سر به خیمه‌ها، کنار بدن عباس نشست

دیده‌ها کن که طبیعت سربالین آمد***دیده‌ها بگشا که حسین با دل خونین آمد

دیده‌ها بر هم منه‌ای سرو به خون غلطیده***تانگویند حسین داغ برادر دیده

برادرم عباس!

الْيَوْمَ نَأْمِتُ أَعْيُنَ بَك لَمْ تَنَمْ*** وَ تَسْهَدُ آخِرَى فَعَزُّ مَنَامِهَا(1)

برادرم تا دیشب بچه‌های من راحت می‌خوابیدند، چون عمومی مثل عباس داشتند؛ اما امشب دشمن راحت می‌خوابد و بچه‌های من خواب ندارند. «الآن انكسر ظهري وقلة حيلتي»(2)

ص: 327

1- در سوگ امیر آزادی - گویا ترین تاریخ کربلا، ص 259.

2- بحارالانوار، ج 45، ص 42؛ منتهی الامال، 528؛ سوگنامه آل محمد، ص 316.

قال الله تبارک و تعالی: یُتَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (1)

مقدمه

روز تاسوعای حسینی است، منسوب به ابوالفضل العباس علیه افضل التحية والثناء. گرچه عباس جزو آخرین شهدای کربلاست، اما به واسطه ی مقام بلند و ارزشمند و ارجمندی که دارد از گذشته، این گونه مرسوم بوده است که روز تاسوعا را به آن شخصیت بزرگوار اختصاص می دهند. شخصیتی که ائمه ی معصومین مدح و ثنای او را گفته اند، وجود مقدس اباعبدالله در عصر چنین روزی او را برای فرصت گرفتن از دشمن فرستادند و فرمودند: برادرم «بنفسي انت»؛ حسین به قربان تو، برو امشب را برای ما مهلت بگیرد. این تعبیر «بنفسي انت» از امام حسین، تعبیر ساده ای نیست، از امام درباره ی ابوالفضل العباس، وقتی هم به کنار بدنش آمد، بعضی نقل کرده اند صدا زد: برادرم.

أَلَا يَا نُورَ عَيْنِي، يَا شَقِيقِي *** وَلِيٌّ قَدْ كُنْتُ كَالرَّكْنِ الْوَثِيقِي

ایا قمر منیرا کنت عونی

ای رکن وثیق حسین، ای قمر منیر حسین، ای نور عین و شفیق حسین. او را با این اشعار و با این مرثیه سرود. شخصیتی که در زیارت نامه ای که از امام صادق علیه السلام است، راوی می گوید: «انکب علی قبره» بعد از زیارت امام حسین با امام صادق به زیارت

ص: 328

قبر عباس آمدیم، امام خودش را روی قبر عباس انداخت و با این زیارت او را خطاب کرد: « أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ »⁽¹⁾؛ عموجانا گواهی میدهم تو تسلیم بودی، تو تصدیق محض بودی، تو وفا و خیر خواهی و نصیحت و فدا کردن جانت را از حسین، از برادرت دریغ نکردی. در آن زیارت نامه ای که «مزار شهدی»-از اعلام قرن ششم - از امام زمان ارواحنا فداء نقل می کند عرضه می دارد: «السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سلام بر عمویم عباس، «الْمُوَاسِيَةِ أَخَاهُ بِنَفْسِهِ»؛ آن کسی که جانش را برای حسین فدا کرد، جانش را در طبق اخلاص گذاشت برای ابا عبدالله، «الْأَخْذُ لِغَدِهِ مِنْ أَمْسِهِ»؛ زندگی اش را فدا کرد برای آینده، برای فردای ماندگار، برای ماندن در تاریخ، برای قیامت، «الْأَخْذُ لِغَدِهِ مِنْ أَمْسِهِ الْفَادِي لَهُ»؛ عباسی که جانبازی کرد. امام زمان او را جانباز خطاب کرد، «الْفَادِي لَهُ»؛ فداکرد خودش را، «الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ»⁽²⁾؛ به عنوان سپر، جند و محافظ، ایستاد و از جان برادرش دفاع کرد. اینها مدح معصومین درباره ی عباس است؛ امام سجاد فرمودند عمویم عباس مقامی دارد که شهدا به آن غبطه می خورند.⁽³⁾ امام صادق او را به ایمان محکم و یقین و بصیرت نافذ ستود. عباس چنین شخصیتی است، با این جایگاه و با این عظمت که معصومین مدح و ثنای او را گفته اند. به تعبیر یکی از نوادگانش به آنچه که مشهور است، این شعر را به فضل ابن محمد، از نوادگان ابا الفضل نسبت داده اند. بعضی گفته اند شاید اولین کسی است که بعد از قضیه ی کربلا برای ابا الفضل شعر سرود، البته قطع نظر از مادرش ام البنین که در بقیع آن اشعار را سرود -

أَحَقَّ النَّاسِ أَنْ يَبْكِيَ عَلَيْهِ *** فَتَى أَبِكَى الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ

أَخُوهُ وَ ابْنِ وَالِدَاهُ عَلَى *** ابوالفضل الْمُضَرَّجِ بِالذَّمَاءِ⁽⁴⁾

ص: 329

-
- 1- التهذيب، ج 6، ص 65؛ بحار الانوار، ج 98، ص 216؛ مصباح المتهجد، ص 724.
 - 2- بحار الانوار، ج 98، ص 269؛ الاقبال، ص 574.
 - 3- بحار الانوار، ج 22، ص 274؛ الأمالی للصدوق، ص 462، الخصال، ج 1، ص 68.
 - 4- اللهوف، ص 118؛ غم نامه کربلا، ص 144.

سزاوارترین کسی که شایسته است انسان برایش اشک بریزد، آن کسی است که حسین برایش اشک ریخته است. اباعبدالله در کنارش به حالت انحنای درآمد و اشک ریخت، و آن مطالب را بیان کرد. امروز منسوب به این شخصیت است، شخصیتی که زیارت نامه ی مأثوره دارد، الفاظ زیارت از امام معصوم است، تعبیرهای بلندی که در آن زیارت است؛ تو مانند بدریون هستی، خدا به تو جزای خیر دهد، تو چیزی را فروگذار نکردی. معصومین این گونه او را ستوده اند و امروز منسوب به این شخصیت است.

ویژگی های قمر بنی هاشم علیه السلام

اشاره

در میان انبوه بحثها و صفات و مطالبی که امروز درباره ی عباس می توان گفت، من در این محضر مقدس و مبارک یک ویژگی را می خواهم خدمت شما با تکیه بر آیات و روایات بحث کنم و یک قدری هم انشاء الله بیشتر ذکر مصیبت کنم.

1. ثبات قدم

اشاره

یک ویژگی ایشان ثبات قدم است، که این ویژگی منشأ بسیاری از صفات حمیده و ارزشهای انسانی است. شما عزیزان میدانید خیلی ها خوب شروع می کنند، ولی خوب تمام نمی کنند. خیلی ها آغاز پرشوری دارند، ولی پایان خمودی دارند. با ورق زدن صفحات تاریخ، به موارد فراوانی بر می خورید که آغاز بانشاطی داشتند، اما ثبات قدم خوبی نداشتند.

داستان در مورد بی ثباتی

مورد اول: عبید الله ابن جهش برای اینکه از جو کفر و شرایط حاکم بر مکه بیرون آمده باشد، با همسرش، دختر ابوسفیان، ام حبیبه، به حبشه آمد. او در آن جا مرتد شد، نصرانیت اختیار کرد، شرابخواری کرد و با حالت کفر در سرزمین حبشه زندگی کرد. او از جایی آمده بود که در آن جا ایمانش را حفظ کند چون هجرت برای حفظ ایمان است. از مکه آمده بود برای اینکه مشرکین آزارش ندهند و اذیتش نکنند؛ اما تا نگاهی به چند تا صحنه ی فساد و گناه افتاد، قدمش لغزید، و نتوانست خود را حفظ کند. هرچه

همسرش نصیحت کرد سودی نداشت و او با حالت کفر و ارتداد در منطقه حبشه جان داد.

مورد دوم: عبیدالله ابن عباس نیز پشت امام حسن را خالی گذاشت و در مقابل مقداری مال به معاویه پیوست.

مورد سوم: عبیدالله حرجوفی نیز به خاطر مطامع دنیا و به بهانه ی این که می خواهم یک مرگ مشهوری داشته باشم، درخواست مستقیم امام حسین را رد کرد. خودش می گوید: یادم نمی رود حسین جلوی خیمه ی من آمد در حالی که بچه هایش دورش بودند از من خواست و گفت: عبیدالله تو گذشته ی خوبی نداری، تو گناهان کثیری داری، بیا ما را یاری کن. اما او لغزید و نیامد. (1)

مورد چهارم: حسان بن ثابت یک روز غدیر را به شعر کشید، یک روز هم از همین غدیر دفاع نکرد و آمد کنار خلیفه ی اول و در وصف او شعر گفت، این هم نمونه ی یک آغاز خوب و پایان خراب، یک آغاز باشور و بعد هم لغزش قدم (2)

قرآن در سوره ی انفال چقدر زیبا این بحث را مطرح می کند. در آستانه ی نبرد بدر، قرآن کریم می فرماید: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْبِيَّكُمْ فَيَنْبِتُوا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ ملائکه! من خدا با شما هستم، با مسلمانان هستم، شما بروید ثبات قدم را در مؤمنین ایجاد کنید، «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْبِيَّكُمْ فَيَنْبِتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» (3) موضوع این آیه ثبات قدم است. در همین سوره ی انفال، در جای دیگر می فرماید: اگر این ثبات قدم نبود مسلمانان نمی توانستند پیروز شوند. در دستوره های شش گانه ای که از آیه ی 45 به بعد سوره ی انفال به مسلمان ها می دهد: «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا» خیلی صحبت از ثبات قدم است: «فَاثْبُتُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» (4)، ذکر بگوئید و ثابت قدم باشید. این ثبات قدم بود که در بدر، «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ

ص: 331

1- الأمالی للصدوق، ص 154.

2- پیغمبر و یاران، ج 2، ص 263.

3- انفال، 12

4- انفال، 45

رَمَى» (1) این ثبات قدم بود که بین پدر و فرزند بر سر شهادت اختلاف شد، یکی می گوید من باید بروم، دیگری می گوید من باید بروم. پدر شهیدی در احد نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، فرزندم در نبرد بدر شهید شد و من ماندم، اجازه بدهید حالا من بروم جانم را فدا کنم. این ثبات قدم است که ابودجانه آمده، می گوید: «یا رسول الله، إلی این أفر»؛ کجا بروم؟ سوی مال؟ فناپذیر است. سوی همسر و خانواده؟ مرگ آنها را می بلعد. سوی خانه و دار و ظواهر دنیا؟ همه خراب می شوند. من از کنار شما به کجا بروم؟ این است معنای «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا» (2) ثبات قدم است که لشکریان طالوت و بنی اسرائیل در مبارزه ی با جالوت گفتند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا» (3)؛ خدایا به ما ثبات قدم بده تا بتوانیم بر اینها پیروز شویم. حتی خدا در سوره ی اسراء به پیغمبر می گوید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ»؛ (4) ما اگر این عصمت و ثبات قدم و استواری را به تو نمیدادیم، ممکن بود تو را به طرف خودشان متمایل کنند؛ «لَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ»؛ اگر این ثبوت و این استمرار و این قول ثابت نبود. ثبات قدم خیلی بحث عمیقی است. ببینید در سوره ی ابراهیم، بعد از آن که این مثل را می زند: «مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَدَّ جَرَّةَ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (5) مؤمن ثابت است، ریشه دار است، عمیق است، «فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»؛ سیرش سیر صعودی است، رشد دارد، «تُوْتِي أ كُلِّهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (6) حرفش، فکرش، قلمش، عمرش و زندگی اش مفید است، بعد می فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (7) آنهايي که با خدا هستند، ایمان دارند، اعتقاد دارند، یقین

ص: 332

1- انفال، 17

2- انفال، 45

3- بقره، 250

4- اسراء، 74

5- ابراهیم، 24

6- ابراهیم، 25

7- ابراهیم، 27

دارند، «يُثَبِّتُ اللَّهُ»؛ خدا به آنها هم در دنیا، هم در آخرت ثبات قدم می‌دهد. نکته‌ی قابل توجه در این آیه این است: در دنیا، ثبات قدم، در آخرت هم نلغزیدن بر صراط. پیغمبر اکرم فرمودند: بعضیها آنقدر سریع از صراط عبور می‌کنند که وقتی جلوی بهشت می‌رسند می‌گویند: «هل رأيتم صراطا هل رأيتم حسابا» (1) پاسخ می‌دهند: خیر، مانه صراط دیدیم، نه حساب دیدیم، ما را مثل برق به این جا رساندند. امام صادق فرمود: «النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ طَبَقَاتٍ»؛ مردم به پنج شکل از صراط عبور می‌کنند: «يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ» (2)؛ بعضی‌ها به سرعت نور، به سریع‌ترین سرعت که وقتی جلوی بهشت می‌رسند از آنها می‌پرسند: هل رأيتم حسابا، کتابا، ميزانا، صراطا؟ - دیده‌اید خود انسان گاهی می‌گوید: رسیدیم؟ من اصلا متوجه‌ی جاده نشدم. وقتی انسان سرعت داشته باشد و خیلی آرامش و سکینه داشته باشد اصلا متوجه‌ی مسیر نمی‌شود. در پاسخ می‌گویند: ما حسابی ندیدیم. چقدر این آیه زیباست، «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» (3)؛ خدا به مؤمن در دنیا ثبات قدم می‌دهد. اصلش هم همین است، نتیجه‌اش هم همین است. آن ثبات قدم در صراط، بازگشت و نتیجه‌ی این ثبات قدم است، چون امام صادق فرمود: «وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٍ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٍ فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ

ص: 333

1- وقال أيضا إذا كان يوم القيامة أنبت الله لطائفة من أمتي أجنحة فيطرون من قبورهم إلى الجنان يسرحون فيها و يتنعمون كيف شاءوا فتقول لهم الملائكة تم حسابا فيقولون ما رأينا حسابا فيقولون هل جزتم على الصراط فيقولون ما رأينا صراطا فيقولون لهم تم جهنم فيقولون ما رأينا شيئا فتقول الملائكة من أمة من أمتم فيقولون من أمة محمد ص فيقولون نشدناكم الله حدثونا ما كانت أعمالكم في الدنيا فيقولون خصلتان كانتا فينا فبلغنا الله هذه المنزلة بفضل رحمته فيقولون و ما هما فيقولون كنا إذا خلونا نستحي أن نعصيه و نرضى باليسير مما قسم لنا فتقول الملائكة يحق لكم هذا (مجموعه ورام، ج 1، ص 230).

2- قَالَ النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ طَبَقَاتٍ وَ الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ مَنْ حَدَّ السَّيْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدُوِّ الْفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مَسْدِيًّا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقًا قَدْ تَأَخَذَ النَّارَ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَتْرُكُ شَيْئًا (بحار الانوار، ج 8، ص 64؛ الأمالی للصدوق، ص 177؛ الزهد، ص 92).

3- ابراهيم، 27

الإمام المَفْرُوضِ الطَّاعَةِ» (1) کسی که در دنیا در کنار امامش محکم و ثابت قدم بایستد، در آنجا هم ثابت است، در آنجا هم سیر نورانی دارد، سیری مثل برق دارد که اصلاً نمی ماند. این ثبات قدم خیلی قابل توجه است.

کلیب، تسلیم محض

عده ای خدمت امام صادق آمدند. یکی از آنها عرض کرد: آقا، فردی در قبیله ی ما هست به نام کلیب، ایشان هر چه شما می گوید، می گوید چشم. منتظر است از شما دستور برسد تا انجام دهد، تسلیم محض است. این قدر در مقابل حرف شما مطیع است که ما اسمش را گذاشته ایم کلیب؛ تسلیم. آقا فرمودند: بله، خداوند به او نورانیت داده است، بعد فرمود: میدانید او (کلیب) مصداق کدام آیه است؟ مصداق این آیه است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبْتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (2) «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» (3)، «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (4) مخبتینی که سید الساجدین در زیارت امین الله درباره ی آنان می گوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْئَةَ» (5) خبت در زمین صاف، هیچ عقبه، هیچ گردنه، هیچ مانع، هیچ چیزی سد راه او نیست، مسیر برایش روشن و واضح است، تسلیم محض است؛ «أَخَبْتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» فرمود کلیب مصداق این آیه است. ما در اول جلسه چند مثال زدیم از کسانی که ثبات قدم نداشتند، نقطه ی مقابلش هم فراوان داریم، مثل مریم، مادر عیسی. ببینید قرآن چگونه ثبات قدم او را می ستاید! یا آسیه، همسر فرعون، چگونه قرآن ثبات قدمش را الگو قرار داده! «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»، مگر همسر فرعون چه ویژگی ای داشت؟

ص: 334

1- بحار الانوار، ج 8، ص 66؛ معانی الاخبار، ص 32.

2- الکافی، ج 1، ص 390؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص 143.

3- حج، 34

4- انفال، 2

5- وسائل الشیعه، 14، ص 395؛ بحار الانوار، ج 97، ص 264؛ الاقبال، ص 470.

«إذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة»(1). میگفت: خدایا به من ثبات قدم بده که با تو باشم، کنار تو باشم، من شکنجه ی فرعون را تحمل می کنم، اما به من توفیق بده، خانه ای در کنار خودت داشته باشم. یا مؤمن آل یاسین که در میان جو مخالفین فریاد زد: «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ». سعد ابن معاذ در جنگ بدر خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، اگر بگویی در خار برو می روم، بگویی در آتش برو می روم. شما هر دستوری بفرمایید میگویم چشم، من نمی گویم: چرا؟ نه، نمیگویم. بله چنین انسانهای ثابت قدمی هم بودند.

عمر بن قرظه، فدایی امام حسین علیه السلام

عمر بن قرظه کسی است که در روز عاشورا از امام حسین اجازه گرفت به میدان آمد و رجز خوانی کرد و به مبارزه پرداخت و سپس برای دفاع از امام حسین نزد حضرت شتافت. ابن نما نقل می کند که او صورت و سینه ی خود را سپر تیرها قرار داده بود و نمی گذاشت به امام حسین اصابت کند. در حالی که جراحت زیادی برداشته بود و در خون خودش می غلتید، ابا عبدالله بالای سرش آمد و فرمود: خواهشی نداری؟ گفت: «یا بن رسول الله أوفیت» آقا وفا کردم؟(2) ثبات قدمم را نشان دادم؟ آیا استواری ام را نشان دادم؟ این ثبات قدم منشأ صبر است، منشأ قوت در دین است، منشأ غیرت است، منشأ علو همت است، منشأ عترت است. بعداً عرض خواهیم کرد که این صفت شاه بیت صفات حمیده است، لذا دو جا در زیارت عاشورا میگوید: «تَبَّتْ لِي قَدَمٌ صِدْقٌ»(3) در یک جا «تَبَّتْ» و در یک جا با «يُنَبَّتْ» تعبیر می کنیم. لذا در جامعه کبیره میگوید «فَتَبَّتَنِي اللَّهُ أَلِدَا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مَوَالَتِكُمْ»(4)؛ خدایا به ما توفیق بده روی موالات شما بایستیم، و از شما دفاع کنیم، آن هم در شرایط بحرانی، در شرایط عادی که همه مطیع اند و به ظاهر

ص: 335

1- تحریم، 17.

2- نفس المهموم، ص 262.

3- بحار الانوار، ج 98، ص 292؛ کامل الزیارات، ص 177؛ مصباح الكفعمي، ص 484.

4- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 615؛ التهذيب، ج 6، ص 99؛ مستدرک، ج 6، ص 423.

خود را ثابت قدم نشان می دهند، اما وقتی اندکی شرایط بحرانی بشود، آن وقت می آید سینه ی امام را می بوسد، اما امام را یاری نمی کند. آقا فرمود: من را یاری کن، صدای من را شنیدی، ندای من را شنیدی، حجت بر تو تمام شد، از خدا بترس، اما آنها یاری نکردند. معنای ثبات قدم این است که انسان در عرصه های مختلف در شرایط بحرانی و شرایط حساس، خود را نشان بدهد. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (1) ابوالفضل العباس، شخصیتی که امروز به او منسوب است و شما به احترام او در این حسینیه جمع شدید کنار شریعه می آید، آب را میان دستها بالا می آورد، تشنه است، اگر آب هم می نوشید کسی او را مذمت نمی کرد:

کفی از آب چو آورد به نزدیک دهان***عکس شش ماهه در آن آب تماشا می کرد

آب را ریخت.

يَا نَفْسِ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي***وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنِ وَارِدُ الْمُنُونِ***وَتَشْرِبِينَ بَارِدُ الْمُعِينِ (2)

عباس، تو آب بنوشی و حسین تشنه باشد؟ تو آب بنوشی و بچه های اباعبدالله تشنه باشند؟ عزیزان ثبات قدم توکل می آورد و توکل شجاعت می آورد؛ پیامبر فرمود: «مَنْ سَدَّرَهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (3) توکل شجاعت می آورد، استواری می آورد، غیرت می آورد، حمیت می آورد. قدرت حفظ دین می آورد، اینها در پرتو ثبات قدم است. مگر امروز برای عباس امان نامه نیاوردند؟ چشم های نگران زینب به دستهای عباس است؛ یعنی عباس قبول می کند؟ یعنی حسین من را تنها می گذارد؟ یعنی می رود؟ گوشها را تیز کرده، چشمها را دوخته، یک وقت عباس صدا زد: برگردید؟

ص: 336

1- ابراهیم، 27

2- ابصار العين في انصار الحسين، ص 61؛ فرهنگ عاشورا، ص 65؛ در سوگ امیر آزادی - گویاترین تاریخ کربلا، ص 256.

3- مشكاة الأنوار، ص 18.

لعنت بر شما و امان نامه ی شما. عباس پیمانی با حسین دارد که این پیمان تا آخر محفوظ است. امان نامه را برگرداند. این روحیه ی ثبات قدم عباس است.

برادران عزیز، سروران روحانی، اهل تبلیغ و منبر، زینب کبری، در مجلس دشمن صدا زد: «مَا رَأَيْتَ إِلَّا جَمِيلًا» (1)؛ کربلا برای ما زیبا بود. شما را به خدا این زیبایی ها را استخراج کنید، و برای مردم بگویید بگذارید مردم بدانند کربلا پیام اعتقادی دارد، پیام اخلاقی دارد، آموزه های تربیتی دارد، کارکرد امروزی دارد، کارآمد است، کربلا منحصر در مرز زمان و مکان سال 61 هجری و سرزمین تفتیده ی عراق نیست، حادثه ی کربلا- این مرزها را درنور دیده، حادثه ی کربلا حرارتی و سر مکتومی در قلوب مؤمنین (2) ایجاد کرده، که زینب در مجلس دشمن فریاد زد: هر کاری می خواهید بکنید، به خدا قسم اسم ما را از قلب های مردم نمی توانید جدا کنید. این جمعیت در این حرم، در حسینیه های دیگر، این دسته جات عزاداری، این جوان های سیاه پوش، اینها را چه کسی به داخل خیابان ها فرستاده؟ اینها به کدام تحریک، کدام حزب و جناح سیاسی در خیابانها و دسته جات ریخته اند؟ امام سجاد فریاد زد: ما شش خصوصیت داریم. یکی از آنها این است: محبت ما در قلوب مردم است، مردم ما را دوستدارند، کسی نمی تواند این محبت را بگیرد، فکر نکنید فقط در میان مسلمان ها، و فقط در میان شیعیان چنین است، خیر، ببینید، چرا آن نویسنده ی سنی در شخصیت زینب کتابی می نویسد به نام «بطل کربلا»؛ قهرمان کربلا؟ چرا آن شخص مسیحی آن گونه به ابا الفضل العباس متوسل می شود؟ چرا آن خانم آمریکایی این روزها پرچم یاحسین به دست گرفت و وارد حرم امام حسین شد، خادما جلوی او را گرفتند، گفتند: کجا میروی؟ گفت: مگر این آقا شفا نمی دهد؟ مگر این آقا بچه نمیدهد؟ مگر این آقا مریضها را خوب نمی کند؟ . من خودم در کربلا دیده ام مردم می آیند از او حاجت می گیرند. - گفت: من سالهاست که ازدواج کرده ام و خدا به من اولاد نداده است. اگر این آقا یک بچه به من

ص: 337

1- بحارالانوار، ج 45، ص 115؛ اللهوف، ص 160؛ مشیر الاحزان، ص 90.

2- قال رسول الله إن لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد أبدا (مستدرک، ج 10، ص 318).

بدهد اسمش را حسین میگذارم مسلمان می‌شوم. این زن آمریکایی با پرچم یا حسین به حرم امام می‌آید و در حرم، می‌گوید من آمده‌ام از امام حسین اولاد بگیرم. ابا عبدالله عجب نیرویی! عجب قدرتی و عجب عظمتی در دنیا ایجاد کرده! چه حرارتی! چه زیبایی‌هایی دارد کربلا بعد مصیبت کربلا جای خود، اما بعد زیبایی‌های کربلا، بعد قابل تأملی است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: 338

قال الله تبارک و تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (1)

مقدمه

شب عاشورای حسینی است، شبی که منسوب به ابا عبدالله و اصحاب و انصار و یاران باوفای اوست. مثل فردایی آفتاب عمر ابا عبدالله، «ریحانة الرسول» و «سیدی شباب اهل الجنة»، غروب کرد و برای همیشه تاریخ عاشورا را ماندگار نمود. شب عاشورا خودش هم قطع نظر از اینکه شب مصیبت است، از نظر عبادی موضوعیت دارد. سیره ی معصوم و روش امام در امشب عبادت بوده و سیره ی امام برای ما حجت است. لذا احیاء امشب ثواب هفتاد سال عبادت را دارد. معلوم است که منظور چیست؛ یعنی یک احیای امشب، و بیداری و ارتباط خوب با خدا در این شب، می تواند مسیر هفتاد سال زندگی انسان را تغییر دهد، می تواند مسیر زندگی انسان را معین کند. امشب به نقل از سید ابن

طاووس، صد رکعت نماز دارد، پنجاه تا دو رکعت، در هر رکعتی یک حمد و یک قل هو الله. چرا؟ چون امشب یاران امام حسین نماز خواندند، امشب بندگی کردند، مثل کندوی زنبور عسل از اردوگاهشان صدای مناجات، دعا و گفت و گوی با خدا می آمد. (2) امشب گفتن هفتاد مرتبه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مستحب است. چون این ذکر، ذکر امام حسین بوده، مثل فردا با این ذکر به قلب دشمن می زد و بر میگشت و

ص: 339

1- توبه، 119

2- اللهوف، ص 91؛ بحار الانوار، ج 44، ص 394.

می فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله. امشب هفتاد مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وارد است، چون فردا تجلی تسبیح، تکبیر، تحمید و همه ی ارزشها و همه ی صفات الهی در اردوگاه حسین بود. هم تسبیح بود؛ سبحان الله، هم تنزیه و هم عظمت الهی. لذا این ذکر، امشب جزو ذکری است که هفتاد مرتبه وارد شده است. امشب نماز امیرالمؤمنین وارد است، نمازی که در دو رکعت، یک حمد و پنجاه قل هو الله خوانده می شود و مشهور به نماز امیرالمؤمنین است، اما امشب این نماز به صورت خاص وارد شده است. سید ابن طاووس و برخی دیگر از شخصیت هایی که در اعمال و لیالی؛ این شب ها نوشته اند، این اعمال را برای امشب ذکر کرده اند. پس امشب چهره ی عبادی هم دارد، جدای از چهره ی مصیبت، چهره ی عزا و چهره ی تبیین آن حادثه ی عظیم عاشورا.

این جلسه می خواهم راجع به بعد عرفانی و اخلاقی کربلا چند جمله ای صحبت کنم؛ چون حادثه ی کربلا یک حادثه ی چند بعدی است: بعد مظلومیت دارد، بعد مبارزه و شجاعت دارد، بعد اخلاق و عرفان هم دارد. دشمن دلش می خواهد ما این بعد را کمتر بیان کنیم. دلش می خواهد عاشورا فقط در بعد مصیبتی و بعد حماسی اش به دنیا عرضه شود و گاهی هم از این بعد سوء استفاده کند. او قدرت تحلیل ندارد، اما سوء استفاده می کند. یکی از دوستان من که سال گذشته برای تبلیغ در آلمان بود میگفت یک روز عاشورا یا حتی کمتر از یک نیم روز، بعد از عاشورا، تلویزیون رسمی و پربیننده ی آلمان، هشت مرتبه صحنه ی قمه زنی بعضی از شهرهای هندوستان، پاکستان و جاهای دیگر را تکرار کرد، با این که هزینه ی پخش یک برنامه برای آنها خیلی بالاست. ایشان میگفت من تماس گرفتم، بعد فهمیدم غرض در کار است و نوع صحنه ها را هم - با روش هایی که امروز می توانند بعضی از این صحنه ها را درست کنند - به گونه ای درست کرده بودند که وهن ایجاد کند. در بعضی کتاب ها هم که از مصر و جاهای دیگر آمده تصویرهایی را دیدم که گاهی خون در دهان بچه ای است و زیر آن هم مینویسند بچه ها را با خونخواری بزرگ می کنند، با تروریسم بار می آورند. او که قدرت تحلیل ندارد. و

متوجه قصد سوء آنها نمی شود. من الان نمی خواهم بگویم عزاداری چه بخشی از آن صحیح است و چه بخشی از آن ناصحیح است، آن موضوع یک بحث دیگری است که در جای خودش باید تحلیل شود؛ اما امروز این مطلب را به عنوان یک جنبه ای که موجب وهن شیعه است. حداقلش ایجاد وهن است - مطرح می کنم. ما در روایات داریم که ائمه گاهی حتی کارهای مستحبی را به شاگردانشان می گویند انجام ندهید. چرا؟ چون آن کار زمانی در یک جامعه، وهن و منفوریت دارد. نمی خواهم وارد مصادیق آن شوم، ولی حداقل آن این است که این کار امروز وهن است و روی آن تبلیغات سوء می کنند.

تجلی اخلاق و عرفان در کربلا

کربلا تجلی عرفان و اخلاق و ارزش های کرامت و عزت انسانی است. من این بحث را ابتدا با قرآن شروع می کنم. قرآن جهاد را در کنار اخلاق خواسته و اخلاق را قبل از جهاد خواسته است. در سوره ی حدید می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»؛ ما پیغمبران را با دلیل و معجزه فرستادیم، «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ به آنها کتاب و استدلال و میزان دادیم. ما در درجه ی نخست انبیا را با کتاب؛ استدلال؛ عدالت و برهان فرستادیم و این سلاح نخست نبی است، سلاح تبلیغ است، اما اگر جواب نداد؛ «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»؛ آهن هم فرستادیم، «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»⁽¹⁾ شمشیر هم است، چون ممکن است گاهی زبان، پذیرا نداشته باشند، ممکن است با شما درگیر شوند «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»، بعد از «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» است. ما رسل را با «بینه» فرستادیم و حدید هم در کنارش به عنوان پشتوانه است. و عرصه ی جهاد در آن جاهایی است که دین با عرصه ی تبلیغ پیش نمی رود. آیات آخر سوره ی توبه راجع به جهاد است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»⁽²⁾ که از جهادگران صحبت می کند، ای کسانی که به شهادت می رسید خدا جان و

ص: 341

1- حدید، 25.

2- توبه، 111

مالتان را می خرد، بهشت جایزه ی شماسست. وعده ی بهشت در تورات و انجیل و قرآن آمده است، ولی بدانید ای رزمندگان جبهه ی دین باید این صفات را داشته باشید: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»⁽¹⁾ نه صفت اخلاقی را پشت سر هم ردیف کرده: در جبهه ی اسلام باید توبه باشد، رکوع باشد، سجود باشد، امر به معروف باشد. نمی تواند مثل جبهه ی کفر، همه ی ارزشها را نادیده بگیرد. نوشته اند امشب لشکر ابا عبدالله «بین راکع و ساجد و قائم»، بعضیها رکوع می کردند، بعضی ها سجده میکردند، و بعضی ها ایستاده بودند، برخی نماز می خواندند و برخی قرآن؛ اما در جبهه ی کفر لهو و لعب و فریاد و تمسخر بود. دین ما جهاد و حماسه اش با اخلاق است، با معرفت است و با ارزش است. رزمنده ی دین باید نمازش، رکوعش سجودش و قیامش در کنار جهادش باشد. در اینجا دو سه مثال تاریخی بیان کنم تا کمی روشن شوید. اگر افرادی معرفت، اخلاق و زهد را بدون جهاد و جنگ خواسته اند، آنها انسان های کاملی نیستند.

عرفان ربیع بن خثیم، عرفان نیست

درباره ی شخصیتی مثل ربیع بن خثیم که قبرش در مشهد مشهور است نوشته اند طی بیست سال یک حرف دنیایی نزد. زمانی که با خبر شد عده ای حسین بن علی را به شهادت رسانده اند، در اظهار تأسف از چنین حادثه ای یک جمله بیان کرد که مضمون آن این است: وای بر این امت که فرزند پیامبرشان را شهید کردند. بعد بر سر خود زد و گفت: وای بر من یک حرف دنیایی زدم، من عهد کرده بودم حرف دنیا نزنم! چرا پرسیدم که پدرت مرده یا زنده است. همسایه اش می گفت من گاهی در تاریکی فکر میکردم یک ستون در میان خانه است و این ستون، دیوار یا ستون خیمه است. این قدر می ایستاد، یک شب تا صبح در رکوع بود، یک شب تا صبح در سجده بود. قبر کننده بود، می رفت

ص: 342

داخل آن می خوابید، بیرون می آمد و می گفت: «رَبِّ اَرْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا»؛ (1) خدایا مرا برگردان که من کار خوب انجام بدهم. بعد میگفت: حال برگشتی، می خواهی چه کار کنی؟ من نمی خواهم بگویم نقل های تاریخی صددرصد درست است یا نه؟ اما بالاخره زهدش یک زهد ویژه ای بوده است. اما همین آدم در جنگ صفین به امیرالمؤمنین عرض کرد: آقا من نمی توانم بجنگم، من شک کردم، من را از این جنگ معاف کنید همین آدم در کربلا امام حسین را یاری نکرد، بعد هم که خبر شهادت را به او دادند، فقط یک اظهار تأسفی کرد. این عرفان منهای حماسه است. (2) این عرفان اصلاً «لیس بعرفان». عرفان دین، با جهاد و با حماسه اش است، این انسان، کامل نیست.

جهاد منهای اخلاق جهاد نیست

مثال دوم، عکس این موضوع را بگویم؛ یعنی جهاد بی معرفت و جهاد بی اخلاق. خالد ابن ولید، انسان شجاعی است، خودش میگفت اگر کسی در بدن من یک جای سالم را جستجو کند، پیدا نمی کند، در تمام بدن من آثار جراحی است. و جب به و جب بدنش، جای زخم و تیر و شمشیر بود، خودش میگفت من در 100 تا جنگ شرکت کرده ام. در تاریخ «استلقابه» نوشته است او کسی است که در «موته» وقتی جعفر ابن ابیطالب شهید شد، وقتی فرمانده ها شهید شدند، با یک شجاعتی لشکر اسلام را عبور داد، و به مدینه رساند. آدمی بود شجاع، قوی، بی باک، متحمل؛ اما از نظر اخلاق، انسان مثبتی نبود. پیغمبر اکرم او را فرستاد که قبیله ی ابن عامر را به اسلام دعوت کند. او با این ها کینه داشت، چون آنها عمویش را کشته بودند، دستور داد دست های مردان قبیله را بستند و همه را دست بسته اعدام کرد. بعد حمله کرد و قبیله را غارت کرد. وقتی خبر به رسول الله رسید، حضرت دستهای مبارکش را بالا آورد، میگویند تا آنجایی که زیر بغل پیامبر پیدا شد و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ»؛ خدایا من

ص: 343

1- مومنون 99-100

2- گفتارهای معنوی، ص 51.

از کار خالد ابن ولید برائت می جویم، من این کار را تأیید نمی کنم. این جنگ بی اخلاق است. بعد پیغمبر، امیرالمؤمنین را فرستاد و گفت برو اینها را راضی کن. آقا آمدند تک تک خون بهاها را دادند، نوشته اند حتی اگر کاسه ای شکسته بود، حضرت خسارت داد. امیرالمؤمنین، حتی به زنها و بچه های داغدیده پول زیادی داد، به میزانی که بیش از دیه بود تا راضی شوند. وقتی برگشتند پیغمبر تشکر کرد، فرمود: خدا از تو راضی باشد که مردم را از من راضی کردی. رضایت مردم را کسب کردی، و نگذاشتی عملکرد خالد ابن ولید موجب پشت کردن مردم به دین شود. (1)

اویس قرن، عارف به حق

دو نمونه ای که ذکر شد یکی مصداق اخلاق و زهد بدون جهاد، و دیگری شجاعت و جهاد بدون اخلاق است. اما جمع بین هر دو در اویس قرن است. اویس هم گاهی شب تا صبح در رکوع بود. خود خواجه ربیع به اویس غبطه می خورد، می گفت او چه عبادت هایی می کند. اویس شخصیتی است که نسبت به نماز، عبادت، دعا و قرآن اهتمام بسیار داشت؛ اما همین آدم در صفین خدمت امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد: آقا جان، آمده ام بجنگم، و جانم را فدا کنم، آمده ام با شما بیعت کنم. آقا فرمود: به چه شرطی می خواهی با من بیعت کنی؟ عرض کرد: آقا، بیعت می کنم خونم را هستی ام و وجودم را فدای شما کنم. (2) اویس هم ولایت پذیری اش عالی است و هم زهدش عالی است. به خود اویس گفتند شخصی کفن خریده، آن را می پوشد و در قبر می خوابد و زن و بچه اش را رها کرده است، او بالای سرش آمد و گفت: بلند شو، این بساط را جمع کن، این قبر و این کفن برای توبت شده است. زهد این نیست که در قبر بخوابی و این راههای ناصحیح را بروی. امیرالمؤمنین زهد داشت که با یتیم رئوف، با دشمن شجاع و در مسجد عابد بود. متأسفانه یک شیوه های عرفانی در جامعه باب شده که منهای ولایت،

ص: 344

1- مستدرک، ج 18، ص 366؛ بحارالانوار، ج 21، ص 142؛ پیغمبر و یاران، ج 2، ص 326.

2- پیغمبر و یاران، ج 343.

منهای مرجعیت، منهای استاد و مراد اخلاقی است. یک روز ادعای نیابت امام زمان میکنند، یک روز ادعای رؤیت آقا و پیام آوردن می کنند. این در حالی است که آن کسانی که خدمت آقا رسیده اند، آن قدر کتوم بوده اند که سال ها بعد از مرگشان هم کسی متوجه نشد. سید بحرالعلومها و مقدس اردبیلیها که خودشان با این ادعاها دکان باز نکردند بلکه از یک طریقی بالاخره کشف شد که خدمت آقا می رسیدند. مگر به این سادگی است. دکان های مختلف، در شهرهای مختلف باز می کنند، حالا یک عده ای از آنها دستگیر می شوند، اما عده ای هم به ترویج عرفان بودایی و عرفان هندی ادامه میدهند. امام (رحمة الله علیه) عرفان اسلامی داشت، که آن گونه شجاعت داشت و آن گونه عبادت می کرد. ملاحسین قلی همدانی، قاضی تبریزی، علامه طباطبایی عرفان اسلامی داشتند. با این سر و صداها و جمع کردن مرید و تعریف کردن از خود نمیشود دکان باز کرد، شما برای خودتان دارید دست و پا می زنید. یک روز طریقت در کنار شریعت بود، اما امروز قطب و پیر و مراد را در مقابل مرجعیت، و عرفان بودا را در مقابل عرفان اسلامی قرار میدهند. عزیزانی که صدای من را می شنوید، عرفان دینی با جهاد آمیخته است و نمونه ی آن اویس قرنی است نه خالد بن ولید و نه ربیع ابن خثیم. آن الگوی اول (خالد بن ولید) ناقص است، این الگوی دوم (ربیع ابن خثیم) هم ناقص است. الگوی صحیح اویس است که می گوید علی جان، جانم فدایت، آمده ام جان بدهم، هیچ تردید هم ندارم، با هر کس هم بگویی می جنگم.

فضائل اهل بیت

حال به کربلا- پردازیم من امشب از آن بعد شجاعت و مبارزه و مصیبت بیرون می آیم و به بعد اخلاقی و معرفتی نهضت عاشورا می پردازم، بعدی که حتی دشمنان هم به آن بعد اعتراف کردند. وقتی سرها را به کوفه آوردند برادر ابن زیاد، عثمان ابن زیاد گفت: کاش همه ی آل زیاد هلاک شده بودند، اما پسر فاطمه به شهادت نمی رسید. برادرش با تعجب گفت تو معلوم است از که حمایت می کنی؟ ما سردمدار و طلایه دار این جریان

بودیم. گفت: کاش ننگ برادری تو را هم نداشتم. دقت کنید این برادر ابن زیاد است. همسر یزید به او اعتراض می کند، همسر خولی به او اعتراض می کند، زن کعب ابن جابر که قاتل بریر است از خانه اش قهر می کند، می گوید: خدا لعنتت کند که سید قراء کوفه را کشتی. چرا زیر آن قاتل از خانه می رود؟ چرا زن خولی موضع می گیرد؟ چرا باید پسر یزید ابن معاویه سال ها بعد از حادثه ی کربلا بلند شود و بگوید: کاش من به دنیا نیامده بودم و لکه و ننگ بنی امیه بودن را با خودم نمی کشیدم. اینها حرفهای خودشان است، حالا ما به تحلیل های دیگر کاری نداریم. سنان بن انس وقتی سر را نزد ابن زیاد آورد تا جایزه بگیرد، نمی گوید من سر یک آدم منفی را آورده ام، می گوید:

أَمَلْتُ رَكَابِي فِضَّةً وَ ذَهَبًا***أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكِ الْمُحِبِّبَا

قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّاً وَ أَبَا***وَ خَيْرُهُمْ إِذْ يَنْسُبُونَ نَسَباً (1)

گفت: ای ابن زیاد، رکاب مرا پر از طلا و نقره کن، زیرا پادشاه محبوب و محترمی را کشته ام. من شخصیتی را شهید نموده ام که از لحاظ مادر و پدر و نسب بهترین مردم می باشد.

پس اینها خودشان هم به عظمت آنها معترفند. برادران عزیز و خواهران گرامی بیایید امشب به بعد اخلاقی و عرفانی عاشورا پردازیم. زیارت ناحیه ی مقدسه را ببینید، امام زمان می فرماید: حسین جان، « کنت للاسلام وَ الْمُسْتَلِمِينَ رَاحِماً »؛ تو به مسلمانان و به اسلام راحم و رحیم بودی. بگذارید امشب بعد رحم، رفق، فتوت و جوانمردی ابا عبدالله را توضیح بدهم این مطلب در زیارت ناحیه مقدسه است که منسوب به امام زمان است. در آن جا خیلی زیبا اوصاف امام را آورده است. « كُنْتُ لِلْإِسْلَامِ وَ الْمُسْتَلِمِينَ رَاحِماً وَ لِلْحَقِّ نَاصِراً وَ عِنْدَ الْبُلَاءِ صَابِراً » (2) جد بزرگوارم، حسین، در بلا صبور بودی، در دفاع از حق قوی بودی و در برابر مسلمانان رئوف و مهربان بودی.

ص: 346

1- بحار الانوار، ج 45، ص 128، الأمالی للصدوق، ص 163؛ کشف الغمه، ج 2، ص 51.

2- بحار الانوار، ج 98، ص 320.

امام حسین فردا (روز عاشورا) مکرر فرمود: **أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ همه از خداییم، (مبدأ خدا) و به سوی خدا برمیگردیم، (یعنی معاد). این عرفان ابا عبدالله است، بالای سر هر شهیدی که رفت - ابا عبدالله بالای سر همه نیامده است، فقط نام هفت، هشت نفر را نوشته اند که حضرت بالای سر آنها رفته است - بالای سر هر شهیدی آمد، یا خبر شهادتش را شنید، این آیه را خواند: **«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ»** (1) دقت کنید عاشورا با چه درست شده است، و با چه مطرح شده است. وقتی به دشمن حمله می کرد در جایی می ایستاد و می فرمود: **«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»**. وقتی امام سجاد را در آغوش گرفت، فرمود: **«اللَّهُمَّ بِحَقِّ طَه وَ يَاسِينَ»** اصلاً کربلا دعا و قرآن و ذکر و مناجات است؛ وقتی جوانش به میدان می رود پشت سرش نگاه میکند و قرآن می خواند: **«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا»**. (2)

ویژگی های نماز ظهر عاشورا

اشاره

آیا این اردوگاه با آن اردوگاه قابل مقایسه است؟

شما نماز ابا عبدالله را در ظهر عاشورا ببینید، این نماز سه ویژگی دارد. جوانهای عزیز، به نمازتان اهمیت بدهید، حسین می توانست در خیمه نماز بخواند، چون هنوز یاران زیادی داشت، هنوز اصحاب تمام نشده بودند، بنی هاشم به میدان نیامده بودند. جنگ کربلا بعد از ظهر عاشورا اوج گرفت، و رفتن تک تک افراد، بیشتر بعد از نماز ظهر بوده، هنوز حبیب زنده است، هنوز آن اخوان غفاریان هستند، هنوز علی اکبر، عباس، قاسم هستند. می شد که اینها بایستند و بجنگند و بقیه یکی یکی بروند و نمازشان را بخوانند و بیرون بیایند، دشمن هم متوجه نمیشد. چرا این کار را نکرد؟ چون نماز امام حسین سه ویژگی دارد:

ص: 347

1- احزاب، 23.

2- آل عمران، 33.

1. اول وقت

امام نگفت حالا صبر کنید جنگ تمام شود تا غروب وقت است. خیر، نماز باید در اول وقت خوانده شود.

2. جماعت

امام می توانستند این نماز را در خیمه و فرادا بخوانند؛ اما امام چنین نکرد. نماز خوف خواند، دو رکعت مثل نمازهای شکسته ی دیگر. امام جلو ایستاد و دو صف پشت سر ایشان ایستادند. یعنی گروه اول یک رکعتش را به امام اقتدا می کند و یک رکعتش را هم خودش فرادا می خواند، گروه دوم هم به همین شکل، تا هر دو گروه به جماعت برسند. دومین ویژگی این نماز این بود که جماعت بود.

3. علنی

اگر این نماز داخل خیمه برگزار می شد، شاید دشمن هم متوجه نمیشد، چرا امام آمده در صحرا میان دشمن؟ شهید هم دادند، سعد ابن عبدالله شهید شد، زهیر تیر خورد. چرا امام وسط صحرا آمده، نماز می خواند، آن هم نماز جماعت و اول وقت؟ این نماز حسین پیام دارد، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نه فقط «يَقْرَءُونَ الصَّلَاةَ»؛ گفته شده نماز را اقامه کن نه اینکه بخوان. اقامه اش این است که علنی باشد، جماعت باشد، نه این که در ظهر عاشورا دسته ی عزاداری داخل خیابان است صدای اذان هم بلند است و نماز نمی خوانند. هر کجا هر گروهی و به هر شکلی هست باید به نماز بایستند. همین جمله ای که من گفتم بس است برای این که انسان احساس تکلیف کند که در ظهر عاشورا هر کجا هست به نماز بایستد، نه این که نهار بدهند، طبل بزنند و دسته حرکت کند. همه با وضو بیایند هر که هر کجا هست به نماز بایستد یکی هم جلو بایستد، حتما نیازی نیست که روحانی در دسته ها باشد. یک نفر را که قبول دارند جلو بایستد و نماز بخوانند، امام فرمود: عباسم بیا نماز بخوان، علی اکبرم تو هم بیا نماز بخوان. چرا علنی؟ چرا جماعت؟ آن هم اول وقت، اینها نکته دارد. این عرفان حسین است، این معرفت ابا

عبدالله و آن جنبه های اخلاقی و عبادی عاشورا است. ما از این جنبه های عاشورا غافل شدیم، حماسه، جنگ، مبارزه، مظلومیت. اشک و آه جای خودش را دارد، اما این بعد عبادی عاشورا هم باید ترسیم و تبیین و تحلیل شود.

بعد رأفت و رحمت در کربلا

اسلام جهادش هم با رحمت آمیخته است، وقتی پیغمبر می جنگیدند، می فرمودند: با زنها کاری نداشته باشید، با بچه ها کاری نداشته باشید، درخت ها را نکنید، حیوانات را نکشید، اگر دشمن فرار کرد تعقیبش نکنید از پشت خنجر نزنید، این فرهنگ دین است. آن سپاه دشمن است، و این سپاه ابا عبدالله، ابا عبدالله به میدان آمده، تمیم ابن قحطبه یا قحطبه هم مقابلش آمد، از امرای شام و فرمانده ی لشکر شامیه است، فرد شجاعی است، همه ی اصحاب هم شهید شده اند، یاران هم شهید شده اند، خود امام به میدان آمده است. بعضی از مقاتل و تاریخ نویسان نوشته اند به امام عرض کرد: آقا من شما را نصیحت میکنم که برگردید، شما که حریف بیست هزار - سی هزار نفر نمیشوید. امام فرمود: اینها من را محاصره کرده اند و این جریان را پیش آورده اند، من که به قصد جنگ نیامده ام، توبه من می گویی برگرد! - مگر میگذارند که حسین از این صحرا برگردد جز با بیعت با یزید که امام فرمود اگر بیعت شود، فاتحه ی اسلام خوانده است. گفت: آقا پس میجنگیم، وارد جنگ شدند، ابی عبدالله خیلی شجاع بود. ابالفصل العباس میگوید ما در روز عاشورا به حسین پناه می بردیم، کما اینکه امیرالمؤمنین می فرماید ما در جنگها به پیغمبر پناه می بردیم. امیرالمؤمنین که خود در شجاعت بی نظیر است از شجاعت پیغمبر تعریف می کند. عباس که خود در شجاعت کم نظیر است از شجاعت امام حسین تعریف می کند. تمیم در اولین حمله از اسب به زمین افتاد هر که باشد در این گونه مواقع دشمن را می کشد، اما امام فرمودند: بلند شو، سوار اسب شود. به او مهلت دادند، ابن قحطبه سوار شد، مجدد وارد جنگ شدند. تمیم از ناحیه ی دو پا مجروح شد، و به زمین افتاد. آقا بالای سرش آمدند، فرمودند: می خواهی قبیله ات را صدا بزنی که

بیایند زیر بغل هایت را بگیرند؟ گفت: آقابزرگواری کنید و مرا نکشید. امام فریاد زد: بیایید فرمانده شام و امیرتان را ببرید. یک عده از بستگانش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و بدن مجروحش را از صحرا بردند. آیا دشمن هم چنین اجازه ای میداد؟ اما وقتی خون علی اکبر روی چشم های اسب را فرا گرفت و علی اکبر در بین لشکر افتاد هر که هر چه داشت به بدن او زد، «فَقَطَعُوهُ بَسَّ يُوفِّهِمْ إِرْبًا أَرْبًا» (1)، وقتی پسر فاطمه در گودی قتلگاه افتاد - تعبیر بعضی از مقتلهای این است. حسین برای لحظات طولانی از شدت لطمه بیهوش بود. گاهی چشم باز می کرد و می بست، توان بلند شدن نداشت. ببینید چگونه با سنگ و چوب و با آن برخورد ناجوانمردانه، با اسب دواندن و با گوشواره از گوش کشیدن و جنایت هایی که انجام دادند با اهل بیت و یاران امام رفتار کردند. شخصی میگوید من یک شب امیرالمؤمنین را در خواب دیدم به این را یکی از علمای اهل سنت می گوید، صاحب ریحانه الادب نوشته است. گفتم: یا امیرالمؤمنین، بنی امیه با شما بد کردند، شما در فتح مکه فریاد می زدید: «الیوم، یوم المرحمة»؛ امروز روز رحم و لطف است. شما وقتی مکه را فتح کردید به ابوسفیان امان دادید، حتی پیغمبر فرمود: خانه ی ابوسفیان مأمّن است؛ یعنی هر کس داخل آن خانه برود کاری با او نداریم، با این که ابوسفیان فرمانده ی جنگ های زیادی علیه اسلام بوده است؛ در بدر، در احد، در خندق. خیلی پیغمبر را آزار داده است، در عین حال رسول خدا به او امنیت داد، خانه اش را مأمّن قرار داد، او را آزاد کرد، و او را بخشید. یا امیرالمؤمنین بنی امیه مزد و جایزه ی آن برخورد شما را در فتح مکه در روز عاشورا دادند! چرا این گونه شد؟ آقا در عالم رؤیا به این عالم اهل سنت فرمود: به خانه ی ابن سیفی شاعر برو، او جواب تو را می گوید. از خواب پریدم. دیشب هم عرض کردم نمی گویم خواب تکلیف آور و حجت شرعی است، ولی پیام دارد، خواب یوسف پیام داشت، خواب عزیز مصر پیام داشت، در حدیث داریم خواب را نزد هر کسی نقل نکنید، اگر رؤیای صادقه باشد برای کسی که آن خواب را دیده است پیام های دقیقی دارد. از خواب پرید از خود می پرسید ابن سیفی کیست؟ از این

ص: 350

طرف و آن طرف تحقیق کرد - این قضیه مربوط به قرن ششم است . میگوید به در خانه ی ابن سیفی آمدم، در زدم قصه را تعریف کردم، دیدم اشک در چشمانش حلقه زد. گفت: من امشب شعری گفته بودم که در آن مقایسه کرده بودم بین کربلا و بین لطفی که پیغمبر و اهل بیت به ابوسفیان و بنی امیه در فتح مکه کرده بودند، هنوز این شعر را برای کسی نخوانده ام و آن را منتشر نکرده ام، فقط روی کاغذ و در ذهن خودم بوده است، حالا آقا امیرالمؤمنین تو را اینجا فرستاده است. آن شعر این چند بیت معروف است که ترجمه اش این است: وقتی ما به قدرت رسیدیم و پیروز شدیم، شما را بخشیدیم، اما وقتی قدرت به شما رسید به کودکان و به اطفال ما رحم نکردید. این است که عرض میکنم اردوگاه حسینی و کربلا علاوه بر بعد مصیبتی و حماسی اش بعد اخلاقی هم دارد. بعضی نوشته اند لشکر حر هزار نفر بودند، لشکر اباعبدالله به همه ی آنها آب دادند، در جنگ صفین امام حسین علیه السلام آبی را که معاویه بسته بود گشود، بعضی نوشته اند حتی یزید بن معاویه که در صفین بود، آمد و از این آب نوشید. آبی که مسیرش به دست اباعبدالله باز شد. بعد اینها این گونه با اهل بیت برخورد کردند.

برادران عزیز، جوان های گرامی، حادثه ی عاشورا را از این بعد مورد بررسی قرار بدهید: نماز امام حسین، عفو امام حسین، توجه امام حسین به حق الناس. مثل امشب یا فردایی وقتی پیش محمدبن بشیر آمدند و گفتند پسرت اسیر شده، امام فرمود می توانی برگردی برای آزادی پسرت تلاش کنی. گفت: نه آقا، من نمی روم. عده ای نوشته اند امام پنج لباس گران قیمت به ایشان داد . در تاریخ قیمت هایش را مختلف نوشته اند و فرمود اینها را بفروست تا بفروشد و پسرت را آزاد کنند. دقت کنید حتی در این لحظات حساس، امام رأفت و محبتش شامل حال اصحاب و اشخاص می شود. حتی بعضی نوشته اند امام سرزمین کربلا را خرید، بعد هم به همان کسانی که آنجا بودند این سرزمین را واگذار و هدیه کرد. بعضی نقل کرده اند امام شرط کرد، و فرمود با زائران من مهربان باشید به کسانی که به زیارت می آیند اکرام و احترام کنید. ما باید این ابعاد را در جریان کربلا بررسی کنیم. برادران عزیز دهه ی عاشورا تمام شده اگر توانستی از این

جلسه، نماز اول وقت، رعایت حق الناس، کنار گذاشتن گناه، و اصلاح نفس را نتیجه بگیری آن وقت حسینی شده ای. حسینی شدن آشنا شدن و متخلق شدن با خلق و خوی و صفات حسین است. آشنا شدن با ابهت و عظمت و عبادت و بندگی حسین است. امید داریم خداوند به همه ی ما و شما توفیق بدهد ان شاء الله بیش از پیش با مکتب ابا عبدالله آشنا شویم و ان شاء الله بعد اخلاقی نهضت عاشورا را در زندگی مان الگو و ملاک قرار بدهیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

ص: 352

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

